شرح فارسی ...

۱۴۸
بحمد الله اشتریته

۱۲۰

۱۲۳۳
یوم جمعه ۲۷ شهر شوال المکرم ۱۲...

از طیف [illegible] مرزا ابتیاع شد

هو المالک بالاستحقاق

شرح فارسی فروع کافی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

کتاب الحجة این جزو ثانیست که کتاب چهارم است از کتب کافی بعد از کتاب عقل و علم و توحید تصنیف ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی قدس سره اما ترجمه پر حسنی احسن الله الیهما وانی کتابها بعضها در بیان احتیاج بسوی حجت ظاهره از انبیا و اوصیا و درین کتاب هشتاد و هشت باب است مشتمل بر یکهزار و چهل و یک حدیث **باب اول** در اضطرار بحجت و احتیاج بآن و درین پنج حدیث است اما نقل از ترجمه احادیث بدانکه مر خدا را بر عباد خود دو حجت است چنانکه در حدیث سی و ششم گذشته یکی حجت ظاهره مکشوفه مانند انبیا و اوصیا چه زمین هرگز خالی از حجتی نبوده و نخواهد بود و دیگری حجت باطنه مستوره مانند عقول و از حجج ظاهره پیغمبر ما حجت اوست تا او خود نیا برای انذار مردمان چنانکه گفت اوحی الیّ هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ یعنی وحی شده بجانب من این قرآن تا انذار کنم شما را بآن و کسی را نیز که برسد باو خبر آن نذیر و منذر داعی را گویند بچیزی که این کرده مدعو با آن از عذاب دو جهانی چه انذار اعلام است بموضع خوف تا اتقا از موضع آن شود و حق تعالی انذار کرده عباد خود را باکمل وجه از طریق عقل و سمع تا ازاحه علل کرده باشد لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و هر کرا قرآن او رسیده چنانست که پیغمبر خدا را دیده اما محققان گفته اند حجت ظاهره بر عوام الناس است و اهل حواس و حجت باطنه بر خواص ایشان از اهل الکیاس چه معجزه محسوسه واحده اثر میکند در نفوس عوام چندانکه اثر نکند دران هزار حجت و برهان و برهان واحد عقلی مفید میگردد در خواص در اعتقاد و ایمان بمثابه که مؤثر نگردد دران هزار معجزه ظاهره و عیانی مانند قلب عصای موسی ثعبان و غیر آن در اول و دلیل توحید باری تعالی در ثانی چه دین معتقد بمعجزه دین عوام است و ایمان ایشان چنانکه اکثر ایشان که بسبب معجزه موسی بموسی ایمان آورده بودند عقیده ایشان مختل گشت از آن بسبب آنچه صانع شده بود آن سامری در شعبده و خیلان (?) و در حدیث سیم از کتاب عقل مترجم شد حدیثی که مفید است تذکر آن مدعا را درین مقام و در قرآن مبین آمده است که اگر خدای تعالی میخواست همه را یک امت میکرد اینه در دعوت جمیع انبیا چنانکه متبدل نمیشد شریعتی بشریعتی و نسخ نمیگرفت احکام و طرق باری لیکن شرایع مختلف قرار داده برای امتحان ایشان در اوامر و نواهی مختلفه و همچنین نمود بعنوان در سو زمان (?) و الا یکی کافی میشد در تبلیغ رسالت از جانب خالق دیان پس تکلیف را برای اختیار قرار داده تا مختار ایشان مختلف شود در اختیار

بر جمیع انبیا و اولیا بمعجزات خود و حجج بالغه میباشند بر جمیع خلایق نعمه الله بعث مبشرین و منذرین در آخره و لهذا حق تعالی در سوره الاسری فرموده و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی نیستیم ما چنانکه عذاب کنیم قومی را بعذاب مستاصل بعد از اعذار و انذار ایشان بابلغ وجوه بحسب ارسال رسل متظاهره چنانکه مقتضای عدالت اگرچه جایز نیست مواخذه ایشان برانچه مستقل است بعقل عقلا اکثر مفسرین گفته اند مراد بآیه اینست که عذاب نمیکند حق تعالی نه در دنیا و نه در آخرت الا بعد از بعثت رسول در میان مکلفین پس آنچه گویم خاص باشد در انچه متعلق گردد بسمع از شرعیات اما آنچه حجت در انجا از جهت عقل باشد که آن ایمانست بالله تعالی از جهت مقتضی عقل بدرستی که جایز نیست عقاب بترک آن اگرچه مبعوث نشده باشد رسول و این نزدیکست که گویند تکلیف عقلی منفک نمیشود از تکلیف سمعی با آنکه محققان اثبات میگویند اگرچه جایز نیست تعذیب بران قبل از بعثت رسول لیکن حق تعالی نمیکند این را بجای مبالغه در کرم و فضل و احسان و طول و امتنان پس حاصل شود از این مضمون آنکه باری تعالی عذاب نکند احدی را تا نفوذ نکند حکم رسول و منبه حجج و مادی بر شد استظهارا فی الحجه زیرا که چون جمع شود دواعی عقل و دواعی سمع مؤکد گردد امروز زایل شود ریب در آنچه لازم شود عبد را و صاحب مجمع البیان گفته این دلالت ندارد بر آنکه اگر مبعوث نشده باشد رسولی نیکو باشد از و عقاب بر مرتکب قبایح عقلیه را مگر آنکه فرض کنیم که بعثت رسول لطف ضروری باشد پس بر این تقدیر تعذیب مستحسن نباشد از واحدی را الا بعد از توجیه لطف بسوی او بر از اعذار و اقامه بینه چنانکه گفته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة بهر تقدیر انبیا و اولیا بمعجزات و کرامات خود حجج بالغه اند بر جمیع خلایق و شهدا الله شوند بر ایشان و همچنین براهین عقلیه و انوار الهیه حجج الله الکامله اند بیشمار و انبیا و اولیا مانند نقل جلیل الله صلوه و ... خدا بر انواع متعدده است که ثابت نشود ایمان بدون دلالت احدی بران و این نیست الا از عقل کما اشار الیه تعالی فی سورة البقرة فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون چه اگر انبیا نیز نباشند ایمان داشتن بخدا و توحید او و حجیت عقلا برای آنچه ترکیب نموده خالق ایشان در ایشان از عقول و تمیز و نصب آله در خلقت انسان و غیر آن همچنین تمکین شده در نظر و استدلال بهر چیزی که باشد چنانکه گفته اند فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و شاهد صدق درین باب عموم من عرف نفسه فقد عرف ربه باشد چنانکه اگر هیچ خبر نرسیده باشد کسی را از خبر انبیا و رسل و کتب عقل او را کفایت کند بوجود صانع چه هر صنعت بصانع خود دال باشد بمثابه مکتوب بر کاتب و ازینجا

که بالضروره چون جاحدین تعقل حق کنند راه می یابند چنانکه گفته اند فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون وعلیکم بدین
العجائز مؤید است و چنانکه گفته است بزبان کفار لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب
السعیر یعنی اگر میبودیم ما در نشاه اولی چنانکه می شنیدیم ما از کسانی که انذار ادراک طلب حق با خود تعقل و تفکر میکردیم خالی از اختیار
نمیبودیم امروز از جمله اصحاب آتش برافروخته در نشاه اخروی پس اگر عقل تنها کافی نباشد کفایت نمیشود بالنسبه کسی که زائد تر بر این باشد
از بشر و این موجب تسلسل یا دور باشد و اول خلقت باری تعالی عقل را که مدار تکلیف است مرجع آن عقل است چنانکه اهتدا یافته اند
حکما بعقل خود بی وساطت رسل و کتب مانند قس بن ساعده و زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و بر اهشته و ابی ذر غفاری و بعضی
از طلاب دین و همچنین حق تعالی در سوره الانعام گفته برای تدبر در صنایع مالک الملک تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه
نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم یعنی آن آیات ملکوت را که ادله و براهین ما باشند عطا کرده ایم ابرهیم و حضار
و حضار فرموده ایم بیان او کرده ایم آن حجت و دلیل او بر قوم او تا نیابند از حجت عقل ایشان اولا چنانکه گفته است یکی
از ایراد آن برهان نزد محاجه با ایشان و ایشان نیز قادر بودند بر قبول آن و فهم آن بسبب تفاوت در هادی و مهدی و احوال
مراتب دنیا نیز چنین باشد چنانکه گفت ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا یعنی در ضروریات
دین و دنیا مانند رزق و صورت و عقل و عمر و مال و قوت و وجه درین باب آنست که خلق کرده ایشان را در ابتدا و دون
استحقاق این اشیا یعنی که آن موجب تفاضل باشد میان ایشان و این قانونیست که مشتمل است بر الطاف واجبه بر ذات
حاز و از ممتنعات حکمت نمایند عقول پس غایت این عمل ابرار نموده و گفته لیبلوکم فیما آتیکم یعنی برای آنست که آزمایش
کنیم شما را در چیزی که داده باشیم شما را تا غنی بفقیر و فقیر بغنی نظر کند و شکر و صبر پیش گیرد و همچنین فکر کند عاقل بر ادنی خود و
بصانع رجوع کرده و منعم و متفضل خود را بداند چه وجوب شکر نعمت عقلی است و از ضروریات احکام اوست چنانکه حکم می کند دلیل
اهل کفر و عصیان نیز بدون احتیاج بورود شرع بیان چه حاجت است در هر کس مستحسن است و ظلم پیش همه مستقبح و این نیست الا بحجت
عقل و تمیز بدون توقف آن بحجت نقل بدانکه حجتنا خبر تلک است که آن مبتدا است و علی قومه متعلق بحجتنا و آتیناها در محل
حال باشد یا صفت و جایز نیست پس آتیناها بتقدیر قد در موضع حال باشد از حجه و عامل در حال معنی اشاره

بانکه

یا آنکه حجتنا بدل تلک باشد و آتیناها خبر مبتدا و علی قومه متعلق باشد بمحذوف بقرینه مذکوره ای آتیناها حجه علی قومه یا آنکه علی بمعنی لام باشد یعنی للاحتجاج
قومه و نرفع درجات یا حالت از آتیناها یا کلام مستانف است یعنی حق تعالی بیان احوال مکلفین در این باب خود کرده و گفته نرفع
درجات من نشاء باضافه درجات و مراد درجات رفیعه باشند و بتنوین درجات مرفوعه صاحب درجات باشد و من مفعول
او و درجات ظرف یا بتقدیر الی درجات باشد یعنی بلند میکردانیم ما درجات را برای کسی که میخواهیم از مؤمنین مصدقین یا آنکه
رفع میکنیم ایشان را که صاحب درجات بسوی درجات و تفضیل میدهیم بعضی را بر بعضی بعلم و حکمت بحسب احوال ایشان در ایمان و یقین
که پروردگار تو یا محمد صاحب حکم و دانا است بکرده ایشان تفاوت و میان افراد و اصناف نوع انسان چنانکه موجب حکمت او
مقتضای علم اوست تا سبب رفع درجات اهل عصمت ایشان باشد بر اهل هدایت و اهل هدایت بر اهل ضلالت یعنی برای اصطفاء
اجتبای نبوت و رسالت و تلک اشاره است بمحاجه ابرهیم با نمرود لعین چنانکه مشهور است در اقالیم و مراد ملکوت آیات باشند
علامات داله بر توحید خالق کائنات که ابرهیم مشاهده کرده بود چنانکه روایت است از ابی جعفر علیه السلام که حق تعالی کشف نمود برای ابرهیم
از طبقات زمین تا آنکه ملاحظه نماید و هرچه بود در آن و همچنین بنظر اعتبار در آورد از سموات نیز آنچه در آن بود از ملکوت و حمله
عرش و غیر آن و در مجمع البیان آمده که ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که چون ابرهیم علیه السلام ملکوت سموات و ارضین را مشاهده کرد
از آن جمله مردی را دید که زنا میکرد و دعا کرد تا فوت شد و همچنین دو نفر را در معصیت دیگر و همچنین سه نفر را در معصیت دیگر چون او
هر بار دعا کرد هلاک کرد آنها را حق تعالی گفت ای ابرهیم دعای تو مستجاب است لکن خلایق ما بر سه صنف اند در اعمال صنفی عبادت من میکنند
که اینکه شرک به من شیئا پس ایشان را ثواب میدهیم چنانکه میخواهند و صنفی مرا و غیر مرا مطیع باشند پس از من فوت نخواهند شد
و صنفی غیر مرا عبادت کنند لکن اخراج میکنم از صلب ایشان کسانی را که مرا عبادت کنند و در تفاسیر آورده اند که باری تعالی
ابرهیم را در هوا بالا برد و در پیش او برداشت و در زمین طبقات آسمان و طبقات زمین برکشاد و دیگر اینکه هر دو را
باو نمود تا همه را مشاهده فرمود و سبب آن آن بود که روزی بدلش گذشت که او حجت اهل زمان خود باشد و چون بر آیات قدرت مطلع شد
در معصیت خلایق واقف گردید گفت اللهم دمر علیهم یعنی نفرین کن برایشان بجهت هلاکت ما و عذاب فرست بسوی ایشان حق تعالی گفت
رحم کن تا اینکه گفت انا رحیم بعبادی پس مراد آنکه مصدقان انبیا بر سه قسم بوده اند قسمی تابع انبیا شده اند از جهت حکمت

و حجت و معرفت و بیان و خطابت و موعظت بدون دلیل و برهان و قسمی [illegible] کنند امّا از طریق مجادله [illegible] غیر آن
چنانکه حق تعالی به پیغمبر خود فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن یعنی دعوت کن
بالحکمه بسوی سبیل پروردگار خود که دین او که این باعث رضای او است بحکمت نبوت و شریعت ملت که اصل آن قرآن است
چه قرآن آورده با موعظه حسنه و نهی است از اشیاء قبیحه و این عین حکمت است و اصل حکمت نیز [illegible] است از موجب فساد و فتنه
و از نجات که ظاهر شود حکم لجام چه آن مانع است از فساد [illegible] پس حکمت شریعت بمعنی منع باشد از فساد در مبدا و معاد و
باعث علم و معرفت باشد بمراتب معاد و طریق صدق و ثواب و رشاد و این حکمه در قرآن به وجه احسن و ایمن و من یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و همچنین گفته دعوت کن مردمان را بالموعظه یعنی [illegible] نصایح و لین جانب و جمالیت اقوال و نیز دعوت کن
بالمجادله مردمان را بالمجادله و مناظره بکلام خشن و اتم مطلوب که عبارتست از حجج و براهین بقدر احتمال عقول ایشان که کلّموا الناس علی قدر
عقولهم پس گویا التوزیع حکمت برای قومیست و موعظه برای قومی و مجادله برای قومی و کسیکه منتفع گردد بمجادله منتفع نگردد بحکمت
و بعکس و همچنین در موعظه و بعکس پس اینست کتاب حجت و ابواب حجت و مقصود از این کتاب اثبات حجت است که مکلفان محتاج
می باشند بآن تا بدانند این که [illegible] الله تعالی خالی نشود از حجة الله و اینکه احتجاج [illegible] طبقات خود و اینکه فرق میان
رسول و محدث بر چه وجه است و اینکه ائمه علیهم السلام خلفاء الله اند در ارض الله [illegible] ابواب الله اند که طلب از آنجا باید
کرد و بی معرفت او توان برد و غیر ذلک چه ایشان انوار الله اند و وجه الله [illegible] ولاة امر الله اند [illegible]
بیان اثبات حجت [illegible] و ذکر خصایص و کرامات و سایر احوال ایشان و واجب [illegible] عندی و لدیک
فاستمع لما یتلی علیک وفقنا الله لطاعته و ثبّتنا علی دینه واسعدنا بمرضاته الحدیث الاول از هشام بن الحکم از امام
محکم ابی عبدالله علیه صلوات الله الملک که گفت مرزندیقی را که او سؤال کرده بود از وجه اثبات انبیاء و احتیاج بایشان
چنانکه گفته بود من این اثبتّ الانبیاء والرسل یعنی از کجا اثبات انبیا و رسل کرده و چرا مردم را احتیاج بوجود ایشان
باشد حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله فرموده انّا لمّا اثبتنا انّ لنا خالقا صانعا متعالیا عنّا وعن جمیع ما خلق وکان ذلک
الصانع حکیما متعالیا لم یجز ان یشاهده خلقه ولا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه ویحاجّهم ویحاجّوه یعنی ما چون اثبات کردیم

که مارا

که ما را خالقی و صانعی هست که متعالی است از ما و از جمیع خلایق و آن صانع حکیم [illegible] متعالی و منزه است از تجرد بر بیان چنانکه
جایز نیست مشاهده ما [illegible] و عباد او و اینکه ملامسه او نماید چنانکه او مباشرت ایشان نشود و ایشان مباشرت او کرده
و محاجه کنند او با ایشان و ایشان با او احتجاج ورزند ثبت انّ له سفراء فی خلقه این جواب لمّا شرط است یعنی
بنا بر این مقدمات که گذشت ثابت و هویدا گردد که او را تعالی شانه وسایط و سفرا و حجج باشند در میان خلایق یعبّرون عنه الی خلقه
عباده که تعبیر و تقریر کنند از و بسوی خلق او و عباد او چنانکه از پادشاهان [illegible] وکلا و ترجمان ایشان باشند [illegible] سفرا
تبلیغ رسالت و ترتیب [illegible] دعوت [illegible] و دلالت نمایند خلقا را بر مصالح ایشان و منافع و فواید ایشان و آنچه سبب بقاء
ایشان بود و آنچه ترک آن باعث فنا [illegible] فثبت الآمرون والناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه والمعبّرون عنه فی خلقه
پس ثابت و محقق و موضح گردید [illegible] تبلیغ امر الله و نهی ایشان و مترجمان باشند از حکیم علیم در میان مکلفین و ایشان انبیا
و اصفیا و سفره و کرام بررة باشند از خلق او و حکما مؤدّبین بحکمت و حقیقت مبعوثین بشریعت و طریقت غیر مشارکین باو و ان
در چیزی از احوال مختصه خود با اینکه مشارک باشند با ایشان در خلق و ترکیب چنانکه گفت انما انا بشر مثلکم یوحی الی ربی
مؤید و مسدد باشند از نزد حکیم علیم و [illegible] بحکمت حقه و شریعت محققه پس ثابت شد که آن امر و ناهی در کل دهر و زمانی
باید که موجود باشند با واسطه و بی واسطه پس مرجع رسل انبیا او [illegible] باشند از دلائل و براهینی که گذاشته باشند در میان مردمان
لکیلا تخلو ارض الله من حجة یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته وجواز عدالته [illegible] اینکه خالی نشود زمین از حجت و ولی
چنانکه بوده باشد با او علمی که دال باشد بر صدق مقالت او و جواز عدالت او تا اینکه مردم سدی و مهمل گذاشته نشده باشند
در هیچ وقت چنانکه گفت ایحسب الانسان ان یترک سدی [illegible] آیا انسان گمان دارد که ایشان سدی
مهمل گذاشته شده باشند در جهان [illegible] که ایشان مینداراند چه سدی بودن تشبیهست بهایم صحرا و لهذا گفته و ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس بدانکه این حدیث شریف مشتمل است بر برهان قطعی و بر دلیل نقلی ساطع برای
اثبات انبیا و رسل و سایر [illegible] سبیل متین بر پنج مقدمه اولی اینکه ما را خالقیست صانع قادر بر کل شیء [illegible]
الثانیه اینکه آن صانع خالق [illegible] متعالی باشد از جسم و [illegible] و جسمانی [illegible]

والمعبّرون عنه جلّ وعزّ وهم الانبیاء

بخلاف مذهب کرامیه چنانکه در منهاج الکرامه مذکور است الثالثة انکه حق تعالی حکیم و عالم باشد بوجوه خیر و منفعت خیر در نظام
عالم و سبیل مصلحت خلایق در معیشت و قوام و بقاء و دوام ایشان با عدم آن الرابعة انکه باری تعالی را وسایط باشند در
ایجاب تکلیف و تاثیر در تخلیق و تدبیر باذن خالق خبیر برای امتناع مباشرت افعال و حوادث از مواد و کرامت در اجسام بر واحد
حق مقدس منزه از کل نقص بری از صفات خلایق و اجسام خلاف برای بساطت که نافیه علل و معلولات متشابه است اراده و فهم
ادوات
و تکثر ترتیب وجود ذات فاعل مختار جمیع اعمال از حسنات و سیئات و سایر امور خیریه از وی تعالی شانه بدون توسط و ترتیب اسباب
چنانکه مستند شود طریق ایشان باب اثبات نبوت و افتقار خلق بر نبی بسیار بر تجویز ایشان رویه خلایق مر خالق را تعالی عن ذلک
علوا کبیرا الخامسة انکه مردم محتاج باشند در معاش و معاد خود بر مدبر امور و معلم طرق در دو امور و سبیل معیشت در دنیا و
منهاج و نجات از عذاب در عقبی زیرا که معلوم است بر دونی الاعلام که منتشی شود انسان را معیشت با انفراد و فتح مهمات
خود مستغنا و احد مانند غیر او از انواع حیوانات که متولی شود امور خود را بدون شریک و معاون بر ضروریات حاجات
خود پس بدرست که لابد است او را استعانت بدیگری از بنی نوع خود و آن نیز بدیگری چنانکه یکی زراعت کند برای دیگری
و دیگری طحن کند و دیگری طبخ نماید و همچنین کارهای دیگر پس ناچار باشد او را اجرای معاملات خود تیر از قانون عدل چنانکه
برای این جهت سنیه و عدالت بهیه لازم باشد مستغنی و معقول و متقن و باید که او بشر باشد نه ملک چه ملکت مرئی بشر نشود و
ملتبس گردد چنانکه باری تعالی فرموده در سوره انعام و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی اگر
ما بگردانیم ملک را رسول خود هر آینه او را مردی میگردیم و هر آینه ملتبس در نوشتیم ما ساختیم بر ایشان انچه التباس میکنند ایشان
بآن چنانچه باز التباس میکردند همچنانکه درین وقت که بشر است پس لابد است که او متمیز تر باشد از سایر بنی نوع بمعجزات
و خوارق عادات بدون التباس چه احتیاج باو برای بقاء نوع باشد و این در لطف الله واجبست و نیز واجب شود که او را
حفظ ضبط باشد که نماید برای سایر بنی نوع چنانکه برای ایشان سنن و آداب و شریعت گذارد باذن پروردگار ایشان و تحقیق کلام
مجمل در اثبات نبوات و ولایات و کیفیت دعوات مر خلق را در عبادات پس در قول حضرت امام فرموده درین مقام اشارت است
باین مفصلات از مقدمات و متعلقات چنانکه گفت انا لما اثبتنا اه اشاره بمقدمه اول باشد و متعالیا عنا و عن جمیع ما خلق مقدمه

ثانیه

ثانیه و ذلک الصانع حکیما مقدمه ثالثه و ثبت ان له سفراء مقدمه رابعه و مرادم اشاره بمقدمه خامسه و قول او فثبت الآمرون اه اشاره
است باثبات وجود اذا اوا مطلوب که انبیا اند و این وجود بر سه حق است یکی وجود با نفس آخر و ناهی متوسط از حکیم کامل عالم و یکی
بشر بودن و یکی متمیز از سایر بنی نوع شدن با مور متیقنه چنانکه گفت غیر مشارکین للناس اه یعنی در اخلاق نفسانیه برای مقابا طن
بسبب تقدس ایشان بسوی حکمت و عرفان اول اشاره بکمال قوت علمیه است و ثانی بنظریه چه کمال ایشان بهر دو جهت تمام شود پس
ثابت شد وجوب وجود نبی یا نایب او در جمیع اوقات برای حاجت یعنی باشد ایشان در کل زمان این است حجت ظاهره و است حجت
باطنه پس انکه بعض تفضیل داده اند ملائکه را بر انبیاء علیهم السلام و دلیل ایشان این آیه کریمه است در سوره بنی اسرائیل و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا چه لفظ کثیر دلالت برانکه بعضی از مخلوقات باشند که تفضیل ایشان بر ایشان نباشد و نیستند آن
بعض الا الملائکه پس بنی آدم افضل باشند از ملائکه کل حیوانات سوی ملائکه و این ضعیف است چه مراد تفضیل زیادتی ثواب است در
من خلقنا جمیعه بجنس باشند لیکن منع جنایت انکه جنس ملائکه افضل باشد از جنس بنی آدم چه فضل در ملائکه عام است هر دو را اکثر را
و فضل در بنی آدم خاص است تفصیلی از کثیر معرفت پس منکر جنایت انکه انبیاء افضل باشند از ملائکه در ثواب و معارف و درجات
لاسیما خاتم النبیین که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مراد مقام شفاعت که در انجا لوای حمد در دست او است چنانکه
در تحت آن انبیا و ملائکه میباشند پس مراد بکثیر جمیع باشد چه استعمال کثیر در موضع جمیع شایع در زبان شایع و رایج است در عرف و در
الحدیث الخامس روایت است از منصور بن حازم که گفت گفتم مر ابی عبد الله را که با حضرت همچنان معلوم کرد حق تعالی
اجل اکرم است از انکه شناخته شود بخلق خود بلکه خلق شناخته میشوند بان و قال صدقت یعنی راست گفتی و صحیح است انچه گفتی الهذا
گفته اند ۝ نبود طلعت تو دیده ام جمال ترا ۝ بآفتاب توان دید کآفتاب کجاست ۝ مرقومه کتاب است که مادی گفت
پس گفتم مر بنی کسیکه شناخته باشد که او را پروردگاری است تحقیق و انکه سزاوار است که بشناسد که پروردگار را ادا
رضای باشد و سخط باشد و رضا و سخط او را نتوان شناخت الا بوحی او یا برسول او پس کسی را که وحی نیاید برای او سزاوار
پس
است که طلب رسل کند چون یابد رسل او را یافته باشد و بشناسد که ایشان اند حجت خدا و ایشان راست اطاعت مفروضه بر جهت
خود یعنی میدانند که ایشان واجب الاطاعه اند چنانکه حق تعالی گفته اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و گفتم مر مردم را

کم آیا نمیدانید که رسول امده حجت بوده از خدای سوی خلق گفتند بلی گفتم چون رسول گذشت از دنیا که بوده حجت خدای تعالی بر خلق گفتند
قرآن گفتم آن حجت است بر همه پس نظر کردم در قرآن دیدم که مخاصمه و مجادله و محاجه میکند با آن مرجی و قدری و زندیقی که مؤمن نیست با آن
هست حتی که او غالب میشود بسبب آن بر رجال اهل اسلام در خصومت خود پس از اینجا دانستم و شناختم که قرآن حجت نمیشود الا بقیمی
که آنچه او گوید در او حق باشد پس گفتم مردمانرا که کیست قیم قرآن گفتند ابن مسعود میدانست و عمر میدانست و حذیفه میدانست
گفتم آیا کل قرآن را میدانستند گفتند نه و هیچکس نمی پرسیدم که کیست که کل قرآن را بداند پس ندیدم و نشنیدم و نیافتم احدی را که کل قرآن را شناخته
باشد الا علی را علیه السلام پس هرگاه میان قومی این بعضی گوید من نمیدانم و آن بعضی گوید من نمیدانم و دیگری گوید من نمیدانم و علی گوید من میدانم
کل تفسیر آنرا پس شهادت میدهم که علی قیم قرآن بوده و طاعت او لازم و مفترض بوده و حجت بر مردمان بعد از رسول الله او بوده
و هرچه گوید در قرآن حق و صدق و درست باشد پس آنحضرت فرمود که رحمک الله یعنی حضرت دعا راوی کرد چون حق راست گفته بود چنانکه
حق او بوده و تصدیق او نیز نموده چنانکه او تصدیق نموده و این نیز حدیث است عجب تقریر امام کلام راوی را و دلیل این کلام کلام
ملک علام است در حق ثابت افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه یعنی کسیکه بر بینه و برهانی باشد از جانب پروردگار
خود بانکه دین او بر حق است و بر پی او آید شاهدی که هم از او باشد و گواهی دهد برای او آیا مثل کسی باشد که چنین نباشد مراد
بصاحب بینه رسول است و تالی او گواه شهادت امیرالمومنین ع که چه رو هست از مخالف و موالف که حضرت امیرالمومنین ع
بحکم اما بنعمة ربك فحدث فرموده والذی فلق الحبة و برء النسمة اه یعنی بحق خدائیکه دو زمین را شکافته و رستنی دو د
رحم نطفه آفرید بصورت نسیمی که اگر برای من وساده نهند و مرا بر آن متمکن سازند حکم کنم میان اهل توریة بتوریة و میان اهل انجیل
بانجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اهل قرآن بقرآن و هیچکس نباشد الا از وسی الا که من میدانم در حق وی آیتی از
که در باره بهشت برده یا بدوزخ پس فردی بر خواست و گفت آیت و علامت این دعوی در کلام الهی کدام است گفت افمن کان
علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه بر ما چنانکه گذشت و بدو آن گفت قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو یا محمد که بس است مرا بحجت گواهی خدای تعالی گواهی دادن میان من و میان شما برای پیمبری من و کسیکه نزد او است
علم کتاب یعنی علی ع و بعضی مفسران و محدثان برآنند که مراد از این امیرالمومنین است و از حضرت امام محمد باقر نیز چنین روایت

کرده و مسائل ما اگر ذلک انا امیرالمومنین یعنی آن شاهد حضرت علیست ع و حضرت امیرالمومنین ع نیز فرموده در تعلیم خود از معلم حقیقی
که اگر پیغمبر کسی بیش رسول رفتی من بودمی و اگر کسی پس تر از مجلس فیض آثار او بیرون آمدی من بودمی و من همیشه با او
بودم از طفولیت خود تا رحلت رسالت که من از او جدا نبود هرچه دانستی مرا گفتی و لعنة الله او گفته انا مدینة العلم و علی بابها
و این حدیث مشهور است نزد اهل کل مذاهب و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده کسیکه کافر شود باو از همه جماعات که باشند
پس آتش دوزخ موعد او است که جهان آن ببه که خبر کس آنجا است پس ای خوش موقن و دانستی که مراد بقیم قرآن عالم بتفسیر قرآن است
در علم محکمات آن و تاویل متشابهات آن و حفظ اسرار آیات آن و انوار حسنات آن و غیر ذلک پس مقصود از این حدیث اثبات
امامت و ولایت علی بن ابی طالب ع است که حجت الله باشد بعد از رسول الله بر خلق الله و اثبات این اصل موقوف است
بر چند وصل یکی آنکه باری تعالی بای علت ذات خود اجل است و اعظم از آنکه شناخته شود ذات او از جهت خلق او چه خلق را
همیل ذات او ممکن نیست و نیز ثابت شده در حکمت آنکه چیزی که سبب نداشته باشد حد ندارد و ذات او پس برهانی نیست بر ذات
بر او بلکه خودش و وجودش عین برهانست بر کل شی از خلق خود زیرا که علم بذی سبب حاصل نمیشود الا از جهت علم بسبب او
و او سبب کل سبب است و سبب کل اسباب بی غیر سبب پس شناخته نمیشود ذات او الا بذات او چنانکه حضرت امیرالمومنین ع فرموده
یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته شناخته نمیشود غیر او فی الحقیقة الا باو و همچنانکه گفته امیرالمومنین ع
که ما عرفت شیئا الا و قد عرفت الله قبله یعنی نشناختم هیچ چیز را الا که خدا را قبل از آن شناخته بودم و بعضی از عرفا
نیز گفته اند عرفت ربی بربی و لولا ربی ما عرفت ربی یعنی شناختم پروردگار خود را به پروردگار خود و اگر پروردگار من نبود
نمیشناختم من پروردگار خود را پس ثابت و ظاهر شد که الله تعالی اجل و اکرم است از آنکه شناخته شود بخلق خود بلکه خلق
شناخته میشوند باو چنانکه از طالع بحقیق روشنند و از آفتاب پی بروشنی برند و این دلیل لمی است که از علت بمعلول برند
باصطلاح علما دوم آنکه هرکه بشناسد پروردگار خود را البد است که بشناسد صفات او را با رضا و سخط او را چنانکه لایق است
بذات او چه رضوان او موجب قربان او است و سبب ادراک سعادت و دخول جنان او چنانکه سخط او موجب بعد است و حرمان
و غضب و نیران او و سیم آنکه این معارف الهیه را ممکن نیست تحصیل کردن مگر بطریق وحی و الهام برای بعضی از انام یعنی رسولان

باحوال عباد و معاد او لا انبیا باشند و اولیا از وی وحی و الهام و نیابت خبر انبیا بن لبیب از ایشان و الهام پس واجب
شود بر ایشان که طلب کنند رسل او و انبیا سبل او از جانب ایشان متعلمان و متحققان گردانیدن ... بادن الله چه اهم
امور برای کافه خلایق بیان سبب سعادت ابدیه و اجتناب از شقاوت دایمه سرمدیه چنانکه وارد شده از انبیا و خبر داده اند
خلق را بانکه الله تعالی اول حق است و خلایق بر عباد خود و رضا و سخط در مبدا و معاد و مقرر داشته اند ثبوت خود و آنکه لا کلام
در آن هر دو بیت و ما بعد ثبوت مطوی و مسطور است از اخبار خلق و امثال این پس اهم مطالب آنست که طلب کنند از انجه تمیز کند میان
حق و باطل و امام گروه چهارم الحجه اینکه محمد رسول الله است و حجت بر خلق الله و بعد از او بر اهل قریب الطیبین پس چون اجل او
دانسته باشد ایمانش درست باشد و الا و زها ایمان درست نباشد و بلا ایمان باشد الحدیث الثالث مروی است از یونس
بن یعقوب که گفت نزد ابی عبدالله ع جماعتی بودند مثل حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و حمزه بن الطیار و جمعی دیگر
که در میان ایشان هشام بن الحکم بوده و او در آن وقت جوانی بود قریب البلوغ پس حضرت ابی عبدالله ع گفت ای هشام الا
تخبرنی کیف صنعت بعمرو بن عبید و کیف سالته آیا مرا خبر نمیکنی که چگونه بحث داشتی و مکالمه و گفتگو کردی با عمرو بن عبید که
معتزلی بوده و چگونه از او سوال کردی از جمیع ... هشام گفت یا ابن رسول الله بدرستی که من ترا اجلال و تعظیم میدانم و حیا میکنم از انکه
چنانکه جاری نشود زبان من در حضور تو ابو عبدالله ع گفت اذا امرتکم بشیء فافعلوا هرگاه من امر کنم شما را بچیزی بکنید
آنرا و تخلف مکنید از فرموده من پس هشام گفت یا ابن رسول الله چون بمن رسیده بود خبری از عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد جامع
بصره برای موعظه این خبر عظیم بوده بود بر من پس رفتم بجانب او و داخل بصره شدم در روز جمعه و اتیان کردم بمسجد بصره ناگاه دیدم
جمعی کثیر که ایشان حلقه بزرگ داشتند و در میان ایشان عمرو بن عبید بود و بر دوش او شمله سیاه بود از صوف که متزر بان شده بود
و شمله دیگر که مرتدی بان گشته بود و مردمان از او سوال میکردند پس من استفتاح مردم کردم و ایشان فرجه دادند که من داخل
آن حلقه شدم پس دو زانو بنشستم بر رکبه خود نشستم و گفتم ایها العالم من مردی ام غریب اذن میدهی مرا در پرسیدن مسئله از تو
گفت آری هر کسی را اذن داده ام تا هر چه خواهی بپرس پس گفتم او را ای عالم الک عین آیا ترا چشم داری گفت ای پسرک من
این چه چیز است از سوال که میکنی گفتم که سوال من چنین است معذور دار پس گفت خوب است سوال کن اگر چه سوال تو مثل سوال حمقا

باشد پس ماند سوال احمقان گفتم پس مرا در این که پرسیدم از تو جواب بده گفت سوال کن گفتم الک عین گفت بلی گفتم چه میکنی بان
و برای چه داری چشم را گفت می بینم بان الوان و اشخاص و زمین و آسمان را گفتم الک انف ترا بینی است گفت نعم گفتم چه
میکنی بینی را گفت استشمام رایحه میکنم بان گفتم الک فم آیا ترا دهان است گفت نعم گفتم چه میکنی آنرا گفت میچشم بان طعوم را
گفتم فلک اذن پس ترا گوش است گفت نعم گفتم چه میکنی بان گفت می شنوم بان صوت را گفتم الک قلب آیا ترا دل است
گفت نعم گفتم چه میکنی بان گفت تمیز میکنم بسبب آن میان هر چیز وارد شود بر این جوارح و حواس گفتم او لیس فی هذه الجوارح غنی عن
القلب آیا نیست در این جوارح استغنا از قلب و عدم احتیاج بان گفت لا گفتم چگونه است حال این و حال آنکه جمیع جوارح صحیح و سلیم
باشند پس باید که محتاج بقلب نباشند گفت ای پسرک من الجوارح اذا شکت فی شیء شمته او راته او ذاقته او سمعته هرگاه
شک کنند در چیزی که بشنوم یا ببینم یا مذوق یا مسموع ساخته باشند رده الی القلب فیتیقن الیقین و یبطل الشک رد میکنند
آنرا بسوی قلب پس قلب استثبات و متیقن می سازد آنرا و شک را باطل میگرداند در آن گفتم ای عالم پس اینست و فوائد نیست
نزد تو که باری تعالی اقامت کرده باشد و منصوب ساخته قلب را برای شک جوارح تا حاکم باشد در آنها گفت نعم گفتم آیا لابد است از
قلب چنانکه جوارح بی آن استیقان در امری حاصل نتوانند کرد گفت آری قلب ضروری است و مرکب است در میان جوارح یا ابا مروان گفتم چه
پس هرگاه الله تعالی که ترک نکرده باشد جوارح ترا بی رئیسی و بی سرداری چنانکه گردانیده برای ایشان امامی که تصحیح صحیح
بنده و متیقن مشکوک و زایل ان پس چون جایز باشد خالق او را که ترک کند این خلایق را همه در حیرت و شک و اختلاف
چنانکه حکم و امام برای ایشان معین نکند تا رد کنند شک ایشان را و دفع نماید حیرت ایشان را و حال آنکه بسیار جای جوارح ترا امام
و معد ساخته چیزی را که حیرت ترا رد کند و شک ترا دفع نماید پس آنمرد چون این دو حرف را شنید مطلب را فهمید و ساکت
شد و هیچ چیز نگفت پس آنگاه التفات کرد بمن و گفت انت هشام بن الحکم گفتم نه پس گفت از جلسای اوئی گفتم نه گفت
فمن این انت پس از کجائی گفتم از اهل کوفه قال فانت اذا هو گفت پس تو هشام باشی بعد از آن مرا بجوار خود ... کرده
در مجلس خود نشانید و خود زایل شد از مجلس خود و بطرف دیگر نشست و دیگر حرف نزد تا آنکه برخواستم از آنجا پس حضرت ابی
عبدالله ع خنده کرد و گفت یا هشام من علمک هذا ای هشام که تعلیم داده این گفتگو را بتو گفتم شیء اخذته منک و

ما الفقه عنك ابن حزيت كه اخذ كرده ام آنرا از تو و تاليف نموده ام آنرا براى خود از جانب تو فقال هذا والله مكتوب فى صحف
ابرهيم و موسى يعنى مضمون اين كلام صحيح و تمام مكتوبست در صحيفهاى ابرهيم و موسى عم با سياقى كه ذكر كردى چه اين دليل الزامى
هست مرخصم را چنانكه انكار آن نتواند كرد به اكثر قواعد علم كلام بتشديد كاف نه بتخفيف آن و وجه تسميه آن يا غلط
آن چنانست كه عقل با وهم مشوب بحس شك نميكند يا غلط مينمايد بسببى از اسباب در چيزى از اشيا پس سبب نقص عقل
بوت نقل و فكر آنچه حس يشان از همچنانكه مى بيند بعيد عظيم را صغير در بعيد و صغير را عظيم در قريب و احول يكى را دو و
شجره كه در طرف حوض باشد منكوس بيند براى انعكاس شعاع بصر از آب بسوى آن و بيند پاره در آب كج چند و برف را سفيد
و همچنين سمع مى شنود صوت و صدا او و صوت نزد جبل و مانند آن از آنچه در آن صلابت و صقالت باشد از انعكاس هوا
متموج متكيف بكيفيت مسموع بسوى صماخ بتدارج رياح و صوت ثانى را صدا گويند و همچنين ذايقه كه صفرا بر او غالب باشد از غلبه صفرا
بر جرم لسان و همچنين لمس شيرين از شاهد و انقباض آن از رواج طيبه تردد كلام پس بجمله و امثال آن اغاليط حسيه باشد
كه عقل و نفس مى شناسد آنرا كه رئيس قوم و امام ايشانند چه قلب مستوعب آن و عرش مستوى رحمان باشد يا ذات الله
تعالى و غرض ازين حديث آنست كه حق تعالى چون كرده است براى ساير اعضا ادراكيه امامى قاضى عادل كه مرجع اليه باشد براى
ايشان پس اگر درين عالم امام تعيين كند كه امام مبسوط باشد و امام حاكم بعدل ايمان مردمان كه رجوع با آن كنند در شكوك
خود و جهالات خود عين لطف و حكمت و محض مصلحت باشد چنانكه در ثبوت شرعى و در مى نبست پس واجب باشد نصب
امام در كل زمان چه هر چه خير و صلاح او نظام و فلاح باشد واجب باشد بر حق تعالى اصدار آن و اين از احكام عقليه است
كه مختلف نشود باختلاف شرايع و اديان چنانكه مكتوبست در كتب الهيه با دليل و برهان الحديث الرابع
روايتست از يونس بن يعقوب كه گفت بودم نزد ابى عبد الله عم كه وارد شد بر او مردى از اهل شام پس گفت من
مردى ام صاحب كلام و فقه و فرايض و احكام بجهت آن آمده ام تا مناظره كنم با اصحاب تو حضرت ابى عبد الله عم گفت كلامك
من كلام رسول الله صلعم او من عندك كلام تو از كلام رسول الله است يا از كلام خود گفت از كلام رسول الله و از نزد خود
يعنى من نيز صاحب كلام حضرت گفت فانت اذا شريك رسول الله قال لا قال فسمعت الوحى عن الله يخبرك پس تو در وقت شريك رسول الله باشى گفت

لا گفت پس تو وحى شنيده از الله تعالى كه ترا خبر ميكرده باشد گفت لا قال فتجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله پس آيا طاعت تو
واجب هست همچنانكه طاعت رسول الله گفت نه پس التفات كرد ابو عبد الله عم بسوى يونس بن يعقوب و گفت اى يونس دست
قد خصم نفسه يعنى مخاصمه كرد اين مرد با خود قبل ان يتكلم پيش از آنكه تكلم كند پس گفت يا يونس لو كنت تحسن الكلام كلمته پس اى يونس اگر خوب ميدانى كلام
را با او تكلم كن يونس گفت فيا لها من حسرة جعلت فداك فداى تو گردم من شنيده ام از تو كه نهى ميكردى از كلام
و ميگفتى ويل لاصحاب الكلام يقولون هذا ينقاد و هذا لا ينقاد اين كلام را منقاد و مطيع ميشوند آن را منقاد و
مطيع نميشوند هذا ينساق و هذا لا ينساق و اين سخن منساق و جارى و محكوم ميگردد و آن سخن منساق نميگردد هذا
نعقله و هذا لا نعقله و اين كلام را تعقل ميكنيم و آنرا تعقل نميكنيم يعنى مناظره كجاى ميرسد كه كلام خصم را قبول كنند پس ابو
عبد الله عم گفت انما قلت ويل لهم ان تركوا ما اقول و ذهبوا الى ما يريدون يعنى آنچه گفتم كه ويل براى ايشان باد مراد
اين بود كه اگر ترك كنند ايشان آنچه من ميگويم و بروند بسوى آنچه خود ميخواهند پس گفت اخرج الى الباب فانظر
من ترى من المتكلمين فادخله اى يونس بيرون رو بسوى باب و هر كس را كه بينى از متكلمين داخل كن او را درينجا يونس گفت
پس من داخل كردم حمران بن اعين را و او خوب ميدانست كلام را و داخل ساختم احول را و او نيز خوب ميدانست
كلام را و داخل ساختم هشام بن سالم را و او هم خوب ميدانست كلام را و داخل ساختم قيس بن ماصر را و او نزد من احسن ايشان
بود در كلام و تعلم كرده بود آنرا از على بن الحسين عم پس چون مجلس قرار گرفت و منعقد گشت مجلس ابو عبد الله عم قبل از حج مستقر و ساكن بود در سر كوهى
چند در جبل طرف حرم و در فاره زه يعنى در خيمه معروف با عمودى كه در آنجا داشت پس چون اخراج كرد سر خود را از آن فازه
و خبر ناگاه بشترى ديد كه از خيمه ميدويد بجوش قال هشام گفت و رب الكعبة يعنى هشام است اين راكب كه مى آيد
يونس گفت كه ما گمان كرديم كه آن هشام است كه از اولاد عقيل است چه آنحضرت با او محبت تمام داشت پس ناگاه هشام
بن حكم وارد شد و او اول خطش تازه دميده بود و در ميان ما كه در سال از وى كلان بود پس آنحضرت براى او وسعت
فرمود و بر بالاى همه جاى نمود و گفت اين ناصر ماست بقلب و لسان و دست يا آنكه در منوس شكل ذكى بود و بجابت و تحجج
قوى و ضبط الذهن شد پيا المذهب از ائمه عم و در بعضى از اوقات نيز گفته بود او را كه يا هشام لا تزال مؤيدا بروح القدس

ما نحن ثبتنا لنسانك يعني اي هشام هميشه موئيدي بروح القدس مادام كه نصرت ميدهي ما را بزبان خود پس گفت اي حمران تكلم
كن با اين مرد پس تكلم كرد با او و غالب آمد بر وي حمران بعد از آن گفت اي طاقي تكلم كن با او و او نيز تكلم كرد با او و بر وي غالب آمد
پس گفت اي هشام بن سالم تكلم كن با او و تكلم كرد و معارفا يعني تساوي و با هم مساوي شدند با معارفا چنانكه هر دو عرق كردند
از طول بحث با معارفا چنانكه از هم جدا شدند و منقطع گرديدند از بحث بعد از آن ابو عبد الله عم گفت قيس ماصر را كه تكلم
كن با او و او نيز تكلم كرد با او پس حضرت نگاه ميكرد و خنده ميفرمود از كلام هر دو و از آنچه كار ايشان بسيار كرد شامي پس گفت
مرشامي را كه تكلم كن با اين غلام يعني هشام بن حكم گفت آري پس شامي گفت مرهشام را كه اي غلام سوال كن مرا در امامت اين
مرد مرا و حضرت امام بود عم هشام غضب آلود شد تا آنكه مرتعد گشت و مضطرب گرديد پس گفت مرشامي را كه اي مرد آيا رب
تو انظر است مرخلق را يا خود را يا خلق انظر باشند و ابصر براي نفس خود يعني حكمت و مصلحت مردم را او بهتر ميداند يا مردم خود
بهتر ميدانند براي خود پس شامي گفت بلكه رب من انظر و اعلم است براي خلق خود گفت پس چگونه او بنظر رحمت خود چه چيز كرده است
براي ايشان گفت اقامت كرده براي ايشان حجت و دليل را تا آنكه چون متشتت يا مختلف گردند تاليف كند ايشان را از آن حجت
و اقامت نمايد اود ايشان را يعني اعوجاج ايشان را و خبر دهد ايشان را بفرض پروردگار ايشان و فرض او گفت كيست آنكس كه او را حجت
ساخته اند براي مردمان گفت حضرت رسول الله است صلعم هشام گفت بعد از رسول الله صلعم كه باشد گفت كتاب و سنت هشام
گفت آيا نفع ميكند امروز ما را كتاب و سنت در رفع اختلاف از ما شامي گفت نعم هشام گفت پس من و تو چرا اختلاف ميكنيم
و تو از شام چرا آمده در مخالفت ما پس شامي ساكت شد آنگاه ابو عبد الله عم گفت مرشامي را چه شده ترا كه تكلم نميكني شامي گفت
اگر بگويم كه مختلف نشده ايم دروغ گفته باشم و اگر بگويم كه كتاب و سنت رفع خلاف از ما ميكنند ابطلت باطل گفته باشم و اثبات
باطل كرده چه اين هر دو يعني كتاب و سنت احتمال وجوه بسيار دارند و اگر بگويم كه اختلاف ميكنيم و هر كدام از ما مدعي حق است
پس نفع نميكند ما را كتاب و سنت ابتداء مر حجت كه گفتم براي سكوت خود ابو عبد الله عم گفت اي شامي سوال كن از هشام تا بيني
كه او ملي و عالم است و صاحب بضاعت و معرفت پس شامي گفت اي هشام انظر و ارحم و اشفق بر خلق رب ايشان است
يا ايشان هشام گفت رب ايشان انظر است و احكم براي ايشان از انفس ايشان شامي گفت آيا رب ايشان اقامه كرده

ايشان كسي را كه جمع كند براي ايشان كلمه ايشان را و رفع كند اختلاف ايشان را و خبر كند حق ايشان را از باطل ايشان هشام گفت در وقت
و زمان رسول الله صلعم چه ميگوئي يا درين ساعت شامي گفت در وقت رسول الله رسول بود اما درين ساعت كيست هشام گفت اين
كس است كه نشسته است و مي بيني كه اشتداد ميفرمايند بجانب او رحال را يعني مردم از اطراف بخدمت او مي آيند و او خبر ميدهد شما را
از اخبار سما و ارض و هر چه باشد بوراثت از اب و از جد خود شامي گفت چگونه ميشود كه من نيز بدانم اين را هشام گفت سوال
كن از و آنچه هر چه براي تو ظاهر شود تا بداني شامي گفت قطع عذر من كردي و بر من واجب شد سوال كردن پس چون ابو عبد الله
عم اين مقاله را شنيد گفت اي شامي خبر كنم ترا كه چگونه بود اين سفر تو و طريق تو پس گفت كذا و كذا يعني همچنين و همچنان و
پس هر چه در سر شامي در ساعات شب و روز گذشته بود همه را بيان كرد شامي متحير شده اقبال نمود و گفت صدقت صدقت
و گفت اسلمت لله الساعة يعني مسلمان شدم درين ساعت براي خدا درين ساعت ابو عبد الله عم گفت بل امنت بالله الساعة
بلكه ايمان آوردي درين ساعت فان الاسلام قبل الايمان بدرستي كه اسلام قبل از ايمان است چه بسبب اسلام توارث مي نمايند
و تناكح ميكنند و بر ايمان ثواب و ماجور ميشوند شامي گفت صدقت و من درين ساعت ميگويم اشهد ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله و انك وصي الاوصيا پس معلوم شد كه معرفت امام ايمان است و بدون معرفت امام زمان ترتب
اجر و ثواب بر اعمال حاصل نشود در آخرت و ثمره اسلام نيز ظاهر شد كه چيست و مراد از قول حق تعالي ان الدين عند الله الاسلام
ايمان است بدليل تخصيص اين حديث كه زين پس بدانكه ايشان چون از مناظره فارغ شدند ابو عبد الله عم التفات كرد بر وجه لطف
بر بيان احوال هر كدام ازين متكلمين در معرفت كلام چنانكه بجانب حمران نظر كرد و گفت اي تو صاحب جواني در كلام براي اثر
و دليل پس مصيب مي شوي از جهت و بهشام التفات كرده گفت تو اراده اثر داري و لي شناسي اثر او التفات كرد بجانب
احول و گفت تو قياسي يعني قياس كننده و رواغي يعني ترسا شنده و شكننده باطلي بباطل الا آنكه باطل تو اظهر است پس التفات
بجانب قيس ماصر كرد و گفت او را كه تو تكلم ميكني نزديكتر آنچه از رسول الله صلعم ميگوئي ابعد است از وي و اقرب بتو مي آميزي حق را
را با باطل و حال آنكه قليل از حق كافي است از بسياري از باطل پس گفت تو و احول قفاز ايد يعني وثابان و حاذقان پس
گفت يحيي عند آنكه گمان كردم كه هشام بن حكم را خواهد گفت چيزي كه نزديك باشد بآنچه بان دو كس گفته بود پس گفت يا هشام

نزدیک بود که واقع شوی و ساقط کردی در الزام خصم اما کاهی می بیند با بای تو و چون قصد ارض میکردی طیران میشودی چون طایر
بایه که شیر تو تکلم کند با مردمان فاتقوا الزله اما برش و عوذ کن از زلت و خود را نگاه دار از نوش که مبادا واقع شود آن و الشفاء
من ورائها انشاء الله یعنی اگر لغزش تو واقع شود شفاعت از عقب آن باشد انشاء الله تعالی پس بدان ای متکلم دانا و
فاطلب رضا که چون دعوی کرده بود آن مرد شامی سه علم را کلام و فقه و فرایض را مراد بفقه که قسیم فرایض است علم خلافیات است
چه علما در اوایل ایام افراد و افراز میکردند آنرا از فرایض و جدا کانه می شمردند آنرا از اجماعیات و مسمی بعلم خلاف می ساختند
و اما علم کلام آنست که بحث کند از ذات الله و صفات الله و افعال الله و از احوال معاد باد له فروجه از عقل و شرع بمقدمات مقبوله نزد
جمهور یا مسلمه نزد خصم و مقصود از آن حوست و صیانت معتقدات است از انچه نقل کرده اند آنرا اهل شرع از ابدا و بتدع و اوهام
مضلین و محتاج الیه است آن برای مناظره مبتدعی یا برای فحام معاندی و برای دفع افساد و اضلال بوده که حاصل شود اگر چه بکد و حیل
باشد همچنانکه در حرب پس فایده دران دفع مفسدین است و از امور لائق تر چنانکه حضرت ابو عبدالله دیدچون دید که غرض شامی جدال
و غلبه است در مناظره و مراد تکلم کرد با او بچیزی که مفحم او شد و منقطع او کرد پس چون دانست که خوض در کلام از جهتی مذموم است زیرا که
مدار آن بر جدلست الا آنکه قدر ضروری از آن از فروض کفایه است بنابرین حضرت فرموده که و یل لاصحاب الکلام از آن کسان که
قایلین باشند دران و از آنکه بنای اعتقادات ایشان بران باشد و تسمیه این علم بکلام از آن جهت است چند وجه اول آنکه این علم اسبق است
از غیر در مرتبه پس کلام گویا که دران اسبق از جمیع باشد دوم آنکه هر علم موقوف است بران زیرا که آن مبادی جمیع است پس متکلم در آن
میان متکلم است در غیر آن سیوم آنکه عالمان این علم چون بحث میکنند از ملکوت الله و صفات الله میکنند گویا در از شده باشد زبان ایشان به
دیگران پس علم ایشان از کلام اول باشد برای این اسم لیکن بدون جدال و مرای که موجب خصومت باشد و خارج از انصاف لهذا تعلیل
کرده که ایشان از اهل آن اند چنانکه گویند بنعاد هذا و هذا لاینقاد یعنی این را انقیاد و مطیع میتوان شد و این را نمیتوان شد چنانکه
یکی از ایشان اشتقاق کند هر گاه اشتقاق نمایند دیگران و طیران بکاهد هر گاه طیران نمایند دیگران نشاید که خواهند اشتقاق فرود آمدن می آید
از بالا بشیب برعکس طیران و مراد آنست که ایشان مرا از نمی کنند انچه در کتاب و سنت وارد است بدلایل عقول خود و قواعد کلامیه
خود پس مضطر میشوند یعنی راه و حال آنکه آن عین حق باشد چه بسیاری از ایشان ترک ظاهر کتاب و سنت کنند

برای مناقضه آنکه خود دران چنانکه گویند هذا ینقاد یعنی لو انقضه ایام و هذا لاینقاد یعنی لو انقضه ایام و هذا یعنیان یعنی این امر
منجر میشود بابر طلان حیثی محال و تناقض یا دور یا تسلسل و هذا لاینساق یعنی این امر منجر نشود بسوی آن یا آنکه این را میتوان راند
و آنرا نتوان راند در سیاق و سیاقت بمعنی راندن است و همچنین قول ایشان هذا نعقله و هذا لانعقله یعنی این امر را تعقل میکنیم
و این امر را تعقل نمیکنیم زیرا که ایشان بعقل خود حکم میکنند در اکثر احکام الهیه و قانع نمیشوند بتقلید رسول شارع و صلاح یا مراد الله پس واقع
میشوند در بدع و اهواء مضله پس اشاره کرد حضرت امام بقول انما اخاف و یل لاصحاب الکلام آه بسوی آنکه کلام علم کلام علیه
شود استعمال او وقتی که مودی نشود بسوی اهمال سنت یا ترک قول معصوم پس هر گاه واجب شود چنانکه گذشت وجه آن و بدانکه
ظاهر شده در کلام امام فرق در میان اسلام و ایمان چنانکه اسلام بیش از ایمان است در حدوث چه کسی که مسلم شود مومن نشود
و چنانکه اسلام خبریست که بنا نهاده شود بران ثبوت جواریث و صحت مناکحات و معاملات و حقن دماء و اموال و مجامعت آن
با نفاق و مفارقت نفاق از ایمان و آنچه نقل کنند از سید مرتضی قدس سره که حکم کرده بکفر بعضی شیعه اثنا عشریه حمل است مراد کفر
باطن است یا هر جمیت خلود باشد در نار چه ایمان موهبتیست از انوار الله المعنویه و آن قابل شدت و ضعف است و بحسب این موهبه حاصل
شود دیل درجات و مثوبات در آخرت و اما قول او ثم النفت الی حمران الا آنکه یعنی چون فارغ شد از مناظره متوجه شد بخطاب هر کدام و آنچه
واحد واحد ایشان نتایجه کرد در کیفیت حال و وجوب حال هر کدام و بیان خصال ایشان در بحث و جدال پس آنچه خطاب کرد با حمران
مراد بآن این بود که او متکلم بود و بر وفق حدیث پس واقع میشد او را اصابه و آنچه خطاب کرد هشام بن سالم را مقصود این بود که غرض
استدلال بود بخبر و بنابر آن آنرا و آنچه ذکر کرد در حق احول در خطاب با او این بود که او قیاس بود یعنی بکثر الجدل بود و قیاس
فی الباطل مع الوضع و آن تالیف بود در قیاس منطقی و قول او روان یعنی فطرات است در بحث ستی از روغ ضمن بحسب یعنی حلب
بار رساننده جستی از زیع جعین و اطه معنی حوف چنانکه معرفت لمیری این و کلامه بسوی آن برای مناظره و در بحث باطل را بباطل
یعنی باطل او اظهر بود و او دفع از باطل خصم یعنی رفع میشود باطل خصم خود را بباطل میکرد و آنچه خطاب کرد قیس مراد آن بود که
میکرد او و نزدیک می شد در کلامش بطلان سنت لیکن ابعد بود و آنچه بود فی الحقیقه او غلط میکرد و حق را بباطل پس گویا و حق
حق بود اما استدلال میکرد بران بدلایل واهیه باطله پس ثبه کرد او را برآنکه اکتفا قیس از کلام اتحق بعبارت از اکثار رد در کلام

باهل و گفته بود که هاتفا زان خادمان یا مراد قنبر و مکیال بوده پس گویا اراده کرده باشد این علم قرآن را که منطوق باشد الحدیث الحاصل
روایت است از ابان که گفت خبر کرد مرا ابو جعفر احول مؤمن طاق که زید بن علی بن الحسین فرستاد بسوی من که نزد من بیا و او مخفی
بود در آن وقت پس آمدم بخدمت او و او را گمان بود که امام باشد و شک داشت در حجیت غیر خود پس گفت مرا که ای ابا جعفر
چه میگویی اگر وقتی طارقی یعنی خارجی در رسد از ما بسوی تو آید بیرون خواهی آمد با او گفتم اگر پدرت یا برادرت باشد با او بیرون
خواهم آمد گفت من اراده دارم که خروج کنم و جهاد نمایم با این جماعت با من بیرون بیا گفتم نه نمیکنم این چنین کاری گفت پس تو مخفی
داشتی از من کم کرده نفس خود گفتم فدای تو گردم یک نفس است که امام می باشد خدا را در زمین پس اگر او حجت باشد برای خدا در زمین
او تخلف از تو موجب نجات نیست و خارج شونده از تو هالک و اگر خدا را حجت نباشد در زمین تخلف از تو و خارج با تو برابر باشد
پس گفت مرا که ای ابا جعفر من با پدر خود بر سر خوان می نشستم لقمه سمینه یعنی لقمه گوشت فربه را خود بمن دادی و از سر دیگ گرمی
برای من چون گرم بودی و صبر کردی تا سرد شدی بمن دادی و چون شفقت داشت بمن در این باب چگونه بود که شفقت نداشت بر من
از حرارت آتش و مرا خبر میکرد باین امر و مرا خبر نکرد باین کار گفتم فدای تو گردم شفقت او بود بر تو که از جهنم ترا خبر نکرد بخوف آنکه
مبادا نشنوی و قبول نکنی پس از جهت داخل نار شوی و مرا خبر کرد که اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم او را باکی نباشد از آنکه داخل
نار شوم بعد از آن گفتم او را جعلت فداک شما افضلید یا انبیا گفت بلکه انبیا افضلند گفتم یعقوب یوسف را گفت لا تقصص رؤیاک
علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا او خبر نکرد ایشان را تا آنکه مکر نکنند و لکن کتمان کرد از ایشان پس همچنان پدر تو کتمان کرد از تو
برای آنکه ترسید بر تو گفت اما والله لئن قلت ذلک لقد حدثنی صاحبک بالمدینة انی اقتل و اصلب بحق خدا که اگر من کشته
باشم این را حدیث کرده صاحب تو مرا یعنی باقر ع بمدینه که من کشته خواهم شد بمدینه و مصلوب خواهم گشت بکناسه کوفه که محله ایست
در آنجا بدرستی که نزد او صحیفه بود یعنی جعفر علیه السلام که در آن قتل من بود و صلب من پس راوی گفت من حج کردم و حدیث نمودم
این کلام را بحضرت صادق علیه السلام یعنی گفتم آنچه من با او گفته بودم گفت مرا بگفتنی بوده گفته باو و چنانکه او را فرا گرفته از پیش و پس
و از یمین و یسار و از فوق سر و تحت قدم و نگذاشته برای او مسلکی که او را سلوک تواند کرد یعنی حجت بر او تمام کرده باب
دوم در طبقات انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام و در این باب چهار حدیث است اول بدانکه نبی بتحقیق است یعنی فاعل از نبأ چنانکه

بناء اخبار یعنی اخبار دهنده است از خدا و چون بنا بر یعنی جمع او من ارض الارض بر آمده پست بی نسبه فرموده که مرا مهموز نخوانند
کراین را یعنی عیب میدانند یعنی شهر گریز لهذا همزه اش ترک کرده است چنانکه در ذریه و بریه و خابیه و اهل مکه همزه میخوانند بر اصل
خود و این یعنی طریق واسعست و راه موصل بمطلوب و اصطلاح حسن از آیات و احادیث معلوم میشود دوم بدانکه انبیا و رسل بسیار
بوده اند چنانکه بحد شهرت و روایت ابی ذر از رسول الله صلعم در مجمع البیان یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و از ایشان
سیصد و سیزده کس مرسل بوده اند و باقی انبیا و از مرسلین پنج کس اولوالعزم بوده اند یعنی صاحبان کتاب و شریعت ناسخه یا تقدم
و مأمور بجهاد کفار و باقی غیر مرسلند چنانکه گفته اند نبی ملک و فرستاده است رسل و در میان جمله پنج بوده اند مرسل از ایشان پنج
اولوالعزمند یعنی بعثت ایشان شریعت مستقل نخستین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس محمد گشت افضل و در روایتی آمده که
پنج نفر از ایشان عبری زبان بوده اند آدم و نوح و ادریس و شیث و ابراهیم ابوذر گفت گفتم یا رسول الله آدم نبی بود گفت آری کلم
الله بوده و مخلوق بید الله ای ابا ذر چهار کس از انبیا عرب بوده اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله کتابها
بوده است گفت یکصد و چهار کتاب از آن جمله ده صحیفه آدم بوده و پنجاه صحیفه شیث و سی صحیفه ادریس و او اول کسی است که خط
کرده بقلم و اول کسی است که نظر کرده در علم نجوم و حساب و او سبط شیث است و جد پدر نوح است و ده صحیفه ابراهیم و تورات
و انجیل و زبور و فرقان گفته اند جمیع کتب الهیه در ماه مبارک رمضان آمده بتخصیص قرآن و این در قرآن صریح است در قول حق
تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و در قرآن در سوره حم عسق چنین فرموده که و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم یعنی مر آدمی را از بشر آنکه سخن گوید او را خدا الا
آنکه وحی کند بسوی او وحی کردنی مثل او ذکر وحی شد باو در صدر او پس از زیر بیکرد یا از وراء حجاب سخن گوید مثل موسی یا از
حجاب شجره یا آنکه ارسال کند بنا و رسول مثل جبرئیل بسوی محمد پس آنچه از جهه خاطر و منام و مثل آن باشد وحی گفته اند و وحی در لغت
جز ایست که جاری مجری ایما و جبه باشد در سخن بدون احتیاج بآن و در از حجاب مثل با موسی گفت چه آن محجوب شدن از جمیع
خلایق الا از موسی مثل او در مرتبه ثانیه در حجاب بود از خلایق الا از موسی و شنید تو که باو بود و گفته اند یعنی آنست که
موضع کلام محجوب بود که بیند شنونده که از کدام جهه است نه آنکه کلام عرض است قائم محل شود و لا بجسم و مراد بارسال رسول ارسال

ملکی است که جبرئیل کلام بسوی انبیا تا تبلیغ آن نمایند و این نوع عربی است از کلام که تکلم میکند حق تعالی با عباد خود بآن و او را همیشه
بدون آنکه خود سخن گوید چنانکه با موسی و آنکه با موسی گفته خلاف وحی است زیرا که وحی نهانیست و خفا و درین اصطلاح نیست
چنانکه گفت کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی تو قرآن و نه
شرایع و نه معالم ایمان را ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم و آنچه در
احادیث مذکور شده مضمون مسطور است و لا تشغل الحمل بیشالاول روایتست از درست بن ابی منصور که گفت گفت حضرت
ابی عبد الله ع که انبیا و مرسلین بر چهار طبقه اند طبقه اول انبیا اند که نبی اند در نفس خود که تجاوز از خود نکرده اند و نبوت ایشان
طبقه ثانیه انبیا اند که در خواب می بینند و صوت می شنیده و معاینه در تیقظ می دیده اند و مبعوث باحدی نشده اند و بر ایشان
بوده است امامی مثل آنکه ابراهیم ع بود بر لوط غیر مشهور چه او از مرسلین بود که ان لوطا لمن المرسلین چنانکه یونس پیغمبر بوده
قسم سیم طبقه ثالثه مرسلند که در خواب میدیده اند و صوت می شنیده اند و ملک را معاینه می دیده اند مثل جبرئیل را ع پس باید که
یک نفس هم رسول باشد و هم نبی چنانکه ابراهیم ع گفت انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری و مثل محمد ص که پیش از
چهل سالگی خاصه در میان سی و هفت سالگی تا چهل و بعد از چهل نیز چنین بود که قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا
بالحق لتدخلن المسجد الحرام و از ملائکه رسول باشد نه نبی لقوله تعالی انزلنا من السماء ملکا رسولا و باشد که انبیا و رسل باشند
بعلاوه قبل یا کثیر مانند یونس قال الله تعالی لیونس و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی ما فرستادیم یونس را
بسوی جمعی که صد هزار بودند بلکه زیاده بودند او یعنی بل آمده است و حضرت امام ع گفت زیاده سی هزار کس بود و بدین رسول
امامی نیز بوده بدانکه او یزیدون موجب شک است و این بر حق تعالی محال است و نظیر این قول اوست عذرا او نذرا و قول او
لعله یتذکر او یخشی و قول او لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا و قول او و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب و قول
او فکان قاب قوسین او ادنی و جواب گفته اند این شکوک را بچند وجه اصح آنها اینست که مراد قول او نیز مدون فی تقدیرهم
باشد یعنی که هرگاه از ایشان ببیند و میدید میگفت که این جماعت صد هزار اند یا بیشتر از صد هزار و این توجیهیست از کل نحو
مشتبه باین باشد قسم طبقه رابعه کسانی اند که میدیدند در خواب و می شنیدند صوت را و معاینه در تیقظ مشاهده میکردند و امام بود

بجهاد

بجهاد بودند و نسخ شرایع و ایشان امام بودند مانند اولوا العزم و تحقیق که ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه گفت الله تعالی انی جاعلک
للناس اماما بدرستی که من میگردانم ترا امام مردمان و ابراهیم ع اول کسی است که ضیف را ضیافت کرده و اول کسیست که ختنه
کرده و اول کسیست که شارب گرفته و موی عانه تراشیده و موی پیری سفید دیده و اول کسیست که قتال کرده در راه خدا و اول
کسیست که اخراج خمس کرده و اول کسیست که نعلین کرده و اول کسی است که اتخاذ رایات کرده و قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی چون حق تعالی گفت ابراهیم را بدرستی که من ترا امام خواهم ساخت چنانکه مقتدی باشی اقوال
و افعال برای مردمان او گفت از ذریه من امام گردان گفت عهد من که امامت باشد نرسد ظالمان را یعنی من عبد صنما او وثنا
لا یکون اماما کسی که عبادت صنمی یا وثنی کرده باشد که مشرک شده باشد اگرچه بعد از آن ایمان آورده باشد اماما نخواهد یافت اگرچه توبه کرده
باشد و این دلیل است بر نفی امامت و خلافت خلفاء ثلثه غاصبه چه کتابه ایشان از صریح و گفته اند که ابراهیم ع برای آن گفت که
چرا انه در صلب او ائمه خواهد بود یا نه و مشهور است که از نبی تا رسالت ابراهیم ع چهار هزار پیغمبر حاصل شده اول ایشان اسمعیل و آخر ایشان
محمد ص و حق تعالی بیان کرده احوال کسانیکه متقدم بوده اند از کفار برای تسلیه خاطر شریف سید ابرار چنانکه گفته در سوره بقره
کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا
فیه یعنی بودند مردمان قبل از این یکسر امت واحده و بعضی دیگر این همه بر کفر بودند در مابین آدم و نوح ع یا بعد از نوح تا ابراهیم ع یا
انبیا ع یا آنکه کافر بودند تا مبعوث شدن هر نبی و در مجمع البیان گفته این صحیح نیست زیرا که حق تعالی انگیخته بسیاری از پیغمبران
بر قومی و گفته اند هرگاه خلق روی زمین از حجت خالی نباشد ممکن کفار چگونه میباشند جواب گفته اند عبارتست که حق در یکی یا در جماعتی
باشد قلیله که ممکن بوده باشد از آن اظهار این بخوف و تقیه پس اعتداد بر ایشان نکرده باشند هرگاه غلبه کفار را باشد و ابن
عباس گفته مردمان میان آدم و نوح ده قرن بودند هر یک شریعت از حق و بعد از آن مختلف گشتند و اما ان اصحاب سفینه بودند
که متفرق شدند و بعد از ایشان مختلف شدند و آدم امام ذریه خود بود پس برانگیخت حق تعالی پیغمبران را در اولاد او و روایتست
از ابی جعفر ع که گفت بودند مردمان پیش از نوح امة واحدة بر فطرة الله مهتدین غیر ضلال پس حق تعالی پیغمبران را مبعوث کرد
یعنی متعبدین بودند در عقول خود غیر مهتدین بنبوت و شریعت که پیغمبران را انگیخت بشرایع برای مصالح ایشان مبشرین بجنت و

بنا رود فرستاد کتاب سابق در میان ایشان تا حکم کنند میان ایشان با آن چنانکه مستمر شده الی الآن و حق تعالی در حق موسی
و عیسی میفرماید و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس
یعنی تحقیق که دادیم موسی را کتاب توریه و متعقب کردیم و تابع کردانیدیم اورا بعد از وی رسل یعنی رسولی بعد از رسولی چنانکه تابع بودند
ثانی اول را در دعوت بوحدانیت الهی و قیام بشرایع او و منهاج واحد و هر که مبعوث شده بود بعد از موسی همه تابع توریت
بوده و عمل بآن میکردند تا زمان عیسی عم و گفت و دادیم عیسی را بینات و معجزات مثل احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و مانند این
از آیات فاصله میان حلال و حرام و موید ساختیم بروح القدس یعنی مؤکد کردیم اورا بجبرئیل عم و وجه اختصاص عیسی بتائید روح
القدس با وجودی که برای پیغمبران دیگر نیز بوده است که او از زمان عهد تا بکبرسن در حضانت جبرئیل بوده و او ساز بوده بمیلاد
هر جا ساز بوده تا چون یهودان قصد قتل او کردند او … تا اورا صعود فرمود باسمان و بجای مریم نیز او متمثل شده در نفخ
و در شکم او تا بوده عیسی در شکم او و جبرئیل را روح گفته زیرا که از روحانیین بوده و نیز ادیان را او بحیات رسانده میکرده و نیز که خشن
از روح بوده و قدس گفته زیرا که جمیع انبیا اورا القدس بوده و دعا برکت کرده اند و نیز قدس نام خداست چنانکه قدوس و بعضی گفته اند
مراد بروح القدس انجیل است بجهت آنکه قرآن را روح خوانده که اوحینا الیک روحا من امرنا و گویند روح اسمیست از اسماء الله
که عیسی بآن مرده زنده میکرده والله اعلم بالمراد و بدانکه خرق عادت را از نبی معجزه گویند و از ولی کرامه و گاه از غیر انبیا
بر صادر شود خواه صالح و خواه طالح چنانکه اصحاب … گویند الحب فطره میشود و گفته اند که گاه استعانه باید نفوس در احداث
غرائب و عجائب مراد لا اعمال مخصوصه و آنرا سحر گویند یا بتوسل بعض از روحانیین و آنرا عزائم نامند یا با اجرام فلکیه که آن دعوت کواکب
یا تمزیج قوای سماویه بارضیه بنید و آنرا طلسمات گویند یا بخواص عنصریه و آنرا نیرنجات سازند یا بنسب ریاضیه و آنرا حیل گویند و … شعبه
را اعتقاد است که اخبار از امور آینده و طی زمان و مکان و امثال این از خواص فرشته و جن است و اگر کسی را او واقع شود و مجاهدت
ایشان باشد و جن را اطلاع بر ضمائر و خواطر نیست و کمل اولیا بر صعود و معاد و بر ضابطه نظام دنیا بر وجه کلی و بر صور متمثله اعمال شرب
در برزخ مطلع اند و کسانی که مردم را در خواب می بینند … در مبدأ ربیت و تصرف در اجسام ارضی و سماوی میتوانند کرد چنانکه ابراهیم
در آتش و موسی در آب و سلیمان در هوا و داود در حدید و مریم در نبات و عیسی در حیوان و محمد صلعم در آسمان چنانکه حق تعالی از آن

جزر اده یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و اوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق و اذا استسقی موسی لقومه
فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر و النا له الحدید …
الیل یعنع النخلة و کو اذ اقرد قوا خاسئین و اقتربت الساعة و انشق القمر و تحمل کرده اند چنانکه عیسی … ساز میشود محاوره
آن و مثل آن میکنند متعجب شاید … که اگر استغراق و استعداد و … یابد بنور الله اگر … و خاصیه … انبیا ارشاد
میکنند مشتمل بر روحی از آن بر ارواح کسی که داخل میشود در حکم او و میگردد از آن اوست چنانکه اسماء جزئیه داخل شوند در اسماء کلیه و لهم
عاء بقوله ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب وجد شد الحمد بیت
الثانی روایتست از زید شحام که گفت شنیدم ابا عبدالله عم که میگفت بدرستی که حق تعالی ابراهیم را اتخاذ کرد به بندگی پیش از آنکه نبی گرداند
اورا و اورا نبی گرفت پیش از آنکه رسول کند و اورا رسول گرفت پیش از آنکه خلیل کند و اورا خلیل ساخت پیش از آنکه امام کند چون
جمع شد برای او این اشیاء اربعه گفت انی جاعلک للناس اماما و چون این مرتبه بغایت عظیم بود در نظر ابراهیم خواهش آنکرد
که آن در ذریه او شاید که باشد گفت و من ذریتی گفت لا ینال عهدی الظالمین امام گفت یعنی لا یکون السفیه امام التقی یعنی
سفیه که عقل کم علم امام متقی کثیر العلم و العقل نمیباشد … حضرت … و غافل نشوند از … مقربین بر شأن اند
اولین و آخرین شهدا بوده اند و لا تقولوا … اموات بل احیاء و لکن لا یشعرون … درجات … که بعضی افضل از بعضی
باشند … مشکل الجمع است و چون انسان که مخلوق است از طینت عنصری … میشود و … منازل و درکات
بالم مراتب و درجات و … مراحل و مقامات … مسافت تا غایت مسافت تحصیل … انسانیت چون …
بجانب پروردگار … لابد است که واقع شود در … تا بعد … نشود و لی نشود
و تا ولی نکرد و نبی نکرد و تا نبی نکرد و رسول نکرد و پس امام که رسول نشود صاحب شریعت و دین کامل و صاحب عزم و ریاست و جهاد
نشود بر کافه طوایف اجمعین لذلک … رب العالمین … الخاتم النبیین و این کلام اگرچه در حق ابراهیم … زیرا که
مستجمع این مقامات بود و لیکن غرض آنست که صنف امامت … داخل مقامات برای هر کس حاصل نشود چنانکه رسید
ابراهیم عم بمرتبه امامت برای مردمان در اخر مقامات پس حق تعالی اورا به بندگی خود برگزید … چنانکه گفت و اذکر عبدنا ابراهیم

ذکر کن یا محمد بنده ما ابراهیم را که او جدا از ان پیغمبری بود انتها حاجا که گفت انه کان صدیقا نبیا بدرستی که ابراهیم ع بغایت راست
ابراهیم بغایت بود و گفت بسیار صدیقا نبیا یعنی نبوت صداقت را لازم دارد و در عکس پس نبی او رسول شد پس خلیل پس امام · دلالت کرد این کلام
بر انکه امامت مقام اعلی است و مرام اعظم و منزلة اکرم لهذا از جزای عظمت این مرتبت در حین ابراهیم ع ابراهیم طلب کرد انرا برای ذریت خود
و اعقاب خود و مراد انست که کافی نیست برای ارث امامت مجرد نسب و نبوت بلکه لابد است بری از ظلم و فسق لهذا حضرت امام ع گفت
در معنی آیه لا یکون السفیه امام التقی یعنی هر فاسقی سفیه است و کسی که بر نفس خود ظلم کرد باتلاف حال خود که معصیت و فساد در انست چون سفیه
باشد پس اگر ظلم کند بر نفس خود و دیگران آنچه متعلق بآخرت باشد و در ان اول داخل باشد بطاعت پس فاسق را اهل منصب امامت نباشد
بدلیل هذه الآیه چه ظاهر است که امام کسی است که واجب شود اطاعت او و اعتقاد او و اقتدا بر او از جهت پس اگر صادر شود از و معصیت باید که
واجب الاقتدا باشد و [illegible] پس لیس ذلک فیه محال و لهذا قوله ان جاءکم فاسق بنبأ [illegible] اگر باید نزد شما فاسقی بخبری پس شاهد در ان [illegible]
کشید و حکم بر جزا او جاری نکنید که بخبر و تفحص نماید تا فاسق مبین شود پس معلوم می شود که توقف در خبر عادل نباید کرد لهذا باین آیه
استدلال کرده اند که خبر واحد عدل مقبول و حجت است لیکن این استدلال که در اینجا از مفهوم خطاب معتبر است پس توقف باید کرد در خبر
فاسق اگرچه راست گوید علی الظاهر احتمال قوی دارد که توضیح بیان بیشتر که ظاهر شود که راست خبر او یا دروغ که ان الکذوب قد
یصدق و سبب نزول آیه ولید بن عقبه بود برادر عثمان که عثمان منزل [illegible] بود و او را [illegible] کرده بود اما رسول الله صلعم در زمانی
او را فرستاده بود در اخذ صدقات مصطلق پس ایشان بیرون آمدند باستقبال او و [illegible] او را چون [illegible] شد یا او بر گردید و نزد
رسول آمد و گفت ایشان منع صدقات شدند حضرت رسول [illegible] کرد که مردم را بجهاد فرستد این آیه کریمه نازل
شد که یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و این آیه
در سوره حجرات است الحدیث الثالث روایت از ابی سعید که گفت شنیدم از ابی عبدالله ع که می گفت سادة النبیین و المرسلین خمسة
درین [illegible] تمام بوده در دعوت خلق بجانب حق و مجاهده با اعدا و ثبات قدم در [illegible] و صبر در شداید و مکاره و احتمال
اذیت از قوم قال الله تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی [illegible] و علیهم دارت الرحی یعنی بر جماعت دایر شده رحی اسلام
با شیخ دعوت تام و این استعاره [illegible] هر یک [illegible] در امر رسالت [illegible] رحی [illegible]

ایشان هر یک اصل باشند درین مقام رسالت و سایر انبیا و رسل تابع ایشان و قائم باد [illegible] الحدیث الرابع
روایت از جابر از ابی جعفر ع که گفت ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا و اتخذه
رسولا قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه اماما یعنی بدرستی که الله تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از انکه نبی
کند او را و نبی گرفت پیش از انکه رسول کند او را و رسول گرفت پیش از انکه خلیل کند او را و خلیل گرفت پیش از انکه امام کند او را
فلما جمع له هذه الاشیاء و قبض یده یعنی [illegible] کرد آنرا بدست [illegible] قال له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما
فمن عظمها فی عین ابراهیم قال یا رب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی چون جمع کرد ابراهیم را این اشیا [illegible]
موقوف علیها بوده اند [illegible] کرد [illegible] خود که کنایه از حصول رفعت و کمالات و [illegible] او بود [illegible] گفت ای ابراهیم
بدرستی که من ترا امام میکردانم برای مردمان و در ریاست تامه ایشان بدست تو میدهم پس از جهت عظمت و کرامت و منزلت و مکانت
این مرتبه در عین حق بین ابراهیم خلیل ع استدعا کرد از رب جلیل که ای پروردگار من بگردان از ذریه من امام تا درین کرامت شریک
و شرافت منظور شریک باشند پس حق تعالی فرمود نمیرسد این عهد من که امامت است بظالمان یعنی هر که از ذریه تو ظالم باشد امامت در
او هرگز نباشد در باید چه شرایط حصول آن باید و قابلیت آن نه انتساب قبول در ذریه تو [illegible] اگرچه کسی نبی شود رسول نمیشود و لیکن
واجب شود که هر رسول افضل از نبی باشد بلکه نبی غیر رسول افضل از رسول باشد و اقرب از رسل چه شاهد و هادی این نوع خضر است چه
که خضر نبی غیر رسل بود و موسی نبی و رسل و تعلیم از خضر خواست با انکه موسی از اعاظم رسل بوده و اولوا العزم ایشان لیکن جهت نبوت
در رسول افضل است از جهت رسالت او زیرا که اولی کمال علمی است نظریه و ثانیه کمال عقل عملی و مرا که رسالت منقطع شود و نبوت
نشود چه آن یعنی ولایت و قربت از الله تعالی و این باقی است تا روز قیامت باب سیوم در فرق میان رسول و نبی و محدث
و درین چهار حدیث است الحدیث الاول روایت از زراره که گفت سوال کردم از ابا جعفر ع از قول الله عز و جل فی سورة مریم
و کان رسولا نبیا ما الرسول و ما النبی رسول چیست و نبی کیست گفت النبی الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک
نبی کیست که می بیند در خواب ملک را و می شنود صوت او را و معاینه نمی بیند ملک را و الرسول الذی یسمع الصوت و یری فی المنام
و یعاین الملک و رسول کسی باشد که می شنود صوت را و می بیند در خواب و معاینه می بیند ملک را گفتم منزلت امامت چیست قال یسمع الصوت

ولا یعاینه الملک گفت مرتبه امام آنست که بشنود صوت را و نه بیند ملک را و در خواب و معاینه نبیند ملک را پس تلاوت کرد
این آیه کریمه را وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث الحدیث الثانی روایتست که کتابت کرده حسن بن عباس
معروفی نزد امام رضا ع جعلت فداک اخبرنی ما الفرق بین الرسول والنبی والامام فدای تو گردم خبر ده مرا که چیست فرق
میان رسول و نبی و امام پس نوشت آنحضرت جواب که گفت فرق میان این سه آنست که رسول کسیست که نازل شده باشد بر او جبرئیل و او را
دیده باشد و کلامش شنیده باشد و نازل شده باشد بر او وحی و بسا که در خواب بر بیند مانند رویای ابراهیم ع و نبی گاه
بسا که بشنود کلام را و بسا که ببیند شخص را و نشنود و امام آنست که بشنود کلام را و نبیند شخص را الحدیث الثالث روایتست از
احول که گفت سوال کردم ابا جعفر را ع از رسول و نبی و محدث گفت اما الرسول فهو الذی یاتیه جبرئیل قبلا فیراه و یکلمه فهذا الرسول
رسول آن کسیست که بیاید او را جبرئیل از قبل پس ببیند او را و تکلم کند با او پس این است رسول و اما نبی کسیست که ببیند
در منام خود مانند رویای ابراهیم و مانند آنچه دید رسول ص از اسباب نبوت پیش از وحی تا که آمد او را جبرئیل از نزد الله تعالی برسالت
و بود محمد ص حینی که جمع شد برای او نبوت و آمد او را رسالت از نزد باری تعالی می آمد او را جبرئیل و تکلم میکرد برسالت و نبی بود و از انبیا است
کسی که جمع شده برای او نبوت و دیده در منام و آمده او را روح و تکلم کرده با او و گاه است او نبی بوده بدون آنکه دیده باشد در یقظه او را
محدث کسیست که بشنود حدیث ملک پس بشنود اما معاینه نه بیند و در خواب نبیند و اگر ببیند زیاده [illegible] ملک را با تکلم کند
با او فارغ از امامت نشود چه آن بر وجه دیگر است و این وجه دیگر مقدر الحدیث الرابع روایتست از زیاد از ابی جعفر و ابی عبد الله
ع در قول الله عز و جل وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث الا انه [illegible] تواتر رسول
و نبی و محدث الا اسباب [illegible] گفتم فدای تو گردم لیست هذه قرائتنا [illegible] قراءت ما که محدث در آن باشد و جواب
این در موضع دیگر خواهد آمد پس گفت ما الرسول والنبی والمحدث پس پرسیدم رسول و نبی و محدث گفت فاما الرسول الذی
یظهر له الملک فیکلمه والنبی هو الذی یری فی منامه رسول آن کسیست که ظاهر شود برای او ملک پس با او تکلم نماید و نبی کسی
که ببیند در منام خود و ربما اجتمعت النبوة والرسالة لواحد جمع شود نبوت و رسالت برای یکی والمحدث الذی
یسمع الصوت ولا یری الصورة محدث کسی که بشنود صوت و نبیند صورت [illegible] اصلحک الله کیف یعلم ان الذی رای فی المنام

حق

حق و انه من الملک چگونه دانسته شود که آنچه را که دیده شد در نوم که او حق است و ملکست قال یوفق لذلک حتی یعرفه گفت موفق
و مؤید میشود برای آن تا که بشناسد او را فقد ختم الله بکتابکم الکتب وختم بنبیکم الانبیاء تحقیق که ختم کرده حق تعالی بکتاب شما کتابها
را و ختم کرده به پیغمبر شما انبیا را که وما محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین باب چهارم در آنکه حجت اسلام تمام
نمیشود بر خلق خدا الا بامام ع و درین چهار حدیث است الحدیث الاول روایتست از داود رقی از عبد صالح یعنی امام موسی ع که گفت
ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام حتی یعرف یعنی حجت تمام و جاری نمیشود برای حق تعالی بر خلق الا او لا توجد امامی که تا
آنکه شناخته شود خدا بتوجیه او و او معروف شود بآن یعنی ایشان بمعرفت او شناسند حجت خدا را چنانکه تعلیم و ارشاد او
برای معبود معروف او و عبادت کنند بعد از شناختن او از وجه طریق عبادت و سبیل تقرب بسوی او نمیشود الا بمعرفت [illegible]
شرایع بوساطت عقل نه بنقل فقط مانند معرفت حکما اما قرآن چون مشتمل است بر آیات محکمات و متشابهات و ماولات و ناسخ و
منسوخات کافی نمیشود بمجرد خود برای حجت خدا بر عباد او الا بامام ناطق تا که اهل بیت عصمت که ائمه [illegible] قرآن حکیم
فرقان کریم چه ایشانند ثقلین در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی چه مانند احکام ازین دو چیز است چون
عمل بهر دو افضل بوده و ثقیل است و هر چیز نفیس خطیر را ثقیل گویند این دو چیز را ثقلین گفته اند تعظیم قدر و تفخیم شان ایشان
لهذا تشبیه کرده باین دو چیز کتاب و عترت را در آنکه استصلاح و عمارت دین باین دو چیز شود چنانکه تعمیر دنیا بثقلین جن
وانس است و جن و انس را نیز ثقلین گفته اند برای آنکه فضیلت و مزیت دارند بر سایر حیوانات و برکل اشیا [illegible]
باشند چنانکه دیان [illegible] کنند ولعل هذا المناسب وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون الحدیث الثانی روایت
از حسن بن علاء که گفت شنیدم رضا را ع که میگفت بدرستی که ابا عبد الله ع گفته است ان الحجة لا تقوم لله عز و جل علی خلقه الا
بامام حتی یعرفه یعنی نایب و قائم نگردد حجت برای باری تعالی بر خلائق او چنانکه ایشان محجوج او نشوند و محکوم او گردند الا بامامی
تا شناخته شود حجت و کیفیت آن از جانب صاحب حجت چه امام ع سفینه نجاتست تا در حمایت او کسی نباشد از [illegible]
بیان باشد که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق فالشان مثال اهل بیت من در دریای دنیا
مثال کشتی نوحست در دریا پس کسیکه راکب آن شود نجات یابد و کسی که تخلف کند از آن انداخته شود در دریا غرق

است یعنی رفع وری باشد پس تشبیه کرده حضرت رسول الله دنیا و ما فیها را از کثرت ضلال و مرج و اهوا و را ببحر لجی یغشاه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض که احاطه کرده باشد ظلمات امواج و تراکم بحر این را اکناف و اطراف
ارض را کلها و نباشد در میان خلاص و مناص الا بیکی سفینه خلاص پس سفینه عصمت انسان را قبل شو تا معصوم گردی از
گرداب ضلالت و نجات یابی از گرداب تخلف و غوایت الحدیث الثالث روایت است از محمد بن عماره از ابی الحسن الرضا
علیه السلام که گفت ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام حتی یعرف یعنی حجت الهی قایم و ثابت نمیگردد برای حق تعالی بر خلق او الا بتعیین امامی
و خلیفه از جانب خدا تا آنکه بشناساند معالم دین را با شناخته شود خدا و حجت او که حجت است از جانب او که ولله الحجة البالغة
یعنی احتجاج حق تعالی بر خلایق برای اوامر و نواهی موقوف است بر تعریف معرفت و تعیین معرف پس حجت الهی بر عباد موقوف بر شناختن
حجت است و الائمة و الامام مفترض الطاعة و جحد الطاعة و آن نیست الا معصوم تا حاجتی در دنیا نافع او فوت باشد [illegible]
الرابع روایت است از ابان بن تغلب که گفت گفت ابو عبد الله علیه السلام الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق یعنی حجت ظاهر الهی
بر خلق قبل از خلق میباشد تا خلق در اول تکلیف بی حجت نباشند اگر چه لحظه باشد مثل آدم علیه السلام که حجت او بود قبل از اولاد و برای اولاد
مکلفین و با خلق نیز میباشد چنانکه موجود میباشند [illegible] و بعد از خلق نیز میباشد در آخر تکلیف تا خلق بی حجت
نماند پس باید که حجت بعد از جمیع [illegible] تحقیقش آنکه علویات بوقوع [illegible] سفلیات و حصول فصول اربعه
و اختلافات [illegible] در لیل و نهار و ساعات نباشد الا برای اصلاح احوال [illegible] و بلاد و اسباب [illegible] جهات [illegible]
مسخر بامر الله و مقید بزمام [illegible] و تحرک انسان برای عبادات است و قرب بجانب او [illegible]
پس اگر حاصل شود از حرکات ایشان یعنی سافلات پس سبعیت باشد بالذات یعنی اگر [illegible] مقصود بالذات باشد از وجود
ایشان [illegible] و حرکات ایشان که وجعل لکم اللیل و النهار آیتین [illegible] غرض و غایت در وجود ایشان
الا اصلاح [illegible] بلکه [illegible] از وجود ایشان که آن [illegible] بسوی رحیم منان [illegible] و وصول [illegible]
و اعیان و مترتب و متفرع میشود بر افعال انسان اهتدا [illegible] بسوی سبیل نجات و فوز بسعادات پس بودن نبی و امام حجت
از عالی بر خلق باضافه [illegible] لازم باشد [illegible] از روی حقیقت باطل [illegible] چنانکه اگر خلق نباشد حجتی نباشد از ایشان لیکن [illegible]

لازم

لازم نیاید که ایشان موجود نباشند قبل الخلق در حد ذات خود بلکه این ذوات [illegible] در کل اوقات [illegible]
از مواد و حجابات و باقی باشند در حد و حجابی خود و ذوات خود بعباد الله پس [illegible] قبل الخلق [illegible] از [illegible]
و ایجاد خلق برای عبادت که لولاک لما خلقت الافلاک و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و بعد از خلق باشند از [illegible]
غایات باشند که منتهی باشند بسوی ایشان حجابات و با خلق باشند [illegible] ایشان باشند [illegible] در [illegible]
احوال [illegible] بسوی حصول در این طریق [illegible] و سبیل [illegible] پس قول حضرت [illegible] الحجة قبل الخلق اشاره است [illegible]
[illegible] که [illegible] مخلوق میباشند بجهت اهتدا خلق تا بوده باشد غایت در وجود عالم [illegible]
سافل و عالم [illegible] چنین است چه غایت [illegible] از [illegible] غایت [illegible] برای آن شی میباشد آن شی [illegible]
انسان فافهم البیان با [illegible] در [illegible] ارض خالی از حجت نباشد [illegible] زمین از صاحب نبوت [illegible]
حدیث است الحدیث الاول روایت است از حسین بن ابی العلا که گفت گفتم مر ابی عبد الله علیه السلام که تکون الارض لیس فیها امام [illegible]
زمین که نباشد در آن امامی قال لا گفتم یکون امامان دو امام میباشند در زمین بامام قال لا الا واحدهما صامت یعنی دو امام در
یک زمان نمیباشد مگر آنکه یکی از ایشان ساکت باشد و یکی ناطق بامامت و هدایت چنانکه حضرات ائمه معصومین [illegible] بوده اند
در زمان واحد اما زمان امامت ایشان خاص یکی بوده تا انقراض مدت دیگری بخلاف انبیاء که تعدد در انبیاء بنبوت جایز است
[illegible] انبیاء بنی اسرائیل پس چنانکه نصب امام در حق عباد واجب است [illegible] عباد عقلا برای آنکه آن لطف است و لطف [illegible]
حضورها و [illegible] که موقوف بر آن باشد تا معلوم شود در معرفة الله [illegible] آن لطف باشد در اداء واجبات و اجتناب
[illegible] و چون لطف مقرب بجهت طاعت و مبعد از معصیت واجب آمد نصب امام و تحقق گردد و تعیین او از جانب [illegible]
پس تعیین خلایق نصب امام اگر خود [illegible] لازم باشد که اگر امام متعین فلانی باشد نصب [illegible] باشد و [illegible]
جایز نباشد آن نیز که نایب او باشد جایز نباشد و چون [illegible] پس آن [illegible] مستقیم باشد پس نصب امام مترتب [illegible]
لازم باشد و [illegible] باطل و عاطل شود که فاذا بعد الحق الا الضلال و معلوم است که [illegible] در اسلام [illegible]
شده [illegible] و [illegible] که [illegible] اختلاف برای [illegible] او [illegible]

پس عظیم‌تر تفاوتی و عظیم‌ترین کاری باب امامت است که عالمیان متحیر سرگشته‌اند یا بجزند و غافلی با سخافت از عنوان آن و چون در ترکیب
عجیب انسان که جسم صغیر است در جمیع موجودات جمع بوده جامع است چنانکه از بعضی نوعی الموزونی و از هر اصطلاح و فعلی بدیعی و منبعی ابوت لهذا
او عرض امانت را حامل آمده و آنکه من عرف نفسه فقد عرف ربه را قایل گشته پس ناچار او را معلم باید تا آیه کان ظلوما
جهولا از نهاد او مرتفع سازد و خود منزه از آن باشد و آن نباشد الا معصوم مخصوص منصوص و هو العروة الوثقی و الفصل من النبأ
العظیم و فلک نوح و باب الله و افتتاح الخطاب پس اشرف موجودات عالم عالم باشد که هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون فرع فضلک و تعالی الی من کان نفسه نفس النبی المتعال صلوات الله علیهما بالعدد و الاصالة الحدیث الثانی
روایت است از اسحق بن عمار از ابی عبد الله ع که گفت شنیدم از و که میگفت ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما ان زاد المؤمنون
شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا اتمه لهم بدرستی و تحقیق که زمین خالی نمیشود الا که در آنجا امام باشد برای آنکه اگر زیاده کنند
مومنان چیزی را در دین برگرداند ایشان را از آن و اگر نقصان نمایند از آن چیزی را تمام گرداند آنرا برای ایشان پس چون
زیاده و نقصان در دین ممکن الوقوع باشد مانع آن لازم الوجود باشد زیرا که حینئذ النقض فی الارکان دین خراب شود بلکه دین نباشد
چه آن زیاده بدعت باشد و تشریع و نقصان در دین تغیر باشد در آن و تضییع آن پس کسی باید که بر گرداند آنچه از دین نباشد
و تمام سازد آنچه معطل باشد و این نشود الا از امام معصوم از غلط و خطا تا حفظ کند دین را از شبهات مخطئین و اغلاط مبطلین
و مغالطات مضلین و الا تحصیل حاصل لازم آید نه نصب صاحب بیانکه بعضی از اسرار دین و اطوار شرع مبین بحدی رسیده که خارج از طور
عقل و ارفع از طور نقل باشد بلکه آنرا بجز از طور ولایت و نبوت نتوان شناخت و منع بودن امام حجت برای عباد پس آنکه
اطاعتش موجب جنت و رحمت باشد و عصیانش سبب استحقاق غضب و عذاب و لعنت و منع بودن مرفوع این هر دو حجت آن باشد که
عابدان و عاصیان ایشان مستحق ثواب و عقاب باشند پس و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون عبث نماید و هو باطل
چه فعل الله عبث نباشد بلکه مشتمل باشد بر مصلحت و حکمت فتعالی عن عبث یسیر فائده دین الله الحدیث الثالث روایت است از عبد الله
بن سلیمان العامری از ابی عبد الله ع که گفت ما زالت الارض الا و لله فیها الحجة تعرفها الحلال و الحرام و یدعو الناس الی
سبیل الله یعنی زائل نشده هرگز زمین الا که برو حضرت او را از حجت بوده که می‌شناساینده حلال و حرام را و دعوت میکرده مردم را

براه خدا پس همیشه تا زمین هست که مسکن مکلفین است باید که در آن دلیلی و حجتی باشد و خلیفه و هدایت کننده طرق مبداء و معاد و قوانین حج
و سلوک کرده تا بیان حلال و حرام نماید و بخواند مردم را بسوی سبیل الله چه راه خدا در ارض الله که غیبت و رای شیطان بسیار
و میان مردم حق و باطل بیشمار و اما اختلاف در میان مردم بحسب طبایع و اطراف عادات شود و آخر اگر مانع و زاجر نباشد
روز بروز در تزاید شود تا بهرج و مرج رسد و این باعث خرابی بلاد و تضییع عباد باشد و در نظر حکمت و مصلحت حکیم علی الاطلاق
نیز مذموم و ناپسندیده باشد که چنین شود پس واجب باشد نیابت شخصی واجب الاذعان که منبع جود و حیات باشد بر کل فرقه
انسان تا معتقل کامل او تثبیت جمل معاملات و ضروریات احکام شرعیه بیان مستدام باشد و الا مآل آن بفساد انجامد
و کار اوقات معطل باشد الحدیث الرابع روایت است از ابی بصیر از احدهما ع که گفت ان الله لم یدع الارض بغیر عالم و لولا
ذلک لم یعرف الحق من الباطل بدرستی که الله تعالی نگذاشته زمین را بغیر عالم یعنی بدون دانای راهبر راه نما و اگر چنان
نباشد شناخته نشود حق از باطل و دنیا از آخرت و حلال از حرام و عبادت از معصیت و تمایز ما در خود ابرار از عذاب پس
لازم و واجب نماید که امامی و مقتدای باشد و حجت و دلیلی که مردمان بآن راه بیابند و عقل را کار فرمایند تا بواسطه آن
شخص را انجا طریق تکالیف شرعیه ظاهر نمایند و دانند که صانعی و معبودی دارند که او را معبود است و او را دنیا و دار
آخرت و دانند که دنیا مزرعه آخرت است لهذا اول دنیا است و دوم آخرت تا در اول در طلب باشند از تکالیف و در
آخر در جنت متنعم آن از قبیل و کثیر یاد و رحمت نمایند بحسب فریق فی الجنة و فریق فی السعیر الحدیث الخامس
روایت است از ابی بصیر از ابی عبد الله ع که گفت ان الله اجل و اعظم من ان یترک الارض بغیر امام عادل بتحقیق که الله تعالی
اجل و اعظم و اکرم از آنست که ترک کند زمین را بدون امام یعنی زمین را نگذارد که خالی باشد از امام عادل که اگر چنین باشد دین
در زمان نماند چه تا دین و آئین نباشد معرفت معبود نباشد پس چون محل آن که زمین است خالی از آن گردد موجب خرابی آن
گردد الحدیث السادس روایت است از ابی اسحق از کسی که دانش بود و با وی از اصحاب امیر المؤمنین ع که امیر المؤمنین ع گفت
اللهم انک لا تخلی ارضک من حجة لک علی خلقک یعنی ای پروردگار من و ای معبود من چنان میدانم و اعتراف میکنم و اذعان دارم
بدرستی که تو خالی نگذاری زمین خود را و ملک خود را از حجتی و دلیلی و هادی که برای تو باشد بر خلق تو در خلق تو بدان حجت

و حجت آورده بر او که چون باشد ساینده خود را ما گفته ایم تا از برای آنکه امور عقلیه و نقلیه موقوف بر اعلام است و آن بر تو موجود است بر ما
تمام از حجت نماند پس به حجت خود اشاره کرده و گفته فانا الاعلم لانک الحدیث السابع روایت از ابی حمزه از ابی عبدالله
علیه السلام که گفت و الله ما ترک الله ارضا منذ قبض الله آدم علیه السلام الا و فیها امام یهتدی به الی الله یعنی والله ترک نکرده خدای تعالی زمین
را از آن وقت که قبض کرده آدم صفی را و او را [illegible] مگر آنکه در آن امامی و دلیلی بوده از جانب او و هو حجته علی عباده
و او حجت و امام بوده بر عبادش که و لله الحجة البالغة و الاعتدال تعالی حجت و دلیل بوده در باب تکلیف بر عبادت یا
عبادت و ازاحت او باشد پس زمین زمین نباشد و لهذا گفت و لا تبقی الارض بغیر امام حجة لله علی عباده یعنی باقی و عامر نماند این زمین
بغیر امامی که حجت باشد برای خدا بر خلق خدا و آباد و [illegible] و خالی ارض بالامام است یعنی مانند بنیانی که [illegible] و عدم آن عدم اثبات [illegible]
قبل از انسان [illegible] معلوم نیست که چگونه بوده و ظاهر حدیث دال است بر خلاف این پس شاید که عقل [illegible] شده باشند تا زمین چنین
که مخلوق شده است همچنین بوده تا قیام قیامت و العلم عند الله الحدیث الثامن روایت از [illegible] که گفت ابوالحسن علیه السلام
لا تخلو الارض من حجة و انا والله ذلک الحجة یعنی که زمین خالی نمیشود از حجتی و من والله که آن حجتم که بی او زمین نماند پس حجت خدا
قبول کنید و تخلف از و مکنید که حجة الله تعالی بر شما امام است الحدیث التاسع روایت از ابی حمزه که گفت گفتم مر ابی عبدالله
علیه السلام که تبقی الارض بغیر امام آیا باقی میماند زمین بدون امام گفت لو بقیت الارض بغیر امام لساخت باهلها اگر باقی ماند
زمین بدون امام هر آینه ساخت شود زمین یعنی فرو رود با اهلش و خانه مانند کشتی بی لنگر در موج دریا و معلوم میشود که این فرو
رفتن [illegible] باشد مانند چیزی که معلق ساخته باشند بر ریسمانی که چون بریده شود ساقط شود یا بر جوی مستعد [illegible] باشند که چون
آن مرتفع شود این محو گردد و لهذا در آخر زمان چون امام نماند قیامت شود و هر چیز [illegible] گردد و هر چه [illegible] فرو شدن با اهلها
در جای نیز چنانکه گویند ساخت [illegible] و ساخت نیز با همین معنی است و گویند ارض [illegible] یعنی [illegible] و خسف به
زمین فرو شد [illegible] الحدیث العاشر روایت از محمد بن فضیل از ابی الحسن الرضا علیه السلام که گفت گفتم او را که اتبقی الارض
بغیر امام قال لا آیا باقی میماند زمین بدون امام گفت نه گفتم [illegible] که ما روایت داریم از ابی عبدالله علیه السلام که باقی نمیماند زمین
الامام الا ان یسخط الله تعالی علی اهل الارض [illegible] پس گفت لا لا تبقی اذا لساخت باقی نمیماند زمین که اگر چنین شود

هر آینه

هر آینه فرو برود و خایض و ساقط گردد و این دو احتمال دارد یکی آنکه معدوم گردد و دیگر آنکه بر این هیئت نماند که تعیش در آن ممکن گردد
الحدیث الحادی عشر از ابی حمزه که گفت لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها کما یموج البحر باهله اگر چنانچه
امام علیه السلام رفع شود از زمین ساعتی یعنی زمانی اندک هر آینه تموج نماید با اهل خود مانند تموج دریا با اهل خود چه امام روح اعظم است در زمین پس او
چون گسیخته شود نظام عالم مستهلک [illegible] الحدیث الثانی عشر روایت از وشاء که گفت سوال کردم از ابا الحسن الرضا علیه السلام
که هل تبقی الارض بغیر امام آیا باقی و قائم میماند زمین بغیر امام علیه السلام گفت نه گفتم بحقیقت که ما روایت میکنیم که ارض باقی نمیماند مگر آنکه
سخط واقع شود بر عباد گفت لا تبقی اذا لساخت باقی نماند چه در آن وقت ساخت و خایض شد زمین چنانکه مذکور شد تا
پس محقق شد که امام میباید که موجود باشد خواه ظاهر و خواه غایب و الا لا [illegible] الوجود للعباد چون دنیا محتاج امام است صلوات
الله علیه قائم اهل بیت النبی بقا الدنیا و الآخرة باب ششم در آنکه اگر در دنیا دو کس باشند یکی حجت خواهد بود و در این باب
دو حدیث الحدیث الاول روایت از ابن طیار که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام که میگفت لو لم یبق فی الارض الا اثنان لکان احدهما
الحجة اگر باقی نماند در زمین از مردمان الا دو تن هر آینه یکی حجت باشد بر آن دیگری و آن دیگر را واجب شود اطاعت آن چه
بقای دنیا موقوف بر عبادت الله است و آن [illegible] محقق شود باقی است و الا فانی شود و اگر یکی باشد نیز چنین باشد زیرا که بدون
معاون در معاش [illegible] چون مشغول کسب معیشت گردد طاعت منقطع شود [illegible] ساخت الارض و گفت
که دین [illegible] هیچ زمانی خالی از عبادت نباشد [illegible] که اگر [illegible] عبادت در جزئی از اجزای زمین معروف نشود که مستند
بخواهد بود که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون پس انقطاع عبادت [illegible] در هر آن که واقع شود [illegible] واقع شود مانند بنا
که لا یستطیع [illegible] نازل میشود در جای [illegible] چنانکه مقتضی [illegible] پس [illegible] شاید که باین فرق باشد که در
امام است [illegible] اگر [illegible] شود [illegible] در نظام دو عالم شود الحدیث الثانی روایت
از حمزه بن طیار از ابی عبدالله علیه السلام که گفت لو بقی اثنان لکان احدهما الحجة علی صاحبه اگر باقی ماند دو کس در دنیا هر آینه احدهما
حجت باشد بر دیگری و الاخر صاحب ماند [illegible] الحدیث الثالث روایت از محمد بن عیسی مثل حدیث مذکور [illegible] الحدیث
الرابع روایت از کرام که گفت گفت ابو عبدالله علیه السلام لو کان الناس رجلین لکان احدهما الامام علیه السلام اگر مردمان دو مرد باشند

هر آینه یکی از ایشان امام خواهد بود و گفت ان آخر من یموت الامام لئلا یحتج احد علی الله عز وجل انه ترکه بغیر حجة لله علیه یعنی بدرستیکه
آخر کسیکه بمیرد امام خواهد بود تا لازم نشود احتجاج احدی بر الله تعالی که او را بدون حجت گذاشته و عکس این حجت نباشد در احتجاج حجت
محتاج الیه محتاج نشود و الا دور لازم آید الحدیث الخامس روایت از محمد بن طیار که گفت شنیدم ابا عبدالله ع را که میگفت لو لم
یبق فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجة او الثانی الحجة شک از راویست یعنی اگر باقی نمانده باشند در روی زمین از بنی آدم الا دو کس
که هر آینه احد یک حجت باشد یا گفت ثانی حجت باشد بر اول و گفت اول حجت باشد بر ثانی بنا بر ملاحظه ترتیب ترقی در وجود از ادنی باعلی
پس الا حجت باشد نه عکس با آنکه تعیین امام بعد از غیبت الحدیث السادس روایت از یونس بن یعقوب از ابی عبدالله ع که
گفت شنیدم از او که میگفت لو لم یکن فی الارض الا اثنان لکان الامام احدهما اگر نبوده باشند در ارض الا دو نفر هر آینه امام یکی از آن
دو نفر باشد چه هر دو امام بودن یا هر دو ماموم بودن یا آنکه یکی را حاجت باید بودن نافع نباشد زیرا که هر دو بنا بر اول محتاج
الیه باشند بی محتاج و بر عکس و این باعث نظام نشود چنانکه راه استدلال برین معنی توان یافت از کریمه لو کان فیهما آلهة الا
الله لفسدتا فلو کان فیهما غیر الله لم یحله باب هفتم در معرفت امام ع و رد کردن برو درین چهار ده حدیث است الحدیث
الاول روایت از ابی حمزه که گفت گفت مرا ابو جعفر ع انما یعبد الله من یعرف الله فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا
ضلالا یعنی جز این نیست که عبادت میکند خدا را کسی که میشناسد حق شناختن چنانکه باید از صفات لایقه واجب و در شرح پس
پس کسیکه نشناسد او را حق شناخت چه رستی که عبادت میکند او را از روی ضلال و گمراهی بنا بر کسیکه طالب مجهول مطلق حقیقت
باشد و ماخذ بهایم سرگشته در بیابان بدبابان که خدا را بکجا میبرد و چون اکثر عبادات و عبودیت بنای او فرع معرفت است چه
مقصود اصلی تربیت معبود حقیقی بریاضت در قوی حیوانیه و خیالیه و شهویه و غضبیه از نفس تا او مسخر گردد و مطاوع روح شود
و مسالم عقل تا بگشاید او را بطلوع و تقویه از جانب زور و معدن غرور بسوی جناب حق و مقعد صدق و مشهد نور و این جمله موقوفست
بر معرفت حق و دار قربت و صدافت و بر معرفت نفس و منزل وحشت و غربت پس کسیکه نشناسد نفس خود را بمذلت و نقصان و وقوع
در حبایل ارذال و نه رب خود را بصفات قدس و قوت و عزت و جلال و کمال حاصل نباشد او را اراده عبادت الا بریا و سمعه
و تقلید و حکایت چنانکه اکثر مردم برآنند چه اکثر مردم عبادت کنند خدا را بزعم خود بدون معرفت و بصیرت و بدون اقتدا با امام

بابصیرت

با بصیرت مانند اعمی بدون قائد سوی علیه در سلوک طریقی سالی گفت گفتم فدای تو گردم چیست معرفت الله گفت تصدیق الله
عز وجل و تصدیق رسوله و موالاة علی ع و الایتمام به و بائمة الهدی ع و البراءة الی الله عز وجل من عدوهم هکذا
یعرف الله عز وجل درین حدیث مجمل اعتقادات و اصول واجبات بر مکلفین مذکور شده مقرر دارند انرا یعنی معرفت الهی عبارتست
از تصدیق بوحدت خدا و تصدیق برسالت رسول خدا و تصدیق بولایت و موالاة علی ع و اقتدا باو و بائمه هدی و برائت از
اعدا بسوی خدا اینچنین شناخته میشود الله تعالی یعنی بروجهی که مذکور شد نه غیر یعنی تولا و تبرا جزو ایمانست بلکه عین آن زیرا که
دوستی کسی باشد تا دوست دوست و دشمن دشمن او نباشد اخلاص ظاهر نشود بدانکه تصدیق بر دو قسم است خاص و عام اما
خاص در معرفت انسکه تصدیق و اذعان کنی بجمیع آنچه که حاصل شود برهان در وحدت واحد حقیقی و احدیت حقیقی که باری تعالی
و شانه بعلم او و قدرت و حکمت و سایر صفات او و ملائکه و کتب و رسل نزیده اند پس اهل خصوص آنانند که بشناسند اولا
ذات الله را بوحدت صرف و از ذاتش صفات او را و از صفاتش افعال او را بترتیب اشرف در جانبین نزول موجودات
از نزد او و عود بجانب او و همچنین در رسل و اوصیا و این معرفت ایمان حقیقیست چنانکه فرموده امن الرسول بما انزل الیه من
ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله تا آخر آیه پس چون بشناسند رسل و اولیای او را بدین وجه لابد کل
ذلک بالدلیل لا جرم دوست دارند تمام رسل را و اوصیا را او و موالات ایشان را و معادات اعدای ایشان را پس محشور شوند
مع النبیین و الصدیقین و الشهداء الی آخره و اما وجه عامی انسکه او را اعتقاد کنی که واجب باشد بر بالغ مکلف که بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله المبعوث الی کافة الخلق و مراد از انسکه تصدیق کنی در صفات الله و بهم الله
بر قدر عقل خود و مبلغ فهم خود و نیز معرفت کنی بوجود امام معصوم بعد از رسول الله صلعم در کل زمان و شناسی ائمه اثنا عشریه را و
بعد از دوازده دوست ایشان باشی محب و لسان و موالی اولیا و معادی اعدا ایشان شوی چه حضرت رسول الله صلعم تکلیف
نکرده عرب را اکثر ازین چنانکه برین مستمر شده عوام خلق پس بر ایشان بحث و تفتیش نباشد از ذات الله و صفات الله و غیر
ایشان و منع عوام از کلام جاری مجری منع صبیانست از شاطی دجله بخوف غرق گشتن و رخصت اقویا مانند رخصت ماهرست
در صنعت سباحت و خوض در غمره اشکالات و دخول در بحور علوم غامضه و با کار ایشان نیز غرق شوند در لجه جهات مختلفه

موحدًا لا يشركون و لهذا گفته است رسول الله صلى الله عليه وآله چيزى را كه خوش مكرده‌اند در آن بعد از آن كه غضب كرده بود بآن تا آنكه رنج شده
بود و حاجات او ابعد الامر تمرد جوف كتاب الله بعضه ببعض فانظروا الى امركم الله فافعلوا والى ما نهاكم الله فانتهوا يعنى ايا
باين مامور شده‌ايد كه رنج كنيد كتاب خدا را يعنى ببعضى نظر كنيد بسوى چيزى كه امر كرده خدا شما را بآن پس بكنيد آنچه امر كرده و كرفته‌ايد
آنچه نهى كرده و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا پس اين خبر است بر نهج حق مبين و منهج دين مبين براى خاصه و عامه
مسلمين و اين از رنج و مقالات و سه طريق و وسوسه و جهالت و اين نقض قاطع است انچه بجبل از جهال يعنى علم كلام مذموم است
نزد اهل بيت پس اين خبر است بر منهج [illegible] الحديث الثامن روايت است از صادق عليه السلام كه گفت لا يكون العبد مؤمنا حتى يعرف الله
و رسوله والائمة عليهم السلام كلهم و امام زمانه و يرد اليه و يسلم له تسليم و اسلام عبارت از رضا است بحكم و اسلام بمعنى دخول در اسلام است
نه بينا است بنده مؤمن تا آنكه خدا را بشناسد و رسول او را و امامان را همه بشناسد و امام زمان خود را بشناسد و رو بر او كند در مسائل
و اين رجوع كند و تسليم او نمايد و اين عمده است لهذا ذكر كرده امام زمان را بعد از ذكر كل و در پى ذكر معرفت معاد نكرده زيرا كه
آن در ايمان برسول داخل منهج است پس گفت كيف يعرف الآخر و هو يجهل الاول چگونه مى‌شناسد كسى آخر را و حال آنكه جاهل اول
باشد مراد آنست كه معرفت رسول الله موقوفست بر معرفت الله و معرفت ائمه موقوفست بر معرفت رسول الله و همچنين معرفت امام لاحق
موقوفست بر معرفت امام سابق و درين اشاره است بآنكه معرفت امامت امريست خفى كه شناخته نمى‌شود الا بنص سابق از سابق بر
لاحق چنانكه نبوت امريست خفى شناخته نشود الا باعلام علام الغيوب و وحى او در حق رسول و ظهور معجزات از او و درين اشاره
است بآنكه انكار آن را و ائمه بودن در غيبت او از جهت شناختن امام اولست در حضور و خلاف كردن در آن پس [illegible] غايب
شدن خروج از دين باشد و از زمان اول با اول حرف و اين با امام غايب پس ظهور او در ايام الحديث الثالث روايت
از زراره كه گفت گفتم بابى جعفر عليه السلام كه خبر كن مرا از معرفت امام از شما آيا واجب است بر جميع خلق معرفت امام گفت ان
الله عز وجل بعث محمدا صلى الله عليه وآله الى الناس اجمعين رسولا و حجة لله على جميع خلقه فى ارضه يعنى بدرستيكه حق تعالى مبعوث
ساخت محمد را صلى الله عليه بسوى مردمان تا رسول باشد و حجت باشد بر جميع خلائق او در زمين فمن امن بالله و بمحمد رسول الله و اتبعه
و صدقه پس كسيكه ايمان آورد بخداى تعالى و بمحمد رسول الله و تابع او شود و تصديق او نمايد در رسالت فان معرفة الامام منا

واجبه

واجبة عليه پس بدرستى كه معرفت امام از ما درين وقت واجب باشد بر او و من لم يؤمن بالله و برسوله و لم يتبعه و لم يصدقه
و لم يعرف حقهما و كسيكه مؤمن نباشد بخدا و برسول او و تابع او نشده باشد و تصديق او نكرده باشد و نشناخته باشد حق ايشان را
فكيف يجب عليه معرفة الامام و هو لا يؤمن بالله و رسوله و لم يعرف حقهما پس چگونه واجب شود بر او معرفت امام و حال آنكه او
مؤمن نشده باشد بخدا و برسول او و نشناخته باشد حق ايشان را از اعراض ضعفاء اهل اسلام اند نه كفره و مجوس و غير ايشان گفت گفتم چه
ميگويى در حق كسى كه مؤمن شود بخدا و برسول او و در جميع ما انزل الله آيا واجب ميشود بر آن كس حق معرفت شما قال نعم اليس هؤلاء
يعرفون فلانا و فلانا قلت بلى گفت آرى آيا نميشناسند اينجماعت كه مى‌شناسند فلان و فلان را گفتم مى‌شناسند گفت اترى ان الله
هو الذى اوقع فى قلوبهم معرفة هؤلاء والله ما اوقع ذلك فى قلوبهم الا الشيطان آيا چنان مى‌بينى كه حق تعالى انداخته است
در قلوب ايشان معرفت اينجماعت را و الله كه واقع نكرده است در دلهاى ايشان معرفت اينها را الا شيطان لا والله ما الهم هذا
اهل المؤمنين حقنا الا الله عز وجل يعنى خدا الهام نكرده برهان حق ما را مگر خداى عز وجل پس اى مؤمن و اسلام قبول [illegible]
كه ايمان غير اسلام است چه ايمان كامليست زائد بر اسلام [illegible] قالوا لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا پس كل مؤمن مسلم باشد
دون عكس و بحث كه مستفاد مى‌شود از اين حديث كه معرفت امام حق واجب شود بر مكلف هرگاه بحيثيتى باشد كه مؤمن شود بخدا و
برسول او و تابع او كرده و تصديق او نمايد چنانكه واجب شود معرفت كتاب او بدرستى كه هر فرد [illegible] كه رسول تخليف كرده در
ميان امت خود كتاب خدا را و عترت طاهره خود را فالامام هو الكتاب الناطق و الكتاب هو الامام الصامت چنانكه
حضرت امير المؤمنين عليه السلام گفته انا كتاب الله الناطق در حينيكه با كافرين مجادله ميكرد و بضرورت پس اين مردم و مصاحف شده
و فساد زمان در معرفت و جهالت پس خلق در كوس تحريف و ضلالت صورت جهالت باطله و فساد [illegible] را
از اتباع ائمه جور و مانند آن حيث الشيطان بوسوسه و اغواء خود براى سبق اعدا اتباع شهوت و هوى و طلب دنيا و علم
در قلوب مؤمنين معارف و علوم فقه و معرفت ائمه را اينست الا ان تعالى الحديث الرابع روايت از جابر كه گفت شنيدم
ابا جعفر را كه ميگفت انما يعرف الله عز وجل و يعبده من عرف الله و عرف امامه منا اهل البيت يعنى و اين حديث كه
مى‌شناسد خدا را عز وجل و عبادتش ميكند كسى كه شناخته باشد خدا را و شناخته باشد امام خود را از ما كه اهل بيت رسوليم و من

لله عز وجل لا يعرف الا بامام منا فانما يعرف ويعبد غير الله هكذا والله ضلالا وکسیکه می شناسد خدا را و می شناسد
امام را از ما پس بدرستیکه می شناسد و عبادت میکند غیر خدا را یعنی و البته از روی ضلالت میکند الحدیث الخامس
روایتست از ذریح که گفت سوال کردم ابا عبد الله را ع از ائمه بعد از نبی ص پس گفت کان امیر المؤمنین ع اماما ثم کان الحسن ع
اماما ثم کان الحسین ع اماما ثم کان علی بن الحسین ع اماما ثم کان محمد بن علی اماما من انکر ذلک کان کمن انکر معرفة الله
تبارک و تعالی و معرفة رسوله صلی الله علیه ترجمه این الفاظ مبارکه ظاهر است که آن در ترتیب بفارسی است و چون حضرت زیاده از این
نگفت و از امامت خود ساکت شد ذریح گفت قلت ثم انت جعلت فداک فاعدتها علیه ثلث مرات یعنی گفتم پس تو امامی فدای تو
گردم چیزی نگفت و این را اعاده کردم سه نوبت پس گفت انی انما حدثتک لتکون من شهداء الله تبارک و تعالی فی ارضه
بدرستیکه این حدیث کردم ترا تا تو شاهدی باشی از شهداء الله تبارک و تعالی در زمین او و حضرت تسمیه خود نکرده بامامت
زیرا که معلوم بود و احتیاج بسؤال نبود و شاید مصلحت نبود در تسمیه نموده باشند یا آنکه این سکوت ابلغ از نطق بود در این باب
چه اگر امام نمی بود واجب بود که تصریح بآن کند و الله عالم بحقایق الامور بدانکه بعضی امام نزد اهل حق بسبب [illegible] جناب رسول
[illegible] در جمیع ما یحتاج الیه است در امر دین ایشان و دنیای ایشان و از کسانی باشد که عنده علم الکتاب یعنی نزد او
علم قرآن باشد ظاهرش و باطنش و تنزیل و تأویلش و جمیع علوم انبیاء و رسل و متشخص است که این وصف یافت شده باتفاق محققان
است بعد از نبی آل در عترت و سلالات نبوت و ولایت از کسانی که متولی امارت و مستحق خلافت شده اند و اول
ایشان علی بوده بدلیل عنده علم الکتاب نیز ثابت شده در جمیع اصول و فروع که او باب مدینه علم نبی بوده و باب دار
حکمت او و الوصی و لایت او و سلیمان این امت و باب حطه جماعت که اوست خیر البشر و خیر خلق و خلیفه در خلق و سید عرب
و ربانی این امت و امیر مؤمنین و سید مسلمین و یعسوب دین و مثل قل هو الله احد در قرآن مبین چنانکه در تفسیر آن گذشت
و مطلع شده باو [illegible] علم و دانش را عشره اجزاء آن [illegible] بوده و [illegible] بوده [illegible] علم ابن عباس و الفضل از وجد
جنس علم او مانند قطره بوده در جنب [illegible] دریای [illegible] پس کسیکه او را دوست دارد و دوست [illegible] یعنی حلال
زاده و کسی که او را دشمن دارد ولد غیه است یعنی حرام زاده و اوست که مراد است من عنده علم الکتاب و بامام مبین در قول

او

او و کل شیء احصیناه فی امام مبین و بنبأ عظیم [illegible] عنه مسؤلون و مشتق اند عقول [illegible] که کلام او دون کلام خالق است و فوق کلام
مخلوق و کلام رسول ص که فرمود که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و مراد از این ولایت اسلام است و قول الله سبحانه [illegible]
[illegible] در میان [illegible] در [illegible] که لقوله تعالی ذلک بان الله مولی الذین امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم
و قول عمر در روز غدیر خم اصبحت یا علی مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی یا علی مولای کل مومن و مومنه شدی پس فضل و کمال [illegible]
با آن اعتراف کنند چه حال آنحضرت برتر بود که [illegible] از محبت و [illegible] هر کاری [illegible] از روی عناد در [illegible]
و عدم [illegible] حقیقت [illegible] صاحب سلونی عما دون العرش بود در احوال دنیا و قائل لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
در احوال آخرت چه ولایت الله و نیابت رسول الله ص و اگر از آن شئون یافت که او یافت پس وای بر کسیکه از روی [illegible]
و او را [illegible] الحدیث السادس روایتست از ابی عبد الله ع که گفت انکم لا تکونون صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفوا حتی
تصدقوا و لا تصدقوا حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا بآخرها [illegible] تا آنکه عارف شوید یعنی بامام
عارف نمی شوید تا آنکه مصدق نشوید [illegible] یقین و مصدق نمی شوید تا آنکه تسلیم نکنید [illegible] محبت و عدالت [illegible]
معروف [illegible] ظاهر است و [illegible] تصدیق [illegible] حاصل از ابواب [illegible] علم و حکمت و وحی
و الهام که مفاتیح [illegible] و معرفت و تصدیق و تسلیم است حاصل نمیشود الا از [illegible] الله برای اولیاء الله که صاحبان علم لدنی اند و [illegible]
محقق است که ابواب [illegible] که جامع [illegible] باشند یعنی محمد و علی و حسن و حسین که حاملان علم الله اند و وارثان الله [illegible]
او لا [illegible] اصحاب الثلثة یعنی [illegible] مشهوره مغروره غاصبه [illegible] چنانکه گذشت [illegible]
[illegible] شده [illegible] بعد از جاده [illegible] پس [illegible] کرد باین [illegible] که گفت ان الله تبارک و تعالی لا یقبل الا
العمل الصالح و لا یقبل الله الا الوفاء بالشروط و العهود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی قبول نمیکند از اعمال الا عمل صالح
را و الا وفا بشروط و عهود [illegible] و فی لله عز وجل بشرطه و استعمل ما وصف فی عهده نال ما عنده و استکمل وعده
پس کسیکه وفا کند بشروط و عهود خدا و استعمال نماید آنچه وصف کرده حق تعالی در عهد خود میرسد بچیزی که نزد او است و استکمال
میکند وعده خدا را پس بیان این [illegible] جائز گفته ان الله تبارک و تعالی اخبر العباد بطریق الهدی و شرع لهم

بها المنار منار علم طریق است که بآن راه روند و گفته اند که واضع آن ابرهه بوده ملک یمن لهذا او را ذو المنار میگفتند و منار چوب و نی
که مشهور است از آن باب است زیرا که سراج بر آن وضع کنند برای آنکه عابران بینند منقولست از استاره بدرستیکه الله تعالی خبر
کرده عباد را بطرق عبادات و شرح کرده برای ایشان دران منار شریعت و علامت آن و اخبرهم کیف یسلکون و خبر داده
که چگونه سلوک کنند دران طریق و سالک آن شوند بحسب تحقیق و خبر داده و گفته است و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا
ثم اهتدی پس گفته بدرستیکه من امرزنده ام بنجات هر کسی را که توبه کرده و ایمان اورده و عمل صالح کرده پس اهتدا یافته و در
ثبوت درسوخ در دین امور بسیب موقوف علیه قبول را نموده و قال انما یتقبل الله من المتقین یعنی مرانی تعالی انیست و جزای
جنت قبول میکند عمل را از متقیان یعنی تقوی ایشان جزا اعمال غیر متقی مشوبست بغیر اخلاص و آن شایسته جناب الهی نباشد
فمن اتقی الله فیما امره لقی الله مومنا بما جاء به محمد صلعم پس کسیکه بترسد خدا را در چیزی که امر کرده دران پس فرموده بترس
دیدم چنان ملاقات کسید خدا را مومن بوده بانچه محمد صلعم آورده برسالت هیهات هیهات فات قوم وماتوا قبل ان یهتدوا
وظنوا انهم امنوا واشرکوا من حیث لا یعلمون هیهات کلمه تبعید است و تحقیق ایجاب یعنی دورست بسیار دورست از حق آنچه
حکم کنند و فوت شوند قومی و مرده اند پیش از آنکه مهتدی شوند و گمان کرده اند که ایمان آورده اند و حال آنکه مشرک شده اند از حیثی که
ندانند ظاهر میشود که ترتیب در اعمال ایشان نشد ازانکه یافته الحاکه طریقه سلوک را حق نموده و گفته انه من اتی البیوت
من ابوابها اهتدی ومن اخذ فی غیرها سلک طریق الردی پس بدرستیکه ایشان چنین دانسته است که هر که اتیان کند بیوت را از ابواب
بیوت مهتدی میشود و کسیکه اخذ کند در غیر آن سالک طریق هلاک شود چه اگر کسی دخول خانه خواهد از غیر ان در آن در آید
و الا هر چند میکرد در سوای در آن دخول میسر نشود پس در بیان گشوده و گفته و صل الله طاعته ولی امره بطاعة رسوله
و طاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة ولاة الامر لم یطع الله ولا رسوله یعنی متصل ساخته و وصل فرموده حق تعالی طاعت
ولی امر خود در اطاعت رسول خود و طاعت رسول خود در اطاعت خود چنانکه در سوره النساء فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
پس کسیکه ترک کند طاعت ولاة امر خود خدا را او نه طاعت خدا کرده و نه اطاعت رسول خدا [illegible] معنی این اخبار
کرده و گفته وهو الاقرار بما انزل من عند الله عز وجل آن اطاعت ایشان بترتیب مذکور اقرار است بلسانی و اعتقاد کنان بانچه

ما انزل

بما انزل من عند الله عز وجل آن اطاعت ایشان بترتیب مذکور اقرار است بلسانی و اعتقاد کنان بانچه نازل شده من عند الله از
برای عمل کردن بآن خذوا زینتکم عند کل مسجد بردارید زینت خود را نزد هر مسجدی و لباسی که ساتر عورت است زینت شماست
مراد از مسجد سجود است و مراد از سجود صلوة بقصد ذکر جزو اراده کل چه اگر برهنه نماز کنید رو هنیت والتمسوا البیوت التی
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه الخناس وطلب نمایید بیوتی را که حق تعالی اذن داده که بلند کرده شوند و مذکور شود در
اسم پروردگار یعنی طلب کنید علم را از اهل بیوت نبوت و علم و [illegible] که آن بیوت قلوب انبیا و اولیاست فانه اخبرکم
انهم رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة بدرستیکه باری تعالی خبر داده شما را که آن جماعت
مردانی اند که مشغول و غافل نمی سازد ایشان را تجارت و بیع از ذکر الله تعالی و از اقامت نماز و از ادای زکوة یخافون یوما
تتقلب فیه القلوب والابصار میترسند روزی را که منقلب می شوند و از حالی بحالی میگردند دران روز دلها و چشمهای مردمان
پس طریق دین مبین را نموده و گفته ان الله قد استخلص الرسل لامره ثم استخلصهم مصدقین بذلک فی نذره بدرستیکه حق تعالی
کرده واضح نموده حق تعالی رسل را برای امر خود پس مستخلص ساخته ایشان را مصدق بوده بآن در نذر خود که جمع نذیرست یعنی
انذار فقال وان من امة الا خلا فیها نذیر پس گفته نبوده هیچ امتی الا که گذشته در میان ایشان نذیری و بیم کننده دران تاه
تاه من جهل واهتدی من ابصر وعقل حیران مانده و سرگردان گردیده کسیکه جاهل شده حق را و راه راست یافته و بمقصد رسیده
کسی که درست دیده و تعقل فرموده حق را ان الله عز وجل یقول فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور تحقیق
که حق تعالی میگوید بدرستی که امر چنان است و حکایت آنکه کور نمیشود دیده ای که در سر است و لیکن کور میشود دلهایی که در صدورست
یعنی کوری دل بدست در عاقبت نه کوری سر در راه آخرت فمن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا پس کسیکه
بوده باشد در بیع دنیا کور او در آخرت کور تر باشد و عدم بیشتر اگر گمراه تر در ترجیح مدبر و اهند او عدم آن و کیف یهتدی
من لم یبصر و کیف یبصر من لم یتدبر چگونه راه میابد کسیکه نمی بیند و چگونه می بیند کسی که تدبر و تامل نکند پس اگر میخواهید
که بصیرت یابید اتبعوا رسول الله صلعم واهل بیته تابع رسول خدا باشید و مطیع اهل بیت او و اقروا بما انزل من عند الله
واتبعوا آثار الهدی و اقرار کنید بانچه نازل شده از نزد الله تعالی و تابع شوید آثار و علامات هدی را فانهم علامات

لا ماخذ عالتی به درستی که ایشانند علامات و سمات امامات و نبوی و طهارت یعنی از ایشان آنچه را توان یافت نه از غیر ایشان
پس چنانکه ستارگان علامانند در سموات ایشان علاماتند در ارضین و اهلوا انتم لو انکر جاحد عیسی بن مریم ع و اقر بمن
سواه من امر سلام بومن جاحد یعنی اگر انکار کند مردی عیسی بن مریم را در رسالت و اقرار کند با سوای او از رسل مومن نباشد
چه انکار یعنی بما انزل الله انکار کل ما انزل الله باشد زیرا که حکم ایشان در همه چیز یکی است در دین اقصوا الطرایق بالتماس المنارة
التمسوا من وراء الحجب الاثار تستکملوا امر دینکم و تومنوا بالله ربکم اقتصاص و تتبع کنید و پی روی از طریق حق نمایید با التماس
منار و طلب محل انوار و التماس و طلب کنید آثار را از وراء حجب اسرار تا استکمال امر دین خود کنید و تا مومن گویید بخدای که پرورد گار
شماست و ثواب دهنده درد از فرار الحدیث السابع روایت از جعفر بن عبد الله از ابی عبد الله ع که گفت ابی الله ان یجری
الاشیاء الا باسباب فجعل لکل شی سببا و جعل لکل سبب شرحا و جعل لکل شرح علما و جعل لکل علم بابا ناطقا یعنی ابا دارد حق
تعالی از انکه جاری کند و ایجاد نماید اشیا را مگر باسباب آن اشیا یعنی جاری نمیکند بحسب عادت خود هیچ چیز را الا بسببی از اسباب
پس گردانیده است برای هر چیزی سببی و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علامتی و برای هر علامتی بابی ناطقی عرفه من عرفه
و جهله من جهله یعنی شناخته آن باب را هر که شناخته آن علم را و جهله من جهله جاهل شده آنرا هر که جاهل شده این را پس اشاره کرده باین
باب و گفته ذاک رسول الله صلعم یعنی آن باب رسول الله صلی الله است و ما که اهل بیت رسولیم پس بدان که حق تعالی چون در غایت
احدیت است و در نهایت تنزه و تقدس و لابد است در ایجاد از مناسبتی خاصه میان سبب و مسبب و نیز نسبت الهی بکل نسبت
واحده است بحسب قدرت و ایجاد پس لابد است در تخصیص یعنی بایجاد و دون بعضی در وقتی دون وقتی از سبب مرجح و مخصص و این
مسئله از مسائل مهم است در حکمت بلکه اهم است از همه در شریعت که اهم از ان نباشد زیرا که قول بعلت و معلول مبنا و اساس
جمیع مقاصد علمیه است و مبنای علم توحید و رسالت و امامت و علم نفس و ما بعد آن و ما قبل آن و علم تهذیب اخلاق و سیاسات
مدن پس در آنچه ذکر کرده امام ع رد است بر مذهب عامه و حکما از انکار حکمت متفقه و تنبیهات و اقتصار بر ظنون و تقلیدات
و اینکه تعبیر کرده از ایجاد اشیا با جرای اشیا تنبیه است بر انکه وجود اشیا گوییا بر وجه سیلان و تجدد است و بر آن
وجه بتدریج وجود داده است یعنی بتدریج الوجود و منزه از باب حرکت و زمان نه و منعه الحصول پس گردانیده برای وجود کل شی سببی و علتی

و در جی چه ممکن ممنوع است بسوی سبب نه در امکان و شیئیت خود بلکه در وجود خود مجعول است و وجود انسان است خلاصه ماهیت او و نیز انسانیت
او و نه گونه انسان یا حیوان با مجعول بسیط یا مرکب و بعضی از فضلان ماهیات را مجعول نمیدانند و مثال آن قول شیخ ایام عدا و رستا
یعنی بقول شارع چنانکه متعارف اهل منطق است و قوله علما یعنی علم یقینی و علامت یقینی چه آنچه حد ندارد برهان ندارد و نفی برهان
بران قائم نشود و علم یقینی بر حاصل نشود بدین سبب الا از جهت سبب همه البرهان بدانکه ضمیر اول در کل و احد عرفه و جهله راجع است به باب
و در ثانی بر کل و احد راجع است بعلم و عکس بر عکس نیز جایز است و دانستی مکرر که حجت دو حجت است حجت باطنه و حجت ظاهره اول برای اثبات
و هر که در حدود ثبات باشد در اخذ از باری تعالی بواسطه برهان عقلی و ثانی برای عامه عباد و هر که جاری مجرای ایشان باشند در وجوب
اخذ معارف از نبی یا از امام پس چنانکه گردانیده برای هر علمی بابی باطنی و حجت باطنه همچنان گردانیده برای هر علمی بابی ناطقی و حجت
ظاهره و ذلک رسول الله صلعم و الائمه ع چه حجت باطنه نور بارق قدسی است و برهان نیز عرشی آنکه جای هر کرا اشراق کند از افق
اعلی که منور شود از ان عین قلب و طریق سداد و مکشوف شود بسبب آن احوال مبدا و معاد پس مهتدی شود بطریق حق و سلوک آخرت
و نجات یابد از عذاب یوم القیمه چنانکه می شناسد آن حکمت رسالت را و حجت نبوت را پس آن رسول باشد از داخل چنانکه مومن
شود برای این نور نفس او و قوی مجرد او از عالم آخرت پس مرتقی گرداند بدرج و منازل قرب و رحمت و رحمت و اما حجت ظاهره
خارجیه پس ایشان انبیا اند بمعجزات ظاهره خود و ائمه بکرامات باهره خود و تو میدانی که هرکه بر هیچ در باطن خود و قلب خود نور
را از الله تعالی که حجت او شود در وجود معبود مثل او کم یابد از جم و مانند کبریت احمر عزیز الوجود اللهم نور قلوبنا بجعفر قبله
دعمرفه و سائلنا من اهل عصمته بحق اهل معرفته الحدیث الثامن روایت از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر ع که گفت
کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و الله شانی
لاعماله شنا ثمل شنا عت یعنی مقت و تحط یعنی هر که تدین کند خدا را بعبادتی که مشقت و مجاهدت کشد در آن نفس او و او را
امام نباشد از جانب خدا پس سعی او غیر مقبول است و او ضال متحیر و الله تعالی شانی و مبغض اعمال او باشد چه علمش بحسب شرعیه
غیر مرضیه باشد پس تمثیل کرده این ساعی بیراه را بشاة گم شده از راعی چنانکه گفت و مثله کمثل شاة ضلت عن راعیها و قطیعها
فهجمت ذاهبة و جائیة یومها یعنی مثل آن مجاهد مانند مثل گوسفندیست که گم شده باشد از راعی خود و از گله گوسفندان آن راعی

پس هجوم و اتیان نماید و تردد کند در رفتن و آمدن و سراسیمه شود در جوانب دو سو و برگردیدن در تمام آن روز و قوله فلما جنّها
اللیل بصرت بقطیع غنم مع راعیها فحنّت الیها واغترّت بها فباتت معها فی مربضها پس چون شب در آید و او را ظلمت خود بپوشد
چشمش رسد به یکی قطیع غنم با راعی آن پس میل کند بجانب آن و مغرور شود بآن پس با ایشان بیتوته نماید با آن قطیعه در ربض
و خوابگاه آن فلما ان ساق الراعی قطیعه انکرت راعیها وقطیعها پس چون روز شود و براند آن راعی گله خود را آن گوسفند
انکار آن گله و راعی آن کند و با آن نرود فهجمت متحیّرة تطلب راعیها وقطیعها پس هجوم نماید متحیر بوده طلب راعی خود و قطیع خود
فبصرت بغنم مع راعیها فحنّت الیها واغترّت بها فصاح بها الراعی الحقی براعیک وقطیعک پس بعد از ترددات بسیار در حیرانی
خود چشمش بغنم و راعی افتد از دور روان دوان میل نماید بجانب آن قطیع و مغرور گردد بآن پس آن راعی او را بآواز گوید
ملحق شو براعی خود و قطیع خود که این راعی از تو نیست فانک تائهة متحیرة عن راعیک وقطیعک پس تو حیرانی و گم شده از راعی خود
و قطیع خود فهجمت ذعرة متحیرة تائهة لا راعی لها یرشدها الی مرعاها او یردها پس هجوم و تردد کند ذعره یعنی خائف بوده متحیر
شده تائه بی راعی و بی راهنما و بی مرشد بمرعا خود و بی رد کننده بجای خود فبینا هی کذلک اذا اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها پس
او در همین بینه که ناگاه گرگی ضایع حیرة او را غنیمت یابد و بخورد و ضیاع یعنی هلاک او فاسد و تجبر او چه گاه مضاف الیه بین
سازند و عوض از آن الف آورند چنانکه گویند بینا نحن نرقبه اتانا یعنی اتانا بین اوقات ترقبنا ایاه و مراد با نگاه ابد آن است
که مرتکب آن بشخی کذلک والله یا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله ظاهر عادل اصبح ضالا تائها همچنین است والله
ای محمد بن مسلم کسیکه روز شود او را از این امت که او را امامی نباشد از جانب خدا ظاهر عادل اصبح کند گمراه بوده متحیر گردیده وان
مات علی هذه الحالة مات میتة کفر ونفاق و اگر بمیرد او بر این حالت مرده باشد مانند مردنی در کفر و نفاق پس بدانکه
گردیده و مرد ... از این مثل ... که تشبیه کرده امام ع امام را براعی و امت را بغنم و جاهلی که او را امام نباشد
از هذا شاة گم شده از راعی خود و از قطیع خود و تشبیه کرده عبادت او را و سعی او را بتهجم و تحیر و تردد آن شاة و اهتمام
بهای اشتراک ایشان در ضلالت و تحیر با سعی و تردد پس مراد امام ع فلما جنّها اللیل ان کان که تشبیه کرده اینجا اطلاع جاهل
ناسک را در بعضی اوقات بر ظلمت جهل خود و عمای خود چنانکه اراده کند که داخل شود در زمره طائفه از اهل حق و شروع کند در

الکتاب

الکتاب آنچه ایشان برآنند لیکن چون باطل شده استعداد او و رسوخ یافته در دل او شبهه جهل و غی او و زیاده شده در و نفرت و
انکار کرده و قائد و امام ایشان را و اگرچه بر حق بوده باشند و قوله فباتت معها الخ تشبیه کرده بودن او را اجتماعی مثل درس
استفاده ایشان بتعلم از ایشان بیتوته او و قوله فلما ان ساق الراعی الخ تشبیه است برای تحول آن طائفه در چیزی که در آن بوده مذکور
استباق ایشان در سبیل خودشان قوله انکرت راعیها وقطیعها تشبیه است مر انکار این جاهل حق را ... ابدو قلب ... ساعی
داعی و قوله فهجمت الخ تشبیه حال اوست بعد از انکار و تفحص او از طریق ایشان که صعب ... بود و آنرا و قوله فبصرت بغنم الخ تشبیه
حال او و اراده لحوق او بطائفه دیگر بزعم آنکه از صنف ایشان باشد نه از طائفه اول بجابر مشاهده صورت اعمال و عبادات ایشان
قوله فصاح الخ تنبیه است بانکه برود حجب ... از اول در قبل از رسوخ این رذائل و استحکام جهالت آنکه با جماعت خود باشد
و ارجع قائد و مرشد هادی باز و نهی مثل قول حق تعالی یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا
وراءکم فالتمسوا نورا الآیة روزی که میگویند منافقین و منافقات مر مؤمنان را نظر کنید ما را و انتظار کشید تا ما اقتباس نمائیم از نور
شما گفته شود ایشان را که برگردید و راجع شوید بعقب خود یعنی بدنیا روید پس طلب نور از آنجا کنید که آن مزرعه آخرت بود پس
چرا از آنجا نور خود اخذ نکردید و بیاوردید قوله فهجمت ذعرة الخ تشبیه شدید است در باقی عمر او و متحیر شدنش مضطرب شدن او و خبر
نجات یافتن او از ضلال بسوی ... قوله فبینا هی کذلک الخ تشبیه ذئب بقوت اوست که باستیلاء او بطبایع عنصریه غالب شده
بر مزاج حیوانی او و تغیر داده و او را ناپاک شده پس حضرت امام ع بیان ائمه جور کرده و ضلالت ایشان را نموده چنانکه گفته و اعلم
یا محمد ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا واضلوا بدان ای محمد بن مسلم بدرستیکه ائمه جور یعنی آنان که از جانب
خدا امام نباشند و همچنین اتباع ایشان هر آینه معزول اند و دوراند از دین خدا چنانکه خود گم شده اند و دیگران را نیز گمراه کرده اند
فاعمالهم التی کانوا یعملونها پس اعمال و عبادات که ایشان انجام میکرده اند آنها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
مانند خاکستریست که بیشتر کند باد و در روز عاصف یعنی تند باد قوی لا یقدرون مما کسبوا علی شیء قادر نیستند بر هیچ چیز
از آنچه کسب کرده باشند در ایام عمر خود ذلک هو الضلال البعید آن گمراهی است بعید از مطلب و مدعی که هرگز فائز بمطلوب
نشوند بلکه هرچند سعی کرده باشند از منزل دور تر افتاده باشند والسلام علی من اتبع الهدی بدانکه حق تعالی چون ... جاهل

٤٧

جنت و اهل نار کرده کفته و بینهما حجاب یعنی میان ایشان ستریست و آن اعرافست و این سوریست میان جنت و نار چنانکه در جای
دیگر گفته فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و بعضی گفته اند اعراف شرف آن سوریست یا صحرای طویل
اما خلاف کرده اند در رجال وعلی الاعراف رجال بعضی گفته اند قومی اند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند حایل شود حسنات ایشان
میان ایشان و میان نار و سیئات ایشان میان ایشان و جنت پس اینجا باشند تا انکه حق تعالی حکم کند در حق ایشان چنانکه خواهد و باین مضمون
حدیثی مذکور خواهد شد در باب اصحاب اعراف پس داخل جنت شوند و بعضی گفته اند اعراف موضع عالیست بر صراط که بر آنجا هستند
حمزه و عباس و علی و جعفر که بشناسند محبان خود را بسفیدی وجوه و مبغضین خود را بسوادی وجوه و بعضی گویند ایشان عدول مومنین باشند
و بعضی گویند ملائکه باشند خزنه جنت و نار بصورت رجال با خیله اعمال شاهدی بر اعمال و بعضی گفته اند اعراف کثبان است یعنی
تلهای میان جنت و نار که در آنجا موقوف سازند برجمعی را با خلیفه کس و با موسی اهل زمان او و باشند توقف صاحب جیش با ضعفا
جنود جیش و محبان بر انبیاء رفته باشند پس همه را اعلام کنند و مروی است از ابو جعفر که گفت هم آل محمد لا یدخل الجنة الا من عرفهم
و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه پس انجا علامت قسیم نار و جنت شود چنانکه در حدیث آینده مذکور است الحدیث
التاسع روایت از مقرن که گفت شنیدم ابا عبدالله را که میگفت آمد ابن الکوا پیش امیرالمومنین صلوات الله علیه پس
گفت یا امیرالمومنین حق تعالی فرموده و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم بر بالای اعراف مردانند که میشناسند همه را
بسیما و نشان ایشان کیانند آنحضرت گفت نحن علی الاعراف نحن نعرف انصارنا بسیماهم و نحن الاعراف الذی
لا یعرف الله عزوجل الا بسبیل معرفتنا یعنی ماییم بر اعراف یعنی بر مواضع مرتفع عالیه که بسبب ارتفاع خود اعرف می باشند ما می
شناسیم در آنجا انصار و اعوان خود را بسیمای ایشان مثل بیاض وجوه و نوریت آن و ماییم برای مردمان اعراف و اعلام که بیان
اعرافیت ساخته شود هدای حق تعالی بسبیل الا بسبیل معرفت ما و بطریق هدایت و محبت ما و گفت نحن الاعراف یعرفنا الله
عزوجل یوم القیمة علی الصراط ما اعرافیم و اعلامیم که می شناساند ما را حق تعالی که روز قیامت ما بر صراط یعنی ما را معین و ناظر
کرداینده بر صراط مستقیم خود در جنات و در حالت فلا یدخل الجنة الا من عرفنا و عرفناه و لا یدخل النار الا من انکرنا و انکرنا
پس داخل نمیشود جنت بر نعمت را الا کسیکه شناخته باشد ما را و داخل نمیشود آتش دوزخ را الا کسی که انکار ما کرده .

بشنید

٤٨

باشد و ما انکار ایشان کرده باشیم معرفت و انکار چون لازم الجانبین است هر دو را بیان کرده بوجهی که گفته و الا کلی از آن در ذکر کافی
بود و نیز تصریح باعلام خدا برای تخصیص مذکور میشود و این شایع است بین العلما و نیز شناختن اعتقاد باینه نمیرشناختن چون انظر بعض باشند
حداقت صورت کیرد و ایشان در شناختن محب و عدو علم می شناسند و عارف بیان پس باین ذکر فرموده در تحقیق مراد در مبداء و معاد چنانکه
تاکید فرموده ان الله تبارک و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله و الوجه الذی یوتی منه یعنی برحق
و تحقیق که الله تعالی اگر میخواست بشناسانید هر آینه میشناسانید نفس خود را بعباد خود بدون وسیله و واسطه لکن کردانیده ما را وسایط خود
و ابواب خود و صراط و سبیل خود و وجه خود که ایمان کرده شود از آنجا بسوی او یعنی ما را چنین مجعول ساخته که برکه بنای در وجهی خود کشته
باشد که تزود خدا بالان وجه و باین باب و باین سبیل رود و ما ابخلام برای ایشان تا ایشان از آنجا جانب اکمل ایمان کرده شوند و او را
بشناسند بواسطه ما چه ما اولیاء او و لیا و ابواب و نواب خود ساخته و کار خود در انجا گذاشته فمن عدل عن ولایتنا او فضل علینا
غیرنا فانهم عن الصراط لناکبون پس کسیکه عدول کند و منحرف شود از ولایت ما یا تفضیل دهد بر ما غیر ما را بدرستی که ایشان از
صراط مستقیم ناکب و مایل و مجاوز باشند و عدول کننده فلا سواء من اعتصم الناس به پس برابر نیست کسیکه اعتصام کرده از
باکس بسوی حیث ذهب الناس الی عیون کدرة پس برابر نیست هر جا که روند مردمان بسوی عیون کدره تیره منابع آب معنع
بعضها من بعض که ریخته شود بعضی از آن از بعضی و ذهب من ذهب الینا الی عیون صافیة تجری بامر ربها لا نفاد لها و لا
انقطاع در رفتن است کسی که رفته است بسوی ما بسوی عیون صافیه که جاری میشود بامر پروردگار چنانکه نفاذ و تمامی نباشند آنرا
و انقطاع و انقضا نباشد هرگز یعنی رونده بعیون کدره کفتیده و رونده بعیون صافیه نرسیده برابر نباشند چه او بنا ظلمت رفته
و این بنور رحمت پس بدانکه ابن کوا عبدالله نام داشته و از جمله روسای خوارج بوده از انجماعت که خروج کرده بوده اند بر
امیرالمومنین ع در صفین چون امر حکمین بین الفریقین و نفع شده بوده بحروری از ناحیه و رئیس ایشان عبدالله بن کوار بوده و شبث
بن ربعی و عمرو بن عاصم محاربی و ابن زهیر کلبی معروف و آن روز از اهل نهروان دوازده هزار کس بودند اهل صلوه و صیام
و در حوالی ایشان رسول الله فرموده بود در خطاب مومنین که حقیر نمایند صلوه شما در جنب صلوه ایشان و صوم شما در جنب صوم ایشان
و لکن عابد و تجاوز نمیکند ایمان ایشان از تراقی ایشان یعنی از چنبرهای گردن ایشان و بیرون میروند از دین چنانکه ایشان مار رفتن

و عارفان از دین بود گفت منه سیخرج من عقب هذا المخدج قوم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة بیرون خواهد آمد
از عقب این ناقص پستان گروهی از بی‌ایمانان قومی که خارج شوند از دین مانند آنکه خارج شود تیر از نشانه در دویدن اول ایشان قوم
الخوارج باشند و او ایشان را [illegible] الذین [illegible] که از [illegible] ایشان در روز مذکور از دین خروج
از فرمان امیرالمؤمنین ع و آنحضرت در باب رجال اعراف فرموده الحق و اولی است از آنچه مفسران ذکر کرده اند و ادق است با آنچه در
آیه کریمه است از اوصافی که ذکر کرده برای رجال اعراف و بجهت همین بعضی از آن مذکورها ماند پس بهانه که درین جهه قول است
که اکثر قراء [illegible] سوره است معروف میان جنت و نار و این روایت از ابن عباس و غیره و جهت اند که اعراف شرف صراط
معروفست که جای است میان فریقین جائیکه حسنات و سیئات کسی که مساوی باشد حسنات حجاب باز شود و سیئات حجاب جنت در
بلکه [illegible] در کتاب ذکر آنکه گفته اند اعراف یعنی جای معرفت اهل جنت و اهل نار رجالی اند که میشناسند کل اهل جنت و اهل نار را
بسیمای ایشان و چون گفتند [illegible] کسانی که ایشان قومی باشند که مساوی باشد حسنات و سیئات ایشان [illegible] خود بروند [illegible]
که ایشان قومی اند که [illegible] حق تعالی ایشان را برای [illegible] اهل جنت و نار که تمیز دهند بعضی را از بعضی و این سخن [illegible]
[illegible] است اما تصریح نکرده که [illegible] باشند یا برای [illegible] یا برای عدم محبت ایشان و بعضی دیگر گفته اند ایشان ملائکه باشند که می
شناسند اهل جنت و اهل نار را و بر این اعتراض کرده اند که ملائکه نه ذکور اند و نه اناث پس چون رجال باشند پس [illegible]
زیرا که وصف برجولیت در مقابل انوثیت است و این ممنوع است پس آن ممنوع باشد و دیگری آنکه انبیا باشند که نشانند حق تعالی
ایشان را بر اعالی آن سور تا ممتاز شوند از سائر اهل قیامت بجهت اظهار شرف ایشان و علو مرتبه ایشان تا مشرف باشند بر
اهل جنت و نار و مطلع بر احوال ایشان و بمقدار ثواب و عقاب ایشان و دیگری آنکه ایشان شهدا باشند زیرا که ایشان
میشناسند اهل جنت و اهل نار را بوجوه ایشان و در جنت و نار و این باطل است زیرا که حق تعالی خاص کرده که رجال
اعراف میشناسند کلوا هم از طائفتین را بسیمای ایشان و اگر مراد مذکور باشد نماند برای رجال اعراف اختصاص باین
معرفت چه کلوا هم از اهل جنت و اهل نار میشناسند این احوال را [illegible] که مراد بمعرفت کلا بسیماهم آنست
که مشخص باشند در دنیا اهل خیر و ایمان و اهل شر و فساد و طغیان [illegible] کرده اند [illegible]

که

که آنکه نشانند عالیه رفیعه تا مطلع باشند بر کلواهم و مشاهد شوند بر کل احد با آنچه لائق باشند بحال ایشان و عارف می شوند چنانکه
اهل ثواب و اهل [illegible] از مراتب و اهل عقاب [illegible] کرده [illegible] اهل [illegible] از علم و ایقان [illegible]
[illegible] احوال الاخرت را و اهل جنت و نار را در حالی که ایشان [illegible] ایمان و [illegible] باشند
که ایشان [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible] و احوال اهل این کرامت
چنانکه حکایت کرده حارث بن [illegible] از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
کانی اهل الجنة فی الجنة یتزاورون و اهل النار فی النار یتعاوون پس [illegible] حق تعالی [illegible] اعراف [illegible] امثال این
الیق [illegible] مناسب این است قول او که گفته یعرفون کلا بسیماهم [illegible]
و علامت [illegible] در دنیا [illegible] و همچنین قول او [illegible]
مناسب حال ایشان است چنانکه [illegible] و همچنین [illegible] ربنا لا تجعلنا مع القوم
الظالمین [illegible] و همچنین قول او و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما
کنتم تستکبرون [illegible] و قول حضرت [illegible] نحن علی الاعراف [illegible]
نحن علی الاعراف [illegible] که [illegible] برای [illegible]
[illegible] ایشان اهل جنت [illegible] ایشان اهل نار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] الاعراف [illegible]
باشند [illegible] الموقف [illegible] پس [illegible] و نحن الاعراف پس [illegible]
اول [illegible] و در ثانی [illegible] الا بسبیل
[illegible] الاعراف یعرفنا الله [illegible] اراده کرده [illegible]
[illegible] که آن معلوم [illegible] و اما آنچه [illegible] و معلوم [illegible] علم او تعالی [illegible]
و [illegible] اجمال و تفصیل [illegible] علم [illegible] که آن [illegible]

ذاتیشان منع الغیر را دارند و وجودات ایشانست کلها از آن است پس هرگاه بدانند ذات خود را بدانند جمیع اشیا را اخص ایشان علم که نفس
ذات اوست و اما علم تفصیلی او خواه بصور و ذوات باشند نزد او بحسب وجود خارجی یا بحصول صور علمیه آن قبل از ایجاد آن در خزاین قضا
و کلمه یا در اقوی ابتدا او خواهد پس آن می باشد بترتیب سببی و مسببی چه علم الشی ذی السبب یا سبب از جهت علم بسبب آن چنانکه ثابت است در علوم حکمیه
پس در علم او اینها رسل و هر که مانند ایشان باشند اسباب و وسایط اند برای هدایت ناس همچنین تواند بود که ملائکه اسباب و وسایط باشند
برای ایجاد خلایق و هر چه بودن ایشان باشد در مرتبه وجود … که در تصویر و تعمیر نطفه در رحم گویند همچنین که علم او تعالی بموجودات گویند
تواند که بواسطه علم او باشند ملائکه از حق در کرسی و عرش ایشان تا این باشد منع بودن ایشان شهداء عند الله بر خلایق پس همچنین باشند
علم او بعباد و بوسیله خود بواسطه علم او بانبیاء و اولیا تا دین ایشان شهدا باشند عند الله در روز قیامت بر عباد پس چون مورد ایشان
و اتباع ایشان سبب سعادت و موجب جنت است و انکار ایشان و عصیان ایشان سبب شقاوت و باعث نار پس مر ایشان را باشد نسبه بر وجه
بجای قرینتین است منع بودن ایشان قسیم جنت و نار پس علم او تعالی بکل از فرقتین و احوال هر یک و انچه مستحق آن شوند از ثواب و عقاب
حاصل شود از جهت این شهدا با الاعتبار … تحقیق بودن نبی و ائمه شهداء الله بر خلایق و معنی قول او تعالی فکیف اذا جئنا
من کل امة بشهید … فاعرف … و اغتنم فانک لا تجده فی غیر هذا الکتاب پس ظاهر شد معنی قول … الاعراف یعنی
… بذات … بصفات شهود آن باری تعالی بلا واسطه زیرا که در درجه قرب اند نزد باری تعالی در درجات صراط و منازل
او … ایشان را … برهان … تا برسند بدرجات قرب پس … درجه قرب … باشد
و شهود را … پس … شناسند او را بذاته و صفاته شناسند باوامر او و اتباع او و … شناسند ایشان را و شناسند غیر ایشان
را داخل جنت شود زیرا که آن سبب استحقاق ایشان شود برای دخول جنت … و کسیکه منکر ایشان باشند و ایشان منکر او باشند
داخل نار گردد چه آن سبب … ثواب و باعث استحقاق … برای دخول جحیم و نیل عذاب الیم و قول او … الله
تعالی لو شاء الله … متعلق است بقول او … الاعراف و غرض از این دفع … که … شود از ظاهر عبارت چنانکه … شود اگر …
… باری تعالی تعریف نفس خود را برای عباد خود بلا واسطه … کرده که آن … بر وجه … چنانکه
تعریف ذات خود کرده برای … از ملائکه و انبیا … بوده … و الا … ذات او … صفات او …

مخلوقین غایب است و آن نیز غیر جایز است بر وجه عموم برای کل احد چه سایر افراد ناس ممکن نباشد که … بشناسند ایشان را الا بتعلیم نبی
یا وصی یا وارث او چنانکه اشاره کرده بسوی آن بقول خود و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله چنانکه مطابق شرح اینها باشند ائمه
ایشان ابواب الله از آن حیثیت که ممکن نیست برای مردمان دخول در معرفة الله الا با ایشان مانند دخول آن باب خانه و اما
بودن ایشان صراط الله از آن حیثیت که لابد است از مرور بر منازل مقامات ایشان در این باب و اما بودن ایشان سبیل الله برای
… انحراف از ایشان موجب سقوط است در جحیم و اما بودن ایشان بر وجهی که اتباع کنند با آن و جه بسوی باری تعالی برای ائمه غیر ایشان
جنس باشد و با این است اشاره قول او و کالسواء من اعتصم … بر فرق میان ائمه ضلال و ائمه هدایت و تکریر لفظ لا سواء
برای تاکید است در فرق با وجود در این تفصیل کرده این را بقول او و حیث ذهب الناس الی … تشبیه کرده ائمه … ائمه ضلال
را در … مذاهب فاسده را از جهت … آنان از اغالیط و شبهات … کرده … آب که در بعضی از بعضی و
تشبیه کرده قلوب ائمه … از جهت … ایشان بر علوم الهیه صافیه از کدورات شبهات و شکوک بعیون صافیه جاریه باذن الله
که … و منقطع نگردد و … و این از جمله وجوه امور است که … تفصیلی که … الله تعالی … بوده باشد
… بوده باشند پس … این … تمثیل بر تشبیه مطلق و مضاف علم است باب مطلق و مضاف و در تشبیه اشتراک ایشان در سبب
… علما علم … باقیه و آب … و این در چند موضع از قرآن مجید وارد شده مانند قول او … البحران
هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج … مثل ایمان و کفر است و این در … از علم … است …
از … دیگری … و محنت و عقاب … در اکثر مواضع قرآن اعتقاد باطل است … الله تعالی و آیات و رسول او
… مجرد جهل … که … و … کرده شود … و مثل قوله تعالی انزل من السماء
ماء فسالت اودیة بقدرها … لهذا بعضی از علما گفته اند علم مانند بحر … جاری شده از آن … پس جاری شده از آنها جداول
پس جاری شده از جداول سواقی چنانکه وادی … احتمال … و جداول احتمال نهر کنند پس بحر علم نزد الله تعالی …
داده است رسل را و جاری … رسل … و عطا کرده … ایشان … ایشان داده … انهار
صغار را غایت … بر قدر طاقت ایشان پس جاری شده از … بوادی … اهالی ایشان … بقدر طاقت ایشان و این …

و در بعضی از انچه کتاب الله که ابو بصیر گوید که با آن حضرت بودم و مسجد الحرام در آمدم و مردمان بیرون می آمدند و بیرون میرفتند آنحضرت

گفت یا ابا بصیر چیدانی که مرا چه خوش آمد که نیم ما پسر رسول الله تو انداز بود که گمی جواب بتو رسد و دیده شد از دیدن جمال تو محروم ما

گفت یا ابا بصیر هر کس که می پرسی از و سوال کن پس من حسب الامر آنحضرت هر کس که رسیدم پرسیدم که محمد بن علی را امروز هیچ جا

دیده گفت نه چه مام حالی که آنحضرت حاضر بود و همچنین مردمان می گذشتند تا وقتی که ابو هرون مکفوف در آمد آنحضرت اشاره فرمود

که از وی سوال کن پس نزد یک او آمدم و گفتم یا ابا هرون امام محمد باقر را امروز دیده گفت اینکه حاضر است نه آنحضرت گفت

تو چون دانستی که او است ابو هرون گفت چون ندانم که او نوریست لامع و مهریست ساطع و بدریست طالع و آنحضرت گفت

شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء ما نیم که اهل بیت رسالتیم و معدن سبحان خود آنرا که خواهیم از علم و حکمت امداد کنیم

رجال آورده اند که بعضی از مردمان گفتند مرا بی عبدالله را که زعم ابی هرون مکفوف انستکه تو گفته او را اگر تو را اراده قدیم میکنی

او را مدد را که میکنی احدی و اگر اراده میکنی کسی را که خلق کرده و رزق داده پس او محمد بن علی است گفت دروغ گفته بر من علیه

لعنة الله و الله که نیست هیچ خالقی الا الله وحده لا شریک له و حق است بر حق تعالی که بچشاند موت را او کسی که هلاک شود و

اوست که خالق خلق و باری بریه است پس جزا که این قدح عظیم است الا انکه در طریق روایت این کلام مردی مهمل مجهول است

الحدیث الثالث عشر روایت از بریده که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت در قول حق تعالی او من کان میتا فاحییناه و جعلنا

له نورا یمشی به فی الناس همزه استفهام است داخل او معطوف شده و آن برای تقریر است یعنی آیا کسی که میت باشد پس او را

زنده سازیم و بگردانیم برای او نوری که برفته باشد بآن نور در میان مردمان مثل میت لا یعرف شیئا و نور ایمشی به فی الناس

اماما یاتم به یعنی اینجا میت عبارت است از جاهل که چیزی نشناسد و نور ایمشی به فی الناس مراد امام است که ائتمام بآن کنند

چه او مثل نوریست از علم که میان مردمان سایره و امر است و در قول او تعالی کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها مثل کسی باشد که

میل او در ظلمات باشد خارج از آن نباشد الذی لا یعرف الامام این کس آنکس است که امام را نشناخته باشد و بدانکه مردمان را

مجب نشناختن اول دو قسمند یا اموات اند یا احیاء و احیا بر دو قسم اند یکی آنکه حیوة او حیوة ذاتیه مستقل باشد و دیگری آنکه

حیوتش حیوة تابعه بحیوة دیگری غیر مستقل اما حی بالذات آنکس است که احیا کرده باشد او را حق تعالی بنور علم و حکمت خود مانند

باشند

نبی و امام که ایشان نور او بند تا روز قیامت و در آن نور است دلیل او و قائمه ناس و حجت ظاهره و بیان مستغنی شده برای او و برهان

او است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم الحدیث الرابع عشر روایت از عبدالله بن کثیر از ابی عبدالله

علیه السلام گفت ابو جعفر داخل شد ابو عبدالله جدلی بر امیر المؤمنین ع و گفت یا اباعبدالله الا اخبرک بقول الله عز و جل من جاء

بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون ای اباعبدالله آیا تا خبر نکنم بقول باری تعالی که هر کسی که آمده باشد بحسنه یعنی

بیای آورده باشد یک حسنه را او را پس او راست بهتر از آن بجای او و در آن وقت این کس از هول و فزع روز رستخیز ایمن و

محفوظ باشد و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون و هر کسی که اتیان سیئه کرده باشد پس

در انداخته شود بر روی در آتش دوزخ آنها هیچ جزا داده می شوند الا آنچه بوده اند که عمل میکرده اند گفت بلی یا امیر المؤمنین جانم فدای تو باد

جزوه مرا از آن فقال الحسنه معرفة الولایة و حبنا اهل البیت یعنی مراد از حسنه مذکوره در آیه کریمه معرفت ولایت امامت و حب ما

اهل البیت و السیئة انکار الولایة و بغضنا و بغضنا اهل البیت و مراد از سیئه انکار ولایت است و بغض ما اهل البیت ثم

قرأ هذا علیه هذه الآیة پس خواند بر او آیه مذکوره را و ظاهر میشود که حسنه نیابند برای اهل حجاب الا بمعرفت ولایت امام هادی

طریق او و محبت ایشان هر چه عمل انسان که بجای می آورند باستعداد آن باطل است الا چیزی که در آن تابع امام باشد و محبت

و هیچ سیئه از برای ایشان اعظم از انکار ولایت و بغض امام هادی از اهل بیت نبوت و ولایت سلام الله علیهم نیست پس جمیع حسنات

این است راجح شود بولایت و محبت ایشان و جمیع سیئات ایشان راجح شود بانکار ولایت ایشان و بغض ایشان ما بلکه حسنه باین است و

سیئه باین باب هشتم در فرض طاعة ائمه و درین شانزده حدیث است الحدیث الاول روایت از زراره از ابی

جعفر که گفت ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضاء الرحمن تبارک و تعالی الطاعة للامام بعد معرفته ذروه

بکسر و ضم و اعده ذری است یعنی که آن اعلای است شتر را گویند و سنام و کوهان است و اعده بهمیده است چه سنام شتر جای بلند است

و هیچ مرتبه نیست که ذروه و سنام و اصل در دین و عمده و مفتاح خزاین معنت و رحمت و باب معرفت اشیاء و انچه فوز برضای رحمن است

و بعد از سخط الله جمیع آن منحصر است در طاعت امام ع بعد از معرفت او حق یا امام چنانکه حق معرفت اوست و آن اینست که او را واجب

و نایب بعیز جوی دانند با اعتقاد خالص بدون ریب و بدون فاصله پس استشهاد کرده بقول باری تعالی و کفته ان الله عز و جل یقول من

و در بعضی از نسخ کتاب آمده که ابو بصیر گوید که با آن حضرت بودم در مسجد الحرام در ایام حج و مردمان بیرون می آمدند و بیرون می رفتند آنحضرت
گفت یا ابا بصیر چه میدانی که برای چند باشند گفتم یابن رسول الله تو داناتر بودی که کسی مراد به تو رسد و دیده ام شان از دیدن جمال تو محروم ماند
گفت یا ابا بصیر هر کس که می بینی از وی سوال کن پس من چنان کردم آنحضرت هر کس که می رسیدم می پرسیدم که محمد بن علی را امروز هیچ جائی
دیده گفت ندیده ام حالی اگر آنحضرت حاضر بود و همچنین مردمان می گذشتند تا وقتی که ابو هارون مکفوف در آمد آنحضرت اشاره فرمود
که از وی سوال کن پس نزدیک او آمدم و گفتم یا ابا هارون امام محمد باقر را علیه السلام امروز دیده گفت اینکه حاضر است نزد آنحضرت گفتم
تو چون دانستی که او است ابو هارون گفت چون ندانم که او نوریست لامع و مهریست ساطع و بدریست طالع و آنحضرت گفت بخشی
شجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء آماییم که اهل بیت رسالتیم و معدن علم سبحان چه و آن که خواهیم از علم و حکمت او در کتاب
رجال آورده اند که بعضی از مردمان گفتند در باب ابی عبد الله علیه السلام که زعم ابی هارون مکفوف انشک تو گفته ای در اگر خواهی او را دیده قدیم میکنی
او را مادرزاد کنی که منکر اعور و اگر اراده میکنی که کسی را خلق کرده و رزق داده پس او محمد بن علی است گفت دروغ گفته ابن علیه
لعنة الله و الله که نیست هیچ خالقی الا الله وحده لا شریک له و حق است بر حق تعالی که بچشاند حرارت را او کسی که هلاک میشود و
اوست که خالق خلق و بارئ بریه است پس هر آنکه این قدح عظیم است الا آنکه در طریق روایت این کلام مردی مهمل مجهول است
الحدیث الثالث عشر روایتست از برید که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت در قول حق تعالی او من کان میتا فاحییناه و جعلنا
له نورا یمشی به فی الناس همزه استفهام است و جمع او عطف شده و آن برای تقریرست یعنی آیا کسی که میت باشد پس او را
زنده سازیم و بگردانیم برای او نوری که بر خود باشد با آن نور در میان مردمان و مثال میت لا یعرف شیئا و نورا یمشی به فی الناس
اماما یأتم به یعنی اینجا میت عبارتست از جاهل که چیزی را نشناسد و نورا یمشی به فی الناس مراد امام است که ائتمام به آن کنند
چه او مثل نور است از علم که میان مردمان ساتره دار است و در قول او تعالی کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها مثل کسی باشد که
مثل او در ظلمات باشد خارج از آن نباشد الذی لا یعرف الامام این کس آنکس است که امام را نشناخته باشد و جهالت مردمان
مجسم شده اول دو قسمند یا اموات اند یا احیاء و احیاء دو قسم اند یکی آنکه حیوة او حیوة ذاتیه مستقل باشد و دیگری آنکه
حیوة او حیوة تابع حیوة دیگر و غیر مستقل اما حی بالذات آنکس است که احیا کرده باشد او را حق تعالی بنور علم و حکمت چون ما نه بیابند

بی

نبی و امام که ایشان نور او بینه تا روز قیامت و در ان نور است دلیل او و قائد ناس و حجة ظاهره و برهان مستغنی شده برای او و در اد
اوست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم الحدیث الرابع عشر روایتست از عبد الله بن کثیر از ابی عبد الله
علیه السلام گفت ابو جعفر داخل شد ابو عبد الله جدلی بر امیر المومنین ع و گفت یا ابا عبد الله آیا خبر ندهم ترا بقول الله عز و جل من جاء
بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون ای ابا عبد الله آیا تا خبر نکنم بقول باری تعالی که هر کسی که آمده باشد بحسنه یعنی
بیاورده باشد نیکی حسنه را در دنیا پس او راست بهتر از آن برای او در اوقات دادن کسی از هول و فزع روز رستخیز مامون و
محفوظ باشد و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون و هر کسی که اتیان سیئه کرده باشد پس
بر انداخته شود بر روی در آتش دوزخ و ایشان را هیچ جزا داده نمی شوند الا به جزا آنچه که عمل میکردند گفت بلی یا امیر المومنین جانم فدای تو باد
خبر ده مرا از آن فقال الحسنة معرفة الولایة و حبنا اهل البیت یعنی مراد بحسنه مذکوره در آیه کریمه معرفت ولایت ماست و حب ما
اهل البیت و السیئة انکار الولایة و بغضنا اهل البیت و مراد بسیئه انکار ولایت ماست و بغض ما اهل البیت ثم
قرأ هذا علیه هذه الآیة پس خواند بر او آیه مذکوره را و ظاهر میشود که حسنه نباشد برای اهل حجاب الا بمعرفت ولایت امام هادی
طریق اوست را و محبت ایشان چه جمیع اعمال ایشان که بجای می آورند بی ایستند آن باطل است الا جزئی که در آن اتباع امام باشد و
محبت هیچ سیئه از برای ایشان اعظم از انکار ولایت و بغض امام هادی از اهل بیت نبوت و ولایت سلام الله علیهم پس جمیع حسنات
ایشان است راجع شود بولایت و محبت ایشان و جمیع سیئات ایشان راجع شود به انکار ولایت ایشان و بغض ایشان بلکه حسنه ما آنکه است و
سیئه ما این باب هشتم در فرض طاعة الائمة و دوی شانزده حدیث است الحدیث الاول روایتست از زراره از ابی
جعفر ع که گفت ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضاء الرحمن تبارک و تعالی الطاعة للامام بعد معرفته ذروه
بکسر و ضم واحده ذری است یعنی که آن اعالی است شتر را گویند و سنام و کوهان است و احد ان نیز هست چه سنام نیز جای بلند است
و فتح مدت اینکه ذروه و سنام و اصل اردیف و عمده و معظم و مفتاح و جوانب منفعت در حجت و باب معرفت اشیاء و انچه فوز رضا رحمن است
و بعد از سخط الله جمیع آن منتهی است در طاعت امام ع بعد از معرفت امام حق با امام جانکه حق معرفت اوست ما آن است که او را
و نایب پیغمبر داند باعتقاد خالص بدون ریب و مودت فاصله پس استشهاد کرده بقول باری تعالی که ان الله عز و جل یقول من

يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا يعنى كسيكه اطاعت كند قول رسول خدارا بتحقيق كه اطاعت كرده قول
خدارا كه اطاعت رسل اطاعت رسل است و كسيكه اعراض كند و پشت كرده از آن پس ما ارسال نكرده ايم ترا اى محمد بر ايشان حافظ بوده
مر ايشان را از معاصى و اعراض پس الله تعالى طاعت رسول خود را عين طاعت خود ساخته و هيچ شك نيست كه امام عادل بر حق نايب
مناب رسول خدا است در جميع امور الا در چيزى كه مخصوص است برسول مثل رسالت و نزول ملائكه بسوى او و وحى در كسوت امثال بشر پس
واجب شود كه حكم او در باب طاعت و اتباع حكم رسول باشد در بودن طاعت او طاعت الله و طاعت رسول الله پس همچنانكه طاعت هر دو
اصل خيرات و سعادات است همچنين طاعت امام عليه السلام منشا بسيار است بلا ريب و شك و تفاوت پس كسيكه اعراض نمايد از امام بر
گردد از اين وجه بسوى طاعت طاغوت عايد نخواهد شدن وبال آن و شر آن الا بر او و نيست بر رسول الا تبليغ و اعلام و نصيحت چنانكه
فرستاده رسول را بر ايشان تا حفظ ايشان كند از معاصى و شرور و آفات پس ضرر نخواهد كرد او را كثرت مخالفات و معصيت
و قصور اطاعت همچنين حال امام بر مثل حال رسول است و كسى كه از طاعت او بطاعت غير او رود از امر او چيزى ضرر او نكند و
نقصان او نباشد در قدر و منزلت او نزد بارى تعالى كه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون الحديث
الخامس روايت از ابى الصباح كه گفت شهادت ميدهم بتحقيق كه شنيدم ابا عبد الله عليه السلام كه ميگفت اشهد ان عليا امام فرض الله
طاعته و ان الحسن امام فرض الله طاعته و ان الحسين امام فرض الله طاعته و ان على بن الحسين امام فرض الله
طاعته و ان محمد بن على امام فرض الله طاعته يعنى حضرت امام صادق عليه السلام شهادت داده بامامت و وجوب اطاعت
اطاعت ائمه معصومين عليهم السلام چنانكه گفته ميدهم و بتحقيق و حق حقيق عالم كه بدرستى كه حضرت امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام امامى بوده
كه فرض كرده و حياتى لوازم طاعت او و بدرستى كه امام حسن مجتبى عليه السلام امامى بوده كه فرض كرده بارى تعالى طاعت او را بر خلايق و حضرت م
بدرستى كه حضرت امام حسين عليه السلام امامى بوده كه فرض كرده بارى تعالى طاعت او را بر خلايق و حضرت امام محمد باقر عليه السلام امامى بوده
كه فرض كرده قادر تعالى طاعت او را با براءت [illegible] امام حضرت صادق از خود ساكت شده بود زيرا كه كسى از خود نگويد تا واجب
شود با آنكه معلوم بوده و محتاج بذكر نبوده و همچنين ما بعد خود را نيز ذكر نكرده براى عدم احتياج بذكر ايشان الا در ما بعد
زمان و آنچه گفته و نكته رعايت مصلحت بوده نه غير آن الحديث الثالث روايت از فضيل عطار كه گفت شنيدم ابا عبد الله

را كه ميگفت نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته فقد تحقيق يعنى ائمه عذرا و رد و شبهه
از عذر يعنى فقد ميان ما و شما جنگ و جب مفروض كرده اند حق تعالى طاعت ما را و معرفت ما و شما ماموم هستيد يعنى اقتدا بامام
مينمائيد بكسى كه معذور نباشند مردمان بسبب جهالت باو و مجهول ماندن در حق او يعنى مردمان مسئول خواهند شد
در باب وجوب معرفت او و معذور نخواهند شد در اين باب چه معرفت امام واجب است بر اهل اسلام بدون عذر و جهل و غفلت الحديث
الرابع روايت از ابى حمزه در قول الله عز و جل و آتيناهم ملكا عظيما و اديم آل ابراهيم را ملكا عظيما كه الطاعة المفروضة يعنى
مراد باين ملك طاعت عظيم است كه مامور بودند مردمان باطاعت ايشان چه هيچ ملك و پادشاهت به بزرگى امامت و ولايت كه رياست
كل عالم است نرسد پس ايشان پادشاه دين و دنيا و آخرت باشند بدانكه ملك بضم ميم مصدر اشتقاق ملك است كه او قادر و واسع
المقدرة باشد كه او در سياست و تدبير تمام باشد و ملك بكسر ميم مانع آن مصدر اشتقاق مالك است كه او قادر باشد بتصرف در
مال خود بر وجهى كه رشيد است و بهمين معنى آن گويند ملك خداوند شد ملكا و ملكا و ملكه فهو مالك و مليك و از جهات ملكوت باشند
رهبوت و رحموت و گاه متحقق شود مالكيت بلا عوض و نسبت بمملوك چنين است كه آن نباشد الا با قدرت و نسبت بمملكت
جليلى چنانكه ميگويند ملك است يعنى صاحب الحكم و الملك است و فلانى مالك است يعنى الملك است بالكسر و الفتح و بعضى لغويان گويند
الملك و الملك هر دو رايج شوند باصل واحد يعنى ربط و شده چنانكه گفته اند ملكت العجين اى شددته و از جهات املاك
يعنى رباط مرد و زن در نكاح پس اطلاق كنند مصدر آن را و اراده [illegible] چنانكه اطلاق كنند
خلق را بر مخلوق و مراد از جنس در مجالس چنانكه ملك عظيم مذكور در آيه كريمه ملك آخرت نه ملك دنيا زيرا كه دنيا تمامها حقيرات
در جنب آخرت بانكه ملك عظيم [illegible] بودن ذات انسانيت در مقام قرب [illegible] اشياء را آگاهى [illegible]
تعالى و احاطه بآن علما و عينا و مستغنى شوند باعث تعالى از ما سوى او [illegible] ضرورت نفس او و ترقى بحضرت الهيه چنانكه سالك شود [illegible] علم
او در ملك و ملكوت بالحكم رب خود [illegible] مستغرق [illegible] الغاية [illegible] ملك عظيم كه
ازين اعظم نباشند [illegible] و از انبيا عظام و اولياى كرام چنانكه اشاره كرده است باين حضرت امام عليه السلام [illegible] كه نسبت
داده بنفس شريف خود از امور الهيه و افعال ربانيه اما ملك عظيم در حق عامه اهل اسلام [illegible] منصوب شود [illegible] حق ايشان

از آن طاعت مفترض امام است ع زیرا که موجب دخول بهشت است که در آنست ما تشتهی انفسهم و تلذ الاعین و هم فیها خالدون
ایشانست ملک عظیم و نعیم مقیم در حق مقلد در معرفت امام ع و تابع معصوم عارف بحق تا بمیرد در سبیل الله شهید و مطلق و سرور این است
که چون خاوت شد علیه است و دار جوار او ممکن نیست وصول او الا بعلم و ایمان و نسبت مقلد جاهل بجبر مانند نسبت کاتب
بموضع و نقل بر نقل و قرب طلب و شیخ با اصل پس نصیب مقلد از مرتبه نصیب تالف [illegible] است قریب است از نقل [illegible] و شیخ از اصل
پس ملک حقیقی و جنت معنوی برای ائمه هدات باشند و ملک حسنی و جنت جسمانی برای مقلدین تابعین با اصل [illegible] این است
ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس الایه الحدیث الخامس روایت است از ابی
الحسن العطار که گفت شنیدم ابا عبدالله ع را که میگفت اشرک بین الاوصیاء والرسل فی الطاعة بصیغه مجهول و از حجیت
معنی شریک کرده شده با شریک کردن خدا اوصیای پیغمبران و پیغمبران در طاعت و انبیا و ایشان یعنی چنانکه اطاعت رسل
واجب است اطاعت امامان سلام الله علیهم نیز بر این مشابه است زیرا که فرقی نباشد در چیزی که سبب طاعت ایشان است و ایشان و اتباع
ایشان و دلیل ایشان و آن بودن ایشان است در سالک جان الله و عباد الله در هدایت ایشان و ارشاد ایشان دیگران را بسبیل
رشاد و پس چون در علت شریک باشند در طاعت و اطاعت نیز میبایست شریک باشند و طلبش اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم الحدیث السادس روایت است از ابی الصباح کنانی که گفت ابو عبدالله ع نحن قوم فرض الله عز وجل طاعتنا لنا
الانفال ولنا صفو المال یعنی ما قومیم که واجب کرده است خدا ع طاعت ما را و ما راست انفال و غنایم
دار الحرب و صفوه مال یعنی منفیات ملوک و سلاطین و قطایع ایشان از آنچه مغصوب نباشد از دست مسلمانان یا معاهدان چه
آن بعد از رسول الله ص از آن ائمه میباشد خاصه و نحن الراسخون فی العلم و ماییم راسخان در علم چنانکه در قرآن واقع است
که نمیداند تاویل آنرا الا خدا و راسخان در علم و نحن المحسودون و ماییم محسودان که حاسدان ایشان اند چنانکه گفته الذین قال الله عز وجل
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله آیا حسد میبرند بر مردمان بر آنچه داده است ایشان را باری تعالی از فضل خود
خود و مراد بناس ائمه اند ع دراینجا پس ذکر کرده از فضایل ائمه چهار چیز اول بودن ایشان مفترض الطاعة دوم بودن انفال
و صفایا برای ایشان بعد از رسول الله ص که صرف کنند چنانکه خواهند در مصالح امنی خود زیرا که بمنزله نفس رسول اند و راسخ بودن

و دنیا

و دنیا پس مستحق اند سلطنت صوری و کبری را و خلافت الله را در زمین و سیم ثالث بودن ایشان راسخان در علم که آن اصل کل فضایل است
و اساس کل منقبت چه علوم ایشان الهیه لدنیه است غیر مکتسب از تعلیم بشری یا ترتیب مقدمات تالیفیه یا استعمال قوانین مقرره در قضایا بدیهی
که این صفت میراثیه و حیله فکریه حیله ابجدی است در ادراک غوامض علوم الهیه و معارف قرآنیه و اسرار ربانیه که وراء اطوار عقول بشریه
است چهارم بودن ایشان محسود خلایق پس بر سبیل اثبات سند مراد و قول الله تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
و تمامش اینست فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة والنبوة و آتیناهم ملکا عظیما چنانکه [illegible] کلام [illegible] منظم است [illegible]
بین است که بلکه یحسدون الناس و کفره اند حساد و جبار بوده اند و همچنین در عصر کل نبی و وصی حاسدان از این قبیل بوده اند مشتبهین
جهال و زنادقه [illegible] که از علما باشند و حال آنکه ایشان از جهال منافقین بوده اند مانند بلعم باعورا چه آن مرد بلعم چون در بعضی از کتب
ذی الجلال دیده بود که الله تعالی مبعوث میسازد چیزی را کمان کرد که او باشد پس چون موسی ع مبعوث شد حسد ورزید و دعا کرد بر قوم او
تا آنکه باقی ماندند در تیه مدت مدید پس شد چنانکه افصاح کرده باری تعالی از حال او در قول خود واتل علیهم نبا الذی آتیناه آیاتنا تا آنجا که
فاقصص القصص لعلهم یتفکرون اما اختلاف کرده اند در باب ناس که مراد که باشند در اینجا آنچه مرویست از ابن عباس و اکثر مفسرین
آنست که محمد بوده ص و او را اگر واحد بوده است لفظ ناس گفتن بنابر آنست که خصال خیر چندان در وی جمع شده بود که جمع نشود مگر
الا در جمع عظیم پس گویا که کل باشند و لهذا گفته میشود که فلان تنها امت واحده است قال الله تعالی ان ابراهیم کان امة واحدة دیگر آنکه مراد
رسول الله باشد و کسی که با او بوده اند از مومنین و لفظ ناس نیز بر جمع حمل کردن اول است نسبت به فرد پس مراد از ناس محمد باشد و اهل
بیت او زیرا که حساد که تعظیم علم میکردند کسانی شده اند که خود از اهل علم باشند و امثال ایشان حسد اهل ایمان نبرده اند پس مراد
مومنین کسانی باشند که ایمانشان خوبی بوده چنانکه گفت انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا و این معنی که از ایمان است نیا شده
الا با فرد ولایت و وصایت دیگر آنکه استحسان ذکر ناس در این مقام و اراده طائفه معینه از ناس بجای آنست که مقصود و غایت از خلق
تمام عبودیت تامه است و معرفت کامله چنانکه گفته و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و چون قائمان باین معنی بوده اند الائمه
و کسی که حادی و ثالث ایشان باشند که اولیای ایشان اند و اهل بیت نبوت پس گویا بودند ایشان کل ناس با ناس ایشان بوده اند نه غیر
و لهذا صحیح است اطلاق لفظ جمع و اراده بعض و همچنین اختلاف کرده اند در تعیین فضلی که بسبب آن ایشان محسود شده اند پس گفته اند

کمال نبوت بوده و کرامت حاصل بسبب آنکه در دین و دنیا تا انکه خدا [illegible] او را از وجات تبع بوده و معلوم است که نبوت اعظم مناقب است
ذاکر در اعوان و انصار بود یا [illegible] تا روز قیامت نخواهد بود حسب جد عظیم است و باطل نبوت مشترک بوده است میان او و میان [illegible]
او بعد از ذاکر خود را بوده برای کثرت خصال و مناقب و جامعیت انسان صفات الهیه و کمالات عقلیه و نفسیه و بعد از انکه شبیه بوده
مع اضداد و [illegible] اهل است کثیر شود که [illegible] رسیده آن [illegible] از مصائب و شدائد و منع خلافت [illegible] حالات عجیبه و غریبه و
حسد می‌شده و عناد و خود لذا از رؤسا قوم و امراء غاصبین خلافت متعینین امارت حتی آنکه فرض کرده شود که اگر او [illegible]
بجودی از علم و کرامت و بودی مانند غیر خود از صحابه هر آینه [illegible] و خلافت بمجرد قرابت رسول [illegible] و اولاد
حسن و حسین [illegible] کرد [illegible] حق است همچنانکه [illegible] در حق فالحق یعلو و لا یعلی علیه و الله یحق الحق و لو کره [illegible]
پس چنانکه چون [illegible] نعم الله [illegible] و وجب اجماعت بود و [illegible] بیان کرد باری تعالی چیزی را که دافع این شبهه
چنانکه گفت فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة والنبوة و اتیناهم ملکا عظیما یعنی [illegible] که حاصل بود در اولاد ابراهیم جماعتی
کثیره که جمع کرده اند میان علم و نبوت و ملکت و شما چون تعجب از آن نمیکنید و حسد با ایشان نمی برید پس چرا تعجب میکنید از حال محمد و آل محمد و
حسد ایشان چرا می برید بدانکه کتاب اشاره است با سرار حقیقت ثبته در صحائف علویه با قلم [illegible] و نبوت انبیاء [illegible] که کمال
علم و حکم از ثمرات اوست و از نتایج آن و اما ملک عظیم کمال قدرت است چنانکه کمالات حقیقیه [illegible] در علم و قدرت و [illegible] هر دو
[illegible] در [illegible] و اما در عالم الهی [illegible] عقلی علم در [illegible] قدرتست و قدرت عین علم و انسان چون کامل شود علم
او تمام کرده کمال او در وجود [illegible] از این عالم [illegible] و بعالم قدس علم و قدرت [illegible] و احد خواهد بود و پس شود که حکم او و
قدرت او در ملک و ملکوت جاری شود و سلطان او در طبقات جنات و ملکوت سموات و ذلک هو الملک العظیم للانسان الکامل
بالاصالة و [illegible] للعلوین و التابعین بالتبعیة الحدیث السابع روایت است از حسین بن ابی العلا که گفت ذکر کردم برای ابی عبد الله
ع که قول و اعتقاد ما در حق اوصیاست که طاعت ایشان مفروض و واجب [illegible] است حضرت در تصدیق قول من گفت نعم چنین است که گفتی و
هم الذین قال الله عز وجل فی سورة النساء و محال است که حق تعالی امر کند بطاعت در سوره غیر معصوم را در سوره المائدة اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible] ایشان جماعتی اند که باری تعالی در کتاب خود امر کرده که اطاعت کنید خدا و رسول خدا و ایشان

امر

امر او حکم و دین را چنانکه مقرون ساخته طاعت ایشان را بطاعت خود و رسول [illegible] جماعتی اند که فرموده در نبوت و ولایت ایشان انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست [illegible] صاحب تصرف شما و رسول
خداست اول و رسول و ثانی و ثالث جماعتی که ایمان آورده اند و اقامت صلوة میکنند و ایتاء زکوة مینمایند در حالت [illegible] و این آیه
[illegible] مشهور شد که در شان حضرات ائمه معصومین و اهل بیت رسول رب العالمین نازل شده [illegible] محققین از مفسرین [illegible]
[illegible] چنانکه ایمان حقیقی [illegible] است [illegible] در کمالات [illegible] و در رسول او [illegible] از الله تعالی [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] و بسبب آنکه نور جوهر قدسی و روح امری و انسان ربانی و ملک عقلی بعد از آنکه حیوان بشری طبیعی بوده و این نور جهان نور
[illegible] امام و ولایت در دل الحدیث الثامن روایت است از زرارة که سوال کرده ابا الحسن را [illegible] چنانکه [illegible] طاعت
مفترضه فقال نعم آری چنین است که گفتی گفت آیا [illegible] طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام قال نعم گفت آری [illegible] و چون [illegible]
طاعت را و [illegible] میان رسل و ائمه [illegible] احتیاج بافاده نیست چرا [illegible] ایشان نزد [illegible] و مقام قرب احدیت
متحد است چنانکه طینت ایشان در [illegible] و انوار ایشان در نهایت و احده است [illegible]
حقیقت [illegible] هر کس [illegible] قول واجب شد [illegible] الحدیث التاسع روایت است از ابی بصیر از ابی
عبد الله که گفت سوال کردم از [illegible] ائمه که [illegible] فی الامر [illegible] مجری واحد چنانکه [illegible]
باشند قال نعم گفت آری [illegible] تفاوت چرا [illegible] الله تعالی [illegible] باشند چنانکه در حدیث سابق معلوم کردید و [illegible]
الحدیث العاشر روایت است [illegible] که گفت بودم در خراسان بر سر امام رضا [illegible] در بیان [illegible]
اسحق بن موسی [illegible] عباسی بود پس گفت یا اسحق [illegible] رسیده که مردمان میگویند که [illegible] الناس عبید لنا [illegible] و اعتقاد [illegible]
باشند که مردمان بندگان ما باشند [illegible] چرا [illegible] لازم آید [illegible] رسول الله گفت نه [illegible] قرابت [illegible]
برسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible] الناس عبید لنا فی الطاعة [illegible] که مردمان بندگان ما باشند در طاعت و انقیاد
و [illegible] باشند [illegible] پس باید که این قول را [illegible] برساند غایب و حاضر [illegible] چه حال ما در این [illegible]

که شنیدی والسلام علی من اتبع الهدی و سبب خلل در بودن ایشان بر وجهی که مردمان عبید و موالی باشند مر ایشان را در اطاعت و انقیاد و خالص
شناختن بسبب خصوص مرتبه و خصوص منیتی است چه عبودیت بر ان علم و دین گرفته است از عبودیت عبدیت حق برای مخدوم خود و اگر را
به هیند مقام ایشان برابر خالق و ما بجهه ایشان رسیده است در امر الهی و قوت ربانی همه آینه پسندید که اگر این مقام عبادت نکرده الله الا هذا
چنانکه گفت من یطع الله فقد اطاع الله پس چه تعجب باشد از نفسی مستنزه کرده و استفاده بخورد بنور الله چنانکه اطاعت ایشان کنند
اگر ان ماننده طاعت ایشان هر ملائکه را چه لطاعت ایشان را حج کرده و طاعت الله که هر چه فرموده هذا که سند برای هذا باشد الحادی عشر
روایتست از ابی سلمه که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میگفت نحن الذین فرض الله طاعتنا لا یسع الناس الا معرفتنا ولا یعذر الناس بجهالتنا
ما جماعتیم که فرض کرده الله تعالی طاعت ما را کمی لیستی حاجت بر ده ما نیز الا معرفت ما و لا یعذر الناس بجهالتنا معذور نباشند مردمان
بهیچ وجه در جهالت ایشان ما را یعنی و جهت که ما را نشناسند چه در نشناختن ایشان ما را معذور نخواهند بود یعنی مسئول خواهند بود
از بعضی در روز قیامت و قبل از ان و در برزخ چنانکه از خدا و رسول مسئول اند و گفت من عرفنا کان مؤمنا و من انکرنا کان کافرا
کسیکه شناخته باشد ما را بحقیقت مؤمن خواهد بود بحقیقت و کسیکه منکر باشد ما را و جاحد باشد امامت ما را کافر باشد و هر کو خواهد هر
پس چنان واسطه بین الطرفین نبوده و گفته و من لم یعرفنا و لم ینکرنا کان ضالا و کسیکه ما را نشناخته باشد و منکر ما نیز نباشد
مستضعف گمراه باشد و از راه راست بدر رفته باشد مانند حیوان راه گم کرده و بیابان افتاده پس احتمال دارد که انتباه یابد
و براه در آید و از ضلالت بر آید چون حقیقی شود هدایت یافته باشد چنانکه گفت حتی یرجع الی الهدی الذی افترض الله علیه من طاعتنا
الواجبة یعنی او گمراه است تا انکه برگردد بسوی هدایت که فرض کرده الله تعالی از اتباع و از طاعت ما که واجبست اطاعت و انقیاد ما
بر بندگان باری تعالی فان یمت علی ضلالته یفعل الله به ما یشاء پس اگر بمیرد بر ضلالت خود و در گمراهی که عدم معرفت امام باشد ما را حکم
حق تعالی بجا آورده هر چه خواسته باشد چه او عالم است بر قلوب و سرائر و ظواهر و بواطن و اعتقادات و اعمال بر طبق ان که الحمد لله علی هدانا
الامامة من ضلال یوم القیامة بعد انکه ظاهر شد بخوبت داخل آن که عموم حکم است بوجوب معرفت امام ائمه با کرامات بر جمیع مردمان که مگر
دون ان که نشناخته باشند ایشان را ایمان ایشان بکل لکن مختص باشد بکسیکه صاحب قوت استعداد ادراک باشد دون عامه مردم
و المقصر و اهل سوس و ضعفاء عقول فی الناس المذنب لا یجدون حیلة و لا یهتدون سبیلا و دلیل بر این تخصیص دلیل عقلی و نقلی است

ما فعلی شیء ابحث سخن تحریر یافت در حدیث نامی صادق در معرفت امام علیه السلام و از انجمله آنچه است که روایت کرده زراره که گفت گفتم مر ابی جعفر
علیه السلام که خبر کن مرا از معرفت امام از شما آیا واجبست بر جمیع خلایق گفت بدرستیکه حق تعالی مبعوث کرده است محمد را صلی الله علیه بر جمیع مردمان بر رسالت
و حجت بر جمیع ایشان در زمین خود پس کسیکه ایمان آورده باشد بخدا و بمحمد بدرستیکه معرفت امام از ما واجب و لازم است بر او و کسی که
ایمان نیاورده باشد بخدا و برسول او و تابع ایشان نشده و تصدیق ایشان نکرده و حق ایشان را نشناخته چگونه واجب شود بر ایشان معرفت
امام در این حالت که مؤمن بخدا و برسول او نباشد و نشناخته باشد حق ایشان را که اول العلم معرفة الجبار و آخره تفویض الامر الیه پس
معرفت امامت فرع معرفة الله است و تابع شناختن رسول الله باشد پس ایشان تا ما را نشناسند این واجب نشود بطریق تعجب و انکار بر ایشان
واجب شناختن ایشان بکل اول بطریق معلوم باید که ایشان را بشناسند تا ایشان رسول را در مرتبه با ایشان بشناسانند
و همچنین خدا را از ایشان بشناسند از جهات ایشان تا دانند که لایق در معرفت او چه چیز است از سلوب او و صفات و نعوت و غیر آن بود
صفات پس گفتم چه میگوئی در کسیکه مؤمن باشد بخدا و رسول و تصدیق کند رسول را در جمیع ما انزل الله الیه آیا واجب شود بر او معرفت
شما گفتم آیا جستجو بجماعت که منت نپسندند فلان و فلان را گفتم بلی گفت آیا میدانی که حق تعالی واقع کرده است در دلهای ایشان
معرفت این جماعت را چنین که واقع نکرده است در قلوب ایشان معرفت ایشان را الا الشیطان لا والله الهام نکرده مؤمنان را از حق ما
الا الله عز و جل پس دانسته شد از حدیث کریم که معرفت ائمه معصومین واجبست بر کسیکه تحصیل او دانست و تحقیق آن از مذهب
و اراده علی داعیه باشند و قلب او با موضع و سوسه شیطان باشد با معرفت الامام رحمان و اکثر مسلمانان از این قبیل و از ان قبیل نباشند
و معلوم است که واجب بامام خبث الاجمالی الکامل بحث دین و اکتساب معارف یقین و توحید اهل از اکثر مردمان دور باشند با در مرتبه
استعداد علیه و از دلائل غلبه و قول رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله که اکتفا کرده در اسلام
بمجرد این قول و تکلیف نکرده ایشان را بمعرفة الله علی التحقیق و التدقیق از جمله قول الله است که گفت قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا چه باری تعالی حکم کرده باسلام ایشان و نفی ایمان از ایشان و حکم نکرده بکفر ایشان بسبب ظاهر حکم اسلام با نفاق نیز
جمع میشود و افتراق نیز میباید پس معلوم شود که مرتبه ایمان چیزی دیگر است فوق اسلام و اتباع بمعرفت امام عز یقینست اکتساب معارف
اکبر باشد و علوم حقیقه که منافع آن در دست ایشان است و اما دلیل عقلی چنانکه سلف فی جمله دانستی در تضاعیف گذشته از کلام که ایمان

کما ایمان بخدا و رسول و ملائکه و کتب و نبوت و امامت علوی الله که مخصوص است و درک آن محال است که غایت کمال است بر نفس و مضاعف
موحّد با ایمان و آن گرمیت او نیست و یافت نشود الا در غایت در منزل لیس کمثله شی که دین امور دنیا و آخرت مصلحت انه که تکلیف مردم
علم با ایمان حسی بودن تکلیف بما لا یطاق است و آنچه بر تو این سبب جزئیست که ذکر کرده صاحب این کتاب و جامع این ابواب و حدیث
کتاب حسن مآب چنانکه گفته بدان ای برادر من رحمک الله خدا [illegible] خلق کرده عباد خود را [illegible] مختلفه از انها در خلقت و
حال و کمر در آن مختلف تکالیف در امور دنیا و کرده [illegible] در صنف صنفی از ایشان اهل صحت و سلامت اند و صنفی از ایشان
اهل مرض و زمانه پس خاص کرده صنف اول را با امر و نهی چه انها کمال ایشان باشد و فوت تکالیف و وضع کرده تکلیف را از اهل مرض
و مرض زیرا که خلق کرده ایشان را بر تحمل در ادب و تعلیم و کرده [illegible] سبب بقاء ایشان را اهل صحت و سلامت و کرده [illegible] بقاء اهل
صحت و سلامت را با ادب و تعلیم پس اگر جهالت جائز میبود در اهل صحت و سلامت را هر آینه جائز میبود وضع تکلیف از ایشان و در جواز
این بطلان کتب و رسل و آداب میشد چنانکه در حجت کتب و رسل و آداب فساد [illegible] بر جمیع جهالا اهل هر باشند پس وجهیت در عدل
الله و حکمة این که خاص کند با امر و نهی از خلق خود خلقی که محتمل امر و نهی تواند تا باشند [illegible] پس تعظیم کنند خدا را و حمد
نمایند او را و اقرار کنند بر بوبیت او و [illegible] که او خالق و رازق ایشان است چنانکه گواه بر بوبیت ظاهره و حجج نیره و واضحه و اعلام
بینه [illegible] ایشان را [illegible] خالق و صانع [illegible] جل جلاله [illegible] آثار صنعت و عجائب قدرت که [illegible] و جهت ایشان
ما یعرفون [illegible] و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس [illegible] طبقه اهل صحت و سلامت
و اهل مرض و زمانت و صنف [illegible] طبقه اول را [illegible] و [illegible] ایشان را [illegible] و جهت چنانکه [illegible] فلولا نفر من
کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم [illegible] این آیه کریمه [illegible] وجوب اجتهاد [illegible] و طبقه [illegible]
فرائد و رضا الله [illegible] اول [illegible] نظریه که [illegible] ثانی [illegible] بافضال [illegible] علیه که
آنرا عقل عملی نامند [illegible] ایمان [illegible] تقلیدی نامند ایمان عوام [illegible] ایشان [illegible] که حاصل
کرده [illegible] نور الله [illegible] چنانکه گفت افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس [illegible] کرده
[illegible] بنور وجود [illegible] و [illegible] پس [illegible] که [illegible] و مرجع [illegible] و این صنف

از مومنین نازل شده و در فردوس اعلی در غایت قرب بالا و رفعت از علیین و ایشان از اصناف مختلفه بحسب درجات معرفت خود در قوت ایمان و شدت یقین
چنانکه اعداد آن درجات لا تعد و لا تحصی باشد زیرا که [illegible] مومنین ممکن نیست مگر بمعرفت او [illegible] باشد و نقص را مراتب
لیکن خوض در آن [illegible] را ممکن میشود و بقدر قوت نفس و ریاضت و مومن با ایمان تقلیدی از اصحاب یمین باشند اگر باقی بماند ایمان
خود چنانکه تا حین فوت و درجه ایشان دون درجه مقربین است و این بحال تجنب از کبائر است و مودی فرائض ارکان خمسه اما مرتکب
کبائر با [illegible] کننده بعض از ارکان اسلام اگر تائب شود و اصلاح حال خود نماید قبل از فوت ملحق شود بکسی که مرتکب کبیره نشده باشد
لان التائب من الذنب کمن لا ذنب له و اگر توبه نکرده باشد امر او در خطر است نزد فوت چه میشود که فوت شود و بر اصرار باشد
و آن سبب زوال ایمان گردد پس مختوم شود خاتمه [illegible] چه ایمان تقلیدی هر چند [illegible] باشد لیکن قابل اضمحلال است باندک سببی
[illegible] فلیس التوکل الا علی الله القادر المتعال و با جمله جهت [illegible] سالکین [illegible] ایشان و تحقق [illegible] و سیاست
ایشان با آنچه صلاح امور دین و دنیای ایشان باشد تا معطل نمانند [illegible] در خطاب [illegible] پس [illegible]
تکلیف با نوامیس اسلامیه و احکام [illegible] عام برای جمیع ناس [illegible] آنچه حاصل شود با آن سعادت [illegible] پس [illegible] مکلف [illegible]
قسم خاص [illegible] انواع ناس بحسب [illegible] اول [illegible] اهل نبوت و ولایت [illegible] قسم است یکی
مومن عارف بائمه دین [illegible] و ثانی کافر معاند [illegible] ثالث [illegible]
واقف در طریق [illegible] که در [illegible] معرفت [illegible] ایشان [illegible] الحدیث
الثانی عشر روایت از محمد بن فضیل که گفت سوال کردم ابی جعفر را از افضل آنچه متقرب شود بآن عباد بجانب رحمت آلهی گفت افضل
ما یتقرب به العباد الی الله عز و جل طاعة الله و طاعة رسوله و طاعة اولی الامر [illegible] پس افضل آنچه تقرب جویند بآن عباد بسوی رب عباد و طاعت
خدا است و طاعت رسول او و طاعت اولو الامر که از اهل بیت رسول خدا باشند و گفت حب ما ایمان و بغض ما کفر
محبت ما ایمان است و عداوت ما کفر [illegible] ایمان [illegible] هر که
دانست با خبر آمد الحدیث الثالث عشر روایت از اسمعیل [illegible] که گفتم مر ابی جعفر را [illegible] فدای تو باد [illegible] دین خود را
بتو آن دینی که ادین الله به [illegible] آنچه [illegible] و اطاعت [illegible] انبیا [illegible]

گفت گفتم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و اقرار بما جاء به النبی صلعم من عند الله اقرار فرمود ا
محمد گفت همچنین در سابق و لاحق یعنی دین من اقرار است بهر چه آمده از جانب سید مختار و ایمان کرده بآن پس سند اختیار پس گفت بعض
بعد از تعلیم را بموده و گفته و ان علیا کان اماما فرض الله طاعته ثم کان من بعده الحسن اماما فرض الله طاعته ثم کان من بعده الحسین
اماما فرض الله طاعته ثم کان علی بن الحسین اماما من بعدهم پس چون منتهی شد امر و گفتگو بسوی او گفت قلت ثم انت رحمک الله
گفتم پس تو امامی بعد از ایشان رحمت کناد ترا خدا گفت هذا دین الله و دین ملائکته و این از قبیل اضافه مصدر است بمفعول یعنی این
طاعت الله است و طاعت ملائکة الله و محتمل است که کذب طرف باشد یعنی این دین عند الله و عند الملائکه یا آنکه این دین بقبول الله و تقبل
الملائکة حاصل اگر چه این سخن است باتمام و اکمال از قرآن اکرم و زوال یکی از سنها باشد الحدیث الرابع عشر روایت است از ابی اسحق از
بعض اصحاب امیر المومنین ع که گفت امیر المومنین ع اعلم ان صحبة العالم و اتباعه دین یدان الله به و طاعته مکسبة للحسنات و
ممحات للسیئات و ذخیرة للمومنین و رفعة فیهم فی حیوتهم و جمیل بعد مماتهم مراد این ای اهل دین که صحبت عالم یعنی امام و تبعیت او
دین است که دین داری کند خدا را بآن و طاعت و پیشوایی مکسبة و آلت کسب است برای حسنات و محو و آلت محو است برای سیئات و ذخیره
مومنان است و رفعت و مرتبه است در میان ایشان در ایام حیوة ایشان و جمال جمیل ایشان است بعد از ممات ایشان یعنی آن
ذکر حسن است که بعد از ایشان از ایشان مانده نه غیر آن بدانکه مراد باین عالم عالم ربانی است و محیط بمعانی و معارف حقایق اشیا کما هی منتج
از عصمت [illegible] که عبارت است از امام زمان ع و تابع آنکه عالم بعلم ماخوذ از ایشان باشد پس مستفاد میگردد از حدیث که دین نمیباشد در
غیر عالم [illegible] الا اتباع و تقلید کسی ای عالم اراده اگر طاعت او عین طاعت الله باشد چه این عالم [illegible] طبیب حاذق است و غیر
او مثل مریض پس کسیکه تابع او شود ادراک کند او را با جمیل خیرات و مبرات و طاعات که او بغیر او دوا [illegible] باشد برای
او و همچنین ادراک کند او را ترک معاصی و سیئات که بغیر آن سموم مهلکه است و [illegible] چاره او پس میگردد آن تابع مطیع انقطاع و حسب الاتباع
در او رجا میشود معارف [illegible] سلیم القلب مخلص از عذاب [illegible] قال الله تعالى یوم لا ینفع [illegible] الا من اتی الله بقلب سلیم پس صحبت عالمان [illegible]
[illegible] در این باب [illegible] تا عالم سلیم القلب [illegible] در این باب که دعوت چون طلب الحدیث الخامس عشر روایت است
از حضرت [illegible] که منصور گفت گفتم برای ابی عبد الله ع [illegible] ان الله اجل و اکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله

بعید است [illegible] از اکمل است خبر شود یعنی خود بلکه خلق او شناخته میشود [illegible] و چون [illegible] گفتم [illegible] صدقت
یعنی [illegible] عالی [illegible] و اکرم است از آنکه [illegible] خود [illegible] گفتم [illegible] که رب او را رضا
یعنی راست گفتی حقیقت اینست که گفتی گفتم کسیکه بشناسد که او را پروردگار است [illegible] سزاوار است آنکه بشناسد که رب
و سخط [illegible] و نتوان شناخت [illegible] الا بوحی یا برسول پس کسیکه وحی نیامده باشد سزاوار است آنکه طلب رسل [illegible] حجج
کند پس چون بایشان ملاقات نماید بشناسد که ایشان حجت اند [illegible] و مفروض الطاعة و مقتدی الائمه و بعد از مردمان سوال کرده بود
در باب معرفت حجج الله برای حضرت بیان کرده و گفته چنانکه گفتم مردمان را که آیا میدانند که رسول الله صلعم حجت بوده از جانب خدا بر
خلق او گفتند بلی گفتم پس در حینیکه گذشت از دنیا که بود حجت الله گفتند قرآن پس نظر کردم در قرآن دیدم که خاصم میکنند به آن
مرجی و قدری و زندیقی که [illegible] بآن تا غالب میشود بر رجال [illegible] پس بسبب آن پس شناختم که قرآن حجت نمیباشد الا بقیم
که آن قیم هرچه گوید در آن حق باشد پس گفتم [illegible] قیم قرآن گفتند ابن مسعود آنرا میدانست و عمر آنرا میدانست و حذیفه
آنرا میدانست گفتم کل قرآن را میدانست گفتند نه پس ندیدم و نشنیدم احدی را که گفته شود که او میدانسته کل قرآن را الا علی بن
ابی طالب ع پس هرگاه [illegible] باشد در میان قوم که این گوید نمیدانم و آن گوید نمیدانم و یکی گوید [illegible] و علی گوید من میدانم [illegible]
پس شهادت دهم که علی قیم قرآن باشد و طاعتش مفروض و واجب و حجت بر ایشان بوده بعد از رسول الله صلعم و هرچه گفته در قرآن
حق گفت آنحضرت گفت رحمک الله رحمت کناد خدا ترا پس گفتم بدرستیکه حضرت علی ع هم نرفته از دنیا تا آنکه ترک کرده و گذاشته
بعد از خود حجتی را چنانکه حضرت رسول الله صلعم و بدرستیکه حجت بعد از علی حسن بن علی است و گواهی میدهم که حسن بن علی نرفته از دنیا
تا آنکه گذاشته و ترک کرده حجتی را بعد از خود چنانکه ترک کرده بود که گذشته بود و جد او و بدرستیکه حجت بعد از حسن حسین است و طاعتش
واجب و مفروض حضرت گفت رحمک الله پس سر مبارک آنحضرت را بوسه دادم و گفتم شهادت میدهم که حسین ع نرفته از دنیا تا
آنکه ترک کرده و گذاشته حجتی بعد از خود که آن علی بن الحسین بوده مفروض الطاعة فعلی رحمک الله [illegible] گفتم اشهد علی علی بن
الحسین ع انه لم یذهب حتی ترک حجة من بعده محمد بن علی ابا جعفر و کانت طاعته مفترضه فقال رحمک الله گفتم [illegible] سر خود را [illegible] بر
و تبسم آنرا پس تبسم کرد و خنده نمود زیرا که حجت دانست که آن رد ما رفت [illegible] اظهار سرور و بشاشت نمود و خنده کرد
و آنکه اظهار کرد بر ما دعوت [illegible] که اقرار نمود بامامت علی و حسن و حسین ع و زیاده کرد در مرتبه ثانیه [illegible] کلام با امامت ابی جعفر

رسید و تمسک نمود از روی مسرت پس زیاده کرد در مرتبه اخیره که اقرار بامامت او کرد دعا و اظهار سرور نمود چنانکه حضرت داد او
رسول از آنچه خواهد داد و اگر و اخذ از جمله معارف اصحاب خود تنبیه بر تفاوت مراتب بوده است در فضل و عرفان زیرا که قول آن یا
قایل جواب که قایل باشند غیر از فرقه باک پس همه این اشکال نباشد و ما جاهدان در امامت ایشان بل جاهدان افضلیت بوده
در اهجر النهاره اما قول بامامت ثم بعد ازالة الاولین غیر از زیادتی معرفت بود و اهتدا و لهذا در این اظهار سرور رواج شد
پس ظهور و اطلاع بر امامت موجود در وقت چنانکه جاریست عادت ناس از خدا در بیت تحیات بدرک کامل و تقبیه مستبشر و معلی صحیح و لهذا
زیاده کرد در تعظیم و تخصیص و تاکید در خطاب بضمیر متصل و منفصل کما هو حق التاکید فافهم المعنی فان المعنی ظاهر کالشمس الباهرة بعد از آن
گفتم اصلحک الله تحقیق کرده‌ام که بهر تو ملک شده تا ترک نکرده حجتی بعد از خود چنانکه ترک کرده بود پدر او و اشهد بالله انک انت
الحجة وان طاعتک مفترضة پس گفت کف رحمک الله بعضا زیست و ساکت شو ازین قول هذا ابدا رجعت کنا داین قول گویا بر وجه تقیه
صادر شده چنانکه ظاهرست گفتم اعطنی زمامک اقبله فقبلت [illegible] فضحک پس گفت سوال کن از من هر چه خواهی که انکار و ابا نکنم ترا
بعد الیوم الحدیث السادس عشر روایتست از حسین بن ابی العلا که گفت گفتم مر ابی عبد الله را که الاوصیاء طاعتهم مفترضة یعنی بگو که اوصیا
اخبار اطاعت و فرمان برداری واجب و مفترضست چنانکه اخیار اقال نعم هم الذین [illegible] ایشانند آنجماعت که حق تعالی امر کرده باطاعت ایشان
بعد از طاعت خود و انقیاد رسول خود چنانکه گفت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی صاحبان امر و حکم بعد از خود که اول
که وجب الطاعة اند اوصیا اند و گفت ایشانند آنجماعت که گفته است باری تعالی در حق ایشان انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون چنانکه مذکور شده و استدلال کرده اند بر مطلب بدین دو آیه کریمه اما باو
بنا بر ظهور جز در امر او [illegible] ازین آیه کریمه بقوله لا ینال عهدی الظالمین پس ثابت شود که مراد بایشان ائمه معصومین اند
و طاعت ایشان واجب و ولایت ایشان چنانکه بقول مفسرین آیه که نازل شده است در حق علی بن ابی طالب و این مشهور است و متواتر
در وقت تصدق انگشتر در حالت رکوع پس چنانکه ثابتست برای خدا و رسول او ولایت و تصرف در امور عباد و همچنین ایشان را
لازم و ثابتست برای ائمه بمقتضی قرآن و در بین احادیث بسیار است پس ثابت شد وجوب اطاعت وی نبی و سایر اوصیا بعد از رسول
و ولایت [illegible] کل واحد زیرا که ایشان [illegible] از یک نور [illegible] از طینت واحده [illegible] فرقی [illegible] ایشان در وجوب

ولایت

ولایت و طاعت ایشان بعد از نبوت و رسالت ایشان و نیز احادیث وارد است در شان خلفا ائمه که شده دلالت بر مطلب زیاده از آنست
که حصا توان کرد و الحمد لله علی هدایته الموفق الحدیث السابع عشر روایتست از حماد [illegible] که گفت شنیدم ابا عبد الله را که
میگفت السمع و الطاعة ابواب الخیر السامع المطیع لا حجة علیه و السامع العاصی لا حجة له و امام المسلمین تمت حجته و احتجاجه یوم
یلقی الله عز وجل یعنی شنیدن حق و طاعت و [illegible] آن از ابواب خیر است و جهان و سامع مطیع حق را هیچ حجت [illegible] کسی را
و سامع عاصی را حجت نیست برای خود و امام حجت تمام است و احتجاج او در روزی که ملاقات او خدا [illegible] پس گفت حضرت
امام [illegible] که بخوانیم [illegible] مردم را با امام خود شان [illegible] اماما باشند از ائمه هدایت و ضلالت همه را
با امام خود خواهد طلب بود و حساب [illegible] پس [illegible] ابواب خیر و سعادت و [illegible] علم و هدایت [illegible]
[illegible] بحجت و برهان [illegible] عرفان و ثانی باب سمع برای [illegible] قبول و تسلیم و طاعت [illegible]
از حق در باطن [illegible] اول برای ائمه [illegible] در علم و ثانی برای [illegible]
ایشان [illegible] نور [illegible] چنانکه [illegible]
ابتناها [illegible] علیم [illegible] نور [illegible] باری تعالی
و [illegible] لو کنا نسمع او نعقل
ما کنا فی اصحاب السعیر پس دلالت کرد [illegible] اصحاب [illegible]
بر [illegible] الامام [illegible] الاتباع [illegible] در باب ثالث از ابواب کتاب [illegible]
هر امام [illegible] اجابات [illegible]
[illegible] تفاوت درجات نموده
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

٧١ چنانچه بسیاری از اشیاء از نشان آن چیز است که حاضر نبود نزد او صورت شیء الا بصورت دیگر و همچنین بسیاری از اشیاء از آنچه غیبت
در شأن او اگر حاضر نبود نزد شیء دیگر الا بصورت دیگر که آن مثال مطابق آن باشد و جمیع آنچه در این عالم ظلمانی است از ذوات او متابع همچنین
است پس غیبت برای شیئی از اشیاء حضوری نزد دیگری و نه نزد او حضور دیگری پس نه ارض موجود است برای سماء و نه سماء برای ارض
و نه آب برای هوا و نه هوا برای آب و نه جسم ذو وضع برای جسم دیگر و همچنین و از تلک حجاب شد و حجاب از جهل و موت و شیء عدم علم آن
با این عالم باشد صاحب ظلمت و حجابات و غفلت بعد از عالم نور و حیوة و بعد از آنکه سلسله از نور عالم ملکوت می‌باشد شعور آن و حضور آن
چنانکه اشاره شده و نبوی که این در نقل رسول که نبی ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره تا آخر و قول او و حکایت کلام ...
سابق و شهید مراد از سابق نبوت علم است و جزو شهید نبوت علیه و هدر کرده جمیع حیث الفضل الا که آنها این در نبوت باشد لیکن
بمراتب متفاوته در کمال و نقص و شرف و خست و از ما لب ایشان در صحابات باشد چه اینها ذات حسن لیس فقط و کلش و اقتباس ...
بدون مفارقت ارکان خود و از بین و حیرت غلاظت از سابق و شهید و اعلاء ایشان اینکه برای کمالین باشد علم و
عمل پس شهید ایشان و سابق ایشان ملکان که ربانی مقرب با عقلیان باشند چنانکه کمل هدایت او میکنند و دیگری ... باشد
سابق او بخیرات و حسنات و ما را با ایشان برای اهل جوانب و ضلالت شهوت و ... چنانکه هو الحق ... باشد و مقوی
او و شهوت سابق او و مردی او با صفی و رکس جهیم و مبدا ایشان شیطان رجیم و او که هو اخل است ... و مقوم او است مانند
امور مذکوره و کلام مبانی است از وادی تحت و آن مانند اجابت انست با هم خود ... پس ... شهید است
بر امت خود و ... بر ... خود و ... (الامام) ... است و مرکز دائره نبوت شهید است با ... و ائمه سلفا
و خلفا ... کل مقتدی ... و ... در مقامات خود و ... چنانکه آیه مذکوره شاهد است ... و الله
علی کل شیء شهید الحدیث الاول روایت است از سماعه که گفت گفت ابو عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل فکیف اذا جئنا من کل
امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا گفت پس ... خواهد بود هر گاه بیاریم از هر گروهی شهیدی و شاهدی را با بیاریم (ما)
و بیاریم ترا یا محمد بر این جماعت شهید و شاهد ... نازل شده این آیه در امت محمد ... در هر قرنی از ایشان
امامیست از ما شاهد بر ایشان و محمد شاهد بر ما ... و ... علیهم ... و اطلاق قرن و قرینه بر

٧٢ اهل‌بیت شایع است و ذایع پس مراد بقول او ... که نزلت فی آل محمد خاصة اینکه فی هولاء بر ... اولیا و رسل و شهید اهل‌بیت ...
از ما باشند از وجوب ما اهل حیث السبوه و المنه و المتقین و الشهود و العلم و ما مجیبا ... و سایر ناس
از اتباع است امت محمد ... و ایشان ... جا نام ... و محمد ... است بر ما غیبت ... و غیبت تر الرحمن ... کلام
را از آیه ... حکم آیه مخصوص است با امت محمد خاصه بدون سایر انبیاء و امم ایشان و همچنین تخصیص سازی قول او در هر قرنی را ... که بعد
از قرن محمد باشند زیرا که در این خصوص است در نظر تو از اطلاع بر ملوث شان ... و شیوع در هر دو ... امداد و ... شهید غیبت
که هر چیزی شاهد است بر امت خود چنانکه هر امامی ... بر قوم خود ... تخصیص در قول و تعاد از ... اینا
امة بدون آن اینها الحدیث الثانی روایت است از برید عجلی که گفت سوال کردم ابا عبد الله علیه السلام را از قول الله تعالی و کذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ...
همچنین کرد ... ام شما ... و سطی ... متوسط و معتدل و عادل ... شهید شهید بر ... رسول ... حضرت امام ... فرمود که
امت وسطی مائیم و مائیم شهداء الله بر خلایق او و حجج او در ارض الله کنم ... ملة ابیکم ابراهیم گفت ... خاصه ما را
خواسته ... قول ... هو سماکم المسلمین ... از ... ما ... و قول او ... ابوت ... فقط کم
مائیم اولاد او ... ولادت معنویه هو سماکم المسلمین من قبل ... شما را ... مسلمین ساخته ... در کتب گذشته و در قرآن
نیز لیکون الرسول علیکم شهیدا تا باشد حضرت رسول الله بر شما شهید و گواه پس رسول گواه است بر ما با آنچه رسانیده ما را از
حق تعالی و ما شهید ... بر مردمان ... من صدقنا صدقناه یوم القیامة و من کذبنا کذبناه فی هولاء القصة التشبیه
علینا با لعباس ... الله عز و جل ... نحن الشهداء علی الناس قول او نحن الائمة الوسطی ... امت وسطی ... که
ابرار علیه ... متوسط ... میان علو و تقصیر ... تعطیل و تشبیه در ذات الله و صفات او و ... جبر و تفویض در حق عباد
در اخلاق ... ایشان متوسط میان افراط و تفریط ... و ... و مجرد ... ایشان ... اباد
اجرار باشند ... از معنی آیه ... سائل است از معنی امت وسطی و ... ایشان شهدا بر مردمان پس جواب گفته
چنانکه مصداق معنی و مطابق ... بوده ... بسیاری از مردمان ... حقایق الا ... لهذا گفته ... الجماعة

الوسطی ونحن شهداء الله علی خلقه وحجته فی ارضه الحدیث الثالث روایت از عمر حلال که گفت سؤال کردم ابالحسن را از
قول الله عز وجل افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه یعنی پس کسی که بوده باشد بر حجتی از جانب خداوند تعالی او و تلو وی شاهدی
از وی گفت آن وجه مراد ازین قال امیرالمؤمنین ع الشاهد علی رسول الله صلعم ورسول الله علی بینة من ربه یعنی امیرالمؤمنین
است شاهد بر رسول الله در آنچه آورده و رسول الله بر حجت و برهان آمده از جانب پروردگار خود و بودن ایشان بر حجت از رب
خود با جمع است که شناخته حقایق را بنور برهان و ادراک مطالب از قبل الله تعالی بی واسطه از دیگر از سماع یا نقل یا احساس یا تجربیات
مبنیات آن نوری است بصیرت باشد و بر هدایت او از سر جنود شاه هر در مثل این موارد آن علم نفسی است که مطلع باشد بر آن چنانکه در قول
الله تعالی انه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم یعنی اولوا العلم شهداء الله اند در علم ارضی او و معنی این ترتیب
است و قرینه یعنی علی خیر من ربه الحدیث الرابع روایت از برید عجلی که گفت گفتم مر ابی جعفر را ع یعنی سؤال کردم از قول الله
تبارک و تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا آنحضرت ع فرمود که ماییم
الامة الوسطی ونحن شهداء الله علی خلقه وحجته فی ارضه چنانکه مذکور شد در ترجمه حدیث گذشته راوی گفت گفتم قول الله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون ای جماعتی که ایمان آورده اید
ایمان حقیقی رکوع کنید و سجود نمایید و عبادت کنید پروردگار خود را و فعل خیرات کنید شاید که فلاح و فوز و نجات یابید
وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم و جهاد و کوشش نمایید در سبیل الله حق جهاد او که او شما را برگزیده برطاعت خود
که ایانا عنی ونحن المجتبون یعنی از جاهدوا مارا خواسته و مائیم برگزیده او تعالی و گفت وما جعل علیکم فی الدین من حرج
اشد من الضیق و نکرده است باری تعالی در دین از شما تنگی را پس حرج سخت تر است از تنگی ملة ابیکم ابراهیم
مارا خواسته خاصه در این خطاب وسماکم المسلمین من قبل فی الکتب التی مضت وفی هذا القرآن لیکون الرسول علیکم
شهیدا وتکونوا شهداء علی الناس فرسول الله صلعم الشهید علینا بما بلغنا عن الله تبارک وتعالی ونحن الشهداء
علی الناس یوم القیمة فمن صدق یوم القیمة صدقناه ومن کذب کذبناه چون ترجمه آیه کریمه با آنچه مراد است از آن
سابقا گذشت احتیاج بتکرار آن نشد الحدیث الخامس روایت از سلیم هلالی از امیرالمؤمنین ع قال ان الله تبارک

وتعا

وتعالی طهرنا وعصمنا وجعلنا شهداء علی خلقه وحجته فی ارضه وجعلنا مع القرآن وجعل القرآن معنا لا نفارقه ولا یفارقنا بدرستیکه پادشاه عالم تعالی و تقدس
مطهر و پاکیزه ساخته مارا از هر دنسی و آلودگی و معصوم کرده مارا از جمیع ذنوب و گردانیده مارا شهدا و گواهان بر خلق خود و حجت خود
در ارض خود و گردانیده مارا با قرآن و قرآن را با ما جدا نکند هرگز جدا نمی‌شویم ما از قرآن و قرآن جدا نمی‌گردد از ما اشاره است بآیه تطهیر در قول
جل ذکره انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و حدیث ثقلین که حدیث مشهور است انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض قوم باید که از ایشان جدا نگردی تا در جنت با ایشان گردی هرگز از قرآن و عترت
رو برنتابند برسرا ابتدا اکثر مذکور است باب دهم در ان الائمة هم الهداة ایشانند در دین و در این چهار حدیث وارد در معنی یک آیه الحدیث
الاول روایت از فضیل که گفت سؤال کردم اباعبدالله ع را از قول الله تعالی ولکل قوم هاد یعنی از این آیه کریمه انما انت منذر
ولکل قوم هاد ای محمد انما انت یعنی نیست که تو منذر و بیم کننده مردمانی و کار تو همین است و تبلیغ این و برای هر قومی هادی است
که راه بایشان بنماید گفت کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم هر امام و نایب رسولی هادی و راهنماست مر قرنی را که
آنحضرت در آن قرن و زمان بوده یعنی در هر زمانی واجب است که امامی باشد که او هادی قوم آن زمان باشد پس باید که شما امام قرن
خود را بشناسید و هدایت او را دریابید و بگرد دیگری نگردید که گمراه میشوید بدانکه در این آیه کریمه نقل مجمع البیان الحدیث الثانی
روایت از برید عجلی از ابی جعفر ع در قول الله عز وجل انما انت منذر ولکل قوم هاد گفت که رسول الله صلعم المنذر ولکل زمان
منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله صلعم ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصیاء واحدا بعد واحد یعنی رسول الله منذر است
خلایق را و برای هر زمانی از ما هادی و راه نمای هست که هدایت میکند ایشان را بسوی آنچه آمده و آورده از جانب الله
تعالی از احوال آنحضرت و بعد از آنحضرت هادیان بعد از رسول الله اول علی بوده پس اوصیاء او واحدا بعد از واحد تا صاحب الامر
والزمان علیهم صلوات الرحمن الحدیث الثالث روایت از ابی بصیر که گفت گفتم مر ابی عبدالله ع را مراد ازین آیه کریمه چیست
انما انت منذر ولکل قوم هاد گفت رسول الله المنذر وعلی صلوات الله علیه الهادی منذر و بیم کننده از احوال آینده رسول الله
صلعم بوده و علی ع هادی مردمان بسوی حق بیان پس گفت یا ابامحمد هل من هاد الیوم ای ابامحمد کنیه ابوبصیر است آیا امروز هادی
در این زمان هست قلت بلی جعلت فداک گفتم بلی فدای تو باد مازال منکم هاد بعد هاد حتی دفعت الیک از شما

هادی بعد از هادی بوده برای مردمان تا آنکه هدایت و امامت دفع شود بجانب تو و تو هادی ایشان گشتی فقال رحمک الله گفت
رحمت کند ترا خدای برین اعتقاد تو پس گفت یا ابا محمد لو کانت اذا نزلت آیة علی رجل ثم مات ذلک الرجل ماتت الآیة مات
الکتاب ولکنه حی یجری فیمن بقی کما جری فیمن مضی یعنی ای ابا محمد اگر بوده باشد همچنین که هرگاه نازل شده باشد آیتی بر مردی پس
مرده باشد آن مرد مرده باشد آن آیه هرآینه مرده باشد کتاب منزل لکن حی است آن و جاری میشود در کسی که باقیست چنانکه جاری شده در
کسیکه گذشته یعنی تا دنیا باقیست حجت خدا در ان باقیست همچنین از آدم تا خاتم چنین بوده و چنین خواهد بود بر وجهی که گذشت
در احادیث سابقه الحدیث الرابع روایتست از عبد الرحیم قصیر از ابی جعفر ع در قول الله تبارک و تعالی انما انت منذر و
لکل قوم هاد چنانکه مسئول شد در سابق حدیث فقال رسول الله المنذر و علی الهادی اما و الله ما ذهبت منا و ما زالت
فینا الی الساعة پس گفت رسول الله منذر بوده و علی ع هادی جهان یعنی والله که نرفته آن هدایت از ما و همیشه خواهد بود آن
در ما تا قیام ساعت قیامت پس ایشان حجة الله اند در هر حال از حجت خالی نباشد و الا زمین فانی شد با اهلش در هشت باب
یازدهم در انکه ائمه ع ولاة امر الله و خزنه علم الله اند و درین شش حدیث است الحدیث الاول روایتست از عبد الرحمن بن کثیر
که گفت شنیدم ابا عبد الله را که میگفت نحن ولاة امر الله و خزنة علم الله و عیبة وحی الله یعنی ما والیان امر خدائیم چنانکه
و خازن علم خدا و موضع سر خدا و صندوق وحی خدا چه معلوم است که در هر ابواب ایشان بحر نافذ و در کار خود بوده اند والیان و کلا
و خازنان معرفت و اعیان وحی و امانت و انگاه ایشان اظهار این مراتب کرده اند نه از باب فخر بوده لیکن اظهار این بحث
بر ایشان واجب بوده که دوستان و دشمنان را حال خود واقف کرده اند تا قدر ایشان را بشناسند و ایشان را هادی خود
دانند نه غیر ایشان را چنانکه رتبه الوهیت و مرتبه نبوت از خدا و رسول معلوم شود الا با اظهار ایشان یعنی را ابنای خلایق
جهان تا نگویند که ما نشناختیم شما را زیرا که حال شما بر ما مخفی بود شما ازین ساکت بودید پس بطریقه رسل ع و رسل سالک بوده اند
و اظهار احوال خود کرده بجهت احتجاج بر ایشان چه حال صاحب حال را صاحب حال میداند انما یعرف ذا الفضل من الفضل ذووه
یعنی هم کرده دانسته بوده اند عزت دنیا مانع اقرار شده بجاه کوشیده اند و بعضی که ندانسته بوده به اظهار ایشان واجب القبول
شده اند پس برای حکم اهم ما نفی نمانده که بان معذور شوند و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الحدیث الثانی

روایت

روایتست از سورة بن کلیب که گفت گفت مرا ابو جعفر ع که والله انا لخزان الله فی سمائه و ارضه لا علی ذهب و لا فضة الا علی علمه
چون بعضی از منکران بودند در حق ائمه ع حضرت امام ع قسم یاد نموده و فرموده بحق خدا که ما هرآینه خازنان خدائیم و گنجینه داران آنچه
در سما و در ارض و چون ظاهر کلام حضرت امام ع عجیب عرف عوام از گنج زر سفید و سرخ فهم میکردند دفع این توهم کرده و گفته نه بر طلا
و نقره بلکه بر علم و حکمت چنانکه انا مدینة العلم و علی بابها فتح این باب کرده پس خوشا حال آن طالب گنجینه عرفان که موفق از معرفت
کنوز علم ایشان باشد و دخل و خرجش در مذهب ازکیه عرفان ایشان چنانکه اظهار کرد از زبان سلونی عما دون العرش را
کفایت مهمات جمیع خلایق کرده فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون الحدیث الثالث روایتست از سدیر صیرفی از ابی جعفر ع که گفت
گفتم جانم فدای تو باد ما انتم شما چه کسانید گفت نحن خزان علم الله و نحن تراجمة وحی الله نحن الحجة البالغة علی من دون السماء
و فوق الارض یعنی ما خزینه داران علم خدائیم و ما ترجمه کنندگان وحی منزل خدائیم و ما حجت با قوام از جانب خدا بر هر که تحت
سما و فوق زمین باشد از جمیع مکلفین از جن و انس که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون چه عبادت کل از جانب ایشان معلوم
شده الحدیث الرابع روایتست از ابی حمزه که گفت شنیدم ابا جعفر ع که میگفت قال رسول الله صلعم قال الله تبارک و تعالی
استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک ولایة علی و الاوصیاء من بعدک یعنی باری تعالی در کلام قدسی فرموده که یا محمد
استکمال حجت من بر اشقیا از امت تو از جانب ترک کردن ولایت علی باشد و ولایت اوصیای او بعد از تو یعنی از حجت من بر اشقیا
است که ترک ولایت ایشان میکنند یا هر کسی است که ترک کرده باشد ولایت علی را پس کفر ان اشقیا موصوف و معروف خود
فان فیهم سنتک و سنة الانبیاء من قبلک چه تحقیق که در ایشانست سنت و طریقه تو و سنت و طریقه انبیاء سابق بر تو یعنی باید که کسی
انکار ولایت و امامت ایشان نکنند و الا چنانست که ترک سنت و طریق انبیاء کرده باشد و در آئین ایشان است و آن کفرست که بوجود
وجود لیست که بعداوت پس چون کسی انکار نمی کند حجت حق مستکمل میشود و بسبب این در حق آن شقی حجتی همین کس است
که او منکر ولایت صاحب ولایت شود و گفت هم خزان علمی من بعدک ایشان خازنان منند بر علم من بعد از تو یا محمد یعنی
چنانکه تو خازن علم من بودی بعد از تو ایشان باشند نه غیر شخص دیگر که باید که با ولایت ایشان نباشد پس که اهم حجت بر خصم کامل باید
که از جهت فاتر باشد چه هر خصمی که باشد شاید که فی الجمله عذری داشته باشد الا این شقی که عین شقاوت و محض جحود با او باشد

۷۷ نزجبری دیگر و لهذا گفت ایشان قرآن میخوانند بر علم من بعد از تو یا محمد ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله فانبأنی جبرئیل علیه السلام باسمائهم و اسماء آبائهم
پس رسول الله صلعم فرموده که بدرستیکه خبر کرد مرا جبرئیل علیه السلام باسماء ایشان و اسماء آباء ایشان یک یک چنانکه متعارف و مشهورند پس احتیاج
بذکر شمارنده بعد از این بر تفصیل مذکور میشود ان شاء الله الحدیث الخامس روایت از ابن ابی یعفور که گفت ابو عبد الله
علیه السلام یا ابن ابی یعفور ان الله واحد متوحد بالوحدانیة متفرد بامره فخلق خلقا فقدرهم لذلک الامر پس بدرستیکه حق تعالی واحد
من جمیع الوجوه متوحد بوحدانیت و متفرد بامر خود نیست او را شریک در امر و نهی خلق خلقا فقدرهم ای بان یکونوا حفظا امره و نهیه
پس بقدرت کامله خود آفرید خلقی را چنانکه تقدیر و تعیین نمود ایشان را این امر یعنی ولایت و نیابت و ولایت رسول را و نحن حجج
الله فی عباده پس ما حجج خدائیم در میان عباد او و خزانه علم و خازنان خدائیم بر علم او و القائمون بذلک ما هم و نائبیم برای این امر
یعنی الهی پس کسی بیگانه از جانب الهی معین شوند در امری از امور مانند پیغمبران و اوصیای ایشان قبول کردن ایشان واجب است از کمال ایمان
باشد بلکه اصل ایمان چنانکه عدم قبول قول ایشان عدم قبول قول خدا باشد بلکه قول ایشان قول الله الناطق باشند و کلام الله الصادق ثابتة
و این تردد فی العقول المنور بیرونها هرست چنانکه باری تعالی فرموده قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الحدیث السادس روایت از علی بن ابی حمزه از ابی الحسن موسی علیه السلام قال
ابو عبد الله علیه السلام ان الله خلقنا فاحسن خلقنا و صورنا فاحسن صورنا پس گفت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که گفت حضرت ابو عبد الله
جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه الله تعالی خلق کرد ما را پس نیکو کرد ایشان خلق ما را یعنی آفرینش ما را چنین و چنین مخلوق
ساخته و مصور ساخته ما را پس نیکو کرده صورت ما را در ظاهر و باطن چنانکه هیچ آیتی از قدرت نیست صورت و سیرت و علانیه
سیرت در کمال لطف و صنعت آراسته کرده و جعلنا خزانه فی سمائه و ارضه و گردانیده ما را خازنان علم خود در سماء خود و ارض
خود یعنی هر علم که در آسمان و زمین است با ماست و خزائن رحمت او در دست ماست از ما بخاج جمیع مخلوقات و لنا نطقت الشجرة
و برای ما ناطق شده شجر بلکه حجر و مدر و میتوان که تجویز داده این بشود که برای موسی ناطق شد یعنی آن بجهت ما و ولایت ما بوده الا
تنطق نمیشود و همچنین هر چه برای پیغمبران از معجزات ظاهر شده به ولایت ما بوده و میتوانند که جنس شجره باشد چه اشجار و احجار را اعداد
و غیره ذلک در زمان ایشان بوده و غیر آن و برای ایشان تنطق شده اند چنانکه در معجزات بعضی از ایشان مذکور است این شاء

نجره

۷۸ نجره مانند حجر الاسود بوده که گواهی داده برای امام زین العابدین در دعوی محمد حنفیه امامت را و بعبادتنا عبد الله عز و جل یعنی
سبب عبادت ما عبادت کرده شده الله تعالی اگر ما نبودیم عبادت نمیکردیم که عبادت او میکرد زیرا که او را نمیشناختند و چون ما
شناختیم او را و عبادت او کردیم ایشان هم عبادت کردند چه ایشان قبل از کل کائنات مخلوق بوده اند یعنی ارواح ایشان و ما تسبیح
و تهلیل رب جلیل خود میکردند موجودی دیگر نبود السابقون السابقون اولئک المقربون چه ایشان سلام الله علیهم صاحب لولاک لما خلقت
الافلاک اند و لهذا فرموده صادق آل محمد علیه السلام که لولانا ما عبد الله اگر ما نبودیم عبادت خدا کرده نمیشد و او معبود نمیگشت نحن قدرة
الله و باب الله و حجة الله و عین الله اولئک علیهم صلوة من ربهم و رحمة روایت است در کتب معجزات حضرات ائمه علیهم السلام از داود
رقی که گفت در مجلس شریف امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم آنحضرت بمن نظر کرد و گفت ای داود حال تو چیست که رنگ تو متغیر شده
گفتم یابن رسول الله قرض بسیار دارم و شب و روز در فکر آنم و در آزارم اراده سفر بجهت هندوستان دارم شاید که برای ادای قرض
صاحبان حق چیزی پیدا کنم و باقی عمر در خدمت تو گذرانم آنحضرت فرمود ای داود کجا این قصد داری و متوجه شو از محنت مسافرت مفارقت
نمای گفتم یابن رسول الله در گذشتن از طلب گشایش و اجرای و ادای حاجات چیزی نیست حضرت گفت الحکیم الحافظ در بر و بحر برای
داود خدای که اگر ما بتوانیم اجابت و باد و آنان بباشند و آثار از اشجار و تتبع ما از اجابت هر گرد داود و گفت بسم الله
آنحضرت دم نجات تو میشود و گفتم بعد از وقتی که بر ساحل رسید چون روز جمعه بود از کشتی بیرون رفتم و بصحرای که رفتم
و بکار مشغول شدم ناگاه قطعه از ابر دیدم که بر روی آسمان مانند ظل پیدا نمایان گردید و از آن ابر نوری که خورشید و بر
روی زمین رسید پس گوش کردم از آن آوازی شنیدم که ای داود در زمان اداء و آنست سر بالا کن من سلام دادم و سر بالا کردم
آوازی آمد که ای داود در پس پای پشتهای از مس سرخ بود شاید که چون حفر کردم خوشهای از مس سرخ دیدم بر هر یک نوشته هذا عطاء
نامه از داود حساب این عطا بخش ماست پس بگیر و بر دیگران صدقه کن و از ما هاک کسی و تمهید از
حساب بر تو اظهار ابر داشته تجارت و دیگر بر داختم و خود در مدینه طیبه انداختم و حال آنکه بمجلس شریف حضرت صادق علیه السلام حاضر
ساختم آنحضرت خود آنچه تو عطا کردیم از تو ساخت و اطلاع از عطاهای پروردگار کریم است تعریف نمائی و معرفت ما
محتاج خود فرمائی داده و گفت روزی بجای جنس احوال سفر خواستم که حکایت کنم گفت بلی در خدمت آنحضرت بودیم با جمعی

احوال سفر خود را از وقت رفتن و آمدن ثبت کرده بود بی زیاده و نقصان و در روزی که بمدینه داخل شده آنحضرت نماز شکر گزارده
بود و معلی بن خنیس گوید حضرت روزی طبقی خرما طلبید و یکی را برداشته دو نصف کرد و دانه اش را در زیر خاک پنهان کرد در
ساعت ببرکت اعجاز آنحضرت از آن استخوان درختی خرما رسته شد و آن درخت بلند شد و بار آورد و بر بسیار بر آن ظاهر شد
حضرت یکی از آن خرماها که رسیده بود بدست مبارک باز کرد و از میان ورقی که پیچیده بود بیرون آورد و آن خرما را دو نصف کرد
و بدهن مبارک نهاد و ورق را بدست معلی بن خنیس داد و فرمود که بخوان چون معلی آن ورق را بگشود دید که بر آن مکتوب بود که
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی المرتضی ولی الله والحسن والحسین و علی بن الحسین و اسم یک یک از ائمه معصومین
در آن موجود بود و روایت که چون از رسول الله صلعم سؤال کردند از تلقی آدم کلمات را از پی ورد و نماز خود فرمود سؤال کرد آدم
خدا را بحق این اسماء مذکوره فتاب علیه باب دوازدهم در آنکه ائمه خلفاء الله اند در زمین و ابواب الله در میان مسلمین
و در این سه حدیث است الحدیث الاول روایت از جعفری که گفت شنیدم اباالحسن را که میگفت الائمة خلفاء الله تعالی فی ارضه
یعنی ائمه معصومین خلفاء الله اند در زمین برای هدایت عباد الله رب العالمین هر که خلیفه و امام و [illegible] در [illegible] الا آنکه
فرق هست مابین ایشان و خلیفه و مستخلف در امور که [illegible] کسی که قبل از ان باشد ماخوذ از خلف که کسی [illegible] را خلف کرده باشد
در خلف خود تا او قائم مقام او باشد چنانکه باری تعالی گفت در حق آدم علیه السلام انی جاعل فی الارض خلیفة و این فعیل است بمعنی فاعل یعنی
خلف کند آن روز یا در حق ما [illegible] است و در وصف مشبه [illegible] و امام ماخوذ از امام که بمعنی تقدم است یعنی او مقدم باشد در چیزی
که واجب باشد اقتدا بان و فرض باشد اطاعت او در آن و مراد از خلیفه در آیه کریمه آدم است چه او خلیفه الله بود در زمین و حاکم بحق را
و آدم را خلیفه گفت زیرا که جعل کرد آدم و ذریه او را خلف بجای ملائکه چه ملائکه سکان زمین بودند و بعضی گفته اند مراد بخلیفه اولاد
آدم است که خلف میکنند بعضی بعضی را و ایشان خلفاء آدم اند در اقامه حق و عماره ارض و در مجمع البیان روایت از ابی جعفر
علیه السلام که ملائکه سؤال کردند از الله تعالی که خلیفه از ایشان باشد چنانکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء میگردانی
در زمین کسی را که افساد کند ذریه او بکفر و فسق و بخون ریختن بغیر حق و ما اولی ایم بخلافت چه از اهل آسمان ایم از زمین و ما تسبیح
تو میکنیم چنانکه گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک الا ابلیس چون جواب آمد [illegible] گفت انی اعلم ما لا تعلمون [illegible]

ومتخلف

ومتخلف شدند که تجاوز کرده اند از فعل خود و گستاخی خود و پشیمان شدند از آن سؤال پس عرش را ملاذ خود ساختند باستغفار
پس از آن متعال باری تعالی امر کرد آدم را بعد از هبوط بزمین که بنا نهد برای او خانه در زمین تا ملاذ شوند مخطیان با آنجا چنانکه
ملائکه لائذ گشتند بعرش الحدیث الثانی روایت از ابی بصیر که گفت ابوعبدالله صلعم الاوصیاء ابواب الله عز و جل
التی یؤتی منها یعنی اوصیاء الله ابواب الله اند تعالی شانه الجنان ابواب که از آنجا اتیان شود بسوی خدا یعنی هر که ابواب
الله خواهد ایشان آن بابها اند که از آنجا در آیند و بسوی خدا روند بلا شک و ریب چه ایشانند هداة و ولاة در امور الهی بعد
رسالت نبی و لولاهم ما عرف الله عز و جل اگر ایشان نبودند شناخته نشدی معبود [illegible] چنانکه بود و معلوم
میشود که از ایشان بهتر و مساوی نیز موجود نکرده و اگر میکرد [illegible] بودند فافهم [illegible]
الله تبارک و تعالی بخلقه یعنی بواسطه خلافت ایشان حق تعالی احتجاج کرده بر خلایق چه میانه خالق و مخلوق مناسبتی باید در
معرفت و طاعت که جامع طرفین [illegible] روحی و بدنی باشد پس ایشان بروح [illegible] مقدس [illegible] جناب مقدس الهی دارند
و ببدن [illegible] بشری [illegible] مناسب [illegible] پس از جهت ایشان معرفت خالق روی نماید مانند مرآت در رویت
اشباح [illegible] اصوات بر ایشان باید فرستاد تا ایشان مستفیض شوند از [illegible] کردند بر مستفیض [illegible] ظاهر
کرد [illegible] احتجاج الهی بایشان باشد بر کل خلایق الحمد لله علی هذه المعرفة الحدیث الثالث روایت از ابن سنان که گفت سؤال
کردم از اباعبدالله علیه السلام از قول الله عز و جل وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم [illegible] استخلاف خواهد کرد باری تعالی و خلیفه خواهد کرد [illegible] ایشان را در زمین چنانکه استخلاف کرده
آنهایی را که قبل از ایشان بود از اولاد بنی اسرائیل [illegible] حق تعالی جبابره [illegible] را هلاک کرد و مصر را با ایشان [illegible] گفت قال هم
الائمة صلوات الله علیهم گفت ایشان ائمه معصومین اند یعنی مراد از این استخلاف که خبر داده در قرآن خلافت و امامت
ائمه معصومین است [illegible] چنانکه در [illegible] قول باری تعالی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه یعنی خواهد آورد الله تعالی قومی را
که دوست داشته باشد حق تعالی ایشان را و ایشان دوست داشته باشند خدا را [illegible] محبت حقیقی و معرفت کامل [illegible]
[illegible] ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا این ود محبت است از قلوب مؤمنین در حق اوصیاء

و حسنین چنانکه حافظ ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده این معنی را و نیز روایت از ابن عازب که چون رسول الله
صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را گفت یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین محبة این آیه کریمه در سوره
مریم شریف نزول یافت و از صادق آل محمد صلوات الله علیهم مرویست که گفت و الله اینها امیر المؤمنین علی الود باب سیزدهم در اینکه ائمه علیهم السلام
نور الله اند عز و جل و درین باب هفت حدیث است الحدیث الاول روایت از ابی خالد کابلی که گفت سوال کردم ابا جعفر را علیه السلام از قول
الله عز و جل فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا یعنی ای مردمان ایمان بیارید بخدا و رسول او و بنوری که فرستادهایم
آنرا فقال یا ابا خالد النور و الله الائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی مراد از نور اینجا ائمه اند از آل محمد صلوات الله علیهم الی یوم القیمة چه تا روز
قیامت نور امامت هست که اگر رفع شود عالم رفع شود و باز فرمود و هم و الله نور الله الذی انزله و باز فرمود و هم و الله نور الله
فی السموات و الارض چه روشنی و قوام و ثبات آسمان و زمین بایشان است که انوار الله اند و باز فرمود و الله یا ابا خالد لنور
الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار هر آینه نور امام زمان در دلهای مؤمنان روشنتر است از شمس
مضیئه در نهار زمان چه نور ایمان غالبست بر نور زمان و باز فرمود و هم و الله ینورون قلوب المؤمنین یعنی ائمه که منور
سازند بتعلیم ایمان قلوب مؤمنان و یحجب الله نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم و محجوب میکرداند حق تعالی نور ایشان را از دلهای
کسانیکه خواهند منور باشند بسبب قساوت قلوب ایشان و انکار از جهت جهل ایشان پس تاریک شود دلهای ایشان
تا بجهان ظلمت و قساوت بمانند و شان قلب را از آن جهت قلب گفته اند که تقلب بخواطر بجانب گرفته کما قیل ما سمی
القلب الا لتقلبه و الرای یعزب و الانسان اطوار و فواد حول قلب است و صدر محل فواد و کاه تعبیر کنند از قلب بکل آن کقوله
تعالی لنثبت به فوادک و الم نشرح لک صدرک مراد قلب است در هر دو موضع باز فرمود و الله یا ابا خالد لا یحبنا عبد و یتولانا
حتی یطهر الله قلبه یعنی هر که دوست ندارد ما را بنده و قبول نکند با کسی تا آنکه مطهر گرداند حق تعالی دل او را یعنی حق تعالی اول
دل او را پاک کند آنگاه او دوست دارد ما را و لا یطهر الله قلبه حتی یسلم لنا و مطهر و مقدس و منزه نخواهد کرد الله تعالی دل عبدی
را تا تسلیم نشود برای ما در انقیاد و اطاعت و تصدیق ولایت ما و یکون سلما لنا و تا آنکه باشد سلم ما و تسلیمات جوی ما فاذا
کان سلما لنا سلمه الله من شدید الحساب و امنه من فزع یوم القیمة الاکبر پس چون سلم باشد برای ما بسلامت دارد حق تعالی

حق تعالی او را بسلامت او را از حساب شدید و از فزع روز قیامت و هم چه ایشان ولاة امر الله اند و کار از خلق الله در دنیا و آخرت
و صاحبان آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم بر ایشان که گذشت و نیز خواهد آمد پس چون تسلیم باشند در محبت
خود و صدق طویت تا بدانند این که ایمن گرداند از فزع و جزع روز قیامت که دولت با اهل بیت آمده است لطف حق دیده تا
لذت بخشند روی راه نورانی خود تا سلامت یابی یار کرد فعل نیک تو با او فعل بازی بکن هر چه آن را گفته شد آن کن الحدیث
الثانی روایت از علی بن ابراهیم باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه
مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث تا
قوله و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون یعنی آن جماعتی که ایشان تابع میشوند رسول نبی امی را که می یابند او را
مکتوب نزد خود در توریة و انجیل کتاب موسی و عیسی امر میکند آن نبی امی ایشان را بمعروف و احسن و نهی میفرماید ایشان را از
منکر و قبیح ترتیب و حلال میکرداند برای ایشان طیبات زمین را و حرام میسازد بر ایشان خبائث را تا باینجا که گفت تابع میکردند
نوری را که منزل شد با آن نبی امی اولئک هم المفلحون آن جماعت باین صفت و انقیاد و اعتقاد فلاح و ظفر و نجاح و نجاة یافتگانند
در روز محشر قال النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین و الائمة صلوات الله علیهم یعنی نور درین موضع و درین آیه عبارتست
از امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه این نور مشهورتر از نور آفتابست پس اگر از تابش نور ذات معنوی
در سایه این ابد درآ که البته این معنوی چه ظاهر است که مقصود از نور روشنی دنیا راه دنیا و دیدنست و طرق ظلمات آن چه دین
و کفر شمس و روشنی و مقصود از نور ایمان راه حق دیدن و این عجیب روشن و طرق ظلمات جهل و کدورات کفر دین و معرفت حاصل نمودن
و باقی بودن بر آن و این نشود الا بانوار منوره معینه از جانب خداوند و دو برای طریق آخرت که آن صاحبان عصمت و طهارت و راه
دانان منازل عرفان و قافله سالار آن سبیل رحمان باشند و ظاهر و باهر است که این انوار در شان ائمه ابرار و اخیار باشند
که تا بجان ایشان نیسعی نورهم بین ایدیهم علامت ایشان باشد پس بصیرت دین چنانکه تا روشنی نور نه بینی و الا
و گر چراغ نه بینی بچراغ چه بینی چه اگر نوری نور بینی و اگر ظلمت ظلمت الحدیث الثالث روایت از ابی الجارود که گفت گفتم
ابا جعفر را علیه السلام لقد اتی الله اهل الکتاب خیرا کثیرا یعنی کرامت داده است حق تعالی اهل کتاب را از یهود و نصاری خیر

بسیار گفت وما اذاك كدام است آن گفتم قول الله عز وجل الذين اتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون الى قوله اولئك
يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا يعنی ایشان آن جماعتند که داده ام ایشان را کتاب پیش از این کتاب رسول که ایشان بآن ایمان
باشند آنان جماعتند که داده شوند اجر ایشان را دو بار بسبب آنکه صبر کردند در آن از محنت و مصیبات و بلیات امام گفت
بحقیقی که داده شمارا نیز همچنانکه ایشانرا داده و پس تلاوت فرمود این آیه را یا ایها الذين امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله
يؤتكم كفلين من رحمته ويجعل لكم نورا تمشون به يعنی ای مومنان یا ای آنجماعتیکه ایمان آورده اید و تصدیق نموده
بکتب و رسل سابق متقی شده بپرهیزید از عذاب ترسیده و ایمان بیارید برسول او که میدهد شمارا اضعف نصیب و دو بهره از رحمت خود
و بگرداند برای شما نوری که راه بکنید بآن نور یعنی امامی مراد از نوری که بآن مشی بکنند امام است که اتمام و اقتدا میکنید با آنچه
نور راه نماست و امام نیز راه نماست چنانکه از پی نور هر که رود و حضور باید از پی امام نیز هر که رود و حضور و سرور بیند دائم که است
که همه نور ما از نور او نور است و همه نور ما از زوال است و نور او بی زوال است چه نور عیان در دل نیاید و نور ظاهر و کل افتی
شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه که فراز چشم مردمان ازین نوری بر دکان نور مانند چراغ دل
الحديث الرابع و روایت بطریق دیگر از ابی خالد کابلی که گفت سئل منه ابا جعفر ع از قول الله عز وجل فامنوا بالله و رسوله
والنور الذي انزلنا فقال يا ابا خالد النور والله و این مطابق است بقول الله عز وجل وعلى ابصارهم غشاوة بمانکه غشوة
و غشاوه بمعنی پرده است و غشیه بمعنی پوشش و غشاوه نیز بمعنی غطاست و پوشش و نیز گفته اند هر چه پوشش شود در چیزی پس بر فعاله
میشود مانند عمامه و قلاده و عصابه و خیاطه و حبالغه و قصاره و اماره و طغاره و ولایه و غشاوه الله على بصرهم يعني غطاء
بمعنی اغطاء و ظلم و مثل اینست قالوا قلوبنا غلف يعني و غشاوه و لا يدرك شیئا و دیگر است غشوه بغیر الف بفتح و کسر و ضم پس کسی را
که محجوب شود نور از دل او بسبب پرده از قساوت و غفلت که در دل داشته باشد نور نه بیند و حق را تأمل و تعقل نکند چنانکه
گفت بل طبع الله عليها بكفرهم چه کفر سبب ختم و طبع شود و منتهی میشود ابو کافر از کفر بجائی که معلوم میشود که مومن نمیشود هرگز
علامت غشاوه در چراغ کفر و عقوبت بران چه دو رتبت که علامه ایشان کالعشاوه و ختم باشد در آنکه داخل شود ایمان در
قلوب ایشان ختم بکم عمی فهم لا یعقلون پس دل ایشان چون خالی شده باشد از نظر و استدلال منشرح نگردد برای نور عرفان قلا

يؤمنون الا قليلا پس ختم و غشاوه دل کسیکه آنست که بگردد بروجهی که خشوع باز نشود در ما یحتاج خود در او فوت بس کسیکه بعید شود از
قبول ایمان بعد از دعوت بآن و اقامت حجه بران گویا که مختوم و مغشو باشد دل و صدر و فواد او و در حالات چنانکه در اکثر
اغلاف باشد تفسیر و مر آت الحديث الخامس روایت از صالح بن سهل همدانی که گفت گفت ابو عبد الله ع در قول الله عز وجل
در سوره النور الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة حق تعالی نور سموات و ارض است یعنی منور و مظهر آنهاست
مثل نور او و وجود او مانند مشکاة است که فانوس باشد و مراد ازین مشکاه فاطمه ع است فيها مصباح که در آن مشکاه چراغ باشد
این چراغ امام حسن است ع المصباح في زجاجة حسین است ع الزجاجة كانها كوكب دري آن زجاجه معلوم گویا کوکب درخشان
درویش است یعنی فاطمه که کوکب دری است میان زنان جهان توقد من شجرة مباركة زیتونة که بافروخته میشود از شجره مبارکه
زیتونه که ابراهیم است ع لا شرقية ولا غربية نه یهودیه و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیء نزدیک میباشد که منشی شود بآن نور علم
ولو لم تمسسه نار اگرچه او را مسس نکند ناری پس اشاره کرد بائمه ع چنانکه گفته نور على نور یعنی امامی بعد از امامی همیشه
الله نوره من يشاء هدایت میکند حق تعالی بجهت نور خود هر که را خواهد و یضرب الله الامثال للناس مثل نیز میزند حق تعالی
برای مردمان تا باشند که از آن متنبه و متعظ شوند و راه حق یابند یعنی چون دل خود بگذارند بر تمهید حق البته فهم بکنند
دحق را یابند مرد باید که حق طلب باشد و نه مانند بو لهب باشد راوی گفت قلت الله تعالى او كظلمات چه معنی دارد قال الاول
وصاحبه یعنی ابابکر و صاحبش یغشاه موج بپوشاند او را موج ثالث که عثمان باشد من فوقه موج یعنی ظلمات ثانی بر
و حیله و کدورات که هر یک بعضها فوق بعض معویه لعنه الله و فتن بنی امیه اذا اخرج یده هر گاه بیرون آورد دست خود را
مومن که امام باشد در ظلمات ایشان لم یکد یراها نزدیک نباشد که دست خود را ببیند و من لم یجعل الله له نورا من اولاد فاطمه ع
و کسی را که نگردانیده برای او امامی را از اولاد فاطمه ع فما له من نور پس نیست او را نوری یعنی امام در یوم القیامه هر کسی را که نگردانید
حق تعالی برای او نوری پس او را نوری نباشد یعنی امامی نباشد در روز قیامت که او را پیش رو باشد به بهشت و گفت در قول
حق تعالی يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم مراد ائمه مومنانند در روز قیامت که سعی کنند در پیش مومنان و ایشان و بایمان
ایشان تا نزول فرمایند ایشان را در منازل اهل جنت و چون حدیث تمام شد مجلا و آیه کریمه را التفصیل پس بدانکه درین مقال

٨٥ دو امر دارد یکی نسبت بدر برای فرط صفاء آن و نور آن و جائز نیست اگر دری فعیل باشد از درء که همزه او بجهت تخفیف قلب بیا شده
باشد چنانکه در مرّی و نبی و دری بر وزن سکّیت و فعیل باشد و معنیش اینکه چنانچه مندفع است از آن برای تلألؤ آن در ظهور پس
پس معنی چنانچه مثل جناح سهام و مانند آن و دری از درء بمعنی دفع است و اما مشکاة را بعضی گفته اند لفظ رومی است که معرب شده
و جائز است اگر عربی باشد مثل مشکوه بمعنی قرمصیره و اصلش مشکوه است قلب واو بالف و مصباح سراج است و اصلش از صباح
است چنانکه اصبح بمعنی اضیئ است الله نور السموات نیز دو وجه دارد بتقدیر ذو نور السموات و بتقدیر مصدر موضوع در موضع اسم
فاعل مثل قوله عز و جل ان اصبح ماؤکم غورا اما در معنی آن خلافست بر چند وجه یکی آنکه نور است یعنی که هادی اهل سموات و ارض باشد بمصالح
ایشان دوم منور سموات و الارض باشد بشمس و قمر و نجوم ثالث مزین سموات باشد بملائکه و مزین زمین بانبیاء و علما مثل نوره
در این چند وجه است چنانکه نور الله باشد که هدایت ملکه بآن مومنان که آن ایمان باشد در دلهای ایشان و گفته اند کرانجیس منحو اشد
که مثل نوره مومن آمدن بر دوم آنکه مراد قرآن است که نور آن در قلوب می باشد سیوم آنکه مراد از نور محمد باشد ص و برای تشریف او
حق تعالی اضافه بنفس خود کرده مانند روحی نفخ مثل محمد ص رسول الله چهارم آنکه نور الله عبارتست از دلیل دال بر توحید او و عدل
او که مثل نور است در ظهور و وضوح ششم آنکه نور اینجا بمعنی طاعت باشد یعنی مثل طاعت الله در قلب مومن کمشکوة فیها مصباح
صنو مشکاة است و مشکوة کوه است در حائط که برای جا گذارند پس مصباح در طرف آن زجاج باشد و آن کوه را ابواب دیگر باشد
که مصباح موضوع باشد در آن و بعضی گفته اند مشکوة عمود قندیل است که در ان فتیله است و آن مثل کوه است و مصباح سراج و بعضی
گفته اند مشکوه قندیل است و مصباح فتیله المصباح فی زجاجة یعنی آن مصباح در زجاج باشد فائده ذکر زجاج اینکه آن اصفی
جواهر است و مصباح در ان اضوء است الزجاجة کانها کوکب دری در موضع جر صفت زجاج مانند ترکیب گذشته در ترکیب یعنی آن زجاج
مثل کوکب عظیم است و معنی که شبه در باشد در صفاء و نور و بقا و هرگاه بمعنی دفع باشد از درء معنیش سریع الوقع باشد در انقضاض
و آن اقوی باشد برای ضوء یعنی شدید الدفع باشد که ظاهر است از درء یعنی منع پس ظهور باشد در شب توقد من شجرة مبارکة یعنی
مشتعل شود آن زجاج با سراج از روغن شجره مبارکه زیتونة یعنی شجره زیتون که در انجا انواع منافع است و از و سراج روشن
شود و آن ادام باشد و نان و دباغ و از و صابون مطبوخ شود و حطب خود برافروخته گردد و ثقل آن در کرد و غسل کنند بار ما کی

ابراهیم

۸۶ ابراهیم را در استخراج دهن جمع نماید بعصار نباشد و روغنش اصفاء اضوء است و اول شجره که رست در دنیا بعد از طوفان نوح و منبت آن
منزل انبیا بوده و دعا در مبارکی نموده و دعا کرده از جمله ابراهیم ع و لهذا آن را مبارکه گویند لا شرقیة و لا غربیة یعنی سایه نیندازد
بر آن در ظل شرق و نه غرب چه او مصاحب شمس است که هیچ جبلی و شجری و کهی ظل خود بر آن نیفکند یعنی برسد او را شمس گاه
غروب کند و برسد او را شمس هرگاه طلوع کند بلکه آن شرقیه و غربیه است از هر دو او را اخذ نصیب خود کرده و گفته اند یعنی از شجره دنیا
نباشد تا شرقی و غربی باشد که اگر باشد اقل باشد ثمرات آن و ضوء آن و بعضی گفته اند در سایه نیست که آفتاب نرسد شمس و نه بانده
برای شمس که نرسد او را ظل بلکه آن را میرسد شمس و ظل یکاد زیتها یعنی نزدیک باشد که زیت آن روشن شود و روشنی
دهد از صفاء و ضیاء خود و لو لم تمسسه نار اگر چه نرسیده باشد آن را نار و مشتعل نشده در آن و اختلاف کرده اند در این تشبیه و در تسمیه
به چند قول اول آنکه مثلیست برای محمد ص و مشکوه صدر اوست و زجاجه قلب او و مصباح در آن نبوت است لا شرقیة و لا غربیة نه
یهودی و نه نصرانی توقد من شجرة مبارکة یعنی شجره نبوت که ابراهیم باشد نزدیک بود که نور محمد متبین شود برای مردمان و لو لم یتکلم به
اگر چه تکلم نکرد بآن چنانکه آن زیت نزدیک بود که ضوء دهد بدون مس نار و بعضی گفته اند مشکاة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح
محمد چه آنکه انبیا از صلب او بوده اند نه نصرانیه و نه یهودیه چه نصاری نماز بطرف شرق کنند و یهود بطرف غرب یکاد زیتها یعنی
یعنی نزدیک بوده که محاسن و محامد محمد ص ظاهر شود پیش از وحی بسوی او نور علی نور یعنی نبی از نسل نبی و بعضی گفته اند مشکاة عبد
المطلب بوده و زجاجه عبد الله و مصباح محمد ص لا شرقیة و لا غربیة بل مکیه چه مکه وسط دنیاست و از امام رضا ع مرویست که
گفت نحن المشکاة ما یعنی مشکاة که در آنست مصباح محمد ص که راه مینماید برای ولایت ما هر که را خواهد دوست دارد و نیز در مجمع
کمشکوة
البیان نقل کرده از کتاب توحید ابی جعفر بابویه رحمه الله باسناد او از عیسی بن راشد از ابی جعفر باقر ع در قول الله تعالی
فیها مصباح که گفت نور علم است در صدر نبی ص المصباح فی زجاجة الزجاجة صدر علی ع که علم نبی بصدر علی رفت یعنی تعلیم داده
نبی علی را توقد من شجرة مبارکة یعنی نور علم نه شرقی بود و نه غربی یعنی نه یهودی و نه نصرانی یکاد زیتها یعنی و لو لم تمسسه نار
گفت نزدیک بود عالمی از آل محمد تکلم کند بعلم قبل از سوال نور علی نور یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در اثر امام دیگر از آل
محمد ص و این از نزد آدم باشد تا یوم الساعة پس این اوصیا اند که حق تعالی ایشان را خلفا کرده در ارض خود و حجج خود نموده در خلق

خود چنانکه خالی نماند زمین در جمیع عصری از اعصار از ذریت ایشان و بر این واقع شده قول علی ابن ابی طالب ع انتا الایمن محمد قدم
مستتر لسودین لطاهر کرسو اوطاب المداد وانت السعود کمثلک الاسعد من لدن آدم تا کل نبی وصی رسد و لقد
و فتک صادقاه القول لا یتقید ما زلت تنطق بالعدل [illegible] وانت اعلم امروز پس بیان که حق حقیقی و صدق بالتحقیق المسکه انجله مقتضی
آن باشد که شجره مبارکه مذکوره در آیه معان دو چیز تقی و رضوان باشد و عزت تقی و ایمان و شجره که اصلش نبوت باشد و فرعش
امامت و اغصانش تنزیل و اوراقش تاویل و خدمش جبرئیل و میکائیل چنانکه مبین گردید در دلیل دوم آنکه مثلیت ضرب کرده
باری تعالی برای مومنین که مشکوة نفس او باشد و زجاجه صدر او و مصباح ایمان او قرآن در قلب او توقد من شجرة مبارکة یعنی
اخلاص او برای خدا وحده لا شریک له که خدا را نامیده است کشجرة التفت بها الشجر باشد درخت که ملتف کنند بیک درخت دیگر
و همچنین نرسد آنرا شمس بر هر حالی که باشد نه در طلوع و نه در غروب همچنین مومن که احتراز کند از آنکه برسد او را چیزی از فتن
پس او میان چهار خصلت باشد چنانکه اگر بدهد شکر کند و اگر مبتلی شود صبر نماید و اگر حکم کند عدل کند و اگر چیزی گوید راست
گوید پس او در میان سایر مردم مانند زنده باشد که رود در میان قبور اموات نور علی نور کلامش نور و علمش نور و مدخلش
نور و مخرجش نور و مصیرش بنورها یوم تنفخ فی الصور رسیم آنکه مثل قرآن باشد در قلب مومن پس همچنانکه از این مصباح استناره
کنند همچنان از قرآن اهتدا کنند و عمل نمایند بآن پس مصباح قرآن باشد و زجاجه قلب مومن و مشکوة لسان او و دهن او و شجره
مبارکه شجره وحی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک باشد حجج قرآن که منتفع گردد اگر چه نخوانند یا آنکه نزدیک باشد که حجج الله ظاهر
روشن شود برای کسیکه فکر کند در آن و تدبر نماید آنرا و لو لم ینزل القرآن اگر چه نازل نشده باشد قرآن کریم نور علی
نور یعنی قرآن نوریست بر نور بر سر سایر ادله پس زیاد کنند مومنان بآن نور را بر نور چه ترتب ادله بعضی بر بعضی
شود بر بعضی و غالب گردد بر مالفت خود یکاد العاقل یستغنی بها المراعاة الترتیب نزدیک باشد عاقلی که استفاده
کند بآن انچه خواهد برای مراعات ترتیب و تتبع آن یهدی الله لنوره من یشاء هدایت میکند حق تعالی برای نور خود
هر که خواهد یعنی لنبوته و امامته تا اختیار کند نزد او امامان را هرگاه داند که آن برای او لطف شده است او یهدی لنبوته
و ولایته من یشاء اند بعضی لم یار راه منهایه برای نبوت و ولایت خود هر که خواهد شایسته باشد و صالح داند همچنین هر چه خواهد

یضرب

یضرب الامثال للناس مثل میزند برای کافه انام بجهه تقریب افهام [illegible] مردم والله بکل شیء علیم فیضع الاشیاء فی محلها
میگذارد هر چیز را در موضع خود و الا ظلم لازم آید پس چون مثل مومنان [illegible] ب شد مثل دیگر برای کافران نیز بیان کرده چنانکه
گفته فی قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن [illegible] او یعنی جماعتیکه کافر شدند اعمال ایشان یعنی عملی که
معتقد بودند آنرا که آن طاعت باشد مانند سراب بیابان باشد چه سراب شعاع است متخیل مانند آبی که جاری شود بر روی
زمین نصف نهار حین اشتداد حرارت پندارد تشنه که آبست و قیعه جمع قاع باشد یعنی بیابان حتی اذا جاءه لم یجده
حتی چون بیاید نزد او نیابد آنرا چیزی پس زمین بیند بدون آب همچنین کافر پندارد که انچه تقدیم کرده از عمل نافع است او را
و او را از آن ثوابست و حال آنکه هیچ ثواب نباشد پس مجازات او را استیفا نماید و بر کفرش سزاء جزا او را فالله
سریع الحساب چنانکه مشغول نسازد او را حسابی از حسابی پس محاسبه شود جمیع را در حالت واحده و سوال کردند امیر
المومنین را که چگونه حساب کند بندگان را در حالت واحده گفت همچنانکه رزق میدهد ایشان را در حالت واحده پس گفت تعالی او
مثل دیگر او کظلمات یا آنکه اعمال ایشان مثل ظلمات باشد فی بحر لجی در دریای عظیم اللجه که دیده نشود ساحل آن یا عمق آن
که نهایت عمق باشد یغشاه موج یعنی بر بالای آن برآید موج بحر لجی دریای عظیم موج من فوقه موج دیگر از فوق موج سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج و ظلمت سحاب مرویست از ابی که گفت منقلب کافر در ظلمات است چه کلامش ظلمت
باشد و عملش ظلمت باشد و مدخلش ظلمت باشد و مخرجش ظلمت باشد و مصیرش در روز قیامت بظلمت باشد اذا اخرج یده لم
یکد یراها چه در میان این ظلمات دست خود را نتواند دید هیچ وجه پس نفیست از دیدن و از مقاربت دیدن یعنی نزدیک نیست به
دیدن آن هم نتواند گرد هرچند که خواهد ببیند یعنی بهیچ وجه مخرجی از آن نتواند یافت چه در دستش هیچ چیز نباشد اصلا که چه
گردست خود ببیند چیزی دیگر هم نوع به [illegible] الحدیث السادس مرویست از علی بن جعفر از برادرش موسی ع در مثل حدیث که گفته
پس احتیاج باعاده ندارد الحدیث السابع روایتست از محمد بن الفضیل از ابی الحسن ع که گفت سوال کردم از او از
قول الله عز و جل یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم یعنی اراده دارند مردمان که اطفا کنند نور خدا را با دهان
های خود گفت یریدون لیطفؤا ولایة امیر المومنین صلوات الله علیه بافواههم چه نور ولایت او را منکر بودند یا جحد

دوستان من بسیار سعی کردند که شاید چراغ خلافت و امامت و ولایت ایشانرا فرو نشانند بافواه خود و بگفت و شنید و عناد و زور و آن
این نور میسر نشد کقوله تعالی والله متم نوره مراد همینست که میگوید الله متم للامامة و الامامة هی النور حق تعالی تمام کننده
امامت است و امامت نور است چنانکه اشاره بآن کرده و گفته و ذلک قوله عز وجل امنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا قال
النور هو الامام ع یعنی ایمان آرید بخدا و رسول او و بنوری که فرستادیم آنرا و آن نور امام است چه مذکور شده که مقصود از
نور دیدن راه است و بوساطت آن بمقصد رسیدن و نور امام اقوی از نورهاست در معرفت دیدن اشیا و شناختن اشیا از
احوالات گذشته و آینده و دنیا و آخرت و این بجز از نور امام بعد از نور نبی بچیزی دیگر میسر نشود پس امام یعنی نور است اگر
کسی راه دیده باشد ترا چون دیده تو دیده بود به پیش کور هم خورشید بود پس حق تعالی تمام کننده نور خود است برای خوشحالی
اگر چه کاره باشند آنرا کافران شعر خواهد که بود آفتاب تا به چیند دیده او هرزه بوم دست قدرت هر صباحی شمع مهر
بر فروزد کوری خفاش شوم باب چهارم در آنکه ائمه دو جهان ارکان ارضند برای مردمان و حجت جبر ارضند و درین چهار
حدیثست الحدیث الاول روایتست از مفضل بن عمر از ابی عبدالله جعفر صادق ع که گفت ما جاء به النبی علی اخذ به و ما نهی
عنه انتهی عنه جری له من الفضل مثل ما جری لمحمد علی جمیع خلق الله عز وجل یعنی هر چه آمده و آورده و گفته علی ابن ابی
طالب ع اخذ میکنم من بآن و هر چه نهی کرده از آن منتهی میشوم از آن و مانند این آنچه درآن جاری شده برای او از فضل
و کمال مثل آنچه جاری شده برای محمد ص رسول ذی الجلال و برای محمد است صلی الله علیه و آله فضل بر جمیع خلایق از عقول و
ارواح و اجلاک و افلاک چنانکه گفته است بر آن لولاک لما خلقت الافلاک المتعقب علیه فی شیء من احکامه کالمتعقب علی
الله و رسوله متعقب بر او در چیزی از احکام مثل متعقب باشد بر الله و رسول او یعنی هر که در عقب حکم او حکمی پیدا بگوید
بر خلاف او مانند آنست که در عقب حکم الله و حکم رسول الله چیزی وضع کرده باشد و در عقب آن قرار داده و چه نوع حکم آن
حکمی نباشد پس اگر امور بدعت مخترعات و محدثات ایجاد کنند در حد شرک باشند چه راد بر او راد بر خدا و رسول او است
چنانکه گفته و الراد علیه فی صغیرة او کبیرة علی حد الشرک رد کننده بر حضرت امیر المؤمنین در صغیره و کبیره بر حد شرکست
بالله تعالی و این از اکبر کبایر است که مغفور نشود و هر که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک چه در [illegible]

ومعانده باشد است چه کسی که با خدا باشد ترا چه باو تمتع با خدا باشد و ای ذرگیشان که با ایشان تمتع کرده از روی عناد و برای عزت
دنیا و جاه دنیا نه از روی شبهه هر که در قران شبهه نیست و در دین شبهه نیست پس فسخ این باب کرده و گفته و کان امیر
المؤمنین ع باب الله الذی لا یؤتی الا منه یعنی حضرت امیر المؤمنین ع بابست بوده آنچنان بابی که داخل کرده شود الا از آن
باب و بجهت آنست بر آنکه بغیر از راه علی براه دیگر که دیگری نیست بخدا کس نیست چنانکه گفت و سبیله الذی من سلک بغیره هلک
یعنی آنحضرت سبیل الله است آنچنان سبیلی که هر که سالک بغیر آن سبیل شود هالک گردد پس بهر راهی که میخواهی برو و قد تتبعت الرسل
من الحق و گفت و کذلک یجری لائمة الهدی واحدا بعد واحد و تحقیق جاری میشود باین مجری ائمه هدی یکی بعد از یکی
جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها و حجته البالغة علی من فوق الارض و من تحت الثری گردانیده
حق تعالی ایشان را ارکان زمین بخوف آنکه مبادا حرکت کند و فرو رود با اهلش چه رکن شی ما به حصول تمام الشی است پس اگر رکن
شی نباشد و آن شی نباشد ایشان بمنزله ارکانند که اگر نباشند زمین و اهل زمین نباشند و خراب شود بلکه آسمان نیز پس
حق بقدرت کامله خود وجود ایشان را بمنزله موثر در اشیا قرار داده برای حصول وجود و بقای کاینات که چون نباشند نباشند
چنانکه هیچ شی در اول نبود بوجود ایشان موجود شدند پس بوجود ایشان باشند و بعدم ایشان نباشند که لولاک لما خلقت
الافلاک چه ایشان هر کدام حجت بالغه اند بر هر که فوق ارض و تحت ارض باشد و مفهوم میشود از ظاهر احادیث که در تحت ارض
کسانی باشند که محتاج بحجت باشند و لا یعلم جنود ربک الا هو و گفته که و کان امیر المؤمنین ع کثیرا ما یقول انا قسیم الله
بین الجنة و النار و انا الفاروق الاکبر یعنی آنحضرت بسیار میگفته برای مردمان که ای مردمان بدرستیکه من قسمت کننده
ام از جانب خدا میان جنت و نار و من فرق کننده ام نهایت میان حق و باطل چه کسی که با من باشد حق باشد و هر که او را بغض باشد
و انا صاحب العصا و المیسم [illegible] یعنی من صاحب عصای موسی و خاتم سلیمانم و خاتم رسول الله ع
ص و لقد اقرت لی جمیع الملائکة و الروح و الرسل بمثل ما اقروا به لمحمد ص در روز الست بربکم برای من جمیع ملائکه و جمیع
و رسل مثل آنچه اقرار کرده اند یعنی تحقیق که اقرار کرده اند برای محمد رسول الله ص چه در روز میثاق مذکور بعد از اقرار بر بوبیت
پروردگار جمیع انبیا و اوصیا و اولیا اقرار بنبوت خاتم النبیین و بولایت امیر المؤمنین و اوصیا ائمه معصومین ص اقرار

مؤیده الله الا من جنب مرتبه نبوت و ولایت و صاحب آن شدند پس ظاهر شد که او صاحب علم است و همچنین هرچه فرشتگان و فرستادگان
از قبیل و کثیر از مرتبت و درجات بهشت ایشان برای ایشان مهیا شده به دلیل آیات و احادیث فاستمع لما یوحی الیک ولقد
حملت علی مثل حمولته تحملین که حمل و تکلیف شد امام بر مثل حمول رسول الله صلعم چنانکه او بر داشته بارهای شرع را و بر کوه اهل
و اخلاق که گذشته من نیز بر داشته ام و هی حمولة الرب و آن یعنی رسول حمول ربست و بارکش تکالیف پروردگار پس ما حالا
پروردگاریم و جهان از فرکار در علوم و ادیان و شرایع و ایمان و ایقان و ارکان آن و چون احوال خود را در این نشاه
فی الحلیه بیان کرد احوال خویش را در آن نشاه نیز بیان فرمود و گفت و ان رسول الله صلعم یدعی فیکسی و ادعی فاکسی و یستنطق
و استنطق فانطق علی حد منطقه یعنی رسول الله خوانده شود و رسول الله صلعم از جانب خداوند او را رسول الله پس پوشانند او را
خلعت الهی و خوانده شوم من بنزد او ولی الله پس پوشانیده شوم خلعت رسالت یعنی نعمت مثل آن و طلب استنطاق حضرت
رسول کنند پس سخن گوید چنانکه باید و طلب استنطاق من کنند پس من ناطق شوم در هرچه سوال کنند بر حد نطق حضرت رسول
الله و در بعضی از نسخ حدود واقع شده یعنی که در مساوی و مثل نطق او چه زبان و نطق ما نطق او را بجا خواهد بود چنانکه در دنیا بود
و لقد اعطیت خصالا ما سبقنی الیها احد قبلی یعنی که داده شده ام خصلتها که سبقت نکرده هرگز سوی آن هیچ احدی قبل از
من یعنی چیزها به من داده اند که هیچکس را پیش از من نداده اند نه انبیا و نه اوصیا بغیر من و لا وصیین تر نوح و سائط
حضرت خاتم النبیین که مرا گفته فضل حق و سر [illegible] و علا [illegible] علمت المنایا و البلایا و الانساب
فصل الخطاب یعنی دانستم اوقات مرگهای جمیع خلایق را و بلایا و حوادث روزگار را و جمیع انساب مردمانرا و فصل
خطاب را و این الخطاب کلامیست که قطع فصل کند و آن حق از باطل و باطل از حق جدا کند و فصل الخطاب آنست که مبین شود بنای هر خطاب
و ملتبس نگردد بر هیچ چیزی از آن چنانکه فاصل است میان حق و باطل قاطع باشد و این مرتبه آنحضرت بود چنانکه از کلامش
که دون کلام خالق است و فوق کلام کل مخلوق معلوم است و مبین برهن است و منقول پس گفت فلم یفتنی ما سبقنی و لم یعزب
عنی ما غاب عنی یعنی پس هیچ چیز از من فوت نشد از آنچه سابق شده بر من و غایب و غروب نکرده از من آنچه غایب باشد از من
ابشر باذن الله و ادی عنه یعنی بشارت داده شده ام بدرجات و کمالات باذن الله و ادا میکنم و موده ای سازم از جانب

خداوند کائنات هرچه شاید و باید کل ذلک من الله مکنی فیه بعلمه یعنی آنچه مذکور شد از حالات و کمالات از جانب الله تعالی است
بمن که تمکین من نموده در آن بعلم خود و قدرت خود الحدیث الثانی روایت است از مفضل که گفت شنیدم ابا عبدالله را علیه السلام که میگفت ما
جاء به علی آخذ به پس ذکر کرده حدیث سابق را الحدیث الثالث روایت است از [illegible] که گفت داخل شدم من و سلیمان بن خالد بر ابی عبدالله
علیه السلام پس ابتدا کرد به کلام برای ما و گفت یا سلیمان ما جاء عن امیر المؤمنین یؤخذ به و ما نهی عنه ینتهی عنه یعنی هرچه آمده از جانب
علی علیه السلام بسوی مردمان اخذ کرده میشود با آن و هرچه نهی کرده از آن بازایستاده شود از آن یعنی امر و نهی او منقاد است جاری شده
برای او از فضل آنچه جاری شده برای رسول الله و مر رسول الله راست فضل بر جمیع خلایق یعنی بر امیر المؤمنین در چیزی از احکام
او مانند متعقب است بر خدای تعالی و بر رسول الله و رد کردن بر او در قلیل و کثیر بعد شرکست بالله تعالی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باب
الله است که ایشان نخواهند آن کرد الا از آن باب و او سبیل الله است که هرکه سالک شد در غیر آن سبیل با ما هلاک کرده باشد و هلاک شود
و همین طریق جاری شده است ائمه علیهم السلام واحدی بعد از واحدی و گردانیده حق تعالی ایشان را ارکان ارض خود که بخوف آنکه مبادا و حقایق
و فرایض که در زمین و او حجت بالغه است بر هرکه بر فوق ارض است و تحت زمین تا آخر حدیث چنانچه گذشت اول مجموع شده
الحدیث الرابع روایت است از ابی الصامت حلوانی از ابی جعفر علیه السلام که گفت فضل امیر المؤمنین ما جاء به اخذ به و ما نهی عنه
انتهی عنه جری له من الطاعة بعد رسول الله صلعم ما لرسول الله صلعم یعنی فضل او جاریست هرچه آن اخذ کرده میشود و هرچیزی که نهی کرده از آن
بازایستاده میشود از آن جاری شده برای او از طاعت بعد از رسول الله آنچه برای رسول الله جاری شده و فضل او محمد رسول الله راست
و متقدم بر حضرت علی علیه السلام مثل متقدم است بر خدای تعالی و رسول او و متفضل بر او مانند متفضل است بر رسول الله صلعم و راد بر او در صغیره
و کبیره بر حد شرکست بخداوند بسبب آنکه رسول الله باب الله است که اتیان کرده میشود بخدا الا از آن باب و سبیل الله است که هرکه
سالک آن سبیل شود و اصل گردد به رحمت الله تعالی و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام بعد از او و آن جاری شده برای ائمه علیهم السلام واحد بعد از واحد
و گردانیده حق تعالی ایشان را ارکان ارض ان تمید باهلها یعنی بخوف آنکه مبادا فرو رود با ساکنان و ایشان را ابواب الاسلام
بر سبیل هدایت آن مهتدی میشود و هادی الا به هدایت ایشان و گمراه میشود خارج از هدی الا تقصیر در حق ایشان [illegible]
اسناد الله اند بر آنچه هبوط یافته از علم عذر یابند و حجت بالغ اند بر کسانی که بر ارض اند جاری میشود برای آخر ایشان از خدای

تعالی مثل آنچه جاری شده برای اول الف نی و امری بعد آن نرسد الا بعون الله و حضرت امیرالمومنین ع گفت انا قسیم الله بین الجنة
والنار که داخل نشود در آن الا بحجت من و من فاروق اکبرم و من امام برای کسی که بعد از من است و مودی از آن کسی که پیش از من
بوده مقدم نشود بر من احدی الا احمد صلعم بدرستیکه من او بر سبیل و امرها الا آنکه او مدعو است باسم خود یعنی نبوت و من بولایت
و امامت بدرستیکه داده شده ام علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب و من صاحب کرامات و صاحب دول و صاحب عصا و میسم
و دابه که تکلم کند با مردمان یعنی دابة الارض که مذکور است در قرآن با جمیع و مفصل این اشیاء مذکوره خواهد شد باب یازدهم
در امر نادر جامع در فضل امام و صفات او و در بین و مدیستم الحدیث بطوله روایت است از ابو محمد قاسم بن علا رحمه الله و
مرفوع ساخته حدیث را از عبدالعزیز بن مسلم که گفت بودیم با جماعت در مرو با حضرت امام ثامن ضامن خازن علم خدا عارف قدر و قضا
امام رضا علیه التحیة و الثناء و جمع شده بودیم در روز جمعه در ابتدای آمدن ما با آن و سایر پس در آن مجلس اراده امر امامت فرموده یعنی
آن را اداره ساختند در میان خود و ذکر کرد اصناف مردم گردیده در آن پس من داخل شدم بر سید خود و مولای خود امام رضا
ع و خبر کردم خوض مردم را در آن و اعلام نمودم او را از آن پس آنحضرت تبسم آغاز نموده گفت یا عبدالعزیز این قوم جاهل شدند
و فریب خورده اند از آرای خود بدرستیکه الله تعالی قبض نکرده پیغمبر خود را تا آنکه کامل گردانیده برای او دین خدا را و
انزال فرموده برای او قرآن را که در آنست تبیان هر شی و مبین ساخته در آن حلال و حرام را و جمیع ما یحتاج الیه یعنی مردم را تماما و کمالا
چنانکه گفت باری تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم ما در کتاب خود از چیزی یا عبارت لفظ و فن کلمات
چه آن کتابیست جامع هر رطب و یابس یا فرع راجی و یابس و گفت تنزل فرموده در حجة الوداع در آخر عمر آنحضرت آیه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا چه امر امامت از تمام دین است و از اتمام نعمت مبین و مکرر حضرت
رسول الله صلعم بیان کرده و مبین ساخته معالم دین مسلمانان را و افصاح کرده برای ایشان سبیل ایشان را و ترک کرده ایشان را بر قصد
سبیل حق و صدق و اقامت کرده برای ایشان علی را علم و امام بوده و ترک نکرده چیزی را که محتاج الیه امت باشد الا آنکه بیان کرده او را
پس کسی را که زعم آن باشد که باری تعالی کامل نکرده دین خود را تحقیق که رد کرده و رد نموده کتاب خدا را و کسیکه رد کند کتاب
خدا را بلا ریب کافر و فاجر باشد یا آنکه پس بحاکم ثابت کرده اند جمعی کثیر و جمع غفیر که این آیه کریمه مذکوره بعد از نزول آیه کریمه یا ایها

الرسول

الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس نازل شده و مفسرین اهل سنت
گفته اند که پیغمبر را که تبلیغ کن یا رسول الله آنچه بر تو نازل شده از پروردگار تو در فضل و مناقب امیرالمومنین و اگر آن تبلیغ بجای نیاوری
پس تبلیغ هیچ یک را بجای نیاورده باشی در رسالت خود و این واقعه ... بود میان حضرت رسول الله صلعم ندا کرد مردمان را
از همه جانب و چون جمع شدند اخذ کرد دست علی بن ابی طالب ع را بعد از آنکه امر کرده بود که رحلهای شتران را که جمع کرده بودند
و از شکوب و از بالاها و پالانهای شتران شبه منبر ساختند پس آنجا بر آمد و علی را با خود بر آورد و بهر دو ضبع او یعنی بازوی او گرفته
او را بر داشت و بلند کرد او را چنانکه مردمان سفیدی بغل آنحضرت را دیدند و بعد از خطبه جلیله و مواعظ و نصایح بسیار
فرمود که ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس را که من مولای اویم این علی مولای اوست و اولی بتصرف
از او در نفس او و معلوم است که حضرت پیغمبر ص مولای کل صحابه و غیرهم بود باجماع مسلمانان پس علی نیز مولای کل خلایق باشد بمقتضی صحیح
رسول فصیح منضم ازین حال و مقال پس جماعت صحابه متفرق نشده بودند که آیه کمال دین و اتمام نعمت مبین که در نزول آیات
چنانکه حضرت باری فرموده الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم
برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما اسلام را که آن دین شما باشد و آنچه شما را بود ثابت
پس آنحضرت بنص صریح مبین و کلام متین رب العالمین و تمام حجت کرد بر اهل تمکین باشد و مرضی آمن اهل یقین و یعنی قول حق
تعالی که فرموده و رضیت لکم الاسلام دینا بعد از آن حضرت رسول امین فرمود الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة
و رضاء الرب برسالتی و بالولایة لعلی من بعدی و باز فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره و اخذل من خذله یعنی هر کسی را که من اولی بتصرف از نفس او در امور او علی نیز اولی بتصرف است پس خداوندا دوست
دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و نصرت ده کسی را که نصرت دهد علی را و خوار
حسان ابن ثابت شاعر رسول الله صلعم در آن مجمع بوده فرمود یا رسول الله اگر اذن دهی نظمی چند در این باب بگویم حضرت
رسول فرمود قل برکة الله پس حسان فرمود ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا بان مولاکم ثم و ولیکم
فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا الهک مولانا و انت ولینا و لا تجدن منا لک الیوم عاصیا فقال له قم یا علی فاننی

جعلتک من بعدی اماما وهادیا یعنی ندای کنند مردمان را در روز غدیر پیغمبر ایشان بموضع فرمود پس شنیدند شعار رسول را منادی بجوده ۹۵
از جانب خدا بانچه بوده میگفت بدرستی که من مولای شمام بگو مولی و ولی شمام در تعرف نفس شما پس گفتند آری در حالی که آنجا
ظاهر شده بود دعاهی و ثناگو چنانکه میگفتند یا رسول الله آنگاه تو مولای مائی و تو ولی مائی و نیافتیم امروز در علی عا فرمای این امر
غایب عاصی و گردنکش پس رسول گفت قم یا علی بدرستی که راضی شدم ترا بعد از من که امام باشی و هادی خلایق در کل امور پس آن
مردمان در تهنیت و مبارکباد آن جناب بنوت مر حضرت علی را ستایش بسیار کردند و تبخبخ اظهار نمودند اول از عمر خطاب
منافق این امر بیست مشهور و معروف نزد جمهور خواص و عوام تا آنکه چون این خبر شایع قطار و سایر دیار گردید حارث بن
نعمان رسید او راخوش نیامد را کیسه خود کردید و در لحظه نزول فرمود از ناقه بزیر آمد و ناقه را خوابانید و معقول ساخته
بحضرت رسول ایشان فرمود و آنحضرت در میان اصحاب بود فرمود که یا محمد ما را فرموده که شهادتین عرض کنیم عرض کردیم
و امر کردید که پنج وقت نماز بجای آوریم بجای آوردیم و ما را قبول کردیم از تو و امر کردی بزکوة اموال و امر کردی بروزه و حج
بیکماه و حج خانه خدا کردن این جمله را قبول نمودیم و تو باین همه راضی نشدی تا آنکه بیازوی ابن عم خود چسبیدی و تفضیلش دادی
بر ما و گفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس این خبر ست از تو یا چه است از خدا حضرت رسول خدا فرمود والله الذی لا اله
الا هو ان هذا من امر الله یعنی خدا که این از جانب خدا است پس آن بی سعادت پشت برسول خدا کرد و متوجه ناقه خود گشت و میگفت
اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا من السماء حجارة او ائتنا بعذاب الیم هنوز بناقه نرسیده بود که سنگ
آسمانی برسر او رسید که از دبر او بیرون شد و بجهنم واصل گردید پس حق تعالی نازل فرموده سوره سال سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله و این روایت را ثعلبی از علمای جمهور روایت کرده در تفسیر خود و این حکایت کفایت
مینماید مومن را و منافق را اینست که امام عم گفت در فضیلت امامت که هل یعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز
فیها اختیارهم یعنی آیا میدانند قدر امامت را و محل آنرا از امت تا جایز و مجوز شود در آن اختیار ایشان و گفت
که امامت اجل است از روی قدر و اعظم است از روی شان و اعلی است از روی مکان و امنع است از روی جانب
و ابعد است از غور کردن در آن چنانکه نتوانند مردمان بآن رسید بعقول خود یا ادراک آن توان نمود یا برای خود یا آنکه توا

اقامه

۹۶ اقامه نمود امامی را باختیار خود بدرستی که امامت چیزیست که خاص کرده الله تعالی بآن ابراهیم خلیل را الله بعد از نبوت و خلت در مرتبه
ثالثه از این هر دو و آن فضیلی بوده که مشرف ساخته حق تعالی او را بآن و بلند کرده بآن ذکر او را چنانکه گفته انی جاعلک للناس اماما
پس خلیل رحمن گفت از روی سرور و حبور در آن مرتبه و من ذریتی یعنی از ذریت من نیز امام کردان چنانکه مرا کرده ابدی و قال الله تبارک
و تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد امامت من در نیابد ظالمان را بلکه مخصوص معصومان باشد پس باطل کرده اینه این آیه
که امامت هر ظالمی را تا روز قیامت چنانکه آن جاری گردید و قرار گرفته در صفوه مردمان باختیار رفاه سبحان یعنی اکرام کرده آنرا
حق تعالی و کرده اینه آنرا در روزی اهل صفوه طهارت لهذا گفته و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة نافله زیادتی عنیب و عطیه
را گویند از آنچه واجب نباشد و لعولد ابراهیم گوید و گفت کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم
فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین یعنی کل آنجماعت را صالح کرده ایم و ایشان را امامان ساختیم که هدایت
کننده مردم را بامر ما و وحی کردیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامت نماز را و ایتاء زکوة را و بودند آنجماعت عابدین ما و مطیعین
ما پس این امر همیشه در ذریه او بوده که بعضی از بعضی وارث آن میشده اند قرنی بعد از قرنی تا آنکه حق تعالی موروث و تفویض کرد
آنرا و رسانید به پیغمبر ما پس گفت جل جلاله ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی الامی والذین آمنوا والله
ولی المؤمنین یعنی بدرستی که اولی و اوفق و اقرب و انسب مردمان بابراهیم که خلیل رحمان است آنجماعتند که تابع او شده
باشند از گذشتگان و این نبی امی و جماعتی که ایمان آورده باشند باو و حق تعالی ولی و ناصر مومنین است فکانت له خاصة
پس بوده این مرتبه نبوت و رسالت در او و لا جرم برای او خاص نه غیر او از ایشان تقلید کرد آنرا رسول الله مر علی را یعنی امامت
را قلاده کردن علی ساخت بامر الله تعالی بر آن رسم که فرض کرده بود وجب الوجود پس صارت فی ذریته الاصفیاء پس گردید
و قرار گرفت امامت در ذریه اصفیا آنحضرت آنجناب در ذریتی که حق تعالی داده است ایشان را علم و ایمان بقوله جل جلاله و قال الذین
اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث یعنی گفت باری تعالی آنجماعتی را که عطا شده بود ایشان را
علم و ایمان تحقیق که درنگ نموده بودید در حکم و مضمون کلام الله تا روز قیامت و این امامت در اولاد علی عم مخصوص شده
خاصه تا روز قیامت و نشود آنکه لا نبی بعد محمد چه پیغمبری بعد محمد نیامده چنانکه پیغمبر گفت لا نبی بعدی پس از کجا آنجماعت جاهل

اختیار میکنند جهالت جهال را به درستیکه امامت همان منزلت انبیاست و ارث اوصیاء چه امامت خلافت خداست و خلافت رسول
خدا و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السلام بتحقیق که امامت زمام دین است و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین بدرستیکه
امامت اصل سامی اسلام است و فرع نامی اوست بامام تمام میشود صلوة و زکوة و صیام و حج و جهاد و توفیر فیء و صدقات
و امضاء حدود و احکام و منع ثغور و اطراف و امام است که حلال میکرده حلال خدا را و حرام میکرده حرام خدا را و اقامه
میکند حدود خدا را و ذب و منع میکند از دین خدا [illegible] و دعوت مینماید بسوی سبیل رب خود بحکمت حسنه و موعظت حسنه و حجت
بالغه و گفت الامام کالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم و هی [illegible] بحیث لا تنالها الایدی و الابصار یعنی امام
مانند آفتاب طالع است فراگیرنده بنور خود تمام عالم را و آن در افق عالم چنین است که نه اصل شوائبه گرد آن را و نه دستهای عبیرها
یعنی مرتبه انوار امام را بر دستهای شوانند دریافت چنانکه جاهلان مرتبه نور آفتاب را نشوانند دید و گفت امام بدر است منیر و سراج
زاهر و نوریست ساطع و نجمیست هادی در غیاهب دجی یعنی در ظلمات شبهای تاریک و در اجواز و اوساط بلدان و لجج بحار امام
آبیست شیرین برای تشنگان ایمان و دال بر هدی و منجی از ردی الامام النار علی الیفاع یعنی امام ناریست بر جای که آن
جای مرتفع باشد چنانکه چون آتش را بلند نهاده شود گمراهان را راه نمایان تر باشد و الحار لمن اصطلی به و حار است برای کسیکه
اصطلا کند بآن یعنی طلب گرمی نماید و دلیل است در مهالک و مفارق اوست هالک و امام ابریست ماطر و غیث است
هاطل شفا و رحم باران در بهاران و شمسیست مضیئه و سمائیست ظلیله و ارضیست بسیطه و عینیست غزیره و غدیر است و روضه
و در حقیقت امام در حقیقت رفیق و والد شفیق و برادر شقیق و مادر برّه بولد صغیر و مفزع عباد
در داهیه کبری امام امین الله است در خلق او و حجت او بر عباد او و خلیفه او در بلاد او و داعی الی الله و ذاب از حرم الله امام
مطهر است از ذنوب و مبرا از عیوب مخصوص بعلم موسوم بحلم نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الکافرین امام
واحد دهر است که برابر نباشد با او احدی و معادل او نگردد عالمی و موجود نشود از وی بدیل یعنی لا بدل له و نباشد او را مثل
و نظیری و مخصوص بفضل باشد کله بدون طلب از برای او و بدون اکتساب بلکه مخصوص است بآن از مفضل وهاب فمن ذا الذی یبلغ
معرفة الامام ع او یمکنه اختیاره پس کیست آنکس که برسد بمعرفت امام علیه السلام یا ممکن باشد او را اختیار نمودن او ازینجهت

هیهات هیهات ضلت العقول چه دور است چه دور است این امر از خردمندان گم شده اند عقول و تایه گشته اند حلوم و حیران گردیده
الباب و خاسی گشته اند عیون و صاغر گردیده اند عظما و متحیر شده اند حکما و تقاصر یافته اند حلما و حاصر شده اند خطبا و جاهل مانده
اند الباب و کلال پذیرفته اند شعرا و عاجز شده اند ادبا و مانده گشته اند بلغا [illegible] و صف شانی از شئون او و فضیلتی از فضائل او
چنانکه اقرار نموده اند بعجز و تقصیر خود و کیف یوصف بکله او ینعت [illegible] او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناءه
یعنی چگونه صفت کرده میشود و بکل او یافت نموده گردد [illegible] فهم شود چیزی از امر او یا یافت شود کسیکه قائم مقام او تواند شد
و منع سازد مانند غنای او لا کیف و انی [illegible] چنین و چگونه باشد و کجا باشد و حال آنکه او بمنزلهٔ نجم است از ید متناولین و وصف
واصفین یعنی دست کسی باین مرتبه و وصف واصفان او را در نیابد پس کجاست اختیار از این و کجاست عقول از این و کجا یافت شود مثل این
اتظنون ان ذلک یوجد فی غیر آل الرسول محمد صلی الله علیه و آله ایگمان دارید که مثل آن یافت شود در غیر آل رسول محمد خاتم النبیین کذبتهم و
الله انفسهم یعنی خدا تکذیب کرده ایشان را انفس ایشان و منتها ساخته ایشان را باطیل ایشان یعنی طامعت شده علیهم اللعنة
پس ترقی شده اند بر ترقی صعب و حضیض زلق که لغزش میشود از آنجا اقدام ایشان بجانب حضیض و قصد و روم کرده اند نصب امامت
امام و حیبن را بعقول حائره بایره ناقصه و آراء مضله خود پس زیاده نکرده اند از آن الا بعدا قاتلهم الله انی یؤفکون یعنی
خدا قتل کناد ایشان را که بر میگردند از حق بسوی اینجا قتل یعنی لعنت است ای لعنهم الله چه ملعون خدا بمنزله مقتول است و هالک و کجا بر
میگردند از حق بسوی کذب و باطل یعنی که روم و قصد کرده اند امر صعب را و قائل شده اند افک و افترا را و ضلوا ضلالا بعیدا
و واقع شده اند در حیرت از آنوقت که ترک کرده امام خود را از بصیرت یعنی دانسته و زینت داده برای ایشان شیطان اعمال
ایشان را فصدهم عن السبیل پس مانع شده ایشان را از طریق هدی و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله
حق شیفته و بینا و دانا بودند در راه راست و دانسته بودند که حق باکه بوده اما عجب و بیزار رغبت برده شدند از اختیار الله و
اختیار رسول الله بسوی اختیار خود رواج شده و حال آنکه قرآن ندا میکرد ایشان را که و ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی رب تو یا محمد خلق میکند آنچه خواهد و اختیار میکند هر که را خواهد پس نیست مر ایشان را
اختیار و رکار خدا و کار [illegible] بدو کدام پاک و منزه است حق تعالی از آنچه شریک میشوند بآن مردم و دان و حال عزوجل و ما کان

لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة جنس هیچ مومنی و مومنه را هرگاه قضا کند خدا و رسول او امری را
اینکه ایشان را اختیار در آن باشد و گفته ما لکم کیف تحکمون چیست مر شما را و چگونه حکم میکنید شما در آنچه گفتم و گفته آیا ایشان راست
کتابی در دین او که درس میگویند از آن ان لکم فیه لما تخیرون بدرستیکه مر شما راست در آن هر آینه چیزی که مختار شوند و اختیار کنند یا
مر ایشان راست ایمان بالغه بر ما تا روز قیامت ان لکم لما تحکمون بدرستیکه مر شما راست چیزی که حکم کنید بآن یعنی قبول پس سوال کن
ایشان را که کدام از ایشان بآن زعیم و ضامنست ام لهم شرکاء پس باید که بیارند شرکاء خود را اگر راست گو باشند و باز گفته آیا
تدبر نمیکنند قرآن را ام علی قلوب اقفالها یا بر دلهای ایشان است اقفال مطبوع بالطبع و مهرها بر دلهای ایشان پس ایشان فهم نمیکنند و ...
میگوئید ما شنیدیم و حال آنکه نمیشنوند بدرستیکه شر دواب نزد خدا ایشانند که گنگ الصم البکم الذین لا یعقلون و اگر خدا
میدانست در ایشان خیری را هر آینه میشنوانید ایشان را و اگر میشنوانید ایشان را هر آینه برمیگردیدند در حالتی که معرض باشند
یا گفته اند که شنیدیم و عاصی شدیم بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء بلکه آن فضل خداست بهر که میخواهد میدهد والله ذو الفضل
العظیم پس چگونه باشد ایشان را اختیار کردن امام و حال آنکه امام عالمی است که جاهل نمیشود و راعی است که نکول و ترک نکند معدن
قدس است و طهارت و نسک و زهادت و علم و عبادت مخصوص بدعوت رسول و نسل مطهره بتول جنت مولی و مرعی او را
نسب و مدانی و بزرگی جنبت او و او نجیب در بیتی است از قریش و در ذروه است از هاشم و از عترت رسول و رضای الله
تعالی است و شرف اشراف و [illegible] از عبد مناف نامی العلم کامل الحلم مضطلع و قوی بامامت عالم بسیاست مفروض الطاعة قائم بامر
الله عز و جل ناصح عباد الله حافظ دین الله بدرستیکه حق تعالی انبیاء و ائمه را توفیق میدهد بایشان و عطا میکند ایشان را
از مخزون علم خود و حکم خود چیزی که نداده غیر ایشان را پس میباشد علم ایشان فوق علم اهل زمان خود چنانکه در قول الله تعالی افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق احق است در
تابع شدن او را یا کسی را که راه نیابد الا آنکه راه نموده شود پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید در جعل و حال گفته فمن
یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا که داده شد حکمت خیر کثیر داده اند تحقیق که خیر بسیار باو داده اند و گفته است در حق طالوت نبی
ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم بدرستیکه برگزیده است

خدای مر طالوت را بر شما و زیادتی داده او را بسطت علم و جسم والله تعالی میدهد ملک خود را بکسی که میخواهد و الله تعالی است و در کرم
علیم است بهمه چیز و گفته است پیغمبر خود را انزل الله علیک الکتاب والحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی فرو
فرستاده بر تو یا محمد کتاب را و حکمت را و تعلیم داده ترا چیزی که نبودی که دانسته باشی آنرا و فضل خدا بر تو عظیم بوده است ای رسول خدا
و گفته است در حق ائمه از اهل بیت نبی او و عترت او و ذریه او ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما آیا حسد می برند [illegible] بر چیزی که داده ایشان را حق تعالی از فضل خود پس تحقیق که دادیم
آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان [illegible] فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا
بعض از ایشان بوده کسی که ایمان آورده بآن و از ایشان بوده کسیکه مانع شده از آن و کافیست جهنم منزل و ماوی را بدرستیکه
هرگاه اختیار کند الله تعالی بنده را برای امور عباد خود شرح میکند صدر او را برای آن و بودیعت میگذارد در قلب او ینابیع
حکمت را و الهام میکند او را علم آن پس درمانده نمیشود بعد از آن در جواب و حیران نمیگردد در آن از صواب پس او معصوم است
موید موفق مسدد و ایمن باشد از خطا و زلل و عثار و [illegible] آثار و خاص میکند او را بآن تا حجت او باشد بر عباد او و شاهد او باشد
بر خلق او و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آیا قادر میشوند بر مثل این امر پس مختار سازند آنرا
ایشان یا باشد مختار ایشان باین صفت پس تقدیم میکنند او را و تعدی کردند حق را بحق خانه خدا و سند کرده اند کتاب الله را
در پس پشت خود گویا که نمیدانند آنرا و حال آنکه در کتاب الله هدایت و شفاست پس ترک کرده اند آنرا و تابع شده اند هواهای
خود را پس مذمت کرده ایشان را خدای تعالی و مقت و غضب نموده بر ایشان و هلاک کرده ایشان را چنانکه گفته
و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین کیست گمراه تر از کسیکه تابع هوای نفس
خود شود بدون هدایت از الله تعالی بدرستیکه حق تعالی هدایت نمیکند قوم ظالمین را و در جای دیگر گفته فتعسا لهم و اضل اعمالهم
پس هلاکت باد ایشان را و گمراه باد اعمال ایشان و گفته کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل
قلب متکبر جبار بزرگ شده مقت و غضب نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده اند همچنین مهر میگذارد حق تعالی بسبب عمل ایشان بر کل
قلب متکبر جبار و صلی الله علی محمد النبی و آله الاخیار الحدیث الثانی [illegible] روایت از یحیی بن غالب از ابی عبد الله ع در خطبه که آورده است

ودران ذکر کرده احوال ائمه و صفات ایشان را چنانکه گفته ان الله عز وجل اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه وابلج بهم عن سبیل
منهاجه یعنی واضح و روشن کرده است الله تعالی بائمه هدی از اهل بیت نبی ما دین خود را از ایشان و ظاهر ساخته سبیل منهاج خود را و فتح
و عطیت نموده بسبب ایشان باطن ینابیع علم خود را برکسیکه شناخته باشد از امت محمد صلی الله علیه و آله واجب حق امام است یافته بهجت طعم
حلاوت ایمان خود را و دانسته فضل طلاوه اسلام خود را زیرا که حق تعالی نصب کرده امام را علم ساخته او را برای خلق خود و گردانیده
او را حجت بر اهل مواد و عوالم تمام خود و پوشانیده او را تاج وقار و عظمت کرده او را بنور اسرار و امداد نموده او را بسببی از اسباب
بسوی آسمان که منقطع نگردد از و مواد او و عنوان رسیدن آنچه نزد خداست الا بجهت [illegible] و قبول نکند الله تعالی اعمال عباد را
الا بمعرفت او و او عالم است بهر چه وارد شده بر او از ملتبسات دجی و معمیات سنن و مشتبهات فتن پس همیشه حق تعالی اختیار
میکرده و در اختیار بنده بانشان برای خلق خود از فرزندان [illegible] از نسل [illegible] امامی بعد از امامی مفضوب ساخته برای حق خود
و از عقب او امامی علم بین هادی نیری امام قیم و حجتی عالم ائمه بوده از جانب الله تعالی یهدون بالحق و به یعدلون حجج الله
و رعات او و دعاة او بر خلق او که متدین میشوند عباد بهدایت ایشان و استهلال میکنند بنور ایشان بلاد و نمو میکند برکت ایشان
تلاد یعنی گردانیده حق تعالی ایشان را حیوة انام و مصابیح ظلام و مفاتیح کلام و دعائم اسلام جاری شده بسبب
ایشان مقادیر الله عز وجل بر محتوم آن پس امام مرضی و مرتضی است و هادی و منتجی و قائم و مرتجی اصطفا کرده او را حق سبحانه و تعالی
بهمان این از اصطفاء و مختار ساخته او را بر عین خود در ذر حینی که در ذرا و خلق کرده او را و در بریه در حینی که بر خلق او را اظلاً
سایه بوده قبل از خلق نسمه از یمین عرش محبو بوده بحکمت در علم غیب نزد او اختیار کرده او را بعلم خود و انتخاب نموده او را
برای طهر خود بقیه از آدم و خیره از ذریه نوح و مصطفی از آل ابراهیم و سلاله از اسمعیل و صفوه از عترت محمد صلی الله علیه و آله همیشه مرعی بوده
بعین الله که حافظ و نگاه بان او بوده بستر او محفوظ بوده از حبائل ابلیس و جنود او مدفوع شده از و وقوب غواسق و نفوث
کل فاسق مصروف بوده از و قوارف سوء مبرا از عاهات محجوب از آفات معصوم از فواحش کلها معروف بحلم و بر در یفاع او منسوب
بعفاف و علم و فضل نزد انتهاء او [illegible] و مسند الیه امر والد خود صامت از نطق در حیوة او پس چون منقضی شده مدت والد او تا آنکه
منتهی گشته باو مقادیر الله بسبب او و آمده از جانب الله در محبت او رسیده منتهای مدت والد او پس گذشته و گردیده امر الله

بسوی

بسوی او بعد از وی و قلاده او کرده دین خود را او کرده است او را حجت بر عباد خود و قیم خود در بلاد خود و مؤید کرده او را بروح خود و داده
او را علم خود و انباء کرده او را بتفضیل بیان خود و استیداع نموده او را سر خود و منتدب و مدعو ساخته او را برای عظیم امر خود و خبر
کرده او را بفضل بیان علم خود و منصوب ساخته او را علم بوده برای خلایق خود و گردانیده حجت بر اهل عالم خود و ضیاء برای اهل دین
خود و قیم بر عباد خود رضی الله تعالی امام لهم و استیداع کرده او را سر خود و استحفاظ نموده او را علم خود و استخباء کرده او را حکمت
خود و استرعا کرده او را برای دین خود و حوا نموده او را برای عظیم امر خود و زنده گردانیده بسبب او مناهج سبیل خود و فرایض
خود و حدود خود پس او قائم شد بعدل [illegible] و اهل جهل [illegible] و شفا [illegible] و بیان واضح از هر مخرجی بطریقی
منهج آنچه بر طریق که گذشته اند بر آن صادقان از آبای او [illegible] پس نیست که جاهل شود حق این عالم را الا شقی و نیست که جاحد گردد
او را الا غوی و نیست که صاد و مانع شود او از آن الا جری که جسارت بر الله تعالی تعالی عن ذلک علوا کبیرا حاصل حدیث آنکه امام باید که
موصوف باشد بصفات حمیده از جانب حق تعالی و خبر صادق چنانکه عصمت و طهارت جبلی و خلقی او باشد و منصوص و مخصوص باموری که در غیر او
نباشد تا غیر او را اطلاع و مجال و جائز نباشد که بجای او نشیند چه جای آنکه غدر او و ولایت و امامت از طرف او اگر نباشد هر کس را
بخاطر خطور میکند که خود را نایب مناب سازد چنانکه معلوم شده از غاصبین حق ائمه معصومین باب [illegible] شناختن هم
در آنکه ائمه ولاة امر الله اند و ایشانند که محسود شده و مذکور بذکر باری تعالی و در این باب هشت حدیث الحدیث الاول روایت
از برید عجلی که گفت سوال کردم ابا جعفر را از قول الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت و انقیاد
نمائید خدا را و رسول خدا را و صاحبان امر را پس جواب حضرت این بود که از قرآن ظاهر کرده و گفت که الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا آیا نبوده تو که نگاه کنی
بسوی کسانی که داده شده اند نصیبی از علم یعنی از علما بوده که میگروند بجبت و طاغوت و میگویند مر کسانی را که کافر شده اند
این جماعت راه یافته ترند از جماعتیکه ایشان ایمان آورده اند یعنی میگویند مر ائمه ضلالت را و دعاة بنار را هولاء اهدی
من آل محمد سبیلا اولئک الذین لعنهم الله این جماعت که چنین گویند و چنین دانند لعنت کرده خدا ایشان را و من یلعن الله فلن تجد له
نصیرا یعنی کسی را که خدا لعن کند نیابی برای او ناصر و معین ام لهم نصیب من الملک [illegible] ناصبی [illegible] که امامت و خلافت باشد

فاذا لا یؤتون الناس نقیرا پس در بی وقت نخواهند داد مردمان را نقیری که بوده فرمایند و گفت ما آن کسانیم که حق تعالی ما را ... با ١٠٣
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله آیا حسد میبرند مردمان را برآنچه داده حق تعالی ایشان را از فضل و کرم خود و گفت نحن
الناس علی ما آتاهم الله من فضله آیا حسد میبرند مردمان ما را برآنچه داده حق تعالی ایشان را المحسودون علی ما آتانا الله من الامامة دون
خلق الله اجمعین مائیم کسانی محسود برآنچه داده حق تعالی ما را ... است نه غیر ما را از خلایق فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
وآتیناهم ملکا عظیما یعنی ما داده ایم آل ابراهیم الکتاب و حکمت ... گوید که گردانیدیم از ایشان رسل و انبیا را و ائمه پس چگونه اقرار
میکنند آنرا در آل ابراهیم و انکار مینمایند در آل محمد فمنهم من آمن به ومنهم من ... سعیرا پس از ایشان هست کسانی که
مؤمن شدند و از ایشان هست کسانی که منع از آن کردند و کافیست جهنم برای ایشان سعیر و دوزخ ... بوده و برافروخته شده ان الذین
کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا بدرستی که آنانکه کافر شدند بآیات ما پس ازین بریان خواهیم کرد ایشان را بنار و کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما هر وقت که پخته و سوخته گردد جلود ایشان بدل
بکنیم بجلود دیگر غیر جلود سوخته حضرت امام ع ازین آیات ... آیات الله کرده و از جمله آیات الله ائمه ... اند لکه
مراد ... ایشانند پس ازینجا کفر و فسق خلفاء ملعونه بظهور میرسد چنانکه هیچ کس ... در این باب بخاطر رسد لیکن علماء عامه ...
با ... محمول ... ساخته اند و پای انصاف در میانه ننهاده اند و خاص بکفره و منافقین ... نکرده اند چنانکه حق تعالی
ایشان را کافر گفته و ایشان خود را مسلمان خوانده ... مسند الحدیث الثانی روایت از محمد بن فضیل
از ابی الحسن ع در قول الله عز وجل ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فرمود که نحن الناس المحسودون مائیم آن
مردمانی که محسود خلایقیم و معین از جانب خالق چنانکه در حدیث سابق مذکور شد چه اکثر مردم با ایشان ... حق را صاحب حق
صاحب ... دین چون خلفا که در زی ... و خلافت را غصب ... خود ساختند و وصایا ... را زیر پا انداختند
داخل شدند در زمره اولئک علیهم اللعنة من الله والملائکة والناس اجمعین الحدیث الثالث روایت از حمران بن اعین
که گفت گفتم مر ابی عبدالله را ع قول الله عز وجل فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب گفت مراد نبوت گفتم الحکمة گفت مراد فهم است
و قضا گفتم و آتیناهم ملکا عظیما فقال الطاعة یعنی مراد ملک عظیم اطاعت مردمان است مر ایشان را چه کتاب برای کسی ... نبوت

دلی

١٠٤ ولی ... ملکیت که خلافت و امامت و ولایت باشد نباشد الحدیث السابع روایت از ابی الصباح که گفت سوال کردم ابا عبدالله
ع از قول الله عز وجل ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله پس گفت یا ابا الصباح نحن والله الناس المحسودون چه ظاهر است که
فضیلت و حالت ... خصوصیت امور ... بیشتر در کسی جمع شود حسد مردمان بیشتر باشد بر آن که المرء عدو لما جهل ... عداوت ثابت
برای جاهل بحال عالم ... امور معقول نشود بلکه ... محسوسات نشود که موافق طبع او باشد پس برخلاف طبع او ... و
دشمن باشند ... در جهل مرکب که غالب مردم جاهل است و ازینجا ... است که اعدای ایشان ... بسیار بود بلکه هر کس در حسد ایشان بوده
ما ... جای دیگر بود که محسود شود پس ... شدند و خلایق ... غصب امامت ایشان نمودند و شرار این منع در برادران
یوسف که پیغمبرزادگان بودند ظاهر شده چنانکه در آخر شرمندگی روی داد حق بصاحب حق قرار گرفت والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث
الخامس روایت از برید عجلی از ابی جعفر ع در قول الله عز وجل فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
گفت جعل منهم الرسل والانبیاء والائمة فکیف یقرون فی آل ابراهیم ع وینکرونه فی آل محمد ص یعنی هرگاه این مرتبه را در آل ابراهیم
ثابت شده در آل محمد انکار ... باشد چه اقرار بآن اقرار باین لازم است بطریق اولی و گفت گفتم و آتیناهم ملکا عظیما گفت ملک عظیم
آنست که گردانیده در میان ایشان ائمه چنانکه من اطاعهم اطاع الله ومن عصاهم عصی الله فهو الملک العظیم لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و ... آیات علامات ... بر حقیقت خلافت معصومین ع و بطلان خلافت غاصبین لعنهم الله اجمعین باب ... علامتهم
و ائمه ع ... علاماتی اند که حق تعالی ذکر کرده آنها را در کتاب خود و در این باب ... الحدیث الاول روایت از ابی داود مسترق که گفت
... کرد ما را داود جصاص که گفت شنیدم ابا عبدالله ع که ... وعلامات وبالنجم هم یهتدون قال النجم رسول الله والعلامات
هم الائمة یعنی مراد نجم در این آیه کریمه رسول الله که در دین ... مانند نجم ثابت ... حاضر و غائب و مراد علامات
حضرات ائمه اند که ... و آیات ... و این روشن است ... مردمان از موافقان و مخالفان پس هرگاه ...
در شب تار راه بیابند و اینها علامات و امامات باشند رسول و ائمه که راه نمایان اند از ضلالت بسوی هدایت در زمین
... چه انجم و علامات ... اهل زمین باشند بلی ایشان چنانکه مردمان کور شده و گمراه ...
... باشند لیکن ... از ... ایشان ... واقع شده ...

تقلید و در شب تاریک ضلالت بیدار شوند و راه حق پیش گیرند و دیده بصیرت از این علامات بپوشند الحدیث الثانی روایت است از
اسباط بن سالم که سوال کرد هیثم ابا عبدالله علیه السلام و من نزد او بودم از قول حق تعالی و علامات و بالنجم هم یهتدون فقال رسول الله صلعم
النجم و العلامات الائمه علیهم السلام حاصل آنکه از نجم و علامات و اقوه در این آیت مراد ائمه اند که سر صحبت و هدایت ایشان بافق رسیده و بساط
امامت ایشان بر تمام فرش زمین کشیده چنانکه سلونی عما دون العرش از سلطان سریر عالم فرش بظهور انجامیده و چشم عقلا کعبه
مقصود بین از نیر ناظر ایشان را بوسیله ارض امکان بوجود حضرات هست و چشم خود چون کلیش الحدیث الثالث روایت است از وشا
که گفت سوال کردم از امام رضا ع از قول الله عزوجل و علامات و بالنجم هم یهتدون گفت نحن العلامات و النجم رسول الله صلعم علامات
مائیم برای طریق دین مبین و نجم هدایت رسول الله صلعم قائم السنین پس هر که راه حق باید باید که نزد ما بیاید تا راه یابد و الا راه حق
نیابد و در تیه ضلالت گمراه گردد و طوق هلاک در گردن نهد قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم یعنی که واضح شده رشد از گمراهی پس کسیکه کافر شود و بهره باطلست و مومن گردد بخدا اک
تمسک کرده بر ریسمان محکم که هرگز انقطاع برای آن نباشد باب هفتم هم در اینکه آیات مذکوره در کتاب الله ائمه معصومین علیهم
و در این سعودیت الحدیث الاول روایت است از داود رقی که گفت سوال کردم از ابا عبدالله ع از قول الله تبارک و تعالی و ما تغنی
الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون گفت ماییم آیات و نذر و توعید و تهدید و تخویف از قومی که مومن نشوند یعنی آیاتی که
فرستادیم و معین کردیم از برای قومی و ایشان ایمان نیاوردند و این مستلزم سعادت است در آینده که انتقام از ایشان کشیده خواهد
شد گفت الآیات هم الائمه و النذر هم الانبیا آیات ائمه اند حیات و علامات بودن ایشان برای ایمان ظاهر است بخلاف
غیر ایشان و تحقیق نذر انبیا باشند پس نه غیر ایشان چه ایشان بشیر و نذیر بوده اند راه حق و باطل نموده اند و بشارت بهشت
و بیم از دوزخ و اعمود خلایق کرده اند و طریق و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پیموده اند و چه قدر که هم الائمه و هم الانبیا باشند
ظاهر است نسبت با عبارت چه از غیر معصوم خطا آید و جایز الخطا امام نباشد که لا ینال عهدی الظالمین پس ای طالب حق تابع حق باش
که الحق یعلو و لا یعلی علیه چه اگر راه دین امروز از ایشان فرا گرفتی فردا در کرامات و سعادت باقی و الا امروز و فردا در ظلمات ضلالت
که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر پس باید دلیل پی دلیل رو تا منزل جلیل رسی و مرتبه جلیل یابی و دین راه انبیا چون ... باشند

و رش عظیم م

دلیل

دین ... های کار روانند در شرف انبیا چون ... ائمه بعد ایشان نامانند ز قائم قائم هست ارض و سموات بر ...
جز آیات بر و اندرانی این جاودان ... که در کلام حق ... مقصود الحدیث الثانی روایت است از یونس بن یعقوب ...
از ابی حمزه در قول الله عزوجل کذبوا بایاتنا کلها تکذیب کردند مردمان بآیات ما کل آیات را گفت یعنی اوصیا کلهم
یعنی مراد بآیات اوصیاء رسول الله اند و اوصیا بعد واحد بعد واحد و شخص از جانب خدا و رسول و نزول جبرئیل بعد و نقبای بنی اسرائیل
و تاکید کلهم برای آنستکه هر کدام را اگر قبول کنند چنانستکه همه را قبول کرده باشند پس کل ایشان آیات الله و هر کدام
آیتی بعد از آیتی مانند انبیا که کل حجت الله ... و انکار هر کدام انکار کل انبیاست بلا فرق بین الانبیاء و الاوصیاء
الحدیث الثالث روایت است از ابی حمزه از ابی جعفر ع که گفت گفتم او را که جانم فدای تو باد ... شیعه تو سوال میکنند
از تفسیر این آیه کریمه عم یتساءلون عن النبأ العظیم از چه خبر سوال میکنند عن النبأ العظیم از خبر عظیم بزرگ فقال و الیه
این سوره را سورة النبأ خوانند و تلفظ اگر چه استفهام است لیکن معانی تفخیم قدر است و جواب در بیان عظیم خلاف عظیم است
پس ... الالیه از ... مشغول باشد از جمله آیات که در این کتاب وارد شده چنانکه حضرت ابی جعفر ع گفت ذلک
الی ان شئت اخبرتهم و ان شئت لم اخبرهم و لکنی اخبرک یعنی جواب این سوال بسوی منست اگر خواسته باشم اختیار میکنم
مر ایشان را از آن و اگر خواسته باشم خبر نکنم ایشان را لیکن خبر میکنم ترا تفسیر آن گفتم یا حضرت عم یتساءلون از چه خبر سوال
میکنند پس گفت هی فی امیر المومنین ... این آیه در حق امیر المومنین است ... ما لله عزوجل آیه هی اکبر منی و لا لله
نبأ اعظم منی یعنی گفت هذا انا آیتی اکبر و عظیم از من در کائنات از وی آیات او گفت ...
هم فیه مختلفون آن مردمان در وی مختلفند و مینمایند که مراد ... و مطلب ... و اگر مراد قرآن باشد که عظیم الشان است
و مبنی از توحید و برهان و تصدیق رسول آخر الزمان با خبر بعث و نشور یاد قیامت و ساعت آن چنانکه تعریف الف کلام از
معرفت و احتوی کل افراد و مضافات نباشد این تخصیص را با وجه کل آن مختلف فیه اند گفت و تخصیص آن نکنند الا الاثم
تا بعد از جلالت ... و اختلاف در آن خبر از هر اختلافات است عجب تکذیب و تصدیق کلا سیعلمون ثم کلا ...
خواهند دانست عاقبت تکذیب خود ثم کلا سیعلمون این وعید است بر اثر وعیدی دیگر تاکید و عقب تاکیدی دیگر ...

البته خواهند دانست مکذبان حق عاقبت تکذیب خود را و مصدقان حق مآل تصدیق خود را از نکال و عذاب و کمال و ثواب
کتاب ابی راوندی آمده در تفسیر اهل بیت رسول الله صلعم که در جنگ صفین شخصی از لشکر معویه ملعون بیرون آمد و بجای رجز
سوره عم یتساءلون عن النبا العظیم تلاوت کرده و مصحف را حمایل خود کرده بود ملعون گفت می خواستم بیاید او بیرون رود حضرت
علی گفت موقف کن که من خود میروم و اسب را بیرون راند و نزد وی رفت و گفتا این نبا عظیم را میدانی و این خبر بزرگ را
میشناسی گفت نه حضرت علی گفت بخدا که منم آن خبری که از و سوال می کنند و سوال کرده خواهد شد از این نبا در روز قیامت چه
در ولایت من نزاع و خلاف کرده بعد از آنکه در روز غدیر پذیرفته و قبول نموده بودند و بینند که در عاقبت بد آید و چون آن بد
بخت کلام امیرالمؤمنین را قبول نکرد و انکار نمود آنحضرت شمشیر بر گردن او زد که سر او را ده گام دور انداخت باب
نوزدهم در آنکه فرض کرده حق تعالی و رسول او بودن را با ائمه صادقین صلعم و در این جهت حدیث است الحدیث الاول
روایت از برید بن معویه عجلی که گفت سوال کردم ابا جعفر را از قول الله عز و جل اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی
از خدا بترسید و متقی باشید و در دین خدا و باشید با صادقان و راستگویان و راستان و راستگویان قال ایانا عنی آنحضرت فرمود
ما را خواسته از صادقین یعنی باری تعالی از این آیه کریمه از ذکر صادقین ما را خواسته و مراد ما ایم و این امر برای وجوب است
پس وجب کرده واجب الوجود بودن را با صادقان که معلوم الصدق باشند و ایشان نیستند الا معصومین چه در غیر
ایشان کذب مجوز است پس ائمه اند ایشان باشند نه غیر ایشان و دلیل بر این آیه تطهیر است که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا چه معلوم است که کاذب مطهر نیست اکرم تطهیر باشد چنانکه گفت و الذین آمنوا
بالله و رسله اولئک هم الصدیقون مراد ایمان کامل است و مبالغه در صدق و این صفت الا در صاحبان عصمت و دیگری
آنکه گرد و الذی جاء بالصدق و صدق به گفت مراد محمد است و علی عم چنانکه در طریق اهل تفسیر حق وارد است که جاء بالصدق
محمد است و صدق به علی بن ابی طالب عم تم از پی دبستان اگر نزدی کاذبی در طریق حق دانان دبستان رستگار دارد
مرویست که حضرت رسول الله صلعم فرموده الصدیقون ثلثه حبیب نجار مومن آل یسین که گفت یا قوم اتبعوا
المرسلین و حزبیل مومن آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب ثالث ایشان است که منهم

من صحی ما ای احلیه فی سبیل الله و او افضل از ایشان است الحدیث الثانی روایت از ابن ابی عمیر از ابی الحسن الرضا که گفت سوال
کردم از آنحضرت از قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای جماعتیکه ایمان آورده اید
بخدا و رسول خدا بترسید معاصی خدا را و اجتناب کنید از آن و باشید با راستان در اخیار خود گفت الصادقون هم الائمه
والصدیقون بطاعتهم یعنی صادقان ائمه معصومین اند چه غیر ایشان مامون از کذب نیستند پس صدق محصور است در ایشان
و نیز صدیقند بطاعت خود شان یعنی ایشان بصدق درست و اخلاص تمام طاعت الهی را داشته اند چه طاعت و عبادت معصوم مقرون
بصدق نیت و یقین طویت باشد و در عبارت پس صادقان در طریق دین الله و شریعت رسول الله و ائمه هداة باشند چه در غیر ایشان
احتمال خلاف باشد و مخفی نماند که از صدیقین المشکل صدیقین باشند بطاعت ائمه که صادقانند نجات صدق با این صادقان بصدق
صدق و در چیزی صدق می باشد پس مراد آن باشد که ای جماعتی که گویند ایمان آورده ایم بترسید خدا را و باشید با صادقان و با
صدق ایشان ناشناخته صادقان باشید و صاحبان راستان رسته اند و رستگار سعی کن تا تو در این رستگار شوی الحدیث الثالث
روایت از سعید بن طریف از ابی جعفر که گفت من احب ان یحیی حیوة تشبه حیوة الانبیاء و یموت میتة تشبه میتة الشهداء
و یسکن الجنان التی غرسها الرحمن فلیتول علیا و لیوال ولیه یعنی کسی که دوست داشته باشد که زندگی کند بطوری که شبیه حیوة
انبیا باشد و بمیرد بمردنی که شبیه بمردن شهدا باشد و خواهد که ساکن باشد بهشتی را که غرس کرده آنجا را آفریدگار جل جلاله بدست قدرت
خود مردن و ساکن جاها کن پس باید که دوست دارد علی را و تولی با او داشته باشد و موالی و محب او باشد و تبرا از اعدای او نیز
داشته باشد چه تولای خالص نشود الا با تبرا پس محب نخست خالص المحبة وقتی است که دوست باشد با دوستان او و با دشمن او دشمن باشد با
دشمن او و با دشمن او لیکن او دوال محبت مشترک شود و جای او و تبرا او و ای در طریق محبان راه زن و جنایتست و گفت در تتمه
حدیث و لیقتد بالائمة من بعده فانهم عترتی خلقوا من طینتی اللهم ارزقهم فهمی و علمی و ویل للمخالفین لهم من امتی
اللهم لا تنلهم شفاعتی یعنی باید که اقتدا و ائتمام نماید مومن بائمه بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که ایشان عترت منند
یعنی خاصه و خالص من مخلوق شده اند از طینت من چنانکه بدن و روح ایشان از منست اللهم بار خدایا روزی کن ایشان را
فهم من و علم من و ویل و عذاب برای مخالفان ایشان از امت من بار خدایا نرسانی مخالفان ایشان را شفاعت من پس بلانک

و سبب دعای آنحضرت مستجاب شده است در حق ایشان پس چنانکه فهم و علم حضرت نصیب حضرات ائمه معصومین شده و بیان و عدم
و عدم رسیدن شفاعت او نصیب مخالفان ایشانست و مخالف احبهم جنت الا المخالف خلاف قول رسول هر که منکر گشته
اگرچه رسم تشیع در وی بود شایع جلوه با حضرات ائمه دوست شوی که قول فضل از ایشان می کنی خارج اللهم وال من والاهم
و عاد من عاداهم الحديث الرابع روایتست از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم از ابا جعفر که میگفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
تبارك و تعالی یقول استكمال حجتی علی الاشقیاء من امتك من ترك ولاية علی و والی اعدائه و انكر فضله و فضل الاوصیاء
من بعده الخ یعنی باری تعالی در حدیث قدسی فرموده است استکمال حجت من و حجت آن بر اشقیای امت تست با محمد در کسی است
که ترک کرده باشد ولایت علی را و موالی شده با اعدا او و منکر شده فضل او را و فضل اوصیای او را بعد از وی فان فضلك
فضلهم و طاعتك طاعتهم و حقك حقهم و معصيتك معصيتهم پس هر آینه فضل تو فضل ایشانست و طاعت تو طاعت ایشان
و حق تو حق ایشان و معصیت تو معصیت ایشان یعنی ایشان را صاحب فضل دانستن صاحب فضل دانستن تست و طاعت ایشان
و داشتن طاعت داشتن تست و حق ایشان بجای آوردن حق بجای آوردن تست و معصیت با ایشان ورزیدن معصیت با تو
ورزیدنست و هم الائمة الهداة من بعدك جرى فيهم روحك و روحك ما جرى فيك من ربك ایشان اند امامان با دلیل
در میان خلایق جهان بعد از تو جاری شده در ایشان روح تو و روح تو یعنی روح و رحمت تو آنچه جاری شده در تو از پروردگار
تو و هم عترتك من طينتك و لحمك و دمك ایشان عترت خالصه تو اخص اقربای تو اند از طینت تو و از گوشت تو و از
خون تو و قد اجرى الله عز و جل فيهم سنتك و سنة الانبياء قبلك تحقیق که جاری کرده است باری تعالی در ایشان سنت
و طریقت ترا و سنت انبیای پیش از تو و هم خزان علمي من بعدك حق علی ایشان خازنان منند بر علم من بعد از
تو این حقیقت بر من و لقد اصطفيتهم و انتجبتهم و اخلصتهم و ارتضيتهم تحقیق که مصطفا ساختم ایشان را و منتجب
کرده ایشان را و خالص ساختم ایشان را و مرتضی کرده ایشان را این کلمات مبارکات نصیحت عبارتست مر اوقات که در
تعریف ایشان مخلصان متعارفند در محاورات سلسله باری تعالی بعبارات شتی و عزت ایشان را تو ارزش نموده و احوال ایشان را
بر دمان ظاهر ساخته [illegible] پس گفت بجان احبهم و الاهم و سلم لفضلهم و نجاه و رستگاری یافت کسی که دوست داشته

باشد ایشان را و مولای ایشان شده و تسلیم فضل ایشان کرده و تا اینجا حدیث ایشان بوده و حدیث رسالت مآبی اینست که گفت و تتمه آن
کلام صدق انجام که و لقد اتانی جبرئیل بعيه باسمائهم و اسماء آبائهم و احبائهم و المسلمین لفضلهم یعنی تحقیق و درستی که آمده
جبرئیل نزد من و آورده اسماء ایشان را یک یک و اسماء آبای ایشان را یک یک و اسماء دوستان و احباء ایشان را یک یک تا بروز قیامت
هر که باشند و اسماء مسلمانان و اهل تسلیم فضل ایشان را جا بجا تا انواع علم الیقین ایشان زیادتر علم و معرفت با سامی دوستان و دشمنان بگیرند
بدون اشتباه چنانکه منقولست که شخصی نزد حضرت امیرالمؤمنین آمد و گفت انی احبك حضرت گفت و لکنی ابغضك امر شد بلیغ آمده
گفت من دوست دار شما ام گفت دروغ میگوئی زیرا که اسم تو در صحیفه اسامی دوستان ما نیست و آن صحیفه نزد ماست از جانب خدا
و رسول خدا و چون آنمرد منافق بود بر آشفت و تعجب کرد بعد از آنکه دانی قبل از این در وقت مقابله و حدیث با امام حسن مجتبی را الجواب
دیدم که جای نشسته بود فرد وحیده و کسی پیش او نبود گفتم یا حضرت جانم فدای تو باد تو چون از ذریه رسول خدائی میخواهم که چیزی
غریب عجیبی که از رسول الله داشته باشی بمن بگوئی و بنمائی آنحضرت اشاره کرد که جبرئیل در اندک زمانی حاضر گشتم دست مبارک
در جیب مبارک کرده طوماری پیچیده از جیب بیرون آورده و بدست من داده و در پیش آنحضرت نشستم و طومار طولانی بود گشودم اسامی
جمیع خلایق بود از دوست و دشمن دشمن اول و ثانی و ثالث و رابع و همچنین دوست اول و ثانی و ثالث مذکور بود گفتم یا حضرت
هر که اول و شیعه کرده باشد در اول نوشته اند رجعت گفت اینکه گفتم همچنین در دوست گفت آری و من آن را تمام نشنوده بودم که
کاغذ دیگر بدست مبارک از جیب بیرون آورده و در طرفی از تخت و دست بر آن مالیده آنگاه شعیر از گوشت نمکچه زیر بنده آن گفت
تناول نمای [illegible] یا جبرئیل با [illegible] چشم و خوردم و سیر شدم و از خواب در آمدم و این مرتبت که واقع شده است به جبرئیل نسبت
و لكن العلم عند الله ای عزیز خلاصه اعتقاد این است که هر که مولانا حقی میداند و رسول او از زمان [illegible] امام معصومین را
که حق تعالی ایشان را موصوف ساخته با آن حضرت رسول الله [illegible] تعریف ایشان پرداخته و با اسماء و صفاتی ایشان ایشان را شناخته
حق میداند ایشان را و غیر ایشان را غیر حق و الا فلا و ما شهدنا الا بما علمنا ذلك [illegible] اللهم ارزقنا شفاعتهم و قبلت
طاعتهم الحديث الخامس روایتست از ابان ابی تغلب که گفت شنیدم ابا عبد الله علیه السلام که میگفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان
یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل جنة عدن التی غرسها ربی بیده فلیتول علی بن ابی طالب و لیوال ولیه و لیعاد عدوه

ولیتسلم للاوصیاء من بعده یعنی کسی را که اراده باشد که مانند زندگانی من زندگی کند و بمیرد مثل مردن من و داخل شود جنت عدن را
که غرس کرده آنرا پروردگار من بدست قدرت خود پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب را و دوست دارد ولی او را
و باید که دشمن دارد دشمن او را و باید که تسلیم نماید مر اوصیای او را بعد از و فانهم عترتی من لحمی ودمی اعطاهم الله فهمی و
علمی پس بدرستیکه ایشان عترت منند از لحم من و دم من عطا کرده حق تعالی بایشان فهم مرا و علم مرا پس گفت الی الله اشکو
امر امتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی یعنی بسوی حق تعالی شکایت میکنم امر امت خود را از آنانکه منکرین فضل ایشان
و امامت ایشان که قاطعان باشند در حق ایشان صله مرا یعنی هرکه از ایشان قطع کند از من قطع کرده و هرکه با ایشان وصل
کرده با من وصل کرده بعد از آن در باب امام حسین عم و اعدا اشاره کرده و قسم خورده چنانکه گفت وایم الله لیقتلن ابنی
لا انالهم الله شفاعتی این کلام قسم است یعنی قسم بخدا که هر آینه البته خواهند کشت این امت من پسر مرا نرساند حق تعالی
بایشان شفاعت مرا یعنی اگر خدا بخواهد پس شفاعت جمیع امت کم خدای تعالی بایشان نرساناد که من راضی از آنان که این معامله کنند
نمیشوم مقوله باید من غضب الله وغضب رسول الله وغضب اوصیاء الله ای عزیز اینکه گرامی بود که بولهب باشند هزار
بولهب در پیش قتله امام حسین عم بکرو رفتند اگر چه خبر خلود جهنم از باری تعالی در حق کفار مسبوق احتمال داشت که شفاعت رسول
بوجهلان تا بایشان برسد بخلاف قتله امام حسین را که هرگز بایشان نخواهد رسید چه ایشان دانسته محاربه کرده اند با او و رسول و ائمه کرده اند
فاعتبروا یا اولی الابصار فانهم الکفار الفجار الحدیث السادس روایت از جابر جعفی از ابی جعفر عم که گفت گفت
رسول الله صلعم من سره ان یحیی حیوتی ویموت میتتی ویدخل الجنة التی وعدنی ربی ویتمسک بقضیب غرسه ربی بیده
فلیتول علیا ابن ابی طالب عم و اوصیاءه من بعده یعنی کسی را که خوشحال و مسرور کرده اند که زندگی کند مثل زیستن من و
بمیرد مثل مردن من و داخل شود جنت را الجنان خسته را که وعده داده مرا بآن حق تعالی و تمسک کند بقضیب و شاخی که غرس
کرده پروردگار من بدست خود پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب عم و اوصیای او را بعد از و فانهم لا یدخلونکم
فی باب ضلال ولا یخرجونکم من باب هدی فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم پس بدرستیکه ایشان داخل نمیکردانند شما را
در باب ضلالت و بیرون نمیکنند شما را از باب هدایت پس تعلیم مدهید شما ایشان را چیزی که ایشان از شما اعلم اند

پس

پس هرچه بایشان شما را بگویند بکنید و هرچه نگویند مکنید که امر و نهی ایشان امر الله و نهی الله است و گفت و آتی سالت
ربی ان لا یفرق بینهم وبین الکتاب حتی یردا علی الحوض هکذا وضم بین اصبعیه وعرضه ما بین صنعاء الی ایله
فیه قدحان فضة وذهب عدد النجوم بدرستیکه من سوال کردم رب خود را که تفرقه نیندازد میان ایشان و میان کتاب خود
تا آنکه وارد شوند هردو بر من بحوض و ضم کرده میان انگشت سبابه خود را و بهمدیگر جفت کرده اند برای تمثیل و بیان کرده عرض حوض را
که عرض آن ما بین صنعاست از یمن تا ایله که جلیست میان مکه و مدینه قریب به ینبع و طبری ینبع و مصر و عقبه آن و در روایات دیگر
باب بسیار است مانند حدیث ثقلین که در ثقلین و این کافیست برای ثقلین اگر خواهند که مسرور باشند بثقلین اللهم
احشرنا مع سید الثقلین و امام الثقلین باب بیستم در آنکه اهل ذکر که امر کرده الله تعالی خلق را بسوال کردن از ایشان
ایشان ائمه معصومین اند نه غیر ایشان و درین نه حدیث است الحدیث الاول روایت از عبد الله بن عجلان از ابی جعفر عم
در قول الله عز وجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس سوال کنید اهل ذکر را اگر باشید که ندانید شما را چیزی را
قال رسول الله صلعم الذکر انا والائمة اهل الذکر ذکر مذکور در قرآن منم و ائمه معصومین اهل ذکر یعنی اهل رسول اند پس ایشان را
سوال کنید از ایشان سوال کنید و بغیر او ذکر گفته در قرآن زیرا که مذکر بر دمان است در ذکر خدا و احوال آخرت و این اطلاق مصدر است
بر فاعل برای مبالغه مانند زید عدل و قول او عز وجل وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسئلون بتحقیق که قرآن هر آینه ذکر است
برای تو یا محمد و برای قوم تو پس باید که شما که آن باشید و از زیاد نکذایده که پس از این سوال کرده خواهید شد قال ابو جعفر
عم نحن قومه ونحن المسئولون گفت ما قوم رسولیم و مائیم که سوال کرده میشویم بر شما عموما و خصوصا حاصل آنکه قرآن تمام
ذکر است ای پیغمبر و ذکر قوم تو که اهل بیت تو باشند تا روز قیامت پس قرآن در شان ایشان باشند و ذکر شان ایشان
چنانکه ظاهر است بر صاحبان ذکر و معرفت و عرفان و نیز از امیر المومنین عم مرویست که گفت نحن اهل الذکر و حق تعالی نبی را ذکر
گفته در قول خود و بعضی گفته اند اهل ذکر اهل قرآن اند چه قرار نیس گفته و بعضی گفته اند اهل علم اند باخبار امم ماضیه فهم العلماء الحدیث
الثانی روایت از عبد الرحمن بن کثیر که گفت گفتم مر ابی عبد الله را عم در مراد از فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفت
الذکر محمد ونحن اهله المسئولون ذکر عبارت است از محمد صلعم و ما اهل آن ذکریم و اهل بیت او که ما مسئولیم و شما سائل

و ما امام و شما ماموم گفت گفتم مراد از قول حق تعالی و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون چنانکه گذشت گفت: ما ایم
و نحن اهل الذکر و نحن المسئولون ما را خواسته و ما اهل ذکریم و ما مسئولیم چنانکه گذشت پس هر که ما را امام خود دانسته و از ما
سوال دین خود کرده و فهمیده ما را نجات خواهد یافت و الا فلا الحدیث الثالث روایتست از وشا که گفت سوال کردم
رضا علیه السلام پس گفتم جعلت فداک فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مراد چیست و مقصود کیست فقال نحن اهل الذکر
و نحن المسئولون ما اهل ذکریم و ما مسئولیم گفتم فانتم مسئولون و نحن السائلون نعم پس شما سوال کننده و سائلان ما
باشیم قال نعم گفتم حق علینا ان نسألکم واجب و فرض و حق و لازمست که ما از شما سوال کنیم قال نعم گفت اکنون کفتم حقا علیکم
ان تجیبونا حق است بر شما و واجب که جواب ما گوئید در سوالات گفت نه این با ماست اگر خواسته باشیم جواب خواهیم کرد و
اگر نخواسته باشیم نخواهیم کرد آیا نشنیده قول حق تعالی را که گفته هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب این عطاء بخشش
ماست شما را پس منت گذار یعنی عطا کن بهر که خواهی یا امساک کن بدون حساب تو را امساک سبب اجابت دادن است
و عطا کردن الحدیث الرابع روایتست از ابی بصیر از ابی عبد الله عم در قول الله عز و جل و انه لذکر لک و لقومک و سوف
تسألون چنانکه شروع شد ترجمه کرده پس آنحضرت فرمود فرسول الله صلعم الذکر و اهل بیته عم المسئولون و هم اهل
الذکر چنانکه مرقوم گشت الحدیث الخامس روایتست از فضیل از ابی عبد الله عم در قول الله تبارک و تعالی و انه لذکر
لک و لقومک و سوف تسألون چنانکه ترجمه نموده شد قال الذکر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون گفت مراد ذکر قرآن
است و ما قوم قرآنیم و ما مسئولانیم و دیگران سائلان از ما و این حدیث را با حدیث اول در ذکر معنیین منافاتی نیست چه
قرآن و رسول هر دو ذکر اند از جانب واحد حقیقی و در میان ایشان جدائی نیست چه قرآن مذکر است و رسول مذکر پس چون
هر دو سبب تذکره مرد مانند بطریق مبالغه اطلاق ذکر بهر دو حق است و صدق چه بغیر از قرآن گوید و قرآن از بغیر و هر دو
مذکر همدیگرند و هر دو مذکر دیگران و اهل بیت قوم قرآنند و قوم رسول آخر الزمان چه هر که بقرآن عمل کند قوم قرآن باشد که اهل
القرآن اهل الله و خاصته پس خوشا حال کسیکه قوم قرآن باشد که بتوسط قرآن و توسط رسول آخر الزمان حاصل شود اگر قوم رسول
قوم اول و گرنه دعوی قومی بجوئی خلاف هر کدام هر کس که جوید شود چون اجنبی راهی که بوید چنان قرآن حبلی بعضی را

بجو

بجوم به و ماد دیگر یا بتوم این و آن رو آشنا شو زبیگانه جدا گرد بحق رو چو سائل گردی از مسئول معلوم شود و جنت هم
این یک معصوم الحدیث السادس روایتست از ابی بکر حضرمی که گفت بودم نزد ابی جعفر عم که داخل شد برو ورد براو گفت
پس گفت جانم فدای تو باد اختیار و انتخاب کرده بودم برای تو شصت مسئله را که حاضر نیست مرا از آن یک مسئله گفت و لا
مسئله واحده ای ورد گفتم بلی بحق که حاضر شد مرا از آن حال یک مسئله گفت کدام است آن مسئله گفتم قول الله عز و جل فا
سئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون من هم کیستند ایشان قال نحن گفت ماییم اهل ذکر گفتم عزیزا گفتم بر ما واجب که از
شما سوال کنیم قال نعم گفتم بر شما واجب است که جواب گوئید ما را قال ذاک الینا گفت این بسوی ماست چنانکه گذشت
تفصیل آن زیرا که جواب بر ما لازم نیست که کسی بگوید پس ما را که جواب گفتن بهتر از گفتن باشد پس آن را دانا گفتن
و گفتن بحسب مصلحت حق خلاف کند بحسب تقیه چنانکه معلوم است فکذلک الامام الحدیث السابع روایتست از محمد بن مسلم
از ابی جعفر عم که گفت گفتم جاعتی که نزد ما هستند زعم ایشان آنست که قول الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ایشان
یهود و نصاری باشند فرمود اذا یدعونکم الی دینهم پس در نیوقت ایشان دعوت خواهند کرد شما را بدین خود پس چگونه
حق تعالی شما را بدین یهود و نصاری که منسوخ شده خوانده باشد پس آنحضرت گفت باشاره دست بجانب سینه مبارک خود که
نحن اهل الذکر و نحن المسئولون یعنی ما ایم که ذکر مشروع شد پس ظاهر شد که قرآن برای خود و بغیر سوال کرده شنید از
معصوم در آیات شبهه و جیب و لازم است بر ایشان قوم قرآن و نسل پیغمبر اند دانا بنزول قرآن و در جنب رسول آخر
الزمان که من فسر القرآن برایه فقد کفر الحدیث الثامن روایتست از وشا از ابی الحسن الرضا عم که گفت شنیدم از این
حضرت که میگفت قال علی بن الحسین عم علی الائمه من الفرض ما لیس علی شیعتهم و علی شیعتنا ما لیس علینا یعنی بر ائمه
است از فرض چیزیکه نیست بر شیعیان ایشان چنانکه بر ایشان نیست و بر شیعیان ماست چیزیکه نیست بر ما چنانکه بر ایشان
هست پس این کلام مجمل بر بیان رسیده و گفت امرهم الله عز و جل ان یسألونا قال فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
امر کرده باری تعالی ایشان را که از ما سوال کنند و امور دینیه خود را از ما شناسند تا از عزیزما خیانکه گفت سوال از
اهل ذکر کنند اگر باشد که خدا ایشان را مردی خود را امرهم ان یسألونا و لیس علینا الجواب ان شئنا اجبنا و ان شئنا

اسکنا پس امر کرده ایشان را که سوال کنند از ما و نیست بر ما که جواب بگوییم هر چیز را پس اگر خواهیم جواب میگوییم و اگر خواهیم
امساک میکنیم از آن چه علم این و آن با ما ست حاصل آنکه ایشان را سوال از کسی جایز نیست زیرا که بر ایشان چیزی مشکل نمیشود که
بر دیگری چنین نباشد و الا امام نباشند و نیست بر شیعیان که سوال کنند از غیر ایشان چه دیگران اهل فوت جواب حق و درست
نباشند چه شرایع الله از علما و اماثل می پرسند نه از علما یونانی و ایشان راست که سوال کنند و جواب ندهند و بر ایشان
است که سوال کنند و جواب دهند آنچه دانند و بر ایشان است که مسئول باشند و بر ایشان نیست و بر ایشان است که سائل نباشند
و بر ایشان نیست که سائل باشند فافهم المراد بالسداد الحدیث التاسع رواه ثقة از محمد بن ابی نصر گفت نوشتم نزد امام رضا ع
کتابی و در بود بعض از آنچه نوشته بودم اینکه قال الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون چنانکه شنیدی محصول آنرا
و قال الله عز و جل و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا
الیهم لعلهم یحذرون فنوشت مرموضا انکه نفور و سفر نماید همه ایشان برای تحصیل علم چه در دین تحصیل تعطیل کلی لازم آید و بی
صنعت و بی معاش باشند و همه بهلاکت رسند پس چرا نفور و سفر نکنند از هر فرقه گروهی و طائفه اگر چه کم باشد برای آنکه متفقه
شوند در دین و برای آنکه انذار و بیم کنند قوم خود را هر گاه رجوع کنند بسوی ایشان شاید که ایشان حذر کنند از بی دینی
و از جهل و درماندگی در امور دینیه این آیه کریمه دلالت بر وجوب اجتهاد دارد کفایة لا عینا چنانکه ظاهر آیه است پس راوی گفت
فقد فرضت علیهم المسئلة و لم تفرض علیکم الجواب فرمود پس تحقیق که فرض شده است بر ایشان سوال و فرض کرده نشده بر شما
جواب فرمود قال الله تبارک و تعالی فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع الهوی
یعنی گفته است باری تعالی پس اگر استجابت دعوت نکنند مردمان مر ترا و قبول ننمایند قول ترا یا محمد پس بدانکه ایشان تابع
میشوند اهواء خود را و کیست گمراه تر از کسی که تابع هوا و هوس باشد حاصل جواب آنستکه نیست واجب بر ایشان جواب
کل سائل بلکه جواب کسی که استجابت امر ایشان کند و در اول کتاب گذشت که واجب کرده باری تعالی با اهل سوال الا تعلیم
که واجب کرده بر مسئول تعلیم او را زیرا که علم بیش از جهل است چنانکه گذشت پس در باب علم سائلین همین شود و ایجاب کلی در
امام ع رفع آن که موجب فوت شده و جاهل را طلب معرفت اصول دین و جهت اما جواب بر حسب مصلحت باشد باب بیست و یکم

در ائمه سایر که وصف کرده حق تعالی در کتاب خود بعلم ایشان ائمه معصومین اند علیهم السلام و در این دو حدیث است الحدیث الاول
رواه ثقة از جابر از ابی جعفر ع در قول الله عز و جل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
آیا برابرند آنهائی که میدانند از خدا چیزی و جاهلی که نمیدانند آنها هیچ برابر نیستند با لغرود ... چیست و فرق این حیثیت
که تذکر و تامل میکنند در این امر صاحبان خرد و هوش و میشنوند کلام حق را بتوجه تمام و دو اعیه اوگوش و چون مراد یقین
این دو طائفه بود حضرت فرمود نحن الذین یعلمون و الذین لا یعلمون عدونا و شیعتنا اولوا الالباب یعنی مائیم آنکسانیکه
میدانند و آنکسانیکه نمیدانند دشمنان ما اند و شیعیان ما اولوا الالباب اند که تذکر و تامل میکنند و حق را از باطل و عالم
را از جاهل جدا میکنند و خیر را از شر و نفع را از ضرر میفهمند چه صاحب عقل کیست که چنین باشد و الا عبارت چون ان لا یعقل
شود و چون مقام مقام تکلم بوده و تقدیم مسند الیه اهم بوده برای تمکن خبر در ذهن سامع بتعبیر متکلم ادا کرده بخلاف فقره ثانیه که
ایشان بموصول برای عدم علم مخاطب باحوال مختصه مسند الیه سوی صله مانند الذی کان معاش رجل عالم و تاخیر مسند الیه
که عدو ما است برای قلت مبالات است بذکر او پس چون اشتباه در تعیین فرقه عالم بود از سائر فرقه در آنکه این راکسی
چه اندکه برابر ایشان نیستند از جهت امام ع مبین کرد ابتدا که کلمات انجا عبث نه غیر زیرا که ایشان از جانب خدا و رسالت
رسول خدا عالم شده اند کلی فرقه ایشان آنکه عبد اند و عبد اند که عبد اند پس در جهل مرکب باشند با عنادکه حق را میپوشند
و جاهل را عالم دانند چه عالم عالم را میشناسد و جاهل جاهل را در مرتبه علم و جهل پس تذکر در این باب صاحبان خرد را باشد نه غیر
این نزاع ظاهر است که مساوی نیستند این فرقتان و هیچ جز زیرا که شیعیان بفکر صائب و تدبر ثاقب جدا از هرج و مرج و اتباع
در موت رسول الله ص دانستند که حق در میان ایشان با که بوده و خلاص از موج دریای فتنه در کدام کشتی بوده لهذا در آن
نشستند و این از غرق آب فتنه گشتند فاعتبروا یا اولی الابصار الحدیث الثانی رواه ثقة بطریق دیگر از جابر از ابی جعفر
ع در قول الله عز و جل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب ترجمه پیش مذکور شد چنانکه ترجمه
این قول که گفت قال نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب مانند لا یستوی اصحاب النار و اصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون چه انجا مستحق نارند و اینجا مستحق جنت پس کسانیکه جاهلند را در این آیات صابرند

جهلان باشند که از ایشان تذکر نیاید و الا البته عقلی که کسی روایات محکم باشد انگیخته پس آن بمعنی جهل باشد با جمیع جهاد
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها باب بیست و دوم در آنکه راسخان در علم ائمه معصومین اند و در این
سه حدیث است الحدیث الاول روایت است از ابی بصیر از ابی عبد الله ع که گفت در آیه کریمه و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
الآیة نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله یعنی ماییم راسخان و ثابتان و ضابطان و متقنان و موقنان در علم احکام
و شرایع رسالت نبی و ماییم که میدانیم تفسیر آنرا از غیر ما و غیر ما را علم از غیر ما است و علم ما از خدا و رسول است و قرآن
در بیت رسول و ما اهل بیت رسول بدانکه در اینجا دو قول است مفسرین را و تفسیر آن در اینجا مختلف یکی آنکه و الراسخون
معطوف باشد بر الله و یقولون در موضع نصب باشد بحالیت یعنی که تاویل متشابه را ندانند الا الله و الا الراسخون فی العلم
در حالی که قائل باشند که آمنا به کل من عند ربنا یعنی پس بدرستیکه ایشان نیز میدانند تاویل آنرا از جانب خدا و صاحب مجمع
البیان میگوید که این قول ابن عباس است و ربیع و این مروی است از حضرت ابی جعفر ع چه آنحضرت فرموده است که حضرت رسول الله
افضل راسخین است در علم دانسته است جمیع ما انزل الله علیه را از تنزیل و تاویل آن و نمی فرستاد چیزی را که تاویل آنرا او نفرستاده
پس راسخان در علم نیز دانسته اند آنرا و ایشان عبارت از اوصیا باشند بعد از رسول چه ایشان جمیع آنرا میدانسته اند و ابن
عباس گاهی میگفت که انا من الراسخین فی العلم و این نیز است تعلیم حضرت امیر المومنین ع بوده چه او از تلامذه او است قول
دیگر آنکه واو و الراسخون استیناف باشد یعنی متشابه را نداند الا الله و وقف در همین جا کنند و ابتدا کلام نمایند که و
الراسخون فی العلم یقولون آمنا به پس با جمله مبتدا و خبر باشند یعنی راسخان اگرچه نمیدانند تاویل آنرا لیکن ایمان می آورند
بآن و دیگران نیز بآن مومن باشند پس آیه بنا بر این تاویل راجع شود مثل علم بوقت اجل این امت و وقت قیام ساعت و فنای
دنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی و خروج دجال و مانند این از آنچه مستاثر است نزد باری تعالی اما تفسیر اول را
حجت اظهر است و نزد صاحب کشاف نیز وجه همین است زیرا که میگوید در معنی آیه مهتدی نمی شود بسوی تاویل حق او که ثابت
حق که وجه حمل کردن بیان الا الله و الا عباد او که رسوخ و ثبوت دارند در علم و متمکن اند در آن و گرفته اند آنرا بکونی
قاطع و برهان ساطع و این کلام کشاف متصل است در اتقان علم چنانکه عرب گوید فلان عالم است در علم یعنی قاطع یعنی متمکن است

از علم در غایت تمکن و نمونه پیش احادیث آینده است انشاء الله تعالی الحدیث الثانی روایت است از برید بن معاویه از ابی
عبد الله ع در قول الله عز و جل و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی ثابتان و ضابطان و متقنان در علوم کتاب
فرموده که رسول الله افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التاویل یعنی رسول
الله افضل راسخین است در علم تحقیق که تعلیم داده حق تعالی او را جمیع آنچه برو فرستاده از تنزیل و تاویل و ما کان الله لینزل
علیه شیئا لم یعلمه تاویله و نبوده حق تعالی که بفرستد حق تعالی بسوی او چیزی را که تعلیم او و اعلام او نکرده باشد تفسیر و تاویل آنرا
و اوصیاؤه من بعده یعلمونه کله و اوصیا و ائمه که بعد از وی بوده اند از اهل بیت او نیز میدانسته اند جمیع آنرا و الذین
لا یعلمون تاویله اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابهم الله بقوله یقولون آمنا به کل من عند ربنا یعنی آنان که نمیدانسته باشند
تاویل آنرا هرگاه عالم بآن در میان ایشان گفته باشد آنرا پس جواب داده از جانب ایشان الله تعالی بقول خود که ایشان
میگویند ایمان آوردیم ما بآن و کل آن از جانب پروردگار ما است بعد از آن فرموده و القرآن خاص و عام و محکم و متشابه
و ناسخ و منسوخ فالراسخون فی العلم یعلمونه یعنی قرآن بر چند قسم است خاص است و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ
و راسخان در علم میدانند کل آنرا الحدیث الثالث روایت است از عبد الرحمن کثیر از ابی عبد الله ع که گفت الراسخون فی
العلم امیر المومنین و الائمه من بعده راسخان و ضابطان و ثابتان و اهل یقین در علم قرآن امیر المومنین است و ائمه اند
بعد از وی و غیر از راسخان در علم بعد از رسول الله کسی نمیباشد اینست نه غیر ایشان چه غیر ایشان از ایشان دارند نه از غیر
ایشان چه علم و فضل و مرتبت و حال و صفات ایشان را کسی انکار نموده اند که چنانکه نقش آمر است و مشعشع شمس یریدون ان
یطفئوا نور الله و الله متم نوره و لو کره المشرکون باب بیست و سیم در آنکه ائمه را الله داده اند علم آیات
قرآن و ثبت کرده است آنرا در صدور ایشان و در این پنج حدیث است الحدیث الاول روایت است از ابی بصیر که گفت
شنیدم ابا جعفر را ع که گفت در این آیه کریمه بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم فاومی بیده الی صدره یعنی
قرآن آیات بینات و اشکال دلالات لا نجد المدلولات در صدور جماعتی است یعنی ائمه که داده شده اند علم آنرا
چنانکه باید و شاید از روی ایمان و اذعان و ایقان بدون ریب و گمان پس آنحضرت ایما و اشاره کرد بسینه منور منشرح خود

که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس این صدور که حامل معانی آیات بینات قرآنیه باشند صدور ... به
اهل بیت رسول می‌باشند نه غیر ایشان الا بطریق استفاده از ایشان و اشاره بعدد خود نموده جامع مقام صدور را بجماعت است
چه ایشان همگی یکجا اند و امر ایشان جمع است و همه‌شان واحد چه جا حقی که هیچ خلاف در میان ایشان نباشند در دین و ایمان و
متوافق الاحادیث والبیان باشند و مناسبة الاقوال والاحوال النسبة باقوال صادر دیان و رسول آخر الزمان چگونه یکی
نباشند و چگونه صدور ایشان صدور و صدر ایشان صدور نباشد پس اشاره کرده بعدد خود بعدد و ائمه که خود از ایشان جمله است تا بدانی
که ایشان یکدل و یکصدر باشند و این کمال اتحاد قلوب ایشان است چه معصومین علیهم السلام چنین بوده اند چنانکه جمله از نور واحد و طینت
واحده مخلوق گشته اند و ظاهر و باطن ایشان یکی شده و فرقی نیست الا در تشخص بدنی و هیکل جسمانی چنانکه در روایات دیگر
وارد است که رسول فرموده ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و در روایتی انت منی و انا منک و انا مدینة العلم
و علی بابها مشهور است و لهذا حضرت مرتضی علی در میان ملأ آن دریای عرفان خود فرموده سلونی عما دون العرش سلونی
قبل ان تفقدونی سؤال کنید مرا آنچه در تحت عرش باشد و سؤال نمائید مرا پیش از آنکه نیابید مرا تا بیان کنم برای شما هر چه
خواسته باشید از امور دنیویه و اخرویه الحدیث الثانی روایت از عبد العزیز عبدی از ابی عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل
بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم فرمود هم الائمة علیهم السلام گفت بجماعت که مراد معطای علوم و آیات الله
اند در صدور ایشان ائمه معصومین اند از ذریه صاحب علم و ... الحدیث الثالث روایت از ابی بصیر که گفت جمیع آنچه
مذکور است در باب این دو روایت در آن است ابو بصیر گفت گفتم من هم جعلت فداک گفت بجماعت که صدور ایشان اوعیه علوم
آیات قرآنست ... گفت من عسی ان یکون غیرنا الا ایانا گفت تا ... بوده باشد غیر ما نیز نزدیک نیست که کسی دیگر
احتمال داشته باشد غیر ما پس این احتیاج پرسیدن ندارد چه از چیزی پرسند که مناسبات آن متعدد باشد و با ما درین باب کسی همتا
و شارک نیست چنانکه مناسب افتاده است پس پرسیدن از جماعت محتاج الیه نباشد چنانکه روشنی نهار را پرسند که از جهت
برای غایت ظهور آن که از شمس است پس این ایما و اشاره باشد بآن معدن علم و عرفان را و ما اختصاص خواصان لجه تعالی آن
اللهم اجعلنا منهم و خصصنا بهم الحدیث الرابع روایت از هارون بن حمزه از ابی عبد الله علیه السلام که گفت شنیدم از آن

حضرت

حضرت که میگفت بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قال هم الائمة خاصة پس بحکم این حدیث اختصاص صدور ایشان
بمعانی آیات قرآنیه منصوص و مبرهن میگردد و اهل بیت قرآن با اهل بیت رسول آخر الزمان است متحقق میشود که اهل القرآن اهل الله
و خاصته و از جهات است که ایشان توامانند و قرآن که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کتاب و عترت تا دو توامانند
بروز حشر بهم توامانند اگر ایمان از بند و اخذ کردی معنی فرزانه و مردانه فرزدی الحدیث الخامس روایت از محمد بن فضیل
که گفت سؤال کردم از حضرت امام علیه السلام از قول الله عز و جل بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قال هم الائمة خاصة
چنانکه اختصاص ایشان بر خاص و عام ظاهر است پس منحصر شد علوم و شرایع و دروس قرآنیه و مختصر رسوم ارشاد و فرمان تحریر قوانین
و تهذیب فروع و اصول و بیان کافی و استبصار و مختلف و مبادی و تذکره و ذکری در فعل اینها هدی که بکوه لآلی و جواهر کلمات
اند ایشان باشند نه غیر ایشان چه غیر ایشان را این مرتبه در نهایت مرتبه است اگر حاصل شود حاصل نشود و اگرچه بکمال علوم
رسند که بهیچ وجه بایشان نرسند بلکه کمال غیر ایشان در آنست که از ایشان برسند اگر ایمان دارند و الا فلا باب ... چهارم
در آنکه کسی را که مصطفی ساخته حق تعالی از عباد خود و وراثت کتاب خود داده ایشان را همین ائمه علیهم السلام اند و درین چهار حدیث است
الحدیث الاول روایت از سالم که گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام از قول الله عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله معنی آنکه پس بارث دادیم کتاب را
بکسانیکه اصطفا و اجتبا و اختیار نمودیم و از میان بندگان خود ایشان را برگزیدیم پس از جمله ایشان است ظالم نفس خود و از جمله
ایشانست مقتصد و عادل در راه رو در نفس خود و عمر خود و از جمله ایشانست سابق بخیر و پیش رونده بطاعات و عبادات
و مبرات و اجابات از سبقات پس چون این فرقه ثلثه درین یک آیه کریمه مذکور شده بودند و معین و مشخص نبودند که کیان
باشند تفصیل حضرت در جواب فرمود که السابق بالخیرات الامام یعنی مراد بآن کلام امام است که در میان امت سبقت کرده اند بهم راه
المقتصد العارف للامام و در میان امت مقتصد معتدل آنست که عارف بامام باشد بمعرفت ایمان و الظالم لنفسه الذی لا یعرف
الامام و در میان ایشان ظلم کننده بنفس خود آنکس است که نشناسد امام معین از جانب خدا و رسول را چه ظلم بر نفس خود از آن
بدتر نباشد که امام زمان را از اول تا صاحب الزمان و او را تا انقضای جهان نداند پس جاهل میرد چون میرد چنانکه گفت من مات

ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس چگونه مذاد او رسول او رشته آخر باشد بدون امام منصوص که الیوم اکملت لکم
دینکم ظهور این نامه تا چیست و عنوان این ملاحظه کرامی الحدیث الثانی روایت از سلیمان بن خالد از ابی عبد الله ع که
گفت سوال کردم او را از قول الله عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا حضرت فرمود چه چیز میگویید شما
درین باب گفتم این آیه را در حق فاطمیین وارد است گفت لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من اشار بسیفه ودعا
الناس الی خلاف یعنی جنت نیست چنین که بهرجا خواهی بروی در معنی آیه یعنی نه چنان است که چنین باشند بیه داخل میشود درین کسی که اشاره
کرده بشمشیر و دعوت مردم نموده بسوی ضلالت پس گفتم فای شیء الظالم لنفسه چه چیز است کسی که ظالم نفس خود قال الجالس
فی بیته لا یعرف حق الامام گفت نشسته در خانه خود که نشناسد حق امام را و عامل بقول او نباشد والمقتصد العارف بحق الامام
و مقتصد کسی که عارف بحق امام شده و عامل بقول او والسابق بالخیرات الامام سابق بخیرات و فضایل و حسنات همان امام است و پس
پس فرق اینست بین امام و [illegible] و فلان آل محمد از میان جمیع اختیار تمام یافته که و امتازوا الیوم ایها المجرمون
چنانکه مردان امام ع که سنجیدن بگر رنگ اند قولا و فعلا نه دو رنگ در معرفت او همه رند از یاران دو رنگ صبغة الله ومن احسن
من الله صبغة پس یعنی سوای العلیا و رنگ الانبیاء و در حق ایشان صادق است حنیفه و درگه ای [illegible] که دوستان [illegible] از نشئه
بشرا الانوار ایشان باشند لا خوف فانه لا خوف علیهم قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
که کار ایشان چنین بوده نه غیر ایشان الحدیث الثالث روایت از احمد بن عمر که گفت سوال کردم ابا الحسن الرضا ع از قول الله
عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا تا آخر آیه قال فقال ولد فاطمة ع گفت که ایشان اولاد فاطمه
اند و [illegible] سابق بخیرات امام است و مقتصد عارف بحق امام و ظالم لنفسه آنکس که نشناسد امام را پس ای عالم ظالم امام را
بشناس و تلقی کن مذار السیاس [illegible] الحدیث الرابع روایت از ابی ولاد که گفت
سوال کردم ابا عبد الله ع از قول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به قال
هم الائمة ع انجانی که داده ایم ایشان را کتاب [illegible] که منسوخ است از لوح المحفوظ و حالا محفوظ است در صدور ائمه است تلاوت
میکنند آنرا چنانکه حق تلاوت آن باشد ایشان مومنانند بآن کتاب گفت ایشان ائمه معصومین نه غیر ایشان [illegible]

از حق

از حق تلاوت آن و از ایمان آوردن بآن بنا بر ایمان ایشان هر کس را نه هند مرتبه جاه و جلال قابل [illegible] که بیاید افضال
آری کمال تو در تصدیق کمال ایشان است و نجات تو در ایقان جلال ایشان که اولیاء [illegible] باب بیست و پنجم
در آنکه ائمه در کتاب الله بر دو قسمند یعنی دو امام اند امامی که داعی شود بسوی جنت و امامی که داعی شود بسوی نار و درین چهار
حدیث است الحدیث الاول روایت از جابر از ابی جعفر ع که گفت چون نازل شد آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم گفته
یعنی روزی که بخوانیم کل مردمان را با امام ایشان برای حساب و میزان و چون تو هم [illegible] که مراد ازین امام رسول یا قرآن یا صحیفه اعمال
یا غیر آن باشد مسلمان گفتند یا رسول الله الست امام الناس کلهم اجمعین آیا نیستی تو امام مردمان با تمام حضرت رسول الله
ص گفت انا رسول الله الی الناس اجمعین ولکن سیکون من بعدی ائمة علی الناس من الله من اهل بیتی [illegible]
بسوی مردمان [illegible] خواهند بود بعد از من ائمه بر ایشان از جانب الله تعالی از اهل بیت من یقومون فی الناس که قائم باشند ایشان
در میان مردمان بحق و صدق [illegible] فیکذبون ویظلمهم ائمة الکفر والضلال واشیاعهم فمن والاهم واتبعهم وصدقهم
[illegible] پس تکذیب نمایند ایشان را و ظلم کنند بر ایشان ائمه کفر و ضلال و اتباع ایشان در افعال و اقوال پس
کسیکه دوست دارد ایشان را [illegible] و تابع ایشان گردد و تصدیق ایشان نماید او از منست و با منست و ملاقات
خواهد کرد با من در [illegible] الا ومن ظلمهم وکذبهم فلیس منی ولا معی وانا بریء منه بدان و آگاه باش کسیکه ظلم کند بایشان و تکذیب
ایشان نماید پس او از من نیست [illegible] و با من نخواهد بود و من ازو بری و بیزارم پس معلوم شد که [illegible]
مکذبان ائمه [illegible] نکند [illegible] ایشان و شفاعت این دو فرقه
جایز نباشد پس [illegible]
چنانکه ائمه که داعی اند [illegible] جنات تجری من تحتها الانهار داخل جنت شوند با اخیار و ابرار چنانکه خبر داده [illegible]
هر دو خبر [illegible] فریق فی الجنة وفریق فی السعیر [illegible] جمعی در جنت باشند و جمعی در [illegible] روایت شده از صادق
الحدیث [illegible] گفت لا تختصمون الله اذا کان یوم القیامة [illegible] متولونه [illegible] و فرعنا الی رسول
الله وفرعتم الینا [illegible] فرمود فالی این ترون یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة قالها ثلثا یعنی

ایا سپاس خداوندیگانی می آریم ای موالیان و دوستان ما که چون روز قیامت شود خوانده شود هر گروهی بسوی کسی که او را دو
دوست میداشته اند پس ما فزع و پناه می بریم در قیامت برسول خدا و شما پناه و فزع می آورید در انجا بجانب ما پس بکجا میبرده
که میبرده باشند شما را بسوی جنت خواهد بود بحق پروردگار کعبه منظور که بود از رسول آخر الزمان است و این کلام را سه بار بگفت
و تکرار نمود یعنی در انجا چون فزع و التجا شیعیان ما بما باید که حمد و ثنای الهی بجای آورند برای این نعمت عظمی و عطیه کبری و
همچنین مرویست از امام رضا علیه السلام باسانید صحیحه که آنحضرت روایت کرده از آبا خود از رسول الله صلعم که فرموده فیه یدعی کل
اناس بامام زمانهم و کتاب ربهم و سنة نبیهم یعنی در روز قیامت خوانده شوند هر جماعتی با امام زمان خود و کتاب پروردگار
خود و سنت رسول خود فطوبی لحاله من یدعی الرجل علیا الجنة چون حال اینکه او را بخوانند بسوی کسی که مالک جنت باشد و شفیع
اهل جنت و مرتبت و مکرمت چنانکه مشهور است در منظوم علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام الانس و الجن الحدیث
الثانی روایت است از طلحة بن زید از ابی عبد الله علیه السلام که گفت ان الائمة فی کتاب الله عز و جل امامان امام و ان قال الله
تبارک و تعالی و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لا بامر الناس یعنی بدرستیکه ائمه علایق در کتاب حق تعالی دو امام اند یعنی بر دو
قسمند یکی چنانکه حق تعالی گفت که گردانیدیم ما ایشانرا ائمه و پیشرو مردم که ایشان هدایت کنند مردمانرا بامر ما نه بامر خلایق
و صفت ایشان اینکه یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم حال ایشان این باشد که تقدیم میکنند امر خدا را و حکم او
همچنین از امر و طاعت خود و حکم الله پیش از حکم خود و قول او و لا بامر الناس کلام حضرت امام است کرده رد میکنند مر ناس
فرموده و کنایه بطلان مذهب ایشان کرده و ثانی ایشان بر عکس اول چنانکه گفت و جعلناهم ائمة یدعون الی النار
یقدمون امرهم قبل امر الله و حکمهم قبل حکم الله و یاخذون باهوائهم خلاف ما فی کتاب الله عز و جل و گردانیدیم
ایشانرا بسبب طغیان ایشان ائمه که هادی باشند بسوی نار تقدیم نمایند امر خود را قبل از امر الله و حکم خود را قبل از حکم الله
و اقتدا میکنند باهوای خود خلاف آنچه از کتاب الله عز و جل باشد چنانکه در دعای صنمی قریش تفصیل مذکور است پس اول در کمال
ظهور است که مراد کیانند علامات ایشان عصمت و طهارت و مروت و علم و حلم و ثانی در کمال بروز و ظهور اند و معلوم است که کیانند
علامات ایشان جور و ظلم و غضب و غصب و غفلت و جهالت و کفر و نفاق و امثال هر دو فرقه درین زمان نیز موجودند بقدر حال

وضلال

وضلال کرد و مثل فرعون موسی و مثل مبطل محق قال الله تعالی و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی کسی که درین دنیا اعمی
باشد یعنی از نعمت ولایت صاحبان نعمت ولایت و از آیات الله تعالی و از اهل حق پس او کور باشد و بی بصیرت مثال باشد
از حق و حجت بلکه کورتر باشد از طریق جنت در آخرت با آنکه مقتضای اعمی اول اسم است بمعنی فاعل و ثانی افعل است بمعنی افضل اعمی
و نیز گویند کسی که درین نشأت اعمی القلب باشد بدرستیکه در آخرت اعمی العین باشد و محشور شود همچنین بر جهت عمی و پس بر عکس
در دنیا چنانکه گفت و نحشره یوم القیمة اعمی اما قول او فبصرک الیوم حدید پس بصر تو در آنروز تیز باشد ما اول شود بانکه معاش
انجا است از وقت مروت علم جاهل را در آخرت بمعرفت الله و عذاب و ثواب او پس کسیکه در دنیا ضال باشد او در آخرت اضل باشد
الحدیث الثالث روایت است از حسن بن محبوب که گفت سوال کردم ابا الحسن را علیه السلام از قول الله عز و جل و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
والاقربون والذین عقدت ایمانکم یعنی برای هر کدام گردانیده ایم موالی و اولیا و وارثان از آنچه ترک کرده والدان و اقربا
از متروکات و آنجماعتی که سوگند با ایشان بسته شده با ایمان شما پس مراد از الذین بیان کرده و گفت انما عنی بذلک الائمة
عقد بهم عقد الله ایمانکم یعنی این است و جز این نیست که خواسته است حق تعالی بآن ذکر الذین عقدت ایمانکم ائمه معصومین را که حق تعالی
منعقد و ساخته با ایشان ایمان شما را و عهود و مواثیق شما را یعنی با ایشان و جمیع السعود الاطاعر آنست اولی بتصرف در نفوس و اموال
رعیت و امت چنانکه معلوم است از آیه انما ولیکم الله الایة الحدیث الرابع روایت است از معلی بن خنیس از ابی عبد الله علیه السلام فی
قول الله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم گفت یهدی الی الامام یعنی بدرستیکه این قرآن راه مینماید مر کسی را
که آن اقوم و احکم و احق ... باشد امام گفت مراد آنست که قرآن هادی است بسوی امام صاحب ولایت یعنی قرآن راه مینماید
بسوی ولایت امام معین از جانب خدا و رسول که هادی شما است و ملت قویم و طریق مستقیم نه غیر او چنانکه اگر پرسند از قرآن که
من یهدینا الیه و یهدینا الی الامام چه قرآن برای ایشان حرف میزند چه امام فهمنده قرآن است و اخذ کننده از رسول آخر
الزمان پس شما تابع قرآن ناطق باید بود و اورا تابع قرآن صامت نسبت بدیگران پس هر که تابع قرآن گشته و بدایت از صاحب
تخلیص رسانیده امام یهدی الی الحق و الصدق و الجنة و متبعوهم هم الفائزون اما میت که راه مینماید خلق را بحق و
صدق و درست و جنت حضرت و متابعان ایشان فائز اند البته و هر که تابع نشده و برای و قیاس و تشهی از اهوای نفس

ماه بروبال نموده در دنیا دنیوی یهدی فی الآخرة الی النار وعلیس لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی چون جدا
شد دینی از دیگری یکی کدام را برده اند و یکی کدام را و یکی را باب بهشت و هشتم در ما که نعمتی که حق تعالی ذکر کرده در کتاب
خود فی الحقیقة ائمه معصومین اند علیهم السلام و در این جا رهد بعث الحدیث الاول ده حدیث از اصبغ بن نباته که گفت امیر
المؤمنین ع ما بال اقوام غیروا سنة رسول الله صلی الله علیه وآله وعدلوا عن وصیه لا یتخوفون ان ینزل بهم العذاب چه چیز است که
و باره و بال و حال اقوامی که تغییر داده اند سنت حضرت رسول الله را و عدول کرده اند از وصی او و وصیت او و نمی ترسند و
ترسان نمی شوند که مبادا نازل شود بایشان عذابی که در بین تحریف و تغییر حق و گردانیدن حق و رفتن بباطل و نا حق مراد
وصایت او وصایای رسول است که مردم نعمت ولایت ایشان را شکر نکردند و بپوشانیدند آنرا بر خود و تقصیر نمودند و بعضی
دیگر از اجای ایشان نشانیدند و آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا را اتمام
نموده و کردند هرچه خواستند پس حضرت امیر تلاوت نمود این آیه کریمه را الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم
دار البوار جهنم آیا نمی بینی تو و نمی نگری که بجانب جماعتی که تبدیل و تحویل دادند نعمت خدا را بکفر و طغیان و احلال و انزال
فرمودند قوم خود را به دار جهنم و آتش سوزان پس گفت نحن النعمة التی انعم الله عز وجل علی عباده و بنا یفوز من فاز یوم
القیمة مائیم آن نعمتی که انعام کرده حق تعالی بر بندگان خود و بسبب ما فائز میشوند هر که فائز میشود در روز قیامت پس ظاهر شد
که این قوم نعمت کی را که منافع و مضار آن در دنیا و آخرت ظاهر میشود پی روی نکردند و تابع حزب شیطان شدند و ترک آخرت
برای دنیا نمودند پس نه دنیا ماند و نه آخرت برای ایشان که الدنیا تغر و تضر و تمر الحدیث الثانی مدنی است مرفوع در
قول الله تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان یعنی بکدام نعمت پروردگار خود ای جن و انس تکذیب میکنید و حال آنکه شما غرق
نعمت او باشید حضرت باری تعالی این را بطریق استفهام فرموده و مراد تقریر است چنانکه حضرت فرموده ابالنبی ام بالوصی
نزلت فی الرحمن خطاب بثقلین جن و انس است که حق تعالی چون نعمتها و کرامتها در دنیا و عقبی نموده گفته بکدام ازین
نعمتها تکذیب میکنید ای جن و انس آیا بنعمت نبی یا بنعمت وصی که نزول یافته این آیه کریمه در سوره الرحمن یا بغیر ایشان
پس غیر ایشان که نبی باشند و نه وصی چگونه نعمت نازل شد برایشان پس ایشان نعمتها و ثقلین از حق اند و کسی باشند

که نفس

که نفس ایشان نعمت بزرگیست بلکه هر دو یکنعمتند منشعب گشته در ایشان و در ائمه بعد از ایشان چنانکه گفت مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان یعنی آمیزش
و اختلاط داده بحرین را که یکی شور است و یکی شیرین چنانکه ملاقات کنند فی الجمله و میان این دو دریا برزخیست و حاجزی که ایشان را
بغی و ستم بهدیگر نکنند یعنی شیرین بر شور غلبه [illegible] زیادتی نکند پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید ای
جن و انس بیرون می آید از بحرین لؤلؤ و مرجان برای نفع انس و جان خطاب بکلمه تثنیه است در بین جانب پس [illegible] از لؤلؤ و مرجان
خوشاب آویزه گوش پوشیعیان [illegible] میسازد و امید که گوش [illegible] مخصوصات شمارند بدانکه در بعضی از تفاسیر آمده است
که مراد از بحرین بحر آسمانست و بحر زمین و حاجزیست در ما بین آنکه و این مانع از التقاء و امتزاج هر دو با کمال میل در جذب اتصال هر دو ما
مراد دیگر [illegible] روایت که در آسمان بحریست مواج که کیفیت تموج آنرا خدا میداند و همچنین در زمین بحریست که مشهور است [illegible]
کره قادر تعالی هر دو را بقدرت قاهره خود پس نازل شود از رشحات بحر آسمان مطر معهود و ملاقات کنند در [illegible] بحر زمین چنانکه
گفت یلتقیان و مطر نازل گردد باشد در ما بین و بینهما حاجز است مانع نزول بحر آسمان و از رفع صعود بحر زمین چنانکه گفت بینهما
برزخ لا یبغیان یعنی طلب نکنند که زیاده بین [illegible] نمایند و تجاوز از حد [illegible] لازم کلیت یخرج منهما اللؤلؤ و ا
المرجان کبار در را لؤلؤ گویند و صغار آنرا مرجان [illegible] گویند یعنی بیرون می آید از بحران لؤلؤ و مرجان چه قطر
مطر چون در نیسان آید منتج شود افواه اصداف بمانند آن که آن بمنزله آب نطفه است و آب [illegible] بمنزله آب مایه و صدف بمنزله
رحم قرارگاه ولد پس بنابرین اگرچه بحسب ظاهر از یکی بیرون آید لیکن گویا از هر دو بیرون می آید یعنی بسبب هر دو لؤلؤ و مرجان
خارج شود و میتواند بود که لؤلؤ و مرجان از این دو دریا غیر ازین لؤلؤ و مرجان متعارف باشد که شباهت بر گوهر شده باشد و
کسی نداند که چگونه است چنانکه [illegible] بهشت متشابه و غیر متشابه صنوان و غیر صنوان باشد اما در روایت از سلمان فارسی رضی الله
عنه وارد گشته و دیگر نیز که مراد از بحرین علی و فاطمه اند و برزخ بینهما محمد صلی الله علیه و یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین [illegible]
و عجبی نیست که این دو تنای یکتا بحرین باشند بقدرت قادر بی همتا بنا بر سعت فضل ایشان و کثرت [illegible] ایشان خیرات دنیا و
آخرت را [illegible] ایشان بوساطت رسول فی الزمان و قوله و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام مر [illegible] است سفن مرفوعه در

دریا مانند جبال در بزرگی و نمایش مراد از کشتیهای مرفوعه ائمه باشند که جاری گشته اند در بحر معرفت انس و جان و حق سبحانه تعالی
مانند کوههای عظیم و عیان در میان زمین و آسمان تشبیه این کشتیهاست در سیر بحر و بنا و جبال در بزرگی که رسول الله صلی الله علیه و آله
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق یعنی اهل بیت من در دین مثل کشتی نوح است در نجات
کسیکه راکب آن شود نجات یابد و کسی که تخلف ورزد از آن غرق گردد و چون عاقبت هر چه بر زمین است فانی خواهد شد
هر چه وجه الله است باقی خواهد ماند برای آنکه ایشان وجه الله اند چنانکه شمه ازان در حدیث سابع گردیده باری تعالی
اشاره بآن کرده در این در بطن و گفته کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام چه او صاحب عظمت و کبریا
و جلالت و صاحب اکرام انبیا و اولیا بالطاف و افضال فیفعل ما یشاء و یختار ما یشاء و عنده علم الکتاب فالیه المرجع
و المآب الحدیث الثالث روایتست از یوسف بزاز که گفت تلاوت فرمود ابو عبد الله علیه السلام این آیه کریمه را فاذکروا آلاء
الله ذکر کنید ای مؤمنان نعمتهای ظاهره و باطنه خدا را پس گفت اتدری ما آلاء الله آیا میدانی ای یوسف که چیست آلاء الله
که حق تعالی فرموده یاد کنید آنرا گفتم لا نمیدانم که آن کدام است گفت هی اعظم نعم الله علی خلقه آن بزرگترین نعمتهای خداست
بر خلق خود پس آنرا بیان کرده مخفی ساخت و گفت و هی ولایتنا آن اعظم نعم و اکرم کرم ولایت و محبت و مودت ما است
که اهل بیت رسول خدا ایم خانه زاد در آن کریم ذریه رسول انک لعلی خلق عظیم پس ای مؤمن صادق از صادق آل محمد استماع
نما این حدیث را و در این نعمت با عظمت دعا و الدین خود واجب و لازم شمار که قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین
احسانا چه احسان بوالدین باک اعتقاد باید نمود نه غیر فان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها الحدیث الرابع
روایتست از عبد الرحمن بن کثیر که گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام از قول الله عز و جل الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا
الآیة یعنی آیا نظر نکرده بسوی کسانیکه تبدیل کردند نعمت خدا را بکفر فرمود که عنی بها قریشا قاطبة که تبدیل کنند کان نعمت
خواسته است باری تعالی باین قوم قریش را تمام و کمال پس تخصیص بعد از تعمیم فرموده و گفته و الذین عادوا رسول الله
و نصبوا له الحرب و جحدوا وصیة وصیه ای ایشان آنانند که معادات و دشمنی کردند با رسول خدا و نصب کردند برای او
اعلام حرب را و دانسته جاحد و منکر شدند وصیت وصی رسول خدا را بعد از ممات او بلکه در ابتدا امر هم او چون عداوت

در باطن

در باطن خود تا آن وقت داشتند بعد از رسول در نیم لحظه رجع القهقری از اسلام برگردیدند و اظهار کفر نمودند چه جای ایمان چنانکه
در احادیث وارد است که ارتد الناس بعد رسول الله صلعم کلهم الا سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار فقد حاص
حیصة ثم رجع یعنی مرتد شدند جمیع مردمان بعد از رسول الله بجز از زمان کل ایشان الا سلمان و اباذر و مقداد اما عمار بن یاسر
حیصتی کرد میل کرد که برگردد اندکی پس رو در رجوع نمود از آن میل خود ای عزیز حال مردم که با چنین اقوال گذشته باشد احوال ائمه
در دست ایشان چگونه گذشته باشد ما و شما چیزی شنیده ایم شنیده کی بود مانند دیده پس فکر باید کرد که آن حال را مشاهده
نکردیم چه تاب شنیدن نباشد چه جای دیدن صحبت غدیر خم را که در اندک روزگاری گذشته بود فی الحال انکار نمودند چنانکه آنرا
ندیده و نشنیده انگاشتند و رسول را در مرض خود هذیان گوینده گفتند و بعد از فوت او سه روز نشده بود که بر سر او نیامدند
و بکار بیعت خلافت خود پرداختند پس بگویند که ایشان دین که داشتند فاعتبروا یا اولی الابصار اگر تمام دفاتر و صحایف
روزگار نوشته شود تا روز حساب که حساب قبایح کفار و اشرار شوان کرد پس ظالمانرا بکردگار گذار تا جزا ایشان دهد بر بیان
زار لعنها چون سروران اهل ضلالت و جبت و دو طاغوت بودند از قریش که شر الجبال که کنایه از ابی بکر و عمر لعنهما الله
شیخ چون دو بت در قبله کفار بودند که ایشانرا بسیار اطاعت میکردند حضرت امیر و جبت خبیث را بان دو صنم قریش تشبیه
کرده جبت و طاغوت گفته و نفس نموده زیرا که هر امر باطل را جبت و طاغوت نامند و حضرت امیر ولایت فی الجلال و معاصی
قریش اختیار نموده و جمع کردن اوراق صحف استعمال فرموده و در این موضع بنقل دعا مذکور مختصار مرود تا شیعیان حضرت امیر
المؤمنین متابعت او نمایند و در صبح و شام بآن مداومت فرمایند و بدانند که آنحضرت چه مقدار رنجیدگی داشته که او را بر این داشته
و تالیف آنرا لازم انگاشته اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما اللذین خالفا امرک و انکرا وحیک و جحدا
انعامک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا احکامک و ابطلا فرائضک و الحدا فی آیاتک و عادیا
اولیائک و احبا اعدائک و خربا بلادک و افسدا عبادک اللهم العنهما و اتباعهما و اشیاعهما و محبیهما اللهم العنهم
بعدد کل منکر اتوه و حق اخفوه و منبر علوه و منافق ولوه و مؤمن ارجوه و ولی آذوه و طرید آووه و صادق طردوه
و کافر نصروه و امام قهروه و فرض غیروه و اثر انکروه و شر آثروه و دم اراقوه و امر بدلوه و حکم قلبوه و کفر ابدعوه و

کذب دلسوه و اوریث غصبوه و فیء اقتطعوه و سحت اکلوه و خمس استحلوه و باطل اسسوه و جور بسطوه و نفاق اسروه و
غدر اضمروه و ظلم نشروه و وعد اخلفوه و امان خانوه و عهد نقضوه و حلال حرموه و حرام احلوه و بطن فتقوه و ضلع
دقوه و صک مزقوه و شمل بددوه و ذلیل اعزوه و عزیز اذلوه و حق منعوه اللهم العنهم بعدد کل آیة حرفوها و فریضة
ترکوها و سنة غیروها و احکام عطلوها و رسوم قطعوها و وصیة ضیعوها و بیعة نکثوها و شهادة کتموها و دعوی
ابطلوها و بینة انکروها و حیلة احدثوها و خیانة اوردوها و عقبة ارتقوها و دباب دحرجوها اللهم العنهم فی سر السرائر و
العلانیة لعنا ابدا لا انقضاء لعدده و لا نفاد لامده لعنا لا یعود اوله و لا ینقطع آخره و احبائهم و انصارهم و محبیهم و الموالین
و المائلین الیهم و المعتقدین بمودتهم و الناحسین باحجتهم و المقتدین باجاباتهم اللهم عذبهم بعذاب یستغیث منه اهل
النار امین رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغننی بحلالک عن حرامک و اعذنی من الفقر رب انی اسأت و ظلمت
نفسی و اعترفت بذنوبی و ها انا واقف بین یدیک فخذ لنفسی من نفسک لک العتبی لا اعود فان عدت فعد علی بعفوک
وجودک و کرمک و شکرک و عفوک یا مولانا و مولی الثقلین برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین باب
بیست و هفتم در اینکه جماعت متوسمین که مذکورند در کتاب رب العالمین ایشان ائمه معصومین اند و ایشان سبیل مقیم اند
و هرکه بسوی ایشان مستقیم و درین پنج حدیث است الحدیث الاول روایت است از اسباط بیاع زطی که گفت بودم من نزد ابی
عبد الله ع که سوال کرد از و مردی از قول الله عز و جل فی سورة الحجر ان فی ذلک لایات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم یعنی
بدرستیکه در ان هر آینه آیات و دلالات و علامتهاست برای متوسمان یعنی برای صاحبان علامت توسم و تفطن و تذکر
و بدرستیکه آن آیات و آثار و اعتبارات هر آینه بسبیل مستقیم است و حضرت فرمود نحن المتوسمون و السبیل فینا
مقیم یعنی مائیم متوسمان بعلم و حال و معرفت اشیا کماهی و آن سبیل بطریق جلیل که راه حق است در ما مقیم است و درست یعنی
آیات الهی از آفاق و انفس هر چه باشد متوسم با آن و علامات آن و دارنده آن و عارف بحقیقت آن مائیم که حق تعالی مارا
آن متوسم نامیده چه هر کس مارا این توسم و تفطن و معرفت صفات الله و آیات الله نباشد چنانکه اینها را ایشان روی ما
منحرفند و این خبر است بانکه جمیع دقایق و حقایق آیات و اعتبارات از ان علامات علی ما هو العلامة و الدلیل المصنوع

للعلامات

للعلامات هر کس را ممکن نباشد که بیابد بلکه کسی داند که در بیت رسول صاحب آیات مقیم بوده است و مجاور گشته نه متردد و مسافر
پس این علم حقیقی محجوب تنزیل و تاویل باایشان نیست نه با غیر ایشان مگر بوجه اقتباس از مشکوة ایشان زیرا که انوار را از انوار
گیرند نه از ظلمات پس این مرتبه در ایشان منحصر است و مستقیم ثابت و خارج از ایشان نشود چنانکه منفک از شمس که اگر کسی شعاع از آن
دارد مانند قرینه باشد در استعاره فلا اعتبار بالاستعارة الا من احتاج الی الاستعارة من المستعیر فلا تنافی و کرائب نبوه تحبسه
الکلام ما الحدیث الثانی روایت است از اسباط بن سالم که گفت بودم نزد ابی عبد الله ع پس داخل شد بر او مردی از اهل هیت
پس گفت اصلحک الله چه میگوئی در قول الله عز و جل ان فی ذلک لایات للمتوسمین گفت نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم
مائیم مراد بمتوسمین و سبیل الله در ما مقیم و مستقیم است بدون اعوجاج و استخراج چه در مخلوقات الهی و مصنوعات او عجایب و غرایب
در سموات و ارضین از آیات و اعتبارات بسیار است حقیقت شناخت آن با ماست علما منه الله تعالی و رسوله ص
الحدیث الثالث روایت است از محمد بن مسلم از ابی حمزه در قول الله عز و جل ان فی ذلک لایات للمتوسمین فرمود هم الائمه
یعنی بطرق خبر فرمود که جماعت صاحبان توسم و علامات و معرفت ائمه معصومین اند نه غیر ایشان که اگر کسی خود را مثل ایشان داند
درین باب مثل فرعون باشد که خود را مثل خدا داند چه از علوم و معارف ایشان است که ابواب [illegible] مسدود اند و مقبول حدیث الاکه
که از ایشان نور معرفت اقتباس نمایند نموده الحاس کنند با او و ما الباس در ترجیح از باطل در صفحه ظهور باعث شرمندگی دنیا و
آخرت شود و گفت قال رسول الله ص اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل فی ان فی ذلک لایات للمتوسمین و نیز — قول امام
فرموده ان لله عبادا یعرفون الناس بالتوسم پس تلاوت کرده این آیه را ان فی ذلک لایات للمتوسمین چه فراست مومن
ثابت است و چون توسم نماید باید خبرهای مخفی را بدیگران و این تجربه و عیان معلوم میشود یعنی از خوف خبری پنهان کنند که
او دانسته در باید خصوصی که اهل کشف باشند چه ممکنست که صفای آینه قلب و انشراح صدر بنور باطنی خبرها بر وظاهر شود که بر غیر
ظاهر نشود و در آنجا طریق حق را هر چند پنهان کنند باید چنانکه مذکور شد که مومنون کالبنیان هم الحدیث الرابع روایت است از عبد الله
بن سلیمان از ابی عبد الله ع در قول الله عز و جل ان فی ذلک لایات للمتوسمین فقال هم الائمه چنانکه گذشته انها لسبیل مقیم
گفت لا یخرج منا ابدا یعنی این علامت معرفت من عند الله است و عارض کسی نیست که ممکن الزوال باشد الا ما تا ما هستیم آن

واین حق است وصدق درحق معصوم چه با آن علم موفور است که دانسته اند احوال آخرت را که بر هر کس مخفیست کما جیتی قبل الموت حایکم
شارهست باشاره صاحب لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس هرگاه احوال آخرت را چنین دانند احوال این دنیا را چگونه
چنین ندانند که بعکس چنان نداند ومعلوم است که غایب مثل شاهد نخواهد بود پس غایب وشاهد که عبارتند از احوال غایبه آخرت
واحوال حاضره دنیا نزد ایشان یکسان باشند پس از ایشان چه خبر خواهد بود که معلوم نخواهد بود چه علوم جمله نزد ایشان فوارة العلم است
ومنبع الاساس همه چیز برای ایشان بدیهی است هیچ چیز نظری نیست یا اگر علوم ایشان لحظه بلحظه زیادی شود چنانکه شمه از آن مذکور
خواهد شد پس ایشان احوال آخرت را بابتداء اول دانند زیرا که بآن توجه ایشان بیشتر است که الرابع ما حبه زیرا که توجهی بدانجا دارند
ولحظه لحظه از پیش خود برده ارند بنگر که دین ثابت چیست طاعت حق مرغان اول اخیه اند بر دارند ای خبر امامت ریاست عام است
چه حکم عالی در دوست امام است پس لابد است که جمع شود در چهار چیز اول نفس کامله اگر چه التحاف بجلابیب ابدان کرده باشد لیکن
در نفس الامر خلع ابدان است وجرده از شوائب تعلق عالم قدس دوم مشاهده امور غیبیه چنانکه عاجز آید ادراک مردم از ابتهاجات
آن چیزهای که هیچ چشم ونه گوش ندیده ونشنیده باشد فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین سیوم امور ظاهره وآثار باهره از
اقوال وافعال او چهارم اختصاص او بمعجزات وکرامات مانند قطع باب خیبر وآنچه ظاهر گشته است چه صدور وچون این امور جمع
شود در کسی نباشد او الا معصوم قطعا پس چون این اشیا ثابت باشد برای او ثابت باشد عصمت وعصمت که ثابت باشد ثابت باشد
ولایت ونیابت از صاحب نبوت والا خلاف نیست جز اینکه دانسته باشد کلی غرض از اغراض وبنیاد لذات آن دوم مو ظهور مرحلات
چنانچه تصرف در عالم جبروت وملکوت بنور فکرت بشناسد نور شارق حق در سر او فرا داین نیز دالست بر عصمت السلام علامه تبع
صاحب العصمة الحدیث الخامس روایت از جابر از ابی جعفر که قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی قول الله عز وجل
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله المتوسم وانا من بعده والائمة من ذریتی المتوسمون وحدیث سیم نیز بنیاد
دیگر مثل این حدیث است پس بحکم انا مدینة العلم وعلی بابها اول از متوسمین رسول است پس از او تعلیم او حضرت رسالت پناهیست در بند وبعد از
اول وبعد اوصیاء او بیکد فی بعد دفعات لیکن در مدارج تکلیف بحسب ظهور الاول فالاول شد تا صاحب الزمان بتدریج بحسب اشتغال
در وقت ولادت چنانکه خواهد آمد یا بر وجه اظهار بعد از اشتغال اول چنانکه ظاهر است از کلام معروف نظام حضرت وصی اول از رسول

آخر الزمان علیه السلام من الاول الی الآخر پس ظاهر شد که علم ایشان از جانب الله است نه از کسب که مثل نوره کمشکاة فیها مصباح پس باید که
شیخ خطبة البیان حضرت امیر المؤمنان بدست آرند که مانند بیضاء ومیضای موسی است وکور باطنان بحر الیس را در نظر از آن کافیست
اگر دعوی فرعونی کرده اند پس موسی آل او داند که او را بنده کی با آفریننده تا چه مرتبه بوده چنانکه صفات خود را در او جاری نموده وسنقل
شنیدی که خود را بنده از بندگان خود رسول دانسته چه جای خدا پس بخدا سوگند که چون تو با خدا باشی که من کان لله کان الله معه
خدا از تو هیچ چیز کم نکند علو همت او تا خوشنود وگرنه بنده از بندگانست ملی مقرب پادشاه را اگر بغایت مقرب باشد در عرف وعادت اورا
پادشاه گویند لیکن پادشاه نباشد نزد اهل به هر چند گوید که من پادشاهم وابن برای قرب ومنزلت خود گوید تا دیگران قدر او بشناسند
با آنکه ایشان مانند موی سرگز نکرده اند پس چون ایشان دعوی خدای نکرده باشند شما را نباید غلو در حق ایشان چه مخرج شما است
از دین وآیین برای دو وجه یکی آنکه ایشان بوده اند در نفس الامر نسبت بخدا او یکی عدم رضا مرتضی باین قول بلکه ارتضا پس چون خلاف رضای او
کنی کافر شوی ونزد بخاطر رسیده که در دین هوش آمدی بیت هیهات هیهات چه کجا پیش دارد کلاش تا این مخرج تو گوش آمد این تدبیر ناگوش
باشد چگونه هوش آید او را نسبت بخلق وندیکالی چه اینده وقول انا مکانی جواز خارج است پس هر کس که از حکم امام خارج شود خارجی باشد
سیما در باب المرتب الله جنت اتقا منا علی مر اطاعی حق نشکه باب حیث هشتم در عرض اعمال بر نبی صلی الله علیه وآله وبر ائمه علیهم
روز ودر این سنن حدیث است پس هوش کن بعرض اعمال خود که چگونه هر روز بر او اعمال تا در اول روز نیز عرض حضرت رسول آخر الزمان
وائمه معصومین میرسانند واین برای آنستکه پرده غفلت را آنها فانا از پیش دیده اعتبار بردارید وتخم نیکوی کارید که الدنیا
مزرعة الآخرة مشهور مفرد رهبر وعاصل وی که چون سیم قارست وتخم دی الحدیث الاول روایت از ابی بصیر از ابی عبد الله که
گفت تعرض الاعمال علی رسول الله صلی الله علیه وآله اعمال العباد کل صباح ابرارها وفجارها فاحذروها فمعنی عرض کرده میشود جمیع اعمال سو برا
بر رسول الله از اعمال فجار هر صباح از روزها از ابرار ایشان وفجار ایشان پس حذر کنید از اعمال بد وعبرت نمائید در اعمال نیک
ولختان معنی قول حق تعالی است که در قرآن گفته اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله وراین امر را امر تهدید گویند یعنی باری تعالی گفته
عمل کنید هرچه میخواهید که اختیار آن با شما است در عمل آن وترک آن تا نگویند که مجبور بودید پس حق تعالی میبیند عمل شما را ورسول او
میبیند آن عمل را حضرت ساکت شده وچیزی دیگر نگفت پس ای غافل چگونه باشد که عمل ترا ملائکه هر صباح معروض بر ملائکه ورسول

رسالت پناه میکنند و تو از آن خبر نداری خبردار باش و از خواب غفلت بیدار باش که اینچنین صباح و مساء در کار است و روزگار
به همین موجب گذران میشود ای که باری تعالی در قرآن کریم اعلام رسول خود اینچنین کرده و بندگان خود را آگاه نموده که ایام روزگار
که روزگار نیست بر همین موجب گذرانیده است و ادوار افلاک در شب و روز همین مشابه در دوران است تا نگویند که ما ازین معامله غافل
بودیم و اعلام ما نکرده بود و ما چنین و چنان کردیم و کار و حال خود را بدین مشابه بد ساختیم ای عزیز این آیه کریمه با اهل ایمان و مطیع رجال
ذره از غفلت نمیگذارد پس اگر شنیده بودی بشنو و اگر نفهمیده بودی فهم کن و بیکار و بیهوده مباش که بازیچه اطفال نیست چندان به
برد از که از عهده جواب آن که نتوانی بیرون آمد و باعث شرمندگی تو شود نزد رسول خدا و ائمه پس هرگاه اعمال شر عرضه و عرض شود اعمال
قبیحه و حسنه را فرق کرده باشی عمل آوردن و اجتناب نمودن حسنه را و ترک کردن لازم آمد سیئه را چه دانستن و عمل کردن و ناکردن در نیک
و بد سبب تضاعف ثواب و عقاب شود که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الحدیث الثانی روایت است از یعقوب بن
شعیب که گفت سوال کردم ابی عبد الله را از قول الله عز وجل قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون قال هم الائمه چون این
آیه کریمه در دو موضع از قرآن در سوره التوبه واقع شده بود و در آیه اول این زیادتی لفظ والمؤمنون بود حضرت امام علیه السلام تفسیر فرمود
و گفت که مراد ازین مؤمنین ائمه معصومین اند چه معلوم است که مؤمنان هرجایی نیستند که اعمال همه مکرر با ایشان عرض شود چنانکه اعمال
عباد را اعمالکم معروض ایشان کنند پس نامزد الا کسی که حجت باشد مانند رسول و در زمین بعد از رسول تا الحال عرض اعمال عباد از
بر و فاجر باشد پس از خدا و رسول و امام خود اندیشه کن و اعمال پسندیده پیشه نمای تا مزد و اجر ثواب در ضمن آن یافته باشی و اگر [illegible]
عمل نمایند که روی شفاعت نبینی و بدیشی بعد ازین تو کرده خواهد شد که رسول صلعم فرموده حیاتی [illegible] و مماتی [illegible] خیر است برای امت
کنند یا رسول الله چگونه است اینکه گفت تا من در میان شما هستم حق تعالی شما را بخسف و عذاب هلاک نمیکند و چون رحم برای شما استغفار
میکنم در اعمال بد و شاید میطلبم در توفیق اعمال نیک چون عرض اعمال شود [illegible] اما شما بر حذر باشید از گناه کردن [illegible] سلطان
و غرور اهل طغیان در خاطر نگذرانید و خود را از معاصی اجتناب فرمایید که گناهان صغیره و کبیره گاه هست که مغفور نمیشود چنانکه
خواهد آمد و نیز مروی است که عمودی هست در میان آسمان و زمین که آنجا رفع اعمال میکنند و از آنجا عرض [illegible] امام [illegible]
آن را الحدیث الثالث روایت است از سماعه که گفت شنیدم ابا عبد الله را که میگفت ما لکم تسوؤن رسول الله صلعم [illegible]

که به حال میکنند رسول خدا را و او آزرده میگردانید او را مردی گفت کیف نسوءه و چگونه بدحال میکنیم ما او را گفت اما تعلمون ان اعمالکم تعرض
علیه فاذا رای فیها معصیة ساءه ذلک فلا تسوؤا رسول الله وسروه یعنی آیا نمیدانید که صحیفه اعمال شما را معروض میسازند بر رسول الله
پس چون میبیند در آن معصیتی آزرده میگردد و بدحال میسازد آن معصیت رسول خدا را پس او را آزار مکنید باعمال بد و مسرور سازید او را
باعمال نیک الحدیث الرابع روایت است از عبد الله بن ابان زیات که معزز بود نزد حضرت امام رضا علیه السلام گفت گفتم مر رضا را علیه السلام ادع الله
لی ولاهل بیتی یعنی نزد آن حضرت با تکلیف بودم گفتم با حضرت دعا کن برای من و برای اهل بیت من حال او گفت اولست افعل ذلک آیا نبودم
که میکنم این را یعنی دعا میکنم برای تو والله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم ولیلة یعنی بخدا که اعمال شما عرض کرده میشود بر من در هر روز
و شب راوی گفت این بر من عظیم و دشوار نمود و چون تعجب کردم ازین امر فرمود که آیا نمیخوانی کتاب خدا را که قل اعملوا فسیری الله عملکم
ورسوله والمؤمنون پس گفت والله که مراد علی بن ابی طالب و باقی ائمه اند پس مضمون حدیث علم امام است باعمال ایشان و ناگزیر قسم
برای تنبیه غافلین است از احوال ایشان الحدیث الخامس روایت است از ابی حمزه که چون ذکر کرد این آیه کریمه را فسیری الله عملکم
ورسوله والمؤمنون فرمود والله هو علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی از جمله اینجا [illegible] والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون که مراد اهل این صفت اند که هر این زکوة ازهم زیاده باشد و نیز شاید که از جمله [illegible] الحدیث
السادس روایت است از وشا که گفت شنیدم رضا را علیه السلام که میگفت ان الاعمال تعرض علی رسول الله صلعم ابرارها وفجارها یعنی [illegible]
که اعمال امت چه معروض میشود بر رسول الله صلعم از ابرار و از فجار در این حدیث اگرچه مقصد صریح عرض اعمالست بر حضرت رسول ذی الجلال
لیکن چون معلوم نیست از دیگران بر معلوم شود [illegible] احادیث سابقه صریح الدلالات این جناب [illegible] علم ائمه است باحوال مخلوقات
ضروریه و غیر ضروریه و این ضروری امام است و الا امام امام نباشد چنانکه در اوصاف ایشان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
باب بیستم در استقامت و درین دو حدیث است الحدیث الاول روایت است از ابی حمزه در قول الله عز وجل وان لو استقاموا علی
الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یعنی اگر مستقیم شوند مردم بطریقه [illegible] از جانب خدا و نه [illegible] سیراب کنیم ما ایشان را آبی غدق
بسیار خوب و گوارنده حضرت فرمود یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین والاوصیاء من ولده وقبلوا طاعتهم فی امرهم ونهیهم لاسقیناهم
مردم استقامت جویند بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیا از ولد او علیهم السلام و قبول کنند طاعت ایشان را در امر و نهی ایشان لاسقیناهم

ماءً غدقاً یعنی لاشربناهم الایمان والطریقة هی الایمان بولایة علی والاوصیاء یعنی هر آینه سیراب کنیم ما قلوب ایشان را از ایمان
و طریقه مذکوره در قرآن ایمان است بولایت علی و اوصیای او پس طریق مردم بعد از رسول صاحب شریعت سلوک است بطریق امیر المؤمنین است
و عترت اطهار او که مطهرند در جمیع طرق از آنچه در غیر معصوم باشد از مالایق بکمال اهل تحقیق پس آب حیوة از جویبار ایمان خوردن بی سلوک این
طریق قویم مستقیم و استدلال الکوثر مگر ساقی کوثر که بیرون از امکان است و اهل کمال ازین تصور باطل از چنان محال چه طاعت یکی ازیشان
نکردن طاعت هیچکدام نخواهد بود چه در عدم طاعت یکی ازیشان عدم طاعت رسول الله است و در عدم طاعت رسول عدم طاعت مرسل چنانکه
مفهوم می شود از وجوب اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم چه حال مخالفان ایشان که ازینجا معلوم میشود که ایشان طاعت
هیچ کدام نکرده اند چه اولی الامر را غیر ایشان اطلاق کرده اند و یحرفون الکلم عن مواضعه در شان خود آورده و یحسبون انهم یحسنون
صنعا الحدیث الثانی روایت از محمد بن مسلم که گفت سوال کردم ابا عبد الله علیه السلام از قول الله عز و جل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
یعنی آنانکه گویند رب ما الله است پس مستقیم باشند در آن چه معنی دارد این آیه که فقال استقاموا علی الائمة واحدا بعد واحد تتنزل
علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی استقامت کنند بعد از معرفت الله تعالی بر ولایت
ائمه هداة واحدی بعد از واحدی در اظهار امامت کردن صورت نزول فرمایند بر ایشان ملائکه آسمان و گویند ایشان را که مترسید
و محزون مگردید از اهوال قیامت و بشارت باد شما را بجنت عنبر سرشت الجنان حسنی که بودید وعده داده شدگان آن این
مژده در حال حیوة مگفتند و در وقت موت مگفتند و در وقت بعث مگفتند بلکه در هر لحظه مگفتند تا گوش شنوا کور شد آگاه باش
سلام در ائمه علیهم السلام معدن علم الله و شجره نبوت و مختلف ملائکه و در بیان حدیث الحدیث الاول روایت از عبد الله بن حماد
که گفت گفت علی بن الحسین علیه السلام ما ینقم الناس منا فنحن والله شجرة النبوة و بیت الرحمة و معدن العلم و مختلف الملائکة یعنی
آنحضرت از روی تعجب فرموده چه انتقام میخواهند و انکار میکنند و کراهت میدارند مردمان از ما یعنی هذا که مائیم شجره نبوت
و اهل بیت رحمت که هر و معدن علم و مختلف ملائکه یعنی محل تردد ملائکه مائیم در زمین و چون مرای حیثیت میان ایشان و رسول خدا صلی الله علیه
شجره نبوت و بیت رحمت و معدن علم کرده اند بر خود و باین اعتبار باشد که چون از زمین طیب صاحب نبوت رسته اند پس شجره
نبوت باشند و بیت ولایت و معدن کرامت تا بدانی که هر گاه ایشان چنین باشند زبونی با مژده درخت کردن زبونی باد رحمت

و نازبونی

و نازبونی با اهل بیت کردن زبونی با صاحب بیت است و گرچه بر معدن کردن معرفت که انا مدینة العلم و علی بابها یعنی و دل باب
یکی نکنند نبوت و ولایت خود را و ازین پس از پس که مردم جاهل بودند بکمال ایشان یا بجا اهل میکردند ازیشان بر ایشان لازم شد که
احوال خود بیان کنند تا مردم منقطع العذر باشند و رنه ایشان و آل ایشان چنین بوده اند و هنوز از هزار احوال خود یکی را
نگفته اند و این مانند آفتاب بر سر ایشان ساطع و نمایان است یعنی ما که عیان است چه حاجت به بیان الحدیث الثانی روایت از جعفر بن محمد
علیه السلام از پدر خود که گفت گفت امیر المؤمنین علیه السلام انا اهل البیت شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و بیت الرحمة و معدن
العلم یعنی به درستی ما که اهل بیتیم شجره نبوتیم و موضع رسالت و محل تردد ملائکه و بیت رحمت و معدن علم و اینجا بحکم ندعوا ابناءنا
و ابناءکم و انفسنا و انفسکم و انا و علی من نور واحد و چون هر از یک خانه اند و هر از یک نور اسامی مخلوق شده از عالم بالا بدرجات
سعادت در اظهار نبوت و ولایت چه نبوت و رسالت و رحمت و علم و کرامت در میان ایشان بوده چنانکه فی بیوت اذن الله ان
ترفع بهاست و رکیت سبب اعتقاد بهم و یعنی در امامت و ریاست عام خلایق و جنبت و حیثیت ایشان در ولایت و وصایت فالکرامة
فیه ولاسیما علیه الحدیث الثالث روایت از خیثمه که گفت گفت مرا ابو عبد الله علیه السلام یا خیثمة نحن شجرة النبوة و بیت الرحمة و مفاتیح الحکمة
و معدن العلم و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و موضع سر الله و نحن ودیعة الله فی عباده و نحن حرم الله الاکبر و نحن ذمة
الله و نحن عهد الله فمن وفی بعهدنا فقد وفی بعهد الله و من خفرها فقد خفر ذمة الله و عهده یعنی ای خیثمه مائیم شجره بستان نبوت
و بیت رحمت و رسالت و مفاتیح حکمت شریعه که مقالید آنجمله در دست ماست و برای مبالغه خود را عین مفاتیح گفته اند و مائیم معدن علم و ظاهر
معرفت و موضع رسالت و مختلف ملائکه و موضع سر الله و مائیم ودیعة الله و امانة الله در میان عباد الله پس باید که با وداع الله خیانت
و خلاف نکنید و مائیم حرم الله الاکبر چه حرم امن در قرآن اشاره بجابست که او لم یروا انا جعلنا حرما آمنا چنانکه بعد از بن نیز مقرر گردید
خواهد شد که و من دخله کان آمنا ایشان باشند و مائیم ذمة الله و امان او و مائیم عهد الله و پیمان او که در روز الست با بالست بندگان
عهد ایشان کسیکه وفا کند بعهد ما تحقیق که وفا کرده بعهد الله تعالی و کسیکه خفر و نقض کند از آن تحقیق که نقض نموده ذمه الله و عهد الله را
این هر مقال صفات مولاهای خود را بدان و جهد نماید که خود بیان کرده آنرا و مانند موالیان و مخلصان او عاف نماید حال ایشان
و از آن بر ترس بسید که در طی مجلدات صحائف تا مبین شود و عابد بر ترجمه انجمال افزا فرماید که هر چه نوشته شود و ترجمه خواهد بود

بلا اهتمام باب سی و یکم در انکه ائمه علیهم السلام وارث علم‌اند چنانکه بعضی موروث علم باشند مر بعضی دیگر را و درین هفت حدیث است الحدیث الاول
روایت است از محمد بن مسلم از ابی عبدالله علیه السلام که گفت ان علیا کان عالما و العلم یتوارث و لن یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم
علمه او ما شاء الله یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عالم بود بهر چه میباید دانست و علم متوارث می شود و از بعضی به بعضی منتقل میگردد
یعنی توهم نکنند که بموت عالم علم او فوت میشود نمی شود بلکه عادة الله چنان جاری شده که آنرا جور باشد با همدیگر گذارند پس هرگز هلاک
نمیشود عالمی الا انکه باقی میماند بعد از وی کسی که بداند آن علم او را یا آنچه خواسته باشد این اشاره است بانکه کم و زیاد علم در میان ایشان ممکن
است برفع ایجاب کلی و اگر چنین نباشد علم آدم تا خاتم نماند بلکه با او لا دا و وصال انکه ازانوقت تا بانوقت در ترایست بحسب
شرع و عرف خصوصا علوم شرعیه بازلها از جانب حکیم تعالی نه که حکم میماند در فترتها و ایام بعد از رسل علیهم السلام پس بحکم العلماء ورثة الانبیاء
علوم از سابق بلاحق رسیده بازو ابد تا بانجا که میدانی چه هر چه انبیا گذاشته‌اند ازین نیز گذاشته‌اند و اوصیا با وصیا الهدا تا انقراض
عالم علم علم در میان است و رفع نشود تا تکلیف در میان است پس علوم شرایع بارشاد معصوم حجة بایاد رسانیده و قواعد آن را چنان
در آورده چه منفی تشیع از ابتدا آن حافظش میکند و اشغال میزند باید تا بدورا فو الزمان مکلفین چنانکه گفت اولئک الذین هدی
الله فبهداهم اقتده الحدیث الثانی روایت است از فضیل از ابی جعفر علیه السلام که گفت ان العلم الذی نزل مع ادم علیه السلام لم یرفع و العلم
یتوارث بدرستیکه علمی که نازل شده با آدم علیه السلام مرفوع نشده و با آدم نرفته بلکه ازان محل بمحل دیگر رفته و علم متوارث میشود یعنی مردم
از همدیگر علم را بمیراث میبرند پس گفت و کان علی علیه السلام عالم هذه الامة و انه لم یهلک منا عالم قط الا خلفه من اهله من علم مثل
علمه او ما شاء الله یعنی حضرت علی علیه السلام عالم این امت بود و بدرستیکه هلاک نشده از ما عالمی هرگز الا انکه تخلیف کرده و خلف کرده است
از اهل خود کسی را که دانسته مثل علم او را یا آنچه خدا خواسته باشد باد مضمون حدیث توارث علم ائمه است از همدیگر چه ولاة و ولایة
عالم حقیقی و جهاد مواهب و اهب بخشی ایشانند در عالم تکالیف چنانکه خود بهیچ چیز از مردم نمی گردند و الا اگر در تدین و امامت
چیزی نمانند که دیگرا اسناد فرشته باشند او امام نباشد چه هیچ حالت برای صاحب امارت ارفع از علم نیست و افضل انسان پس اگر هم
چیز باشد آن نباشد هیچ چیز نباشد زیرا که آدم مسجود ملک بعلت علم شد و اگر نه آدم را لازم بود که ملک را سجده کند پس چون الهنا
علم علم آدم الاسماء بر خود درست کرد محراب قبله سجود ملائکه راست شد و زمان اعتقاد ایشان کوتاه و اگر نه در مابین جسم کثیف و لطیف

فرق

فرق بسیار است چه قابلیت طینت آدم خاکی بجای رسید که صدای لولاک لما خلقت الافلاک از سر چهار سوی بازار جهان بر طارم افلاک رسید
و این هم از جهت معرفت او که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون چه عبادت بعد از معرفت است پس قابلیت قالب خاکی را
نظر انداز که یک زبان جبر صغر چندین هزار اسامی عظام خالق کبیر تکرار در می آورد بخلاف ملائکه که هر یک یک ذکر و یک عبادت میسر شده اند
فاعتبروا یا اولی الابصار و تعجبوا من العالم الصغیر فی اللیل و النهار من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث الثالث روایت است از محمد بن
مسلم که گفت گفت ابو جعفر علیه السلام ان العلم یتوارث و لا یموت عالم الا ترک من یعلم مثل علمه او ما شاء الله بدرستیکه علم متوارث میگردد
و بارث میرود و نمیرد عالمی الا که ترک میکند کسی را که میداند مثل علم او را یا آنچه خدا خواسته باشد در زیاد و انتقاص آن پس چون ائمه علیهم السلام
بخبر علم الله الله از عبیه بعض نقل فرماید علم ایشان زیاد و بنا بقدر ضروری محتاج الیه است و باقی میماند باقیست و روحانی معنی اعلی و اکمل میگردد
الحدیث الرابع روایت است از فضیل بن یسار که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام که گفت ان فی علی علیه السلام سنة الف نبی من الانبیاء و ان العلم
الذی نزل مع ادم لم یرفع و ما مات عالم فذهب علمه و العلم یتوارث یعنی بدرستیکه در ذات شریف علی علیه السلام سنت و صفت هزار پیغمبر است
از انبیا بلکه صفت جمیع انبیا و بدرستی علمی که نازل شده با آدم علیه السلام رفع نشده و باسمان نرفته و هرگز نمرده عالمی که علم او مرده باشد و رفته باشد
این مانده است و آن رفته است چه علم متوارث می شود و محل خود در ای یابد پس حضرت علی چه هزار نبی دیگر را ممکنند و نمیشود که خصوصی
چند درین هزار باشد که در دیگران نباشد یا بتبین الله تعالی و لیستة باشد چنانکه در اواخر احادیث مذکور شده یا محتاج الیه باشد
از ان دیگران یا آنچه عمده بوده درین هزار بوده که در حق علی علیه السلام موجود شده و مراد نیست که بعضی از حالات اوست برای ختم و الا
چون با پیغمبر آخر الزمان برابر باشد کسی را حد برابری او نباشد ما انکه آن علم باقی نیز درین محصور داخل باشد پس همه در و باشد چنانکه
عنقریب خواهد آمد الحدیث الخامس روایت است از حرث بن المغیرة که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که می گفت ان العلم الذی نزل مع آدم
علیه السلام لم یرفع و ما مات عالم فذهب علمه بدرستیکه علمی که نازل شده با آدم علیه السلام برچیده نشده و مفقود نگشته و نمرده عالمی در دار التکلیف که
رفته باشد علم او از میان مکلفین پس شاهبازیست علم از قالب قفالی میرود مانند مرغ نفس از قفس بقفس بر دو از جی کند و باشیان
خود میرسند و میمانند چندانکه خدای تعالی خواهد کی کر رود و دیگرا آید بجا الحدیث السادس روایت است از ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که گفت
یمصون الثماد و یدعون النهر العظیم ثماد و غدیر آب قلیل را گویند یعنی امتصاص میکنند مردمان آب اندک را و ترک میکنند نهر عظیم را

گفتند یابن رسول الله یعنی بهر علم چیست و مراد بان کیست گفت رسول الله صلعم و العلم الذی اعطاه الله که ایشان در جو میراث شریعه
جاری شد یعنی مراد حضرت رسول کریم است و علی که باری تعالی او را اعطا کرده بهر علیم را ان الله عزوجل جمع لمحمد صلعم سنن النبیین
من آدم و هلم جرا الی محمد صلعم یعنی بدرستی که حق تعالی جمع کرده برای محمد صلعم جمیع سنتها و طریقهای پیغمبران از ابتداء آدم و همچنین کشیده
شده تا محمد خاتم الانبیا پس هیچ سنتی نبوده از سنن انبیا که در پیغمبر آخر الزمان نبوده گفتند چه چیز بوده آن سنن و اعلم النبیین
باسره و ان رسول الله صلعم جعل ذلک کله عند امیر المؤمنین ع گفت آن سنن انبیا بوده و العلوم انبیاء و اداب مرسلین که جمع آن برای
پیغمبر جمع شده و بدرستیکه کرده است همه کل آن را نزد امیر المؤمنین و آن را داده و بوده که گفته شده تا از وی هر که هذا خواهد بیاموزد پس آن جماعة
گفتند یابن رسول الله امیر المؤمنین اعلم باشد یا بعضی انبیا حضرت فرمود اسمعوا ما یقول ان الله یفتح مسامع من یشاء انی حدثته ان الله
جمع لمحمد علم النبیین و انه جمع ذلک کله عند امیر المؤمنین و هو یسألنی أهو اعلم ام بعض النبیین یعنی بشنوید ای مردمان که این
مرد چه میگوید الله تعالی فتح میکند مسامع هر که را میخواهد بدرستیکه من حدیث کردم او را که باری تعالی جمع کرده برای محمد علم جمیع انبیا را و
محمد جمع کرده کل آن را نزد امیر المؤمنین ع و حال آنکه او از من سوال میکند که آیا امیر المؤمنین اعلم است یا بعضی نبیین پس تعجب حضرت از آن
شد که جواب نفهمید گویا مسامع او را مفتوح نساخته بودند و اگر نه درین منبع و بیان حضرت احتیاج باین سوال نبود چرا که
ظاهر بود پس آن ناشی از غفلت یا از کودنی بوده یا آنکه امر در آن را مستبعد دانسته بود یا بر وجه مبالغه حساب کرده پس حضرت او را
تنبیه نموده بر آن که چه استبعاد و چه غفلت دارد درین امر واضح چون بیان واضح و صریح کرده باشند و این حدیث کالمبین است برای
حدیث رابع مذکور پیش الحدیث السابع روایت است از محمد بن مسلم که گفت گفت ابو جعفر ع ان العلم یتوارث فلا یموت عالم الا
ترک من یعلم مثل علمه او ما شاء الله یعنی بدرستیکه علم بتوارث میرود پس نمیرد عالمی الا که ترک میکند و میگذارد کسی را که بداند
مثل علم گذشته را یا آنقدر که حق تعالی خواسته باشد که بلاحق برسد مضمونش واضح است بلکه گذشته چنانکه گذشت الحدیث
الثامن روایت است از حارث بن مغیره که گفت شنیدم ابا عبد الله ع را که میگفت ان العلم الذی نزل مع آدم ع لم یرفع و ما
مات عالم الا و قد ورث علمه ان الارض لا تبقی بغیر عالم یعنی بدرستی علمی که نزول یافته با آدم مرفوع نشده و نمرده عالمی الا که موروث
شده علم او یعنی مستتر مانده از شخصی بشخصی و نمرده عالمی الا تحقیق که توریث کرده علم خود را بدیگری تحقیق که ارض باقی نمیماند

بغیر

بغیر عالمی پس معلوم میشود که قائم بیم عالم ابا دلیل علم او ثواب و تا حق تعالی میخواهد که انتظام عالم مستحکم باشد عالمی در آن کامل
تا معرفت معبود کسی را تعلیم دهد و چون بخواهد که رفع علم کند نه آن عالم ماند و نه این عالم و نه معلوم و نه معقول و نه موهوم تا وجه
کل شیء هالک الا وجهه ظاهر شود پس اگر تمام علوم متعارفه و غیر آن بجا ماند و علم شرع اصلا نماند عالم نماند چنانکه در عکس این ماند
چه علمی که قوام و انتظام اهل عالم با آنست در دین و دنیا علم انبیا است که متصل بآن شده اند از جانب آفریننده سموات و زمین
پس عالم الوصیین از جانب الله تا او رسد علم نزد او چون امر بود و علم عالم برود چنانکه گذشت در سوابق احادیث باب
سی و دوم در آنکه ائمه ع وارث شده اند علم نبی را و علوم جمیع انبیا و اوصیا را که قبل از ایشان بوده اند و درین باب هفده حدیث است
الحدیث الاول روایت است از عبد الله بن جندب که نوشت بجانب او رضا ع اما بعد فان محمدا صلعم کان امین الله فی خلقه
فلما قبض صلعم کنا اهل البیت ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا علم البلایا و المنایا و انساب العرب و مولد الاسلام
تا آخر حدیث یعنی ای ابن جندب بدانکه بدرستیکه محمد صلعم امین خدا بود تا بود در خلق خدا پس چون مقبوض شد و نزد خدای خود
رفت ما اهل بیت او وارث او شدیم پس مائیم امناء الله تعالی در زمین او و نزد ما است علم بلایا و مصیبات و مکاره روزگار
و علم منایا و اوقات مردنهای ایشان و معرفت انساب عربان و مولد اهل اسلام و بدرستیکه هر آینه ما میشناسیم مردم را هرگاه
به بینیم او را بحقیقت ایمان و بحقیقت نفاق و بدرستیکه شیعیان ما مکتوبند نزد ما باسماء خود و اسماء آباء خود که هر کدام را میشناسیم
چنانکه ایشان را میشناسیم اخذ کرده خدا از ما و از ایشان میثاق را چنانکه وارد میشوند ایشان مورد ما و داخل
میکردند مدخل ما و نیست بر ملت اسلام غیر ما و غیر ایشان یعنی ظاهر حدیث اخراج کرده غیر ایشان را و غیر شیعیان ایشان را از ملت اسلام
پس غیر ایشان اهل دین باشند که ان الدین عند الله الاسلام مراد ایمان است چنانکه گذشت و نحن النجباء و نجاتنا نجاة الافراط
الانبیاء و نحن ابناء الاوصیاء ما نجاتیم تا اصلاح شیم و در رکاتیم در شرعیات و سعادات دارین ما نجاتیم در روز حساب افراط
انبیائیم یعنی علم مستقیم را که بآن اهتدی باید و مائیم رو راکوینه هواه در دنیا و جواه در آخرت یعنی ایشان که پیش رو شیعیانند در نجات
و شیعیان پس نیابت ایشان انبیا و اوصیائیم و ما مخصوص درگاه خداییم در کتاب خداوند تبارک و تعالی و ما اولی مردمائیم بکتاب الله
عزوجل و ما اولی مردمائیم برسول الله صلعم و ما جماعتیم که حق تعالی شرح کرده برای ما دین خود را پس گفته در کتاب خود شرع لکم یا آل

شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا یعنی بتحقیق که باری تعالی شرع کرده برای ما آنچه وصیت کرده بآن نوح را و آنچه وحی کرده ام بسوی تو یا محمد
و آنچه وصیت کرده ایم بآن ابرهیم و موسی و عیسی را پس بتحقیق که ما تعلیم کردیم و تبلیغ نمودیم از علم آنچه تعلیم ما شده بود و مستودع
باشد جمیع علوم ایشان ع و گفت نحن ورثة اولی العزم من الرسل ان اقیموا الدین یا آل محمد و لا تتفرقوا فیه یعنی ما وارثان
پیغمبران اولوا العزم از رسل خطاب ما را کرده اقامه کنید دین را ای آل محمد و متفرق و پریشان مباشید در آن یعنی بحکمت
و یکدین و یک آئین باشید و ظاهر است که حضرات معصومین چنین بوده اند و هیچ کدام بر خلاف آن دیگر نبوده اند در هیچ جزو
گفت کبر علی جماعة کبر علی المشرکین باشید بر جماعت کبیره و بزرگ باشید بر مشرکین من اشرک بولایة علی این مشرکان
آنانند که مشرک باشند بولایت علی ع با آنچه میخوانی ایشان را بآن از ولایت علی ان الله یا محمد یهدی الیه من ینیب یعنی
بدرستیکه حق تعالی یا محمد راه مینماید بسوی خود کسی را که انابه کند و انجا بسوی او برد من یجیبک الی ولایة علی ع الحدیث
الثانی عشر روایت از ابن کثیر از ابی حمزه که گفت گفت رسول الله صلعم ان اول وصی کان علی وجه الارض هبة الله ابن آدم
تا آخر حدیث یعنی بدرستیکه اول وصی که در روی زمین امین کرده شده هبة الله بن آدم بود یعنی شیث نبی که او اول اوصیا
و نبوده پیغمبری الا که او را وصی و نائبی بوده و بوده اند جمیع انبیا یکصد و بیست هزار از جمله پنج نفر اولوا العزم بوده اند
نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد و بدرستیکه علی ابن ابی طالب ع هبة الله بود برای محمد و او وارث شده جمیع علوم اوصیا را
و علم هر کس را که پیش از محمد بوده میان و آگاه باش که محمد وارث علم بوده از کسانی که قبل از انبیا و مرسلین بوده اند و گفت
علی قائمة العرش مکتوب حمزة اسد الله و اسد رسوله و سید الشهداء یعنی بر قائمه عرش رحمن نوشته شده که حمزه بن عبد المطلب
شیر خداست و شیر رسول خدا و سید شهداست در صف شهدا و فی ذؤابة العرش علی امیر المؤمنین یعنی مکتوبست بر ذوابه
عرش که علی امیر مؤمنان است ذوابه بضم گیسو باشد جمع آن ذوائب و مراد کنار عرش است الکلاه فرمود که اینست حجت ما بر کسی
که منکر حق ما شده باشد و جاحد میراث ما گردیده و هر چیزی که منع ما کرده اند از کلام متین ما از وصی بودن پس کدام
حجت ابلغ از این میباشد حاصل آنکه چون اقوام ما و نامهای ما مکتوب باشند بر ذوابه عرش بر وجه نکو پس چگونه باشد که ما دم
نزنیم و تکلم ننمائیم درین باب و خود را صاحب حق ندانیم و طلب حق خود ننمائیم پس وای بر آنان که این را از جمله منع

کردند

کردند در دنیا و حق ما را منع نمودند از کرامات ع الحدیث الثالث روایت از مفضل بن عمر که گفت گفت ابو عبد الله ع ان سلیمان ورث
داود و ان محمدا ورث سلیمان و انا ورثنا محمدا یعنی بدرستیکه سلیمان وارث داود نبی شده و محمد وارث سلیمان گشته و ما وارث محمد
رسول خدائیم که پیغمبر ازماست و وارث شده گشته چنانکه داود و سلیمان را نه پیغمبر ما او فرمود بدرستیکه نزد ماست علم تورات و انجیل و زبور و تبیان
آنچه در الواح موسی بوده راوی گفت گفتم ان هذا هو العلم بدرستیکه این علم همین است و بس دیگر چه چیز خواهد بود فرمود لیس هذا
هو العلم نیست همین علم بسیار بدرستیکه ان العلم الذی یحدث یوما بعد یوم و ساعة بعد ساعة یعنی آنست که حادث میشود برای
ما روز بروز و ساعت بساعت جهت ایشان از درگاه فیاض بر حسب قابلیات ایشان لحظه بلحظه علوم و معارف حاصل میگردد و دم
بدم زیاده میشود و از جهات که ایشان صاحبان علم لدنی اند یعنی من جانب الله تعالی حاصل شده که آن ماخذ باران بر ایشان می بارد ان شاء الله
که بر شیعیان ایشان نیز از علما ایشان ببارد تا ترک علوم غیر شرعیه نمایند ولی روشن باشند و عامل ایمان گردند و گرد علوم شرعیه
نگردند و از اعیان بیزار شوند الحدیث الرابع روایت از ضریس کناسی که گفت نزد ابی عبد الله ع بودم و نزد او ابو بصیر
بود پس ابو عبد الله ع گفت ان داود ورث علم الانبیا و ان سلیمان ورث داود و ان محمدا ص ورث سلیمان و انا ورثنا
محمدا یعنی بدرستیکه داود پیغمبر وارث شده علم انبیا را و سلیمان وارث شده علم داود را و محمد ص وارث شده علم سلیمان را و ما وارث
شده ایم علم محمد را بتحقیق که نزد ماست صحف ابرهیم و الواح موسی پس ابو بصیر گفت بدرستیکه علم این است و زیاده برین چه خواهد بود گفت یا محمد
نیست این علم بسیار بلکه این سهل است علم آنست که حادث میشود برای ما در شب و روز روز بروز و شب بشب و ساعت بساعت بحسب
کسب ای محبان که روزی بهم میرسد در حاصل خواهد بود از علم و معرفت ایشان الحدیث الخامس روایت از ابی بصیر از ابی عبد الله ع که گفت
یا ابا محمد ان الله عز و جل لم یعط الانبیا شیئا الا وقد اعطاه محمدا ص بدرستیکه حق تعالی عطا نکرده بانبیا او نزد ماست صحف ابرهیم و
گفتم جانم فدای تو باد آن صحف الواح تورات بود گفت آری آن الواح آن لوح خوان شو زیور یان نگرد در تبیان الحدیث السادس
روایت از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله ع که او سؤال کرده از وی در قول الله عز و جل و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر یعنی بتحقیق که نوشتیم
در زبور از بعد ذکر گفت ما الزبور و ما الذکر یعنی چیست زبور و چه چیز است ذکر حضرت گفت الذکر عند الله فالزبور الذی انزل
علی داود و کل کتاب نزل فهو عند اهل العلم و نحن هم ذکر چیزیست که نزد خداست و زبور آنچه نزول فرموده بر داود و هر کتابی که

نازل شده نزد اهل علم است و ماییم اهل علم الحدیث السابع روایت از ابراهیم از ابی الحسن الاول علیه السلام که گفت گفتم فدای تو شوم اخبرنی
عن النبی صلی الله علیه و آله ورث النبیین کلهم قال نعم یعنی خبر کن مرا از پیغمبر که آیا وارث جمیع انبیا شده بالتمام گفت آری قلت من لدن آدم حتی انتهی
الی نفسه گفتم از نزد آدم تا آنکه منتهی شده باو گفت محمد صلی الله علیه و آله وارث شده علوم جمیع انبیا را از نزد آدم یک یک را تا آنکه رسید جمیع علوم
بنفس نفیس رسالت پناه و گفت مبعوث نساخته حق تعالی پیغمبری را الا آنکه محمد صلی الله علیه و آله اعلم از او بوده گفت گفتم بدرستیکه عیسی بن مریم زنده
میکرده مرده را باذن الله تعالی گفت راست گفتی و سلیمان بن داود فهم میکرده منطق طیور را و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه
المنازل قال فی سورة النمل پس گفت بدرستیکه سلیمان بن داود گفت مر هدهد را حین فقده او و تطلب او و نیافت او را و چون شک
در امر او کرد گفت مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین جهت مرا که نمی بینم هدهد را یا آنکه غایب است پس در غضبی که مفقود
شده بود غضب او کرد بر وی چنانکه گفت لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیاتینی بسلطان مبین هر آینه او را عذاب
کنم عذاب شدید یا ذبح او بجای آورم یا بیاید و بیاورد حجتی ستین و سلطان مبین و او در غضب کرد برای آنکه او دلالت بر آب
میکرد و حاضر نبود و او طایری بود که او را چیزی عطا کرده بودند که بریح و دیگر نداده بودند یعنی سلیمان که ریح و نمله و انس و جن و شیاطین
که مرده بودند در فرمان او بودند و نبود که بشناسد آب را تحت هوا یعنی تحت زمین و طیر آنرا می شناخت و حق تعالی در کتاب میگوید
و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی یعنی اگر قرآنی باشد که جبال را بآن سیر توان فرمود یا زمین را
بآن قطع توان نمود یا مردگان را بآن تکلم توان فرمود هر آینه این قرآن خواهد بود بتحقیق که وارث شده ایم ما این قرآن را که در آنست
تسییر جبال و تقطیع بلدان و احیاء موتی و ما میشناسیم آب تحت هوا را و زمین را و بدرستیکه در کتاب الله آیاتیست که اراده کرده
نشود بآن امری را الا آنکه اذن دهد حق تعالی بآن با آنچه اذن میدهد از آنچه نوشته است آنرا ماضیان و گذشتگان و گردانیده آنرا برای
ما در ام الکتاب بدرستیکه باری تعالی میفرماید و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین یعنی هیچ چیزی غائبی در سماء و ارض نیست
الا که آن در کتاب مبین واقع است پس گفت حق تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی بارث دادیم
کتاب خود را بجماعتی که برگزیده بودیم ایشان را حضرت گفت فنحن الذین اصطفانا الله عز و جل و اورثنا هذا الذی فیه تبیان
کل شیء ماییم آنانیکه برگزیده ما را خداوند عز و جل و بارث داده ما را آن چیزی که در آنست تبیان هر چیز که باشد باب سیم در آنکه

نزد ائمه است جمیع کتبی که نازل شده من عند الله عز و جل و اکثر ایشان می شناسند و میدانند آن کتب را بر اختلاف السنه آن و درین دو حدیث
الحدیث الاول روایتست از یونس از هشام بن حکم در حدیث بریهه نصرانی که چون می آمد باو و نزد ابی عبد الله علیه السلام پس ملاقات کرد
او را موسی بن جعفر علیه السلام و حکایت کرد برای او هشام آن حکایت را که در میان ایشان گذشته بود پس چون فارغ شد ابو الحسن
گفت مر بریهه را که ای بریهه کیف علمک بکتابک چه گونه است علم و معرفت تو بکتاب خود گفت عالم به و تعجب بعلمی به ما برای تعجب
یعنی چه چیز داشته باشد مرا اعلم آن یعنی عجب وثوقی دارم من در آن پس افتتاح کرد ابو الحسن علیه السلام در انجیل خواندن چنانکه بریهه
تعجب شد از خواندن او و گفت من ترا طلب میکردم یا مثل ترا از آن وقت که تا حال پنجاه سال است و گمان دارم که بریهه ایمان آورد
برای انجیل خواندن آنحضرت و نیکو شد ایمان او و عورتی نیز که با او بود مسلمان شد پس داخل شدند هشام و بریهه و زن او
بر ابی عبد الله علیه السلام پس حکایت کرد برای او هشام آن کلامی که جاری شده میان او و ابی الحسن موسی علیه السلام پس ابو عبد الله علیه السلام گفت ذریة
بعضها من بعض و الله سمیع علیم پس بریهه گفت از کجا بدست شما افتاده است توریت و انجیل و کتب انبیاء آنحضرت فرمود
هی عندنا وراثة من عندهم یعنی جمیع کتب انبیا نزد ما است از ایشان بطریق ارث و باستحقاق بما رسیده و میخوانیم آنها را
چنانکه ایشان میخواندند و سخن میگوییم بآن چنانکه ایشان میگفتند بدرستی و راستی و بتحقیق که حق تعالی نمیگرداند حجتی را در زمین که
سؤال کرده شود از چیزی که او گوید نمیدانم یعنی امام زمان کسی نیست که هر چه پرسند نداند و لا ادری نداند و الا در لا ادری اگر هم
در یک مسئله باشد نفی امامت او باشد زیرا که محتاج الیه است که از وی حاصل شود امامت در است کردن خیانت باشد نه امانت
بر جهالت موجب زوال است قال الله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون آیا کسی
که هدایت مینماید کسی را بسوی حق احق و اولی است بآنکه تابع او شوند یا کسی که هدایت نیابد مگر آنکه هدایتش کنند پس
چه شده شما را که چگونه حکم میکنید شاهد برین باب فاعتبروا یا اولی الالباب چنانکه گذشت در کتاب الحدیث الثانی روایتست
از مفضل بن عمر که گفت اتیان کردیم بباب ابی عبد الله علیه السلام و ما اراده اذن داشتیم برای دخول بخدمت او پس ما از بیرون در شنیدیم
که تکلم میکرد بکلامی که عربی نبود و توهم کردیم که سریانی باشد و شنیدیم که گریه میکرد پس ما نیز گریه افتادیم الحال بیرون آمد غلام
با غلامی و ما را اذن دخول فرمود پس ما داخل شدیم بر آن حضرت و من گفتم اصلحک الله چون می آمدیم که خدمت تو اراده اذن

داشتیم شنیدیم که تکلم میکردی بکلامی که عربی نبود و ما نه هم سرهانیت آن کردیم پس گریه کردی و ما نیز گریه کردیم برای گریهٔ تو حضرت گفت
بلی ذکر کردم الیاس نبی را که از عباد انبیای بنی اسرائیل بود پس من میگفتم در سجود خود آنچه او گفته بود در آن و آن حضرت دعا را
بسریانیه میخواند والله که ندیدیم هرگز قسی و جاثلیقی افصح از او در لهجه خواندن بعد از آنکه قس طلب و جاثلیق تفسیر نمود هر دو
نصاری را گویند مانند قسیس و اسقف و شماس پس آنحضرت برای ایشان تفسیر آن کرده و بعربی نقل فرموده و گفته که الیاس نبی ضد در
سجود خود میگفت اتراك معذبی وقد اظمأت لك هواجری یعنی ای پروردگار من آیا می بینی خود را چنانکه معذب من باشی و حال
آنکه من تشنه کرده ام برای تو هواجر خود را یعنی آنچه در درون گرم من بوده و ما جره شدت حرارت نصف النهار را گویند که مردمان
از آن در فصلها ساکن نشوند یعنی من اعضا و جوارح خود را در راه عبادت تو تشنه و گرسنه داشته ام اتراك معذبی وقد عفرت
لك في التراب وجهی ای پروردگار من آیا می بینی خود را چنانکه معذب من باشی و حال آنکه من تعفیر نموده ام در تراب و در خاک
یعنی خاک آلوده ساخته ام برای تو روی خود را در سجده تو اتراك معذبی وقد اجتنبت لك المعاصی ای پروردگار من آیا خود را
چنان می بینی که عذاب کننده من باشی و حال آنکه من اجتناب کرده ام برای تو معاصی را از ترس تو اتراك معذبی وقد اسهرت
لك ليلی ای پروردگار من آیا می بینی خود را چنانکه معذب من شوی و حال آنکه شب خود را بیدار داشته ام برای تو پس گفته
که وحی فرستاده پروردگار من بسوی الیاس که ارفع راسك فانی غیر معذبك یعنی سر خود را بردار بدرستیکه من معذب تو نخواهم
و عذابت نخواهم کرد فان قلت اذا وعدت وعدا وفیت به یعنی بدرستیکه هرگاه من وعده دهم وفا میکنم بآن و خلاف آن نخواهم کرد اللهم
لا تعذبنی بکثرة ذنوبی واغفرلی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت باب سی و چهارم در آنکه جمع کرده
قرآنرا کله الا ائمه ع و آنکه ایشان میدانسته علم آنرا کله و در این شش حدیث است الحدیث الاول روایت از جابر که گفت
شنیدم ابا جعفر را ع که میگفت ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب وما جمعه وحفظه کما انزله
الله الا علی بن ابیطالب والائمة من بعده ع یعنی دعوی نکرده احدی از مردمان که او جمع کرده باشد جمیع قرآنرا کله چنانکه نازل
شده الا آنکه کذاب باشد در این دعوی و جمع نکرده و حفظ آن ننموده چنانکه نازل فرموده آنرا باری تعالی الا علی بن ابیطالب
و ائمه معصومین که بعد از او بوده اند یعنی جامع جمیع قرآن بر آن وجه که نزول یافته بحسب تقدیم و تاخیر و اوقات و ازمان و سبب

نزول

نزول و ناسخ و منسوخ در آیات آن و معانی آن نیست الا ائمه طاهرین چه ایشان صاحبان خانه نزول آن و وحی الهی بوده اند چه در شب چه در روز
و بحضور ایشان بر حسب وقایع نازل میشده و اول نوبت حضرت ایشان را اعلام و انذار می فرموده و از رطب و یابس قرآن هر چه بوده آنکه
دیگر آنرا که انذر عشیرتك الاقربین الحدیث الثانی روایت از جابر از ابی عبدالله ع انه ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع
القرآن کله ظاهره وباطنه غیر الاوصیاء یعنی نمیتواند و قادر نیست احدی که دعوی نماید که نزد او جمیع قرآن هست از ظاهر آن و
باطن آن بغیر از اوصیاء رسول خدا که ایشان مطلع بوده اند بر اسرار و انوار قرآن در ظاهر و باطن آن نه غیر آن و آن ظاهره انیق و
باطنه عمیق الحدیث الثالث روایت از سلمة بن محرز که گفت شنیدم ابا جعفر را ع که میگفت ان من علم ما اوتینا تفسیر القرآن واحکامه
الا بدرستیکه از جمله علم آنچه ما را داده اند تفسیر قرآن است و احکام آن و علم تغیر زمان و حدثان آن و چون در شنیدن و نشنیدن آن
مردمان حال مختلف بوده اند و تفصیل آن نموده و گفته اذا اراد الله بقوم خیرا اسمعهم هرگاه اراده کند حق تعالی خوبی را بقومی میشنواند
ایشانرا چنانکه ایشان آنرا قبول می کنند بسمع رضا ولو اسمع من لم یسمع لولی معرضا کان لم یسمع یعنی اگر بشنواند کسی را که نشنود
بسمع قبول هر آینه بر می گردد معرض بوده چنانکه گویا نشنیده چنانچه هم اصلا شنیده پس آنحضرت باره صبر کرد و ساکت شد از تکلم زیرا که
شنونده را که دانست و بعد ازین ثم قال لو وجدنا اوعیة او مستراحا لقلنا والله المستعان پس گفت اگر ما یابیم اوعیه را یعنی ظرف
سخن را یا جای استراح و موضع راحت سخن را هر آینه میگوییم آنچه بیابد گفت والله المستعان حق تعالی یاری خواسته شده است یعنی
تا گوش کننده سخن و شنونده در این نباشد و در حیث اسرار عیب باشد حرف زدن بر حذر گوییم و میگفته سلونی قبل ان تفقدونی
فان العلم یفیض بین جنبی فیضا لو وجد مستفاضا یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستیکه علم موج میزند از دو پهلوی
من ورود آن میشود اگر مستفاض و مسلک یابد برای جریان مضمون فیض منشویش آنکه تا سامع را رغبت سخن و استعداد الجیش آنست
سخن از صاحب سخن ظاهر نشود و اگر ببینه خود بخود بدون تکلف صدور می یابد چنانکه گفته اند شعر چه ان اراده بیابد تا سر بدر
سخن کوی کوی و بر گفته اند میدان سخن فراخ باید تا طبع سواری نماید و گفته اند که سخن گوش نامحرم اند انجمن چون گل صد برگ
رویم در حجب این سخن خبر است در لبستان جان باید که دلیل بر نشر آن گرد در دوران کر کلمت اند که نشو کو کشند در بوده خاری تو امید گلشنی
و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که میگفته می شنوانیدم لیکن گوش شنوا ندیده چنانکه الحدیث الرابع روایت از عبد الاعلی مولی

ابی سلم که گفت شنیدم ابا عبدالله ع را که میگفت و الله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی یعنی بخدا که هر آینه میدانم من علم
کتاب خدا را از ابتدا از اول آن تا باخر آن کانه فی کفی فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر ما کان و ما هو کائن قال الله عز و جل فیه
تبیان کل شیء یعنی گویا که علم آن در کف دست منست همانا که در آنست خبر آسمانها و زمینها و خبر آنچه بوده و خبر آنچه خواهد بود چنانکه حق تعالی
فرموده در آنست تبیان و بیان هر چیز از موجود و معدوم که کل اشیا از انجا معلوم است چنانکه گفت و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین الحدیث الخامس روایت از عبدالرحمن کثیر از ابی عبدالله ع در قول الله تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک
به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی گفت ع که آصف بن برخیا وزیر سلیمان ع که نزد او بود علمی از کتاب در آوردن سریر بلقیس نزد
سلیمان ع گفت من بیارم او را پیش تو یا سلیمان پیش از آنکه برگردد طرف چشم تو بتو قال ففرج ابو عبدالله ع بین اصابعه فوضعها
فی صدره ثم قال و عندنا و الله علم الکتاب کله یعنی راوی گفت در آن وقت حضرت ابو عبدالله ع تفریج کرد میان انگشتان خود و جمع
نمود آنرا بر سینه خود و گفت و الله که نزد ماست علم کتاب همه از برای آنکه وارث کتاب آسمانی با تمام مایم و برگزیدگان خدا و در میان بعد
از رسول خدا در آن زمان مایم پس اگر علوم دین و تفسیر کتاب مبین خواهی از عالم ربانی و عارف سبحانی طلب و از ما بشنو قال الله علم تو ان
گفت الحدیث السادس روایت از برید بن معاویه که گفت گفتم مر ابی جعفر ع را که مراد کیست در قول قل کفی بالله شهیدا بینی
و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی جائی که کافر بگویند چون ترا بگویند ما بجهه که تو فرستاده نیستی از جانب خدا بگو آنکه گواه کافی
است حق تعالی برای گواه بودن میان من و میان شما در حقیت من در رسالت من و آنکس که نزد اوست علم کتاب مراد از آن کیست که آن
در شاهد بودن برای من امام ع گفت ایانا عنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی ص یعنی از من عنده علم الکتاب ما را خواسته
در این باب و علی اول ماست و افضل ما و بهتر ما بعد از پیغمبر یعنی برای صدق پیغمبری تو با بجهه کافیست گواهی کسی که علم قرآن نزد او است
کرده باشد و بعد از وی یازده فرزند او که عالمان دین الله و کتاب الله اند اینست چنانکه حضرت صادق آل محمد قسم یاد کرده بود در حدیث
سابق فارجع الیه و توکل علیه باب سی و نهم در آنچه داده شده ائمه ع از اسم الله الاعظم و در این سه حدیث است
الحدیث الاول روایت از جابر از ابی جعفر ع که گفت ان اسم الله الاعظم علی ثلثه و سبعین حرفا بدرستیکه اسم اعظم
باری تعالی و تقدس بر هفتاد و سه کلمه است و آنچه نزد آصف بن برخیا بوده که کارها میکرده با آن یک حرف بوده یعنی یک اسم بود که کار

میزمود

میزمود چنانکه گفت قال الذی عنده علم من الکتاب یعنی آنکسی که نزد او بود علمی از کتاب الهی وزیر سلیمان که خواهر زاده او بوده و آن اسم
اعظم بود یعنی اسم الله بوده و گمان اند که آن اسم الله بوده و مایلی آن الرحمن و بر گفته اند یاحی یا قیوم بعبرانی آهیا شراهیا پس تکلم کرد با آن خسف زمین
و طی آن شد یعنی بجهه شد زمین ما بین او و میان سریر بلقیس تا تناول کرد سریر او را بدست خود پس عود کرد زمین چنانکه بود در سرعت از چشم
الوان و در این کیف و این چنانکه گفته بود انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک من بیارم آنرا برای تو پیش از آنکه برگردد طرف چشم
بسوی تو و این را گفت و آورد پس امام ع گفت و عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند الله تبارک و تعالی
استاثر به فی علم الغیب عنده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نزد ماست از اسم اعظم که آن هفتاد و سه حرف است هفتاد و دو
اسم آن و یک اسم آن نزد پروردگار ماست تبارک و تعالی که استیثار کرده او را برای خود در علم غیب که نزد اوست و چون این از عجیب
و غریب و عظیم بود بنهایت خدا پناه بوده یعنی نیست هیچ حول و قوتی الا بالله العلی العظیم و نیز در این آیه کریمه که کریم تعالی فرموده ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا یعنی پس میراث دادیم علم کتاب خود را بجماعتی برگزیده ایم از بندگان ما اشارت مرهی از صادق و باقر ع است که گفته ایانا عنی
چه وارث کتاب آسمانی ایشانند الحدیث الثانی روایت از ابی عبدالله ع که گفت بدرستیکه عیسی بن مریم را دو اسم داده بودند که
با آن دو اسم کار میکرد و موسی بن عمران را چهار اسم داده بوده و ابراهیم خلیل را هشت اسم و نوح پیغمبر را پانزده اسم و آدم
صفی را بیست و پنج اسم و معلوم است که پیغمبران دیگر را داده اند خدا و گفت حق تعالی جمع کرده کل آن اسما را برای محمد خاتم
النبیین و بدرستیکه اسم الله الاعظم هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آنرا عطا کرده محمد و محجوب ساخته از و یک حرف را الحدیث الثالث
روایت از نوفلی از ابی الحسن صاحب عسکر ع که گفت شنیدم که میگفت اسم الله الاعظم ثلثه و سبعون حرفا کان عند آصف حرف فتکلم به فانخرقت
له الارض فیما بینه و بین سبا فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان ثم انبسطت الارض فی اقل من طرفه عین و عندنا منه اثنان
و سبعون حرفا و حرف عند الله مستاثر به فی علم الغیب چون مضمون و معنی این حدیث ثالث از اول و ثانی معلوم و مشروح و مترجم میگردد احتیاج
باعاده ترجمه ندید و الحمد لله علی الحمد باب سی و نهم در آنچه هست نزد ائمه ع از آیات انبیا ع و در این پنج حدیث است الحدیث
الاول روایت از محمد بن فیض از ابی جعفر ع که گفت کانت عصا موسی لآدم فصارت الی شعیب ثم صارت الی موسی بن عمران و انها
لعندنا موسی برای آدم بود بشعیب رسید و بموسی رسید بدرستی که آن عصا نزد ماست و در این نزدیکی بآن نگاه کردم سبز بود همچنانکه

بود چنانکه بهیات خود بوده در وقت باز کردن از تحفه خود و گفته اند از مورد بهشت بود به درستیکه آن عصا سخن میگفت هرگاه طلب نطق او میکرده
شود و آن اماده و مهیاست برای قائم ما که چنانکه خواهد کرد با آن هر چه خواسته باشد و هر چه موسی ع میکرد او میکند به درستیکه آن بازمیگیرد
و رهب باشد و تلقف کند و فرو برد هر چه افک و کذب و تزویر و سحر نموده باشند و میکند هر چه او را امر نمایند و او چنانستکه هر چه را که
گرفته و بر و ظاهر میشود برای او دو شعبه یکی در زمین و دیگری در سقف ما بین آن دو مقدار چهل ذراع باشد فرو برد ما یافکون سحر
طلبان خود چنانکه حق تعالی در اعراف کرده و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون الحدیث الثانی روایت
از ابی حمزه ثمالی از ابی عبد الله ع که گفت شنیدم از آنحضرت که میگفت الواح موسی عندنا و عصی موسی عندنا و نحن ورثة النبیین
یعنی لوحهای توریت موسی که در نسخه آن هدایت مردمان است نزد ماست و عصای موسی که لا تلقف و ابطال سحره بود نزد ماست و ما وارثان
پیغمبرانیم یعنی از ایشان علوم و کمالات ایشان نزد ماست زیرا که از جای دیگر قرار نمیگیرد الحدیث الثالث روایت از ابی سعید الخراسانی
از ابی عبد الله ع که گفت گفت ابو جعفر محمد باقر ع به درستیکه قائم آل محمد چون قائم شود بمکه او اراده کند که متوجه کوفه گردد و ندا کند منادی او
که هیچکس چیزی بر ندارد و از خوراک او نه طعام و نه شراب و او بر میدارد حجر موسی بن عمران را و آن بار یک شتر است پس نازل نشود منزلی
الا آنکه منبعث و منفجر شود چشمه از آن حجر و هر که گرسنه باشد چون بخورد سیر شود و هر که تشنه باشد چون بیاشامد سیراب گردد پس آن
زاد ایشان باشد تا آنکه نازل شوند بنجف اشرف را از ظهر کوفه الحدیث الرابع روایت از ابی بصیر از ابی جعفر ع که گفت بیرون رفت امیر
المؤمنین وصی رسول رب العالمین شبی از شبها بعد از عتمه یعنی صلوة عشا یا آنکه قلیلی بعد از عتمه و میگفت همهمه همهمه کنان یعنی بر وجه
جریان و غران در صدر مبارک خود و شب مظلم بسیار تاریک و میگفت خرج علیکم الامام علیه قمیص آدم و فی یده خاتم سلیمان
و عصی موسی یعنی بیرون آمده بر شما ای مسلمانان امام شما که بر بدن او است پیراهن آدم و در انگشت او است خاتم سلیمان و در دست
او است عصای موسی بن عمران الحدیث الخامس روایت از مفضل بن عمر از ابی عبد الله ع که گفت شنیدم از آنحضرت که میگفت
اتدری ما کان قمیص یوسف ع یعنی ای مفضل آیا میدانی که پیراهن یوسف چه بود و از کجا بود گفت گفتم نمیدانم یا حضرت گفت
برای ابرهیم خلیل چون برافروخته شد آتش نمرود جبرئیل آمد با ثوبی از ثیاب جنت و او را با آن پوشانید برای مکرمت او تا او را
بسیار آن ضرر رسید از حر و برد چنانکه باری تعالی فرمود قلنا یا نار کونی بردا و سلاما پس چون ابرهیم را موت رسید آنرا در تعویذ

کرد و بر گردن اسحق معلق ساخت و اسحق بگردن یعقوب انداخت پس چون یوسف متولد گردید آنرا بگردن او تعلیق نمود و آن در عضد او
بود چنانکه بود پس چون او را در مصر از ته خود بیرون آورد یعقوب ع بوی او را شنید چنانچه حق تعالی فرموده انی لاجد
ریح یوسف لولا ان تفندون جواب لولا محذوفست یعنی بدرستیکه من مییابم بوی یوسف را اگر نه آنست که شما مرا نسبت بسفاهت دهید گفت من
بوی پیراهن یوسف میشنوم اگر مرا از پیری بکم عقلی نسبت نه دهید باید که تصدیق من کنید پس آن همان پیراهن است که حق تعالی از بهشت
فرستاده بود و بوی جنت داشت بآن جهت گفتم یا حضرت جانم فدای تو باد حالا بکسی رسیده آن قمیص گفت آری بقائمش رسیده
بعد از آن گفت هر پیغمبری که بارث گذاشت علمی را یا غیر آنرا بتحقیق که منتهی شده بسوی آل محمد یعنی هر چه باعث شرافت و کرامت ایشان
بود بآل محمد رسیده چنانکه امانت نزد ایشان بوده که دست بدست گردیده تا بایشان رسیده و بعد ازیشان با امامان ایشان برسد

باب سی و هفتم در انچه نزد ائمه ع است از سلاح رسول الله ص و متاع او و درین مشتمل است بر هشت حدیث الحدیث الاول

روایت از سعید سمان که گفت بودم نزد ابی عبد الله ع که داخل شدند بر او دو مرد از فرقه زیدیه پس گفتند آیا در میان
شما هست امام مفترض الطاعه و واجب الاطاعه گفت لا یعنی نیست کسی در میان خود ما شناسیم گفت در کوفه کسی هست که از علمای ایشان
است که در میان شما چنین کسی است پس گفتند او را خبر داده اند ما را ثقات و معتمدان که تو فتوی میدهی و قائلی و متوی باین و ما
تسمیه کنم برای تو آن ثقات را فلان و فلان و ایشان اصحاب ورع اند و تشمیر و ایشان از آنکسانند که دروغ نمیگویند
فغضب ابو عبد الله ع یعنی آنحضرت غضبناک شد بر آنان که ذکر ایشان کردند و گفت من ایشانرا امر نکرده ام باین اعتقاد و دیدید که
ساکت باشند پس چون آن دو مرد دیدند غضب را در روی امام ع برخواستند و بیرون رفتند پس آنحضرت مرا گفت آیا میشناسی
این دو مرد را گفتم آری این دو مرد از اهل بازار ما اند و هر دو از زیدیه اند و این دو تا را زعم آنستکه سیف رسول الله ص نزد عبد الله
ابن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است پس آنحضرت گفت کذبا لعنهما الله و الله که آن سیف را عبد الله بن حسن ندیده
هرگز نه بهر دو چشم خود و نه بیکی از دو چشم خود و پدرش هم ندیده پس گفت اللهم بلی مگر آنکه دیده باشد آنرا نزد علی بن الحسین ع
پس گفت اگر ایشان راست گو باشند بگویند چیست علامت آن که در مقبض آن و چه اثر است در موضع مضرب آن به درستیکه سیف رسول
الله نزد منست و رایت رسول الله ص نزد منست و درع و لامه او و مغفر او نزد منست و خود او نزد منست پس اگر صادق

باشند ایشان علامت درع رسول را که چنانچه هست و بدرستیکه نزد منست رایت غلبه رسول الله صلعم و این اسم رایتیست که آن
غالب باشی در جنگ بر دشمن و بدرستیکه نزد منست خاتم سلیمان بن داود و بدرستیکه نزد منست طشتی که موسی بن عمران بآن تقرب میجست
قربان خود و بدرستیکه نزد منست اسمی که حضرت رسول الله صلعم هرگاه وضع میکرد آنرا میان مسلمین و مشرکین نمیرسید از مشرکان بمسلمانان
نشابه و تیری یعنی تیر چوبی از ایشان بایشان نمیرسید و بدرستیکه نزد منست مثلی که ملائکه بآن می آمدند و مثل سلاح در میان ما مثل تابوت
در بنی اسرائیل که ایشان در باب خانه هر اهل بیتی که می یافتند آن تابوت را میدانستند نبوت بایشان میرسید و کسی را از ما که آن
سلاح میرسد امامت داده میشود و بتحقیق که پوشیده است پدر من درع رسول الله صلعم را پس خط کرد بر زمین خطی و من نیز پوشیده ام
آنرا و چنان باشد که باید هم شد و چون قائم ما آنرا بپوشد پر کند آنرا انشاء الله یعنی از قد او زیاده نیاید الحدیث الثانی
روایتست از ابی امین که گفت شنیدم اباعبدالله را علیه السلام که میگفت عندی سلاح رسول الله صلعم لا انازع فیه نزد منست سلاح رسول الله صلعم
که منازعه کرده نشوم در آن یعنی کسی را با من در این باب نزاع نباشد که گوید از من باشد نه از تو چه آن علامت رسول است بعد از آن
گفت سلاح مدفوع است عنه نجیب الکافات و محفوظ است از تغییرات اگر آنرا نزد بدترین خلق گذارند هر آینه بهترین ایشان باشد
پس گفت بدرستیکه این امر برمیگردد بسوی کسیکه بلند میکرد الیه الحنک یعنی آن بسوی کسی روی که چشمها یعنی گردنها و رویهای مردمان
منعطف و مایل شوند بسوی او پس هرگاه مشیت حق تعالی بوده باشد در ان خروج خواهد کرد و ظهور خواهد نمود انشاء الله تعالی و مردمان
خواهند گفت ماهذا الذی کان حینئذ این الخبر که بوده قبل از این و میگشته از دور در میان مردمان مذکور و مرئی میشده و کفن شده
الله قریبا الا [illegible] پس رعیه یعنی میگذارد حق تعالی برای او دست بر دوش رعیت او تا همه متفق شوند عقل و زبان بجای موی او و در بیان
چنانکه در کتاب عقل بآن معنون اشاره شده است آن راجع شوند الحدیث الثالث روایتست از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام که
گفت ترک رسول الله صلعم فی المتاع سیفا و درعا و عنزة و رحلا و بغلة الشهباء فورث ذلک کله علی بن ابیطالب یعنی ترک کرد
و گذاشت رسول الله صلعم در متاعی که گذاشت از دنیا سیف را و درع را و عنزه را که نیزه کوچکی بود میانه عصا و درع و پالان شتر و بغله
شهبا پس وارث شد همه اینها را علی بن ابیطالب علیه السلام نه غیر او الحدیث الرابع روایتست از فضیل بن یسار از ابی عبدالله علیه السلام
که گفت لبس ابی درع رسول الله صلعم ذات الفضول فخطت و لبستها انا ففضلت یعنی پدر من درع رسول الله را پوشید

درحالی که ذات الفضول بود مراد بر او زیادتی است یعنی زیاده آینده بود بر و چنانکه بر زمین خطی کشیده و من پوشیدم چنین شد و در رسید که
آن بقدر الا قدر صاحب خلق و زمانش راست خواهد آمد پس آن معجزه اوست و مخصوص اوست الحدیث الخامس روایتست از محمد بن ابی عبدالله
از ابی الحسن الرضا علیه السلام که گفت سوال کردم از او از ذوالفقار سیف رسول الله صلعم که از کجا بود گفت هبط به جبرئیل علیه السلام من عند السماء
و کانت حلیته من فضة و هو عندی گفت جبرئیل بآن هبوط کرد از آسمان و آورد آنرا الحلیه و حلیه آن از نقره بود و آن نزد منست
و ذوالفقار علی که ولی ز آسمان آمده است بهر علی هر که بجز این خیال اوست ذوالفقار شد حواله آمیت الحدیث السادس
روایتست از محمد بن حکیم از ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام که گفت السلاح موضوع عندنا لو وضع عند شر خلق الله کان خیرهم ا ع
سلاح رسول الله موضوع است نزد ما و اگر او را وضع کنند نزد شر خلق الله خیر ایشان باشد و گفت بتحقیق که حدیث کرد مرا پدرم که
چون بنا کرد نقیبه یعنی تزویج و عروسی نمود با او و برای آن سیف ثقل جدار کرده بود یعنی در میان دیوار گذاشته بود و بفرازش تخته
و تزیین بوده خانه ان را و فرش و بساط انداخته و چون صبح عروسی او شد نظر انداخت دید که در برابر سیف پانزده مسمار
بوده بر دیوار پس بفزع آمد برای آن و گفت نقیبه را که تحویل کن از اینجا بدرستیکه من اراده دارم که بخوانم موالی خود را او را
پس چون آن نقیبه خارج شد کشف [illegible] پس هیچ مسماری نبود الا که منحرف بود و طرف او از سیف و رسیده بود
بسوی او و از آن هیچ جدا نیست بوده یعنی مدفوع عنه در علامت امام علیه السلام چنانکه گذشت الحدیث السابع روایتست از عمران از ابی
جعفر علیه السلام که گفت سوال کردم او را از چیزی که تحدث میکردند مردمان و میگفتند دفع کرده شده بسوی ام سلمه صحیفه مختومه گفت بدرستیکه رسول الله
صلعم چون متوفی شد وارث شد علی بن ابیطالب علیه السلام علم او را و سلاح او را و هرچه بود در آنجا پس از آنجا گردید بسوی حسن و از حسن بسوی حسین
پس چون ترسیدیم که جدا شود و پوشیده ماند با ما بدرستیکه نزد ام سلمه بوده که پس گرفت آنرا از و علی بن الحسین
گفتم پس گردید بجانب تو حتی منتهی شد امامت بسوی تو و آن نزد تو آمد گفت الحدیث الثامن روایتست از عمر بن ابان که گفت
سوال کردم اباعبدالله علیه السلام از آنچه مردمان میگفتند که داده اند بام سلمه صحیفه مختومه را گفت بدرستیکه رسول الله چون رحلت نمود
وارث شد علی علیه السلام علم او را و سلاح او را و هرچه آنجا بود پس از آن بدست حسن علیه السلام آمد و از وی بدست حسین علیه السلام گفتم پس از آن بعلی بن الحسین علیه السلام
رسید و بعد از آن بدست پسرش افتاده پس بدست تو گفتم آری و آنحضرت در بین حدیث ام سلمه چیزی نگفت از ان ساکت

شد زیرا که نزد او عمامه بود و به دست حبشی رسیده و بود پس احتیاج بنگر در آن سوزد الحدیث التاسع روایت از ابان بن عثمان از ابی
عبدالله علیه السلام که گفت چون حاضر شد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت دعوت کرد عباس بن عبدالمطلب او امیرالمؤمنین را پس گفت مر عباس را
یا عم محمد آیا قبول میکنی ارث محمد را و قضا میکنی دین او را و وفا میکنی وعدهای او را عباس قبول نکرد و گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای
تو باد من پیرمردی کثیرالعیال و قلیل المال کیست که طاقت امر تو داشته باشد و تو مباراة و معارضه با باد میکنی پس حضرت رسول پاره‌ای صبر کرد پس
آنحضرت و مرتبه دوم بعد از آن گفت و ارث ساریه یا بالیع کتاب از گذره وعده بیست و چنانکه اول گفته بود و عباس نیز همان جواب گفت
که گفته بود و عرض از عرض انجمد تو ابن عم خود من و دین الناس و شاید که مصلحتی دیگر منظور شده باشد پس رسول گفت خواهم داد
بکسی که حق وصیت بجای آورد بعد از آن گفت یا علی ای برادر محمد آیا قبول میکنی وعدهای محمد را و قضا دین او میکنی و میراث او را قبض
میکنی فقال نعم بابی انت و امی این برمنست و بر منست که بجای آورم و کار منست و گفت پس من تو را نظر کردم تا آنکه رسول خاتم خود را از
انگشت مبارک بیرون کرد و گفت یا علی تختم کن باین خاتم در زمان حیوة من حضرت علیه السلام گفت من نظر کردم خاتم رسول الله را در حینی که
وضع کردم در انگشت خود پس آرزو کردم از جمیع ترکه آنحضرت همین خاتم را و گفتم که این مراست بعد از این بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آواز کرد بلال را و گفت یا بلال مغفره و درع و رایت و ذوالفقار و سحاب و برد و ابرقه و قضیب را بیار پس بلال گفت تحقیقا
که هرگز ندیده بودم ابرقه را پیش از آن ساعت و سحاب نام عمامه است ابرق حبل ابلق را گویند از سفید و سیاه پس آورده شد که از رنگ
بود بر تابید روشنائی شعاع ابصار او دیدیم که از ابرق جست بود و شقه ای بر ستیغه است از لیف و از ذخایر و از ثوب و جزو جزئی
شق مستطیل یافته باشد پس گفت یا علی این است آنکه جبرئیل آورده این را برای من و گفت یا محمد این را در حلقه درع بند کن و بسته قارورة
استشفارهای آن در مکان منطقه بعد از آن طلب نمود زوجین نعال عربین خود را و طلب نمود ذیجرود را که یکی از آنها کرب مخصوص
بود شنیده در آن و دیگری غیر مخصوص و دو قمیص را طلب کرد یکی قمیص را که با آن بمعراج رفته بود و قمیصی که در روز احد پوشیده بود
و طلب نمود قلنسی ثلث خود را قلنسوه سفر و قلنسوه عیدین و قلنسوه جمعات که می‌پوشید و با اصحاب می‌نشست بعد از آن گفت
ای بلال طلب کن بغلتین را یکی شهباء و یکی دلدل و ناقتین را عضبا و قصوا و عضبا سقطوا الاذن را گویند اما ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله
مشقوق سوزد و همچنین آنرا العضب که داشته بود و همچنین قصوی که مقطوع الاذن را گویند پس از فرسان او را گویش که گفته

قصیب

و کوش

و گوش بریده میکشند و گفت فرسین مرا بیارید یکی جناح که بدر مسجد برای حوایج رسول میبسته شده و هرگاه آنحضرت میفرستاد و مشکاری
و حاجت رسول اللّٰه بر داخته و دیگری حیزوم نام و او فرسی بود که جبرئیل میگفت اقدم یا حیزوم و این اسم فرس ملایکه است یا فرس جبرئیل و حمار
عفیر نام را آورده چون همه را حاضر کردند حضرت رسول صلعم گفت یا علی این چیزها در زمان حیوة من بقبض کن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
بود و گفت اول چیزی که از دواب متوفی شد در ساعت عفیر بود که در وقت قبض روح رسول الله طوب رسید خود را قطع کرد حطام و زمام
خود کرد و با اضطراب در حرکت درآمد و دوید و بیرون رفت و بجاه بنی خطم تبار رسید و خود را بان چاه انداخت و قبر او همانجا باشد
و روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که آن حمار تکلم کرد با رسول الله صلعم و گفت بابی انت و امی یا رسول الله پدر بزرگ پدرم
حدیث کرد مرا از پدرش از جدش از پدرش که آن با نوح نبی بود در سفینه و حضرت نوح با آن متوجه شده دست بر پشت و کفل آن مالید
و گفت بیرون خواهد آمد از صلب این حمار حماری که سوار شود آنرا سید انبیا و خاتم ایشان پس گفت فالحمد لله الذی جعلنی
ذلک الحمار باب سیم در اکثر مثل سلاح رسول الله صلعم مثل تابوت بنی اسرائیل بود در بنی اسرائیل و در این باب روایت
الحدیث الاول روایت از سعید سمان که گفت شنیدم ابا عبدالله را که میگفت انما مثل السلاح فینا مثل التابوت فی
بنی اسرائیل کانت بنو اسرائیل ای اهل بیت وجدنا التابوت علی بابهم اوتوا النبوة فمن صار الیه السلاح منا اوتی
الامامة یعنی مثل سلاح رسول الله صلعم در میان ما مثل تابوت بنی اسرائیل بوده چنانکه هرگدام اهل بیت بنی اسرائیل که تابوت
در در خانه ایشان آمدی و قرار گرفتی نبوت ایشان را بودی و این علامت آن منزلت بود و پس بجانب هرکه از ما سلاح رسول الله صلعم
آمدی و قرار گرفتی امامت از آن او بودی الحدیث الثانی روایت از عبدالله بن ابی یعفور که گفت شنیدم از ابی عبدالله
علیه السلام که میگفت مثل سلاح رسول الله صلعم در میان ما مثل تابوت بود در میان بنی اسرائیل هرجا که دایر میشد تابوت دایر میگشت انبیا بگشت
و یا دشاهت پس هرجا که دایر میشد سلاح رسول الله صلعم دایر میشد آنجا علم امامت یعنی الحکمه که سلاح پیش او آمدی او را علم و
امامت بودی الحدیث الثالث روایت از صفوان از ابی الحسن الرضا علیه السلام که میگفت ابوجعفر علیه السلام که اثبات و قرار امامت
مثل سلاح در میان ما مثل تابوت بود در بنی اسرائیل هرجا که دوره میکرد تابوت آنجا نبوت داده میشد و هرجا که دوره
میکرد سلاح در میان ما پس آنجا امامت بود گفتم فیکون السلاح مزائلا للعلم قال لا گفتم سلاح مزایل علم می‌شود گفت نه سلاح

مفارق و مساوی علم و علم مفارق و در اهل سلاح نمی‌شود و هم شجاعت و علم با هم بوده‌اند که هر دو شرط امامت‌اند الحدیث الرابع روایت
از ابن ابی نصر از ابی الحسن الرضا علیه السلام که گفت گفت ابو جعفر علیه السلام که مثل این حدیث که مثل و حکم سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله مثل و حکم
تابوت داشته در بنی اسرائیل بهر جا که داخل میشد تابوت داخل میشد ملک و بهر جا که داخل میشد سلاح رسول الله داخل میشد در میان
ما امامت او یعنی این حدیث علامت‌ها جا امامت بود در اهل بیت نبوت چنانکه از و منفک نمیشد هرگز پس از اینجا معلوم میشد که
از فرزندان ایشان امام کدام بوده‌اند باب سیم در ذکر صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و در این هشت حدیث است
الحدیث الاول روایت است از ابی بصیر که گفت گفت داخل شدم بخدمت ابی عبدالله علیه السلام و گفتم جانم فدای تو باد من سوالی میخواهم
بکنم از تو آیا اینجا کسی هست که صدای سخن من بشنود پس حضرت ابو عبدالله علیه السلام پرده برداشت میان خود و میان خانه دیگر و مطلع
گردید بعد از آن گفت یا با محمد سوال کن از هرچه ترا ظاهر میشود گفتم جعلت فداک بدرستیکه شیعه تو حدیث و تکلم میکنند
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم کرده حضرت علی را بابی که از علم خود که فتح شده او را از آن باب هزار باب دیگر ابو عبدالله علیه السلام گفت
ای ابا محمد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم داده امیر المومنین را هزار باب از علم که مفتوح شده از برای او از هر بابی هزار باب
من گفتم بحضرت بدرستیکه این علم و علم همین است پس آنحضرت ساعتی در زمین نکت تعقیب کرد یعنی چوبی که در دست داشت مانند گشت
بر زمین برد چنانکه عادت است بعد از آن گفت البته داخل است و شنیدی علم است اما کامل است همین حدیث که شنیدی پس گفت ای ابا محمد
بدرستیکه نزد ما جامعه میباشد چه میدانند مردم که جامعه چه چیز است گفتم فدای تو گردم جامعه چیست گفت صحیفه ایست طولش هفتاد ذراع
بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و از املاء رسول الله صلی الله علیه و آله از فلق و شق دهان مبارکش و بخط دست راست مبارک حضرت علی ابن ابی طالب که
در اوست کل حلال و حرام و کل شی محتاج الیه مردمان تا آنکه ارش خدش یعنی ارش در مدش و خراش و ضرب و علامت کرد دست را بجانب من و گفت
اذن میدهی مرا یا با محمد که دست خود را بتو برسانم گفتم جانم فدای تو باد من از تو ام و بنده تو ام تو اولی میباشی از من بمن از
من بکن هرچه خواهی پس مرا غمز کرد بدست مبارک خود یعنی انگشت کوفت بمن و گفت حتی ارش این مذکور است در آنجا
و گویا غضب بود که این را بجای آورد و گفت گفتم و الله که علم همین است گفت این علم است و لیکن تمام اینهمه نیست پس ساعتی ساکت
شد و گفت بدرستیکه نزد ماست جفر و چه میدانند مردمان که جفر چیست گفتم با حضرت جفر چیست فرمود که جفر ظرفیست از ادیم که در اوست

علم جمیع پیغمبران و صوفت جمیع اوصیا و علم علما که گذشته‌اند از علمای بنی اسرائیل گفتم پس علم همین است زیاده بر این چه باشد گفت همین نیست
علم و بعد از ساعتی گفت بدرستیکه نزد ماست مصحف فاطمه و چه میدانند مردمان که چیست مصحف فاطمه گفتم یا امام چیست مصحف
فاطمه گفت مصحف فاطمه است مثل قرآن شما سه برابر آن یعنی بحسب مقدار و بحق خدا که حرفی از قرآن شما در آنجا نیست یعنی بطرز آن
با حروف و کلمات آن نیست و الا هرچه هست در قرآن هست که فیه تبیان لکل شی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین لیکن شاید
که برقم خاصی و زبان خاص و حساب در فرقان خاص ملک باشد و بروایت دیگر گفته در آنست اسماء ائمه تا بعد طاهره و جواهر فضایل ائمه
و کرامات ظاهره در اسماء ملوک دنیا و کل ما یحدث الی القیامه گفتم والله اگر علم همین است پس گفت بلی علم این است اما همین تنها نیست پس
ساعتی دیگر سکوت اختیار فرموده بعد از آن گفت بدرستیکه نزد ماست علم هرچه بوده و هرچه باشد و هرچه باشد تا روز قیامت
گفتم جانم فدای تو باد علم همین است و فوق این نیست پس گفت علم همین است اما نه همین است گفتم دیگر چه چیز باشد گفت علم آنست که حادث
میشود ساعت بساعت روز بروز و شب بشب و امری بعد از امری تا روز قیامت الحدیث الثانی روایت از حماد بن عثمان که گفت شنیدم
ابا عبدالله علیه السلام که میگفت تظهر الزنادقة فی سنة ثمان و عشرین و مائة و ذلک انی نظرت فی مصحف فاطمة علیها السلام یعنی ظاهر خواهند شد
زنادقه یعنی ملاحده در سنه صد و بیست و هشت برای آنکه من نظر کردم در مصحف فاطمه چنین معلوم شد که گفتم گفت گفتم جعلت فداک
مصحف فاطمه چیست گفت بدرستیکه الله تعالی چون قبض روح مطهر رسول الله کرد داخل شد فاطمه را از وفات او غم چندان که
آنرا نمیداند الا باری تعالی پس فرستاد بسوی او ملکی که تسلی غمهای او نماید و با او محادثه کند پس حضرت فاطمه عرض کرد بامیر
المومنین این محادثه را آنحضرت گفت ای فاطمه چون احساس این کنی و صدای آن بشنوی مرا خبر کن و اعلام نما پس چنان کرد
و آنحضرت بر هر چه میشنید می نوشت چنانکه شنیده بود تا آنکه ثبت کرد از آن مصحفی و این را مصحف فاطمه گفته بعد از آن گفت
بدانید که در آنجا از حلال و حرام چیزی نیست لیکن در آنست علم هرچه کائن شدنی باشد و حوادث شدنی در وجود که فتنه از بلاها و چنانها
الحدیث الثالث روایت از حسین بن ابی العلاء که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که میگفت ان عندی الجفر الابیض یعنی بدرستی
که نزد منست جفر ابیض گفتم چه چیز است جفر ابیض و چه چیز است در آن گفت زبور داود است و تورات موسی و انجیل عیسی
و صحف ابراهیم و سایر کتب سماویه و حلال و حرام و مصحف فاطمه زعم ندارم که در آن قرآن باشد و در آنست آنچه محتاج شوند مردمان

بوی آن و ما محتاج نیستیم بسوی احدی الا حق و رسالت جلده و نصف جلده و ربع جلده و ارش خدش یعنی هرکاه دانها را و الا و قرآن
نیز هست مهر و ماه و مغفره و گفت نزد منست جفر احمر گفتم جفر احمر چیست و در آن چیست گفت سلاح رسول الله در آنست زیرا که آنرا
فتح کننده برای خون ریختن پس فتح خواهد کرد آنرا صاحب سیف برای قتل اعدا او در بعضی عبارات چنین است که و عایبه که
در آنست سلاح و بنا و آنوقت برای ائمه طاهره و بیرون خواهد آمد تا قائم آل محمد پس عبد الله بن ابی یعفور گفت اصلحک الله آیا
حسن میشناسد این را گفت ای والله چنانکه میشناسد شب را که شب است و روز را که روز است ولیکن ایشان را حسد و طلب دنیا
که حاصل نشد آنرا او اگر ایشان طلب حق کنند بهتر است از برای ایشان الحدیث الرابع روایت کرده سلیمان بن خالد که
گفت گفت ابو عبد الله ع ان فی الجفر الذی یذکرونه لما یسوءهم این زیدیه که ایشان گفته بدرستی در جفری که ذکر
می کنند ایشان هر آینه چیزیست که بد حال میکنند ایشان یعنی الجفر بد حال میکند ایشان را چیزیست از جفر زیرا که ایشان قائل نیستند حق
در آنست پس چون بد حال شوند از آن فلیخرجوا قضایا علی و فرائضه ان کانوا صادقین این امر تعجیز است مانند فاتوا بسورة
من مثله یعنی سوال کنید ایشان را از خالات و عمات و لیخرجوا مصحف فاطمه و باید که بیرون آرند مصحف فاطمه را بدرستیکه
در آنست وصیت فاطمه و با اوست سلاح رسول الله ان الله عز و جل یقول فاتوا بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم یعنی حق تعالی
از معاندان طلب شاهد طلب کرده که اگر راست میگویید بیاورید کتابی پیش از این یا اثری و علامتی از علم و معرفت یعنی چون حق آنرا
آورد پس دروغگو باشند و مدعی غیر حق الحدیث الخامس روایت از ابی عبیده که گفت سوال کردم ابا عبد الله را از
جفر فقال هو جلد ثور مملو علما فقال آن را آیا روایت ثور است پر شده از علم پس گفت او را که جامعه چیست گفت آن صحیفه ایست
که طولش هفتاد گز باشد بذراع در عرض ادیم مثل فخذ فالج که حلیت ضخیم که از هندی آورند برای فخولها در آنست کل ما یحتاج الیه
الناس و چیزی از قضیه الا که آن در اینجا است حتی ارش خدش گفتم پس مصحف فاطمه چیست سکوت اختیار کرد طویلا پس گفت
انکم لتبحثون عما تریدون و عما لا تریدون بدرستیکه شما بحث میکنید از آنچه اراده می کنید و از آنچه اراده نمیکنید بدرستیکه
فاطمه مکث کرد در دنیا بعد از وفات رسول الله هفتاد و پنج روز و در اندوه بسیار داخل شده بود در این ایام و قبلیه برای
فوت پدرش و جبرئیل می آمد و تعزیت میکرد عزای او را بر پدرش و خوشحال میکرد نفس او را و خبر میداد او را از پدرش و از

مکانش و خبر میداد او را بآنچه میشد بعد از او در ذریتش و حضرت علی ع آنرا مکتوب میساخت و این را مصحف فاطمه گفتند الحدیث
السادس روایت از بکر بن کرب صیرفی که گفت شنیدم ابا عبد الله ع که میگفت بدرستی که نزد ماست چیزی که محتاج نیستیم با آن
بمردمان و مردمان هر آینه محتاجند با ما بدرستی که نزد ماست کتاب املاء رسول الله ص و خط علی ع و آن صحیفه ایست که در آنست کل حلال
و حرام و بدرستیکه شما ایشان خواهید کرد با ما کار پس میشناسیم هرگاه داخل شوید شما آنرا و میشناسیم هرگاه کتمان نمائید آنرا و در
کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره نقل شده که صادق ع فرموده علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و حضرت
بیان کرده که غابر عبارتست از علم گذشته و مزبور علم است باینده و نکت در قلوب الهام است و نقر در اسماع حدیث ملائکه است
که کلام ایشانرا میشنویم و اشخاص ایشان را نمی بینیم و جفر احمر و عایبه که سلاح رسول الله در آنست و بیرون نخواهد آمد تا قائم
آل محمد قائم شود و جفر ابیض و عایبه که در آنست توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب اولین و در مصحف فاطمه است
آنچه حادث شود و اسماء هر کس که مالک شود در زمین تا روز قیامت و جامعه کتابیست که طول آن هفتاد ذراع است املاء رسول الله از
فلق فم او و خط علی ع بدست او الحدیث السابع روایت از بزید و او از معویه و او از زراره بدرستیکه عبد الملک بن اعین
گفت با ابی عبد الله ع بدرستیکه زیدیه و معتزله طواف کرده اند محمد بن عبد الله که صاحب نفس زکیه بود و گفتند هل له سلطان الحسن گفت
والله که نزد منست دو کتاب که در آنها است تسمیه هر نبی و هر ملک که مالک شود در زمین والله نیست محمد بن عبد الله در یکی
از ایشان الحدیث الثامن روایت از فضیل بن یسار که گفت داخل شدم بر ابی عبد الله ع آنحضرت گفت ای فضیل آیا میدانی
که در چه چیز نظر میکردم پیش از آن تو گفت گفتم لا یا ابن رسول الله گفت نظر میکردم در کتاب فاطمه که نیست هیچ ملکی که پادشاهت
کند در زمین الا که مکتوبست اسم او در آنجا و اسم پدرش و ندیدم برای اولاد حسن در آنجا چیزی باب چهلم در بیان
شان و قدر انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیر آن و دراین باب هشت حدیث است الحدیث الاول روایت از عباس بن
حریش از ابی جعفر ثانی ع که گفت گفت ابو عبد الله ع که روزی پدرم طواف میکرد کعبه را ناگاه مردی معجر زده آنحضرت مستفیض
و مهیا گشته پیدا شد چنانکه قطع کرد بر او اسبوع او را یعنی شوط اسبوع او را که آنرا طواف کعبه گویند تا آنکه او را آورد بدار جنب
صفا پس بسوی من فرستاد و من نیز آمدم با سه کس شدیم آنگاه آن مرد گفت مرحبا یا ابن رسول الله و دفع کرده دست خود را بر سر من

و گفت بارک الله فیک یا امین الله بعد آبائک ای باجعفر اگر خواهی تو مرا خبر کن و اگر خواهی من ترا خبر کنم و اگر خواهی از من سؤال
کن و اگر خواهی من از تو سؤال کنم و اگر خواهی مرا تصدیق کن و اگر خواهی من ترا تصدیق کنم پدرم گفت هر چه تو میخواهی من میخواهم
گفت فایاک ان تنطق لسانک عند مسألتی بامر تضمر لی غیره یعنی بپرهیز از آنکه ناطق گردانی لسان خود را نزد مسأله‌ی
بامری که اضمار کنی برای من در دل غیر آنرا پدرم گفت این چنین است و فرا این چنین است که میکند این قسم امری را کسی که در قلب او دو علم بهم
تا مخالف شود و باید جا صاحب خود را و بدرستیکه الله تعالی اباء دارد از آنکه بوده باشد برای او علمی که در آن اختلاف باشد گفت
همینست مسالهٔ من و بتحقیق که تفسیر کردی پاره‌ای را از آن پس گفت خبر کن مرا از آن علمی که نیست در آن اختلافی کیست که داند
آنرا پدرم گفت جمله علوم نزد الله تعالی است و اما آنچه لابد منه است آن نزد اوصیا باشد ففتح عجیرته و استوی جالسا پس فتح
کرد آنرا و عجیره خود را که مجرای ... بود و ... آنکه ... آنرا و ... نشست با تهلل و درخشندگی وجه و گفت من همین را اراده
داشتم و برای این آمده ام پس چون زعم تو آنست علمی که خلافی در آن نیست نزد اوصیاست پس بگو که چگونه میدانستند ایشان
آنرا گفت رسول الله صلعم میدانست آنرا الا آنکه ایشان نمیدانستند آنچه رسول الله صلعم میدانست زیرا که او نبی بود و ایشان
محدث و نیز او صلعم نزد خداوند تعالی خود نزول وفود میکرد پس می‌شنید وحی را و ایشان نمی‌شنیدند گفت صدقت یا ابن
رسول الله پس می‌آیم بتو بمسئله‌ی دیگر خبر کن مرا از این علم که چه سبب است آنرا که ظاهر نمیشود برای کسی چنانکه ظاهر میشد با رسول
الله پس خنده کرد پدرم و گفت اباء دارد حق تعالی که مطلع سازد احدی را بر علم خود الا ممتحن قلب را برای ایمان بآن چنانکه
قضا کرد بر رسول الله صلعم که صبر کند بر اذی قوم خود و با ایشان جهاد نکند الا بامر او پس بسا اوقاتی که رسول الله کتمان میکرد آن
تا آنکه گفته میشد فاصدع بما تؤمر یعنی شروع کن در بیان و ظاهر کردن هر چیزی را که مأمور میشوی بآن و گفته اما نظر فی العاقبة
واعرض عن المشرکین و روی خود بگردان از مشرکان وایم الله یعنی بحق خدا قسم که اگر اظهار میکرد قبل از آن هر آینه ایمن بود از
خدا لیکن نظر او بطاعت حق بود و خوف در خلاف آن پس پدرم گفت دوست دارم که چشم تو با مهدی این امت بیند و ملائکه بشمشیر
آل داود در میان سما و ارض معذب باشند ارواح کفره از اموات که ملحق شود بایشان ارواح اشباه ایشان از احیا پس آنرا اخراج کرد
سیفی را و گفت ها ان هذا منها یعنی این سیف از آن سیوف آل داود است پدر من چون دید آنرا گفت آری همین است

بحق کسی که مصطفی ساخت محمد را بر بشر الحاله رد کرد آنمرد اعتجار خود را و روی خود تمام باز گشود و گفت منم الیاس سؤال نکردم من از امر تو
چیزی که بآن جاهل بوده باشم لیکن خوش داشتم که بوده باشد این حدیث قوه اصحاب تو و گفت خبر کنم ترا بآیتی که شناسی تو آنرا
و اگر خاصم کنند اصحاب تو با آن فلج و فلاح و ظفر یابند بر دشمنان و مخالفان پدرم گفت اگر خواهی من خبر کنم ترا بآن گفت خواستم
خبر کن گفت بدرستیکه شیعه ما اگر گویند مر اهل خلاف را که حق تعالی میگوید مر رسول خود را انا انزلناه فی لیلة القدر تا آخر
سوره آیا رسول الله چنان بوده که میدانسته است از علم چیزی را که نمیدانسته آنرا در آن شب یا اینکه می‌آمده بآن جبرئیل
در غیر آن شب بدرستیکه ایشان خواهند گفت نه پس بگوی ایشانرا که آیا نا چار شده که آنچه دانسته بوده اظهار کند آنرا پس
خواهند گفت نه پس بگو مر ایشانرا آیا بوده در چیزی که اظهار کرده رسول الله صلعم از علم الله اختلافی پس اگر گویند نه بگو مر ایشانرا
که آیا از حکم الله که حکم میکند الله تعالی در آن خلافی هست پس آیا مخالف شده رسول الله صلعم آنرا ایشان میگویند آری که اگر
بگویند نه بتحقیق که نقض کرده باشند اول کلام خود را پس بگو مر ایشانرا و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم اگر
گویند کیستند راسخان در علم بگو کسی که اختلاف نباشد در علم ایشان و اگر گویند کیستند آنان بگو رسول الله صلعم که صاحب آن بود
آیا تبلیغ کرده یا نه پس اگر گویند تبلیغ کرده بگو آیا خلیفه که بعد از او بوده میدانسته علمی را که در آن اختلاف نبوده پس اگر گویند نه
پس بگو خلیفه رسول الله مؤید است و استخلاف نکرده رسول الله صلعم الا کسی را که علم کند بحکم او و الا کسی را که مثل او باشد الا در
نبوت و اگر رسول الله استخلاف نکرده در علم خود احدی را بتحقیق که ضایع کرده کسانی را که در اصلاب رجال بوده باشند
از آنکسان که خواهند بود بعد از او پس اگر گویند مر ترا که علم رسول الله از قرآن بوده بگو حم والکتاب المبین انا انزلناه
فی لیلة مبارکة تا آنجا که انا کنا مرسلین و چون تفسیر سوره انا انزلناه سابقا مرقوم قلم این داعی شده مجمل آنرا در آخر
این باب مذکور خواهد ساخت با معنی این آیه سوره حم ان شاء الله تعالی پس اگر گویند مر ترا که ارسال نمیکند حق تعالی الا بسوی
نبی بگو این امر حکیم را که متفرق میشود در آن شب کیست از ملائکه و روح آیا نازل میشود آن از سما بسوی سما یا از سما
بسوی ارض پس اگر گویند از سما بسوی سما میشود بگو نیست در سما احدی که راجع شود از طاعتی بمعصیت و اگر گویند از سما
بارض زیرا که اهل ارض احوج خلق‌اند بسوی این امر پس بگو ایشانرا آیا ایشانرا بدی هست معنی چاره هست از سیدی که

۱۶۱ تحاکم کنند بسوی او بانه پس اگر گوید هر آینه خلیفه حکم ایشانست بگو الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
تا قول او خالدون یعنی حق تعالی ولی و صاحب جماعتیست که مؤمن باشند اخراج میکند ایشانرا از ظلمات بسوی نور و جماعتی که
کافر باشند اولیاء ایشان طاغوتست یعنی هر چه باطل باشد بیرون میکنند ایشانرا از نور بسوی ظلمات اینجماعت اصحاب نارند
که ایشان مخلد باشند در درکات نار بدانکه ولی از ولی است بمعنی قرب بدون فصل و او کسی است که اولی باشد بغیره و احق
باشد بتدبیر او چنانکه والی زیراکه او متولی امور قوم است بتدبیر و بامر و نهی و از نجاست مولی از انکه متولی امر عبد شود بسبب
خلقت و انچه با وست از حاجة و همچنان مولی از اسفل برای انکه متولی امر مالک است بطاعة و از نجاست مولی مر ابن عم را زیراکه
متولی امر اوست بغیره بجهة آن قرابت و از نجاست ولی یتیم بجهة تولی امر مال او بحفظ آن برای او و قیام بر و همچنین ولی
در دین و غیره برای نصرت و معونه چنانچه موجب حکمت معاقده چه در جمیع این مواضع اولی و احق ملحوظ است و الله تعالی ولی
مؤمنین است من جمیع الوجوه و همچنین آنان که کافر اند اولیاء ایشان طاغوتند از شیاطین و رؤسای ضلالت یخرجونهم من
النور الی الظلمات یعنی از نور ایمان و طاعت و هی بسوی ظلمات الکفر و معصیت و ضلال و جمیع اخراج الا مؤمنین را از
کفر بسوی هدایت ایشانست و نسبت [illegible] و ترغیب در ان و فعل الطاف مورثه و معونه و دواعی ایشان متعلق آن چه اگر انجمله [illegible]
خارج شوند از کفر بایمان پس بنا برین صحیح است اضافه اخراج بسوی او تعالی زیراکه این امور معدوده از جمله او باشد همچنانکه
چون یکی از ما اشاره کند بغیره قول عدی و ترغیب و تخویف نماید و اقسام آنچه صلاح او باشد میتواند بگوید که طلاقی [illegible] را من
و اهل فلان جا کردم و از فلانجا اخراج نمودم و همچنین اخراج از نور بظلمات معلوم نسبت اعدا و دعوت ایشان و تزیین فعل
ایشان یکی عرض کرد که خیست نه در زمین و نه در سما و لی برای خدا اهل ذکره الا که او مؤید است و کسیکه مؤید باشد خطا نکند و
نیست در زمین عدوی مر خدا را غیره که ما الا که او مخذول باشد و کسی که مخذول باشد مصیب نباشد همچنانکه لابد است این امر را از
تنزیل آن از سما و حتمی که حکم کند بآن اهل ارض همچنین لابد است از والی برای آن در زمین پس اگر گویند که نمی شناسیم برای این
امر والی بگو ایشانرا پس ایشان بامرا بگویند که ما اجابت کرده ایم دعوت خدا را چه ابا دارد الله تعالی از انکه ترک کند
عباد را چنانکه حجتی بر ایشان نباشد بعد از محمد صلعم ابو عبدالله ع گفت او توقف کرد پس گفت یا ابن رسول الله اینجا باب

۱۶۲ خاصی آیا میدانی ای جبرئیل مرا از انجمله گفته اند که بحجة الله قرآنست چه میگوئی گفت در تنوقف خواهم گفت هر آینه قرآن ناطق نیست که
امر کند و نهی نماید لکن مر قرآن را اهلی است که آمر و ناهی باشد و میگویم همچنین که عارض شده برای بعضی از اهل ارض مصیبتی و فتنه که
نباشد آن در سنت و در حکمی که نباشد در ان اختلاف یعنی در حکم اجماعی و نباشد آن مصیبت در قرآن ابا دارد حق تعالی برای
علم او بآن فتنه انکه ظاهر شود آن در زمین و نباشد در حکم او در راه آن فتنه مخرج آن از آنجمله پس گفت آمرزد اینجا فلاح می یابید
مردمان یا ابن رسول الله و شهادت میدهیم هر آینه الله تعالی تحقیق دانسته انچه میرسد مردم را از مصیبت در ارض یا در نفس
ایشان از دین یا غیر آن پس موضوع شده قرآن برای دلیل و حجت آن پس گفت آمرزد آیا میدانی یا ابن رسول الله که دلیلش چیست
ابو جعفر گفت آری در آیست جل [illegible] و تفسیر آن نزد حکم است یعنی امام پس گفت ابا دارد حق تعالی که برساند شده را مصیبتی
در دین او یا در نفس او یا در مال او که نباشد در زمین او برای حکم او قاضی بصواب در ان مصیبت پس گفت آمرزد اما درین باب
همچنین که ظفر یافته اید بحجت مگر انکه افتری که خصم شما بر الله تعالی چنانکه گوید حیث مر خدا را اهل [illegible] لیکن جبرئیل مرا از تفسیر قوله
تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاتکم از انچیزی که خاص است علی ع بآن و لا تفرحوا بما آتیکم الله و حق شکال شوید بانچه داده شمارا
گفت این آیه در حق ابی فلان است یعنی ابابکر و اصحاب او واحده مقدمه و واحده مؤخره لا تأسوا علی ما فاتکم یعنی از انچه خاص
شده علی ع و فوت شده از شما و لا تفرحوا بما آتیکم از فتنه که عارض شده شمارا بعد از رسول الله صلعم یعنی در امر خلافت فلان
که آن بحجت [illegible] آمرزد است گفت شهادت میدهیم که شما از اصحاب حکمید که اختلاف در ان نباشد پس آمرزد برخواست و رفت و دیگر
ندیدم او را الحدیث الثانی روایت از ابی عبدالله ع که در میان حمی بودیم که پدرم نشسته بود و نزد او نوری چند بود ناگاه
بجنبید تا انکه غرق شد جبینهای او از دموع فرح پس گفت آیا میدانید که چه چیز جنبانده او را [illegible] بود کسیکه گفت زعم ابن عباس
آن بود که او ازین جماعت باشد که حق تعالی گفته الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا لا خوف علیهم و لا هم یحزنون پس
گفتم بود اگر آیا دیده ملائکه را ای ابن عباس که خبر کند شما را و لاین ایشان در امر دنیا و آخرت با امن از خوف و حزن گفت
ان الله تبارک و تعالی یقول انما المؤمنون اخوة یعنی که مؤمنان برادران یکدیگر اند پس داخل در این جمیع امت پس بخندید
گردم از حجت و گفتم راست گفتی یا ابن عباس انشدک الله هل فی حکم الناس [illegible] ذکره اختلاف یعنی [illegible] قسم بدهم

که آیا در حکم الله اختلافی هست گفت نه پس گفتم چه می‌بینی در مردی که ضرب کند اصابع مردی را پس قطع کند انگشتان او را بسیف
تا آنکه ساقط شود پس او برود و بیاید مردی دیگر و اطاره کند کف دست او را پس کف او را جدا کند پس اگر بیارند او را نزد تو
و تو قاضی باشی چه خواهی کرد و چگونه باشد حکم تو گفت خواهم گفت این قاطع را که عطا کن دیه کف او را و خواهم گفت آن مقطوع را
که صلح کن را آنچه خواهی و برانگیزان را نزد دو ذوی العدل گفتم پس آمد اختلاف در حکم الله عز ذکره و نقض کردی تو قول اول خود را
و ابا دارد باری تعالی که احداث کند در خلق خود چیزی از حد که تفسیر آن در زمین نباشد قطع کن قاطع کف را اصلا پس بوده
اصابع را آنچه حکم الله در لیله که نازل میشود در ان امر او و اگر جحود کنی لیله را بعد از آنکه شنیدی از رسول الله صلعم و اضل کرد
حق تعالی ترا بنار چنانکه کور شد بصر تو روزی که انکار کردی علی بن ابی طالب را گفت پس برای من کور شد بصر من گفت
پس تو چه دانستی این را بحق خدا که کور نشد بصر او الا از صفقه جناح ملک گفت خنده کردم و ترک کردم او را آن روز برای سخافت
و سخافت عقل او پس بعد از ان ملاقات کردم او را و گفتم یا ابن عباس هرگز تکلم نکردی بصدق مثل دیروز که گفته بود ترا علی بن
ابی طالب ع بدرستیکه شب قدر در هر سال میباشد و نازل میشود در ان شب امور سنه بدرستیکه آن امور را ولاه میباشند بعد
از رسول الله صلعم پس گفتم کیستند ایشان پس گفت من و یازده فرزند من از نسل من که ائمه محدث اند محدث ملائکه پس گفتم نمی‌بینم
که آن شب بوده باشد الا با رسول الله صلعم پس متبدی شد و ظاهر شد ملکی که حدیث میکرد او را و او گفت ترا الکن یا عبد الله دید چشمهای
من آنچه حدیث کرد ترا بان علی ع و ندید آنرا چشمهای او و لیکن وای و حافظ شد دل او و توقر شد در سمع او پس صفق کرد
ترا بجناح خود تا کور شدی پس ابن عباس گفت ما اختلفنا فی شیء فحکمه الی الله پس گفتم او را آیا حکم کرده باشد حق تعالی در
حکمی از احکام خود بدو امر گفت لا پس گفتم اینجا هلاک شده و تو در نفس خود هلاک کردی تو مردم را الحدیث الثالث بابن
الاسناد از ابی جعفر ع روایت است که گفت قال الله تعالی فی لیلة القدر فیها یفرق کل امر حکیم میگوید نزول میکند در ان شب
امر حکیم از حکم دو چیز نیست یکی چیز است پس کسیکه حکم کند بچیزی که نباشد در ان اختلافی حکم او حکم الله باشد عز و جل و کسیکه
حکم کند بامری که در آنست اختلافی و ببیند که خود مصیب است در ان بتحقیق که حکم کرده بحکم طاغوت بدرستیکه نازل میشود در شب
قدر بسوی ولی امر تفسیر امور سنه که مامور شود در ان در امر نفس خود بکذا و کذا و در امر مردمان بکذا و کذا و حادث میشود برای

ولی

ولی امر سوای کل ایام علم الله عز ذکره خاص مکنون عجیب مخزون مثل آنچه نازل میشود در ان شب از امور سنه پس حکایت کرده و لو ان ما
فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یعنی اگر آنچه هست در
زمین از درختها اقلام شوند و دریا مداد گردد بعد از ان هفت دیگر نیز چنین شوند تا آنکه حساب بنویسند در نوشتن تمام نشود
کلمات الله بدرستیکه الله تعالی عزیز است و حکیم الحدیث الرابع بابن اسناد در روایت است از ابی عبد الله ع که گفت علی بن الحسین ع
میگفت انا انزلناه فی لیلة القدر صدق الله عز و جل انزل الله القرآن فی لیلة القدر یعنی راست گفته حق تعالی که انزال کرده
قرآن را در شب قدر و ما ادریک ما لیلة القدر چه چیز دانا کرده ترا یا محمد شب قدر پس گویا گفته باشد لا ادری حق تعالی
گفته لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه که در ان شب قدر نباشد و گفت مر رسول خود را آیا میدانی که
این چرا چنین است که یک شب از هزار ماه بهتر باشد گفت لا ادری گفت برای آنکه تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
من کل امر جهت آنکه نزول میکنند در ان شب ملائکه و روح باذن پروردگار و چون اذن دهد باری تعالی بچیزی بتحقیق که رضی
شده باشد بان پس معنی اذن اینجا امر است پس آن اخص است از اذن که گذشته است در سابق پس آن سلام هی حتی مطلع
الفجر میگوید سلام میدهند بر تو یا محمد ملائکه من و روح من بسلام من از اول هبوط ایشان تا بلا میشوند تا مطلع فجر که چون ظاهر شود
ساعد میکردند پس گفت حق تعالی در بعض کتاب خود واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة فی انا انزلناه فی لیلة
القدر بر می‌ماید و بترسید فتنه را آنچنان که چون نازل شود نرسد تنها کسانی را که ظلم کرده باشند خاصه در انا انزلناه فی لیلة
القدر بلکه همه را فرو گیرد و گفته در بعض کتاب خود و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی
اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی نیست محمد الا رسول خدا که خالی شده یعنی
گذشته پیش از او رسل پس اگر بمیرد یا کشته شود آیا بر میگردید شما با اعقاب خود یعنی بان کفر خود که از ان ابا کرده بودید و کسیکه
منقلب شود بر عقب خود هرگز ضرر نمیکند خدا را هیچ چیز و جزا خواهد داد شاکران را جزای خیر خود در شب قدر میگوید در آیه
بدرستیکه میگویید در آیه اولی که محمد صلعم که بمیرد میگویند اهل خلاف امر خدا را که گذشت شب قدر با رسول الله صلعم پس این است
فتنه که رسیده است ایشان را خاصه و باین مرتد شده اند با اعقاب خود زیرا که اگر بگویند که نرفته شب قدر پس لازم است که

بوده باشد برای هذا و در این شب‌ها مردی و مرکاه اقرار کنند باری حیثیت برای آن از جمیع حجتها چاره یعنی ناچار آنرا صاحبی خواهد
بود الحدیث الخامس روایت است از ابی عبد الله علیه السلام که گفت بسیار بود که علی علیه السلام میگفت که مجتمع نمیشدند تیمی و عدوی یعنی ابو بکر و عمر علیهما ما یستحق
نزد رسول الله صلعم در حالتی که او قرائت میکرد انا انزلناه را بتخشع و بگریه مگر اینکه میگفتند چه بسیار است رقت تو با محمد برای این سوره
پس رسول الله صلعم میگفت برای آنچه دید چشم من و یافت دل من و برای آنچه دیده دل این مرد از این بعد از من یعنی امیر المؤمنین ع
پس میگفتند چه چیز است آنچه دیده تو و چه چیز است که می بیند این مرد پس آنحضرت کتابت میکرد برای ایشان در تراب که تنزل
الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و میگفت آیا باقی مانده چیزی بعد از قول باری که کل امر پس میگفتند نه پس
میگفت آیا میدانید که منزل الیه کیست میگفتند تو یا رسول الله حضرت میگفت آری و میگفت آیا لیلة القدر بعد از من خواهد بود میگفتند
آری پس میگفت آیا نازل میشود آن امر در آن شب میگفتند آری میگفت بسوی که نازل میشود میگفتند نمیدانیم پس حضرت سر مبارک را
میگرفت و او رااینها را میگفت اگر نمیدانید پس بدانید که اینست بعد از من صاحب این شب قدر آنگاه امام علیه السلام گفت پس
اگر ایشان بودند که میشناختند آن شب را بعد از رسول الله صلعم از شدت رعب ایشان که داخل میشد ایشان را الحدیث
السادس روایت است از ابی جعفر علیه السلام خاصموا بسورة انا انزلناه تفلحوا فو الله انها لحجة الله تبارک و تعالی علی الخلق
بعد رسول الله یعنی مخاصمه کنید با اهل خلاف بسوره انا انزلناه که فلاح و فلج می یابید بسبب آن پس بحق خدا که این سوره
هر آینه حجت الله است تبارک و تعالی بر خلق الله بعد از رسول الله صلعم و بدرستیکه این سوره سیده دین شماست یعنی خبر مطلع
و این سوره غایت علم ماست یا معشر الشیعه یعنی خاصموا بسوره انا انزلناه برای اثبات ما اهل بیت پس هرگاه در زمان
رسول الله صلعم احتیاج بنزول ملائکه باشد بسوی رسول در حوادث پس بعد از او بطریق اولی خواهد بود بسوی کسیکه نائب او باشد
و گفت خاصموا بحم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین بدرستیکه این لیلة القدر برای ولاة امر
خاصه بعد از رسول الله صلعم یا معشر الشیعه بدرستیکه حق تعالی میفرماید که وان من امة الا خلا فیها نذیر نبوده هیچ امتی الا که
نذیری در رسول در میان ایشان بوده و گذشته گفته یا ابا جعفر نذیر این امت محمد بوده گفت راست گفتی پس گفت آیا بوده
نذیری که خالی بشد از بعث سائل گفته ابو جعفر گفت آیا میدانی که آن بعث نذیر نیست الا محالکه رسول الله

در بعثش از الله تعالی نذیر بود و گفت بلی گفت همچنین هر ده محمد الا که برای او بعث نذیری بوده گفت پس اگر گوئی نه تحقیق که ضایع
کرده باشد رسول الله صلعم کسانیرا که در اصلاب رجال باشند از امت او و گفت ما کافی است ایشانرا قرآن گفت بلی اگر بیابند
برای او مفسری گفت تفسیر نکرده آنرا رسول الله صلعم گفت آری تفسیر کرده است آنرا برای رجل واحد و تفسیر کرده برای امت
آن مرد و آن علی بن ابی طالبست سائل گفت یا ابا جعفر کان که این امریست خاصی که تحمل آن نتوانند شد عامه گفت خدای
تعالی ابا دارد از آنکه معبود شود مگر سرا الا آنکه بیاید زمان اجل او که ظاهر شود در آن دین او همچنانکه رسول الله صلعم با
خدیجه خفیه مستتر بود تا آنکه مامور شد باعلان سائل گفت سزاوار است مر صاحب این دین را که مستور و مکتوم سازد دین خود را
و گفت آیا کتمان کرد علی بن ابی طالب روزی که مسلمان شد با رسول الله صلعم تا آنکه ظاهر شد امر او گفت بلی گفت همچنین مامور
شده ایم حتی یبلغ الکتاب اجله الحدیث السابع روایت است از ابی جعفر علیه السلام که گفت بتحقیق که خلق کرده الله تعالی لیلة القدر را
در اول آفرینش دنیا و بدرستیکه آفریده در آن شب اول پیغمبری که بوده و اول وصی که بوده و بتحقیق که قضا و حکم کرده در
هر سال در لیلة القدر چنانکه هابط و نازل شود در آن تفسیر امور سائل آن سال آینده و کسیکه جاحد و منکر آن باشد بتحقیق که
رد کرده باشد بر خدا علم او را از برای آنکه قائم نمیشوند انبیا و رسل و محدثان الا آنکه بوده باشد بر ایشان حجت با آنچه با ایشان می آید
در آن شب با حجت چنانکه می آید با آن جبرئیل ع گفتم محدثان را هم می آید جبرئیل یا غیر او از ملائکه گفت اما در انبیا و رسل
هیچ شکی نیست که چنین است و لابد است سوی ایشان که از اول روز که مخلوق شده در روی الارض تا انقراض دنیا آنکه بوده
باشد بر اهل ارض حجتی که نازل شود آن در آن شب بسوی حجت خدا و بحق خدا که نازل شده روح و ملائکه با امور سنه در
لیلة القدر بر آدم بحق خدا که نمرده آدم الا که او را وصی بوده و همچنین هر کس از انبیا که بوده بعد از آدم او را امرای سنه که
در آن شب وضع کرده آنرا برای وصی خود بعد از خود و بحق الله تعالی که واجب بوده بر نبی که مامور شده در آنچه می
آمده از امر او در این شب از آدم تا محمد که وصیت کند بسوی فلان بعد از خود و بتحقیق که گفت الله عز و جل در کتاب خود مر ولاة
امر را از بعد محمد صلعم خاصه وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم تا بقول او و اولئک هم الفاسقون یعنی میگوید حق تعالی استخلاف کردم شما را برای علم خود و دین خود و عبادت

حق بعد از نبی شما چنانکه استخلاف کرده شده وصی آدم بعد از آدم تا آنکه مبعوث گردید پیغمبری که بعد از آن بود تا عبادت می کنند و
اشتراک نکنند با او چیزی را یعنی میگوید که عبادت می کنند مرا که لا نبی بعد محمد صلعم پس کسیکه بگوید غیر از این را فاولئک هم الفاسقون
پس گفت جمعی که متمکن شده اند ولایت این امر بعد از محمد صلعم غیر آن و ما تم کرامت نه عز ما پس سؤال کنید شما از ما نه از
غیر ما پس اگر تصدیق شما کنیم شما با قرار و قرار خود باشید و ما انتم بعالمین اما علم ما باین امر پس ظاهرست و اما ابان اجل
تا که ظاهر شود از آن دین از ما تا آنکه نماند میان مردمان اختلاف در آن بدرستیکه آنرا اجلیست در مرور لیالی و ایام
هرگاه بیاید ظاهر گردد امر یکی شود و بحق خدا که قضا شده است این امر که نباشد میان مؤمنان اختلاف نه چون جماعتی
مؤمنان باشند خلاف در میان ایشان نمیباشد و مراد ائمه باشند و لهذا کرده ایده شده اند ایشان شهدا بر مردمان
تا شهادت دهد محمد صلعم بر ما و شهادت ما بر شیعیان و شهادت دهد شیعیان ما بر دیگران از مردمان ابا دارد حق تعالی از آنکه
اختلاف باشد در حکم او یا در میان اهل علم او تناقض شود پس گفت ابوجعفر ع فضل ایمان مؤمن بجمل او ست انا انزلناه و بتفسیر
آن بر کسیکه مثل او نباشد در ایمان بآن و آن مانند فضل انسان است بر بهایم و بدرستیکه الله تعالی دفع میکند بمؤمنان بانا انزلنا
از جاحدان آن در دنیا بلیات را برای کمال عذاب آخرت ایشان اما برای کسیکه دانسته باشد که او تایب نخواهد شد از آن
چنانکه دفع میکند بمجاهدین از قاعدین و گفت نمیدانم که درین زمان جهادی باشد الا حج و عمره و جوار یعنی پناه دادن کسی را
از ظلم خود و حق همسایگی آوردن و گفت مردی ابی جعفر را ع که یا ابن رسول الله غضب مکن بر من گفت برای چه گفت برای آنکه
میخواهم از تو سؤال کنم گفت بگو گفت و لا غضب گفت لا اغضب گفت خبر کن مرا از قول تو در شب قدر و تنزل الملائکة
والروح فیها آیا ملائکه بسوی اوصیا اتیان میکنند بامری که رسول الله ندانسته باشد یا آنکه بامری اتیان میکنند که رسول الله
صلعم میدانسته و تو میدانی که رسول الله مرده است و هیچ از علم او چیزی الا علی ع که او هم حافظ است ابوجعفر ع گفت
چیست مرا تو و حال ای مرد و بگو که ترا داخل کرده بر من گفت قضا الله تعالی برای طلب دین گفت پس گفت فهم کن آنچه میگویم
برای تو بدرستیکه رسول الله صلعم چون بمعراج رفت و باز نگشت چون بالا رفت بپایین نیامد از جانب آن در شب اسرا تا آنکه
اعلام کرد او را باری تعالی علم ما کان و ما سیکون علم آنچه بوده است و علم آنچه خواهد شدن و بسیاری از علم او مجمل بود

کی آمد

کی آمد تفسیر آن در شب قدر و همچنین بود علی بن ابیطالب ع بتحقیق که دانسته بود مجمل علم را و می آمد تفسیر آن در لیلة القدر چنانکه بود با رسول
الله صلعم پس سائل گفت آیا نبود در مجمل آن تفسیر گفت بلی ولکن می آمد بامر سنه از جانب الهی در شبهای قدر بسوی نبی و بسوی اوصیا که افعل
کذا و کذا برای امری که بتحقیق دانسته بود خدا آنرا پس مأمور شدند که چگونه عمل کنند بآن گفتم تفسیر کن برای من این مجمل را گفت نمرد رسول
الله صلعم الا آنکه حافظ بود اما بود بمجمل علم و تفسیر آن گفتم آنچه می آمد او را در لیالی قدر علم چه چیز بود گفت امر و یسر در چیزی که دانسته بود
سائل گفت پس چه چیز حادث میشد در لیالی قدر برای ایشان علم ماسوی آنچه دانسته بودند گفت این از آن چیزیست که مأمور شدند بکتمان
آن و نمیداند تفسیر آنرا آنچه سوال کردی الا الله عز و جل سائل گفت آیا میدانستند اوصیا آنچه نمیدانستند انبیا گفت نه و چگونه میداند
وصی غیر علم آنچه وصیت کرده اند بآن سائل گفت آیا میگنجد ما را که گوییم که یکی از وصات میداند چیزی را که نمیدانند آنرا دیگری گفت نه نمرده
پیغمبری الا که علم او در جوف وصی او بوده است و فرود میآیند که نزول میکنند روح و ملائکه در شب قدر بحکمی که حکم میکنند بآن
میان عباد و سائل گفت و نبودند که میدانستند آن حکم را گفت بتحقیق که دانسته بودند لکن مستطیع نبودند که امضا کنند چیزی از آن تا که مأمور کرده
میشدند در لیالی قدر که چگونه کنند آنرا تا سنه مقبله سائل گفت یا اباجعفر من استطاعت انکار این ندارم ابوجعفر گفت کسی که انکار این
کند از ما نباشد سائل گفت یا اباجعفر خبر ده مرا که نبی صلعم آیا میآمد او را در لیالی قدر از چیزی که ندانسته بوده است گفت حلال نیست
ترا که ازین سوال کنی اما آنکه دانسته آنچه بوده و نمیدانسته آنچه میبوده پس نمیمیرد پیغمبری و وصی الا که وصی که بعد ازو بوده میداند
اما این علم که تو سوال میکنی از آن بدرستیکه الله تعالی ابا دارد که مطلع سازد اوصیا را بر خود شان الا نفس ایشان سائل گفت
یا ابن رسول الله چگونه بدانم که لیلة القدر در هر سال یکبار میباشد گفت هرگاه شهر رمضان بیاید پس بخوان سوره دخان را در هر شب
صد نوبت پس چون بیاید شب بیست و سیم بدرستیکه ناظر خواهی بود تو در تصدیق آنچه سوال کردی از آن و گفت ابوجعفر ع که آنچه
نمیبیند کسی را که مبعوث ساخته او را حق تعالی برای شفاعت بر اهل ضلالت از اجناد شیاطین و ارواح ایشان اکثر از آنچه میبیند
خلیفه الله را که مبعوث ساخته او را برای عدل و صواب از ملائکه گفتند یا ابوجعفر چگونه میباشد شی اکثر از ملائکه گفت کما شاء الله عز و جل
سائل گفت یا اباجعفر بدرستیکه اگر این حدیث که گفتی بشیعه رسد هر آینه انکار خواهند کرد و گفت چگونه انکار کنند
آنرا گفت میگویند که ملائکه بیشتراند از شیاطین گفت صدقت افهم عنی رهت کفتی فهم کن از من آنچه میگویم بدرستیکه نیست از

گفت

بعد از شب القدر کرده شود جن و شیاطین را که زیارت کنند ائمه ضلالت را و زیارت کنند امام هدی را بعد از آن در علم ملائکه تا شب
حتی چون بیاید شب با بلاء نازل شوند در آن شب از ملائکه کاتب ولی امر پس خلق کنند ما فیض خلیفه الله تعالی از شیاطین بعد از آن
پس زیارت کنند شیاطین ولی ضلالت را پس بیایند نزد او با افک و کذب تا آنکه شاید صبح کند و بگوید دیدم چنین و چنان پس
اگر سؤال کرده شود ولی امر از این امر هر آینه خواهد گفت آیا دیدی شیطان را که خبر کرد ترا بکذا و کذا تا آنکه تفسیر کند برای او تفسیری
و اعلام کند ضلالتی را که او بر آنست و ایم الله و حق من هستم کسیکه تصدیق بشب قدر کند هر آینه که آن مر است خاصه برای قول رسول
الله صلی الله علیه و آله مر علی را هنگامی که نزدیک شد موت او و گفت هذا ولیکم من بعدی اخبرته ولی امر شما بعد از من پس اگر اطاعت او کنید رشید
باشید و کسی که مؤمن باشد بآنچه در شب قدر است منکر خواهد بود کسیکه ایمان آورده باشد در لیلة القدر از آنکه آن کس که رغبت
رای ما باشند مرشد که او را آنچه در صدق هیچ چیز الا آنکه بگوید آنچه از برای مالت خاصه و کسی که این را انکار کند بدرستیکه
کاذبست بدرستیکه الله عز و جل اعظم است از آنکه نازل کند امری را با دروغ و با ملائکه بکار فاسق پس بدرستی که آن مرد چنین
گفته است که نازل میکنند ایشان را بخلیفه اما خلیفه که او حامی باشد پس حیث این قول ایشان هیچ چیز پس اگر گویند که او نازل میکنند ایشان بر
غیر امری پس او چنانکه نازل کنند ایشان را چنین را بسوی غیر خدا و اگر گویند پس خواهند گفت که این چیزی نیست فقد ضلوا
ضلالا بعیدا اما ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه بتوفیق الله تعالی و تقدس چنانکه قبل از این عبارتها مسطور و مرزوق شده بود مرتب
است بسم الله الرحمن الرحیم طرفه کلامیست زهی قدیم ذات و صفاتش همه در دوی جانی او شده از فرط [illegible] شان یعنی
ابتداء افتتاح قرائت قرآن بنام آفریننده انس و جان که روزی رساننده جمیع روزی خوارانست و مغفرت و رضوان بخشنده
اهل ایقان و ایمان انجمن خداوندی که تعمیم کننده نعمت وجود است بر جمیع موجودات و تخصیص دهنده کرامت وجود است بر
مؤمنین و مؤمنات خداوندی که از [illegible] شرف یافته [illegible] تو روزی خوار او و روزی دهنده تو
و او رحمت کننده پس ای ابتدا کننده بقرائت سوره القدر تلاوت نمای آنرا با توجه قلب و صدر بگوی انا انزلناه فی
لیلة القدر یعنی بتحقیق که ما فرو فرستادیم و نزول و وصول فرمودیم قرآن چون عظیم القدر را در شب قدر و بعضی گفته اند
کیفیت نزولش که حضرت جبرئیل قرآن را از حضرت رب جلیل تلقی نموده و بروی جنان ظاهر شده که گویا لوحی بر پیشانی او

بجوزه و در روایت ابن عباس وارد شده که حق تعالی تکلم کرد در قرآن با جبرئیل در شب قدر و جبرئیل شنید آنرا و حفظ نمود با تمام
و فرود آورد باسمان دنیا بسوی سفره و سفره آنرا نوشتند و محفوظ داشتند بعد از آن بقدر ضرورت از آنجا بعد از آن بر
رسول نزول فرموده و برسول رسانیده و حق تعالی این شب را لیلة المبارکه نیز گفته چنانکه فرموده انا انزلناه فی لیلة مبارکة
بدرستیکه ما نازل فرمودیم قرآن را در لیله مبارکه که عبارتست از شب قدر چه در آن شب برکت و خیر و مبارکی بر امت حضرت رسالت
پناه فایض و نازل میشود چنانکه حساب آن اعداد و آنند از حضرت امام [illegible] دیده مردم باقر علوم اولین و آخرین موجود است آنحضرت
تا آن حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة من الله القادر مرویست که گفت حضرت امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة من الله الغالب فرموده مر ابن عباس را که یا عبدالله بدرستی و براستی که شب قدر در هر سال میباشد و امور سنه
درین شب نزول میابد با مرشکان و برای امور را ولاة و صاحبان هستند بعد از رسول اولو الزمان بعد از وی عباس گفت
یا امیر المؤمنین ولاة این امور و صاحبان این شب کیستند فرمود آنحضرت صاحب ولایت و وصایت فرمود انا و احد
عشر من صلبی ائمة محدثون من دیار زده نفر از پشت من که ائمه [illegible] محدث بحدیث ملائکه چنانکه ملائکه از آسمان
فرود آیند و با ایشان مکالمه و محاوره کنند [illegible] در حضور و وقوف ایشان نمایند و تا روز در زمین باشند
و انگاه بالا روند و همچنین از حضرت خاتم النبیین رسول حضرت رب العالمین صلوات الله علیه و آله اجمعین روایت شده
که گفت آمنوا بلیلة القدر انها تکون لعلی بن ابی طالب و لولده الاحد عشر من بعدی یعنی ای مردمان ایمان آورید
بشب قدر و بگروید باین شب چون [illegible] ای شب قدر بعد از من برای حضرت علی بن ابی طالب و برای یازده فرزند معصوم
او و فرموده که هم اثنا عشر من اهل بیتی اعطاهم الله تعالی فهمی و علمی و حکمی و خلقهم من طینتی فویل للمنکرین علیهم بعدی
القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی یعنی ایشان دوازده فرزند از اهل بیت من که خداوند تعالی عطا کرده
بایشان فهم من و علم من و حکم من و آفریده است ایشانرا از طینت من پس وای بر آنکه درین موضع قلم ناقل اطناب کرده میخواهد
که حضرت امام جعفر صادق گفته که حضرت رسول الله فرموده انا سید الانبیاء و وصیی سید الاوصیاء [illegible]
و وصی من سید اوصیاست و اوصیای او سادات سایر اوصیا میباشند که بدرستیکه آدم صفی الله سؤال کرد از خداوند عالمیان

که جای او وصی صالحی صاحب عصمتی تعیین نماید حق تعالی وحی کرد به آدم که یا آدم من گرامی کرده ام و برگزیده ام از جهانیان خلق تو را انبیا را
به نبوت و مختار ساختم همه را به وصایت و نیابت ایشان ای آدم وصیت کن به شیث که او جانشین تست پس آدم به شیث که او را هبة
الله میگفتند وصیت کرد چو آدم رخت ازین سرا بدر بست جانشین شیث در محراب خلافت نشست و شیث نیز با پسر خود وصیت کرد و پسر خود
شبان نام که او این زن حورا بود و حق تعالی نزد او فرستاده بود از جنت برای آدم که او را به شیث تزویج نماید و وصیت کرد
شبان به مخلث و مخلث به محوق و محوق به عثمیثا و عثمیثا به اخنوخ که همان ادریس بوده و ادریس وصیت کرد به ناحور و ناحور به نوح علیه السلام
و نوح به سام و سام به عثامر و عثامر به برعیثاثا و برعیثاثا به یافث و یافث به بره و بره به جفیسه و جفیسه به عمران و عمران به ابراهیم
و ابراهیم به اسمعیل و اسمعیل به اسحق و اسحق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به بثریا و بثریا به شعیب و شعیب به موسی بن عمران و موسی
به یوشع بن نون و یوشع به داود و داود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف به زکریا و زکریا به عیسی بن مریم و عیسی به شمعون و شمعون
به زکریا و زکریا به یحیی و یحیی به منذر و منذر به سلیمه و سلیمه به برده و برده بمن که رسول خدا ام از زمان وفات خود علیه السلام و کلامی بعد که و من
دفع میکنم این وصیت را به تو یا علی و تو دفع کن به وصی خود و وصی تو دفع کند به اوصیای که از اولاد تو باشند و اسماء اعلیهاه
تا آنکه دفع شود به بهترین اهل ارض بعد از تو و هر آینه کافر خواهند شد امت من در تو یا علی و مختلف خواهند گشت بر تو با خلاف
شدید پس هر که ثابت و لائق باشد با تو مثل آنکس است که مقیم و ثابت باشد با من و کسیکه فارغ شود از فرمان من تو از اهل نار و آ
شد و نار مثوی و ماوای کافرانست پس معلوم شد که انبیا و رسل و اولیا و اوصیا بسیار بوده اند و هر نبی و رسول را وصی و ولی بوده
و ما اعتقاد میکنیم درینجا اکتفا میکنیم به آنکس که هرکس را داوازده وصی معین و مشخص بوده اول آدم علیه السلام و اسامی اوصیای او به موجب بود
شیث هابیل قینان مهلائیل شمیشم فاکس قیدوف مسنیح ابتوح ادریس دویم نوح علیه السلام ناحور دوم نوح علیه السلام اوصیای او سام
ارفخشد قرنیخ فالغ اسالم هود صالح دسبح معدل دریانجان سیوم ابراهیم علیه السلام اوصیای او اسمعیل اسحق یعقوب یوسف
ایلون ایتم ایوب ایبون و ابثان الاکبر ابتوح و ماغا افاغا چهارم موسی علیه السلام اوصیای او یوشع یوحنف فینیف عزیر
اوشاهرون سلیمان آصف اوزاخ مثبا اردون و اخاث پنجم عیسی علیه السلام اوصیای او شمعون خرمف هدوف عیسر دکریا
یحیی ابدی قنفی طالوت قنن ارستین بحیرا راهب ششم محمد رسول الله که به عبرانی منذ منذ است یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اسامی

اوصیای او به زبان عبری اینست ایلیا قیدور ابریل مشوذر مشهور مسمط دوقرا بهراز بتورا ابطورا فوقش فرتوبنا و تصحیح
این الفاظ در حروف و حرکات معلوم نیست پس اگر در بعضی جا مختلف بیند معذور دارند پس معلوم میشود که هر نبی را وصی و هر انبیا
و رسل را در تعیین اوصیا در حیوة خود حفظ شرایع و ادیان بوده بعد از وفات ایشان تا امور دین مختل نشود و احکام شرع و نظام
اسلام بعد انبیا ضایع نماند پس چگونه قبول توان کرد که خاتم الانبیا از دنیای بی بقا رحلت نماید و اوصیا تعیین نکند نعوذ بالله تعالی -
کریم سبحان الله هذا بهتان عظیم پس هرگاه شب قدر را بشر در ده ماه فرو گفته اند چنانکه از حضرت رسالتپناه صلعم مرویست که
فرموده التمسوها فی عشر الغوابر یعنی طلب شب قدر کنید در ده آخر ماه مبارک رمضان و گفته اند که چون ده آخر رسید حضرت رسول
الله صلعم خود را آماده عبادت بیشتر از شبهای دیگر میکرده و بیشتر میگفت طلب کنید آنرا در شبهای طاق یعنی در شبهای طاق که لیالی افراد
گویند غسل سنت و مؤکد است در آن شب چنانکه مذکور خواهد شد و ابوسعید خدری گفت دیدم رسول خدا را که مستغرق شده بود
در صبح بیست و یکم ماه رمضان به وجهی که بر جبهه و انف او اثر آب و خاک بود و حضرت فرموده بود دیدم در خواب که در صباح آن شب و گل
سجده میکنم ظاهرا اشاره به شب قدر باشد اما در اخبار اهل بیت علیهم السلام نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم وارد شده چنانکه
ابو بصیر گوید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم از شب قدر آنحضرت فرمود که در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه
رمضانست و مبالغه در شب بیست و سیم بیشتر است چنانکه حضرت رسول الله فرمود به عبدالله بن انس جهنی را وقتی که آمد و گفت یا رسول
الله منزل من دور است از مدینه و من شتران و گوسفندان و فرزندان کوچک هستند و از شبها نمیتوانم آمد پس مرا امر کن به شبی
از شبهای رمضان که در تمامی آن شب مشغول عبادت باشم حضرت رسول صلعم او را نزد خود طلبیده در گوش او به رازی گفت و گفت
علیک بلیلة ثلث و عشرین یعنی بر تو باد که شب بیست و سیم ماه رمضان را محافظت کنی و از جمله این شب را لیلة الجهنی گویند
و فیها یفرق کل امر حکیم یعنی در لیله مبارکه ذکر و فصل میکند هر امر محکم را و گفته اند در شب بیست و یکم این ماه واقع شده
شب رفع عیسی علیه السلام به آسمان و قبض روح وصی موسی یوشع و همچنین روح مطهر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم و از ابن
عباس مرویست که گفت حق تعالی در شب برات که نیمه شعبان المعظم است جمیع کلمها و امرها را از لوح محفوظ انتساخ میفرماید و در
شب قدر قطع و فصل میکند و به نویسندگان می سپارد و نزول میفرماید چنانکه در کشف الاسرار آورده که در آثار آمده است که شب نیمه

شعبان و رفع میکنند نسخهٔ ارزاق را بمیکائیل و نسخهٔ حروب و زلازل و صواعق و خسف را بجبرئیل و نسخهٔ اعمال عالمیان را باسمعیل
صاحب آسمان دنیا و آن ملکی است بغایت عظیم و نسخهٔ مصائب و آجال را بملک الموت و نیز در کشف الاسرار آورده که اعوان
ملک الموت چهارده اند هفت ملائکه رحمت اند و هفت ملائکه لعنت چون قبض روح مومن کنند بملائکه رحمت دهد و چون قبض
روح کافر کنند بملائکه عذاب دهد و نیز آورده اند که سلیمان بن داود ع بملک الموت رسید گفت یا ملک الموت چرا میان مردمان
عدل نکنی یکی را دراز زندگانی فرا گذاری و یکی را ببری بجوانی و بپیری گفت یا سلیمان این کار بدست من نیست و بمن فرمان
بر داری چیزی نیست صحیفه بمن دهند نام هر کی بمیرانم نبشته و روزگار عمر و انفاس ایشان در آن شمرده و مرا در آن هیچ
تصرف نه بجا آنکه فرمایند حکیم و نیز گفته در آثار آمده که شب نیمه شعبان آن صحیفه بدست وی دهند هر که را در این سال قبض روح باید
کرد نامش در آن صحیفه آورده اند چند که یکی بتجارت مشغول گشته و یکی دل بر عروسی نهاده یکی با دیگری خصومت در گرفته هر یکی کاری
و بنا داری بر ساخته و نام ایشان در آن صحیفه اثبات کرده چون وقتش در آید از زمان بر آید لهذا مصطفی ص گفته تبنون
ما لا تسکنون و تجمعون ما لا تأکلون و تأملون ما لا تدرکون کم من مستقبل یوم لا یکمله و منتظر غد لا یبلغه ثم ردوا
الی الله یعنی الی الموضع الذی لا یملک الحکم علیهم فیه الا الله یعنی ای مردمان بنا می بنید خانه را که ساکن نخواهید شد و مال
جمع میکنید مالی را که نخواهید خورد از آن و امید دارید چیزی را که ادراک آن نخواهید کرد و بسا کسی که مستقبل باشد روزی را
که آنرا کامل نخواهد کرد و بسا منتظر صبحی که بآن نرسد پس ای مردمان بدانید که شما مرده و خواهید شد بسوی خداوند قهار
یعنی بموضعی که مالک حکم نباشد در آنجا الا الملک الجبار پس برسید از وی در لیل و نهار و بپاشید بالتسبیح و استغفار و ما ادریک
ما لیلة القدر چه چیز دانا کرده ترا که چیست شب قدر یعنی ای محمد تو چه دانی که چیست شب قدر و چون مطلع نشوی بر فضل
و شرف لیلة القدر که در آیات و غایات و دانش و معرفت [illegible] علو قدر و منزلت شب قدر رسد چه عقل انسانی [illegible] سبیل
شان و منزلت آن وفا نخواهد کرد و لیکن ای محمد مجمل بدانش اینست که [illegible] لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی شب قدر
شبی است که بهتر و با قدر تر از هزار ماه است که در وی شب قدر نباشد پس بدانکه در سبب نزول این سوره مبارکه روایت
شده است که شبی حضرت رسول ص در خواب دید که بر منبر او آن سرور خوکان و بوزینگان بالا میروند و پایین می آیند

و مردمان

و مردمان را اضلال میکنند و از صراط مستقیم قهقری بر میگردانند پس آنحضرت ازین خواب بغایت کبیده و غمگین گردید و چون جبرئیل
امین از جانب رب العالمین بزمین آمد این خواب را بروی عرض کرد حضرت جبرئیل ع فرمود که مرا از حقیقت تعبیر این خواب اطلاعی
نیست نزد رب جلیل رفت و باز آمد آنگاه سوره انا انزلناه بر حضرت بخواند و گفت ای محمد غمگین مباش که ترا و اهل بیت
ترا و شیعیان اولاد ترا داده ام شبی که بهتر و فاضلتر است از هزار ماه که آن مدت خلافت و سلطنت بنی امیه است و این هشتاد و سه سال
و چهار ماه است اول استقلال ایشان از بیعت امام حسن بن علی ع شد با معاویه در سال چهل و این در سال
چهلم از هجرت رسول ص بود و انقضای دولت ایشان بدست ابو مسلم خراسانی شد در سال یکصد و سی و دو از هجرت نبوی علیه السلام
و التحیة و باین حساب مدت سلطنت بنی امیه نود و دو سال شود پس چون از جمله مدت خلافت عبدالله زبیر را که نه سال و هشت ماه
بوده ساقط کنند مقدار مذکور که آن هزار ماه است بماند یعنی هشتاد و سه سال و چهار ماه تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم
من کل امر یعنی نزول و هبوط میکنند ملائکه آسمانها با روح در لیله پر فتوح باذن پروردگار [illegible] بجهت جمع اموری که قضا
و تقدیر شده باشند در این سال تا سال دیگر تفصیلش آنکه نزول فرمایند فرشتگان از سموات سبع با موافقت روح که اعظم فرشتگان است
در شب قدر باسمان دنیا و از آنجا بجانب زمین متوجه می شوند باذن پروردگار عالمیان در حالتی که از جمیع امور و احوال خلائق واقف
و حافظ آن شده باشند پس مقدرات آنچه واقع و کائن میشود در آن سال بجای می آورند در حضور امام زمان و بجز آن [illegible]
بسیار مطلع می شوند و باز او متفرق و منتشر میگردند و بهر چه مامور شده باشند قیام و اقدام مینمایند مرویست که چون شخصی از حضرت
امام جعفر صادق ع سوال کرد که یا حضرت تو لیلة القدر میشناسی فرمود سبحان الله لیلة القدر از ما است و برای ما آنرا او قطع کرده اند
و قدر و منزلت کرده است و در این شب ما برتخت عظمت و جلالت و منزلت و سلطنت می نشینیم و بر ما بشفقت و مرحمت خداوند
بیرون میآیند و ارواح جمیع انبیاء و جمله ملائکه در مجلس ما جمع میشوند و از ما [illegible] میروند و حق تعالی این شب را
در عوض هزار ماه سلطنت بنی امیه با ما ارزانی داشته و کسی قدر این شب قدر نفهمیده اند الا [illegible] و منزلت این شب را
در یابد احدی مگر بتوفیق خداوند یکتا سلام هی حتی مطلع الفجر مطلع اینجا مصدر است بمعنی طلوع و ضمیر راجع است بلیله یا بسلامت
که مفهوم است از سلام یعنی این شب قدر محض السلامت و خیر و برکت و این تا طلوع کردن صبح خواهد بود چه تقدیر میکنند در این

شب خیر و برکت و سلامت را برای مؤمنان در دنیا و آخرت بسبب معظمی ایشان و قضا میکند حق تعالی در غیر این شب مثل شب برات
هم بلا و هم سلامت را و گفته اند که بجهت کثرت تسلیم بر مؤمنین و دعا و ثنا بر متقین حق تعالی آنرا سلام خوانده از روی مبالغه و تاکید
چنانکه گویا این شب عین السلام است سلامت و سلام و دعا و کلام خیر انجام پس پادشاه عالم و آدم بجهت نوازش اهل عالم
صف صف از فرشتگان را در شب قدر بسلام مؤمنان و مخلصان و بندگان با اتفاق خود مامور و متوجه میسازد و میآیند ایشان
روند مانند رفتن دوستان و عزیزان نزد عزیزان و دوستان تا سلام را تحفه و هدیه برند و در جبین ایشان بگذارند چنانکه
تسبیحات گوناگون و تحیات از حد افزون بمؤمنان و شیعیان و محبان حضرات ائمه معصومین که صاحبان این شب قدرند رسانند
گفته اند که مؤمنان در پنج موضع سلام میشنوند که از آن سلام رایحه سلامت و فایحه تحیت بمشام جان ایشان رسد اول در وقت نزع
روح و کندن جان بکثرة الفتوح چنانکه گفت الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم یعنی آنجماعتی را که ملائکه توفی
و تقبض روح ایشان میکنند پاک و پاکیزه بوده از آلودگیهای دنیا میگویند ایشانرا ملائکه که ای مؤمنان سلام حق تعالی بر شما باد
دوم در وقت وصول و عبور بابواب جنات ارض چنانکه گفت سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی ای جماعت
مؤمنین سلام و رحمت خدای که رب العالمین است بر شما باد پس چون شما خوش حال شدید در جنات پس داخل شوید در جنات
در حالتی که خالد و مخلد و موبد باشید در آنجا سیوم در درون بهشت عنبر سرشت چنانکه گفت والملائکة یدخلون
علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه داخل شوند برایشان برسم سلام و تحیت و بجهت اظهار بود دولت و حرمت
از هر دری از درهای بهشت بر نعمت گوناگون و میگویند سلام علیکم ایها المؤمنون چهارم در حین جلوس و نزول در غرفات
و جنات نعیم چنانکه گفت ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون لهم
فیها فاکهة و لهم ما یدعون شغل بضم شین و عین و بسکون عین و بفتح هر دو و سکون عین خوانده اند بمعنی اشتغال
و مشغول شدن بتنعمات جنات یعنی بدرستیکه اصحاب بهشت روز قیامت در شغلی اند که تفقد و تلذذ و تنعم باشند از آن
نعایت ایشان و ازواج ایشان زوج زوج و فوج فوج در سایه های درختهای جنت باشند بر سریرهای مزینه تکیه داده
مراتب سنا باشند فواکه و هرچه خواسته باشند و دعوت نمایند بچیزی که آن سلام باشد از پروردگار چنانکه گفت سلام

قولا

قولا من رب رحیم یعنی سلامتی بنهایت عظیم و جسیم در حالتی که قولیست از پروردگار رحیم بنعیم در وقت لقاء ابرار و القاء احرار
با تعظیم و تکریم مال الکلام چنانکه گفت تحیتهم یوم یلقونه فیها سلام یعنی درود و تحیت اهل بهشت در روز ملاقات با یکدیگر در جنت
بر زبور سلام گفتن است از جانب خداوند اکبر اللهم اجعلنا منهم بجاه سید البشر و اولاده شفعاء یوم المحشر باب چهل و یکم در ذکر
ائمه که زیاد میکنند علم را در شب جمعه و درین سه حدیث است الحدیث الاول روایت از یحیی صنعانی از ابی عبدالله که گفت
مرا گفت یا ابا یحیی ان لنا فی لیالی الجمعة لشانا من الشان بدرستیکه ما راست در شبهای جمعه شانی و مرتبتی و چه شانی
عظیم ازین شئون یعنی آنچه ممکن باشد از شان عظیم ما را حاصل است در شبهای جمعه گفتم جعلت فداک و ما ذاک الشان چه
چیزست آن شان که گفتی شرح و بیان آن شان بکنه گفت شان اینست که مأذون میشوند ارواح انبیاء موتی و ارواح اوصیاء موتی و روح
وصی که در میان شما باشد یعنی در میان شما پس روح او عروج میکند با ایشان بسوی آسمان تا اینکه موافاه کنند بعرش یعنی بیابند و برسند
بعرش رب العالمین پس طواف کنند آن ارواح یعنی هفت طوف مانند طواف خانه کعبه هفت شوط و نماز گزارند نزد هر قائمه از قوائم عرش
دو رکعت نماز پس راجع شوند با بدنهائی که در آنجا بوده اند و بر میگردند انبیا و اوصیا پر شده از سرور و بهجت و بر میگردد وصی
که در میان شماست در حالتی که زیاده شده باشد در علم او مثل جم غفیر یعنی مانند جمعیت جماعتی که بسیار باشند بر وجهی که ده هزار
را برگشته در این عروج عروج ارواح بجهت از انبیا و اوصیا که باری تعالی درجات و شان ایشان را بر این عنایت رفیع میکرده اند و
افاضه علم بر وصی که حاضر میسازد و بداند قدر که محتاج الیه باشند در یک هفته زهی شان و زهی شان الحدیث
الثانی روایت از مفضل که گفت مرا ابو عبدالله بیک روزی یا ابا عبدالله و مرا هنوز ازین نکته کرده بود یا ابا عبدالله گفتم لبیک
جانم فدای تو باد گفت ان لنا فی کل جمعة سرورا ما راست در هر شب جمعه سروری بسیار و نشان و شادمانی بیشمار گفتم زادک
الله چه چیزست آن سرور و برای چیست آن سرور گفت هرگاه شب جمعه باشد موافات میکند رسول الله عرش را و موافات
میکنند ائمه با او و ما موافات میکنیم با ایشان یعنی میرسند ایشان بعرش الله العظیم پس رد کرده نمیشود ارواح ما بابدان
ما الا بعلم که مستفاد شود برای ما و اگر این نباشد علم ما تمام میشود پس معلوم شد که علم ایشان از جانب خداست و کسی نیست
لهذا این علم را علم لدنی خوانند یعنی علم حاصل شده از نزد پروردگار بدون کسب و تعب جوارح و افکار الحدیث الثالث

روایت از یونس از مفضل از ابا عبدالله ع که گفت ما من لیلة جمعة الا و لاولیاء الله فیها سرور یعنی هیچ شب جمعه نیست الا که اولیا
را در آن سرور و فرحی باشد گفتم چگونه باشد این ای جعلت فداک گفت اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله صلعم العرش و وافی الائمة
و وافیت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد و لولا ذلک لنفد ما عندی یعنی هرگاه شب جمعه شود آید رسول الله صلعم بعرش و آیند
ائمه و من هم با ایشان پس برنگردم من الا بعلمی که مستفاد و مخاص شود برین و اگر چنین نباشد تمام خواهد شد آنچه نزد منست
باب چهل و دوم در آنکه اگر ائمه را زیاده علم نشود هرآینه تمام کند آنچه نزد ایشانست و درین چهار حدیثست الحدیث
الاول روایت از صفوان بن یحیی که گفت شنیدم ابا الحسن را ع که میگفت کان جعفر بن محمد یقول لولا انا نزداد لانفدنا یعنی جعفر بن
محمد میگفت اگر ما زیاده کرده نشویم در علم هرآینه ما نافذ خواهیم شد در علم از آنچه نزد ما باشد از علم یعنی علم چون ما هر وقت صرف
میشود اگر زیاده کرده نشود آن هرآینه تمام خواهد شد مانند قول الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی اگر جنس دریا مداد شود برای کتابت آنچه مقدور باشد از کلام و حکم و عجایب
هرآینه فانی شود آب بحر برای نوشتن و هنوز کلمات باقی باشند و اگرچه بیاریم مثل آن مداد را برای مدد و عون و زیادتی و آنچه
گفته اند کتابت فضل بر آب بحر کافی نیست که ترکی سر انگشت و ضوء لشماری در مجمع البیان گفته بعضی زعم ده اند که مراد از کلمات
الله تعالی کلمات علم اوست که آن معانی قرآن باشد و سایر کتب پس مراد اعیان کلمات نباشند زیرا که از کتابت آن فارغ
شده اند پس یعنی آن باشد که نشود یابند در یاسین از انکه معنی یابد معانی کلمات پروردگار را این انباری گفته مداد را مداد
گفته اند برای امداد کاتب بآن و تیزتری را که بآن روشن گشته سراج را امداد گویند پس آنچه امام داند با فاضه و انعام الهی است
بقدر ضرورت رعیت و علم الله تعالی غیر متناهی است و از غیر او متناهی پس باید که علم ایشان مستزاد شود بقدر ضرورت عباد
چنانکه امام بآن اشاره کرده است و برین تقدیر که باکم فضل و حال ایشان بسیار است [illegible] الحدیث الثانی روایت
از ذریح محاربی که گفت گفت ابو عبدالله ع مرا که یا ذریح لولا انا نزداد لانفدنا یعنی اگر زیاده کرده نشویم در علم هرآینه نافذ
شویم در علم یعنی فانی شود علم ما و تمام گردد آن پس باری تعالی هر وقت که ما بخواهیم علم ما را زیاده میکند و شاید که قرآن
نتیجه باشد چنانکه معلوم شد در بعضی از روایات الحدیث الثالث روایت از زراره که گفت شنیدم ابا جعفر ع که میگفت

لولا انا نزداد لانفدنا یعنی چنانکه گذشت پس راوی گفت گفتم زیاده کرده میشود شما را چیزی که نزد رسول الله صلعم نبود گفت اما آنکه
چون چیزی باشد عرض کرده میشود بر رسول الله صلعم و الائمه بائمه ع ثم انتهی الامر الینا پس آخر امر بما منتهی میشود الحدیث الرابع
روایت از ابی عبدالله ع که گفت چیزی بیرون نیاید از نزد حق تعالی تا ابتداء آن برسول شود پس با امیر المؤمنین پس بواحدی بعد
از واحدی از ائمه تا باشد آخر ما اعلم از اول ما باب چهل و سیم در آنکه ائمه ع میدانند جمیع علومی که بیرون آمده بسوی ملائکه
و رسل ع و درین پنج حدیثست الحدیث الاول روایت از سماعه از ابی عبدالله ع که گفت ان الله تبارک و تعالی علمین علما
اظهر علیه ملائکته و انبیائه و رسله فما اظهر علیه ملائکته و انبیائه و رسله فقد علمناه یعنی مرا او را دو علم است یک علمیست
که اظهار کرده یعنی مطلع ساخته بران ملائکه و انبیاء و رسل خود را پس آنچه بر ایشان ظاهر کرده ما بعد ایشم و عالم بعلم آن و تعلیم بان و تعلیم
ما کرده آنرا او علما استاثر به فاذا بدا لله فی شیء منه اعلمنا ذلک و عرض علی الائمة الذین کانوا من قبلنا صلوات الله علیهم
و دیگری علمیست که اختیار کرده آنرا برای خود پس اگر ظاهر شود ظهار او در چیزی از آن اعلام میکند ما را بآن و نیز عرض میشود بر ائمه که
پیش از ما بوده اند صلوات الله علیهم پس بنابر [illegible] اشاره بآن شده و در محبت [illegible] کدام علم میشود و در کدام نمیشود
ائمه که مذکور باشد آنرا الحدیث الثانی روایت از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع مثل حدیث مذکور پس محتاج ترجمه
نباشد چنانکه محتاج بذکر نبود الحدیث الثالث روایت از ابی بصیر از ابی عبدالله ع که گفت ان لله علمین علما لا یطلع
علیه احدا من خلقه و علمیست نزد او که مطلع نساخته احدی را از علم خود بران و آن مخزونست نزد او
تا بوقت حاجت و علما نبذه الی ملائکته و رسله فما نبذه الی ملائکته و رسله فقد انتهی الینا و علمیست که نبذ کرده و القا نموده
و طرح کرده بسوی ملائکه خود و رسل خود و این علم منتهی باشنده و بما رسیده و ما و ارثان این علمیم و این نزد ماست نه نزد غیر ما
الحدیث الرابع روایت از ضریس که گفت شنیدم ابا جعفر را ع که میگفت ان لله عز و جل علمین علم مبذول و علم مکفوف یعنی
بدرستیکه حق تعالی را دو قسم از علم باشد یکی علمیست مبذول و مطروح بسوی و دیگری علمیست مکفوف و مخزون از دیگران فاما المبذول
فانه لیس من شیء تعلمه الملائکة و الرسل الا نحن نعلمه یعنی آنچه مبذولست از علم نیست چیزی از آن که دانسته ملائکه و انبیاء و رسل الا که ما
نیز میدانیم آنرا و اما المکفوف فهو الذی عند الله عز و جل فی ام الکتاب اذا خرج نفذ و اما علم مکفوف که مکتوم و مخزونست

پس آن نزد باری تعالی است در ام الکتاب که لوح محفوظ باشد هرگاه خارج شود و بدا واقع گردد و محو میکند یعنی محو میکند و ثابت میسازد
الحدیث الخامس روایتست از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام که گفت مر خدا را دو قسم است از علم علمیست که نمیداند او را الا او و علمیست
که تعلیم داده آنرا بملائکه و رسل خود پس هرچه تعلیم داده باشد ملائکه و رسل را ما نیز میدانیم آنرا چنانکه میدانند ایشان آنرا
باب چهل و چهارم در اخباری که در آن ذکر غیبست و درین چهار حدیث است الحدیث الاول روایتست از عمرو بن خالد که
گفت سوال کرد مردی از اهل فارس ابا الحسن الرضا علیه السلام و گفت ... اول در حدیث آمده که ان مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن
الا الله پس قراءة کرده شده این آیه سوره لقمان که ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت علم ساعت قیامت و زمان و مکان نزول مطر و آنچه در ارحام باشد از
مونث و مذکر و کسب آنچه کند یعنی فردا و مردن نفس در زمینی نمیداند کسی الا او سبحانه و تعالی مگر بالهام او و تعلیم او الغیب آیا میدانید
شما غیب را ابو جعفر علیه السلام گفت یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم یعنی مبسوط کرده میشود گاهی برای ما علم پس میدانیم
و مقبوض میگردد گاهی از ما علم پس نمیدانیم پس معلوم میشود که علم را قبض و بسط میباشد که انبساط و انقباض آن بدست خداست هرگاه
خواهد میرساند از علم خود و هرگاه نخواهد هرگز نرساند باز میداند بعضی از علم غیب میشود که بعضی را انکار کنند و الهام نماید و میشود که
نکند پس طرق این را بیان کرده چنانکه گفته علیه السلام سر الله عز و جل اسره الی جبرئیل و اسره جبرئیل الی محمد صلعم و اسره محمد الی من شاء
یعنی غیب سر الله است که آنرا بجبرئیل راز گفته و جبرئیل راز گفته بمحمد صلعم و محمد راز گفته بهر که خواسته الحدیث الثانی روایتست
از سدیر صیرفی که گفت شنیدم حمران بن اعین را که سوال میکرد ابا جعفر را علیه السلام در قول الله عز و جل بدیع السموات و الارض و گفت
بخشد او را قال ابو جعفر علیه السلام ان الله عز و جل ابتدع الاشیاء کلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله اه گفت بدرستیکه حق تعالی ابتداع
کرده و اختراع نموده اشیا را بعلم خود بغیر مثالی که بوده باشد آنرا قبل از آن یعنی بدون ماده و اصلی که از آن ایجاد کرده باشد بلکه
دانه از لاشئ ایجاد کرده و ابتداع نموده بعد از آن تفسیر آن نموده چنانکه گفته فابتدع السموات و الارضین و لم یکن قبلهن
سموات و لا ارضون اه یعنی اختراع کرده آسمانها و زمینها را و نبوده پیش از این سموات و ارض نه سموات و نه ارض که اینها را
برمثال آن ایجاد کرده باشد آیا نشنیدی قول او را که گفت و ما کان عرشه علی الماء چنانکه در باب عرش و کرسی بر کرسی بیانی

نشست

نشست و مستقر عرش بر خواست یعنی سموات و ارضین بود که بعد از آن مبتدع شدند پس حمران گفت او را که خبر ده مرا از قول الله عز و جل که
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا یعنی خدای که عالم غیبست پس ظاهر نمیکند و مطلع نمیسازد بر غیب خود احدی را ابو جعفر گفت
مراد او را الا من ارتضی من رسول یعنی حق تعالی استثنا کرده از کلام سابق و فرموده الا کسی را که مرتضی و مختار ساخته باشد نزد
خود مثل رسول صلعم هر کسی را که او را خواسته باشد مطلع میسازد ایشان را بر غیب خود و حضرت محمد صلعم از آنکسان بوده که مرتضی و مصطفی
بوده اند نزد او بلکه از برگزیده ترین ایشان بوده اند و اما قول او عالم الغیب بدرستیکه حق تعالی عالمست بآنچه غایب باشد از خلق
او در چیزی که تقدیر میکند از چیزی و قضا میکند در علم خود قبل از آنکه خلق کند آن شیء را و قبل از آنکه افضا و ارسال نماید بسوی ملائکه
پس ای حمران علمیست موقوف نزد او بسوی او است از آن مشیت او پس قضا میکند هرگاه اراده کند و بدا میشود او را در آن
پس امضا میکند آنرا و اما علمی که تقدیر میکند آنرا حق تعالی و قضا میکند و امضا میفرماید پس آن علمیست که منتهی شده بسوی
رسول الله پس بسوی ما و از اینجا نیز دو قسم از علم الله معلوم میشود چنانکه سابقا معلوم شد و حق تعالی میفرماید برسول خود که قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی یعنی دعوی نکنم من مگر که ... رحمت خدا را او
میدانم غیب را که مختص است بعلم الله و الا آنچه من از آن میدانم چیزیست که تعلیم میدهد مرا خدا و مخصوص میسازد مرا بآن و نگویم که
من ملکم زیرا که مردمان نسبت مرا میدانند و من قادر نیستم بآنچه قادر است بآن ملک و تابع نیستم من مگر وحی را یعنی آنچه اعلام نماید مرا
بآن بآنچه گذشته و آینده باشد حیث لا یوحی الی که غیب دانست و آن از آن است لا یعلم الغیب الا الله الحدیث
الثالث روایتست از سدیر که گفت بودم من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس ابی عبد الله علیه السلام که ناگاه بیرون آمد
آنحضرت بسوی ما در حالتی که غضبناک بود پس چون اقامت کرد در نشستن مجلس خود فرمود که یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب
و ما یعلم الغیب الا الله عز و جل تعجب باد مر اقوامی را که گمان میکنند که ما غیب میدانیم و حال آنکه نمیداند غیب را
الا الله عز و جل بتحقیق که من قصد کردم بزدن جاریه خود فلانه پس از من فرار نمود و غایب شد پس ندانستم که در کدام خانها
بود پس سدیر گفت پس چون آنحضرت برخواست از مجلس خود و سایر شد بجانب منزل خود داخل شدیم من و ابو بصیر و میسر و گفتیم
او را جعلنا فداک جان ما فدای تو باد شنیدیم از تو که امر عجیبی گفتی در باب جاریه خود و ما میدانیم که تو علم بسیار

پس آیا نیست نزد هم نزد اعلم غیب گفت ای سدیر آیا نخوانده قرآن را گفتم بلی گفت آیا یافته در آنچه خوانده از کتاب الله تعالی عز و جل قال
الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک چنانکه گذشت در علم آصف بن برخیا وزیر سلیمان که نزد
بود در احضار عرش بلقیس که من ایشان گفتم بآن پیش از آنکه برگردد طرف چشم تو بسوی تو گفتم او را جعلت فداک خوانده‌ام
آیه را گفت پس شناخته آن مرد را و شناخته که چه چیز بود نزد او از علم کتاب گفتم خبر کن مرا از آن و اعلام کن مرا بآن گفت قدر
قطرة من الماء فی البحر الاخضر فما یکون ذلک من علم الکتاب یعنی مقدار علم آن مرد قدر قطره بوده است از آب دریای اخضر که
بزرگترین دریاهاست پس چه چیز می‌باشد آن از علم کتاب چنانکه در قصه خضر و موسی علیه السلام مذکور است که عصفوری بلب کشتی آمد
و منقار بر آب زد و رفت و خضر گفت ای موسی علم من و تو بسبب علم الله نیست بآن قطره عصفور است بسبب دریا بلکه کمتر از آن
پس سبب میان علم الله تعالی غیر نیست چه هرچه هست در تعین از دوست نه از غیر او گفتم جعلت فداک ما اقل هذا چه کم است این وجهم
کم کرده این را و این کلمه برای تعجب در کمی پس آنحضرت گفت یا سدیر ما اکثر هذا چه بسیار است این و چه بسیار کرده این را نزد آنکه
نسبت داده الله تعالی این را بعلم پس خبر میکنم ترا بآن ای سدیر آیا یافته در چیزی که قرائت کرده کتاب الله را عز و جل نیز قل کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب چنانکه مذکور شده سدیر گفت گفتم که خوانده‌ام این را جعلت فداک
گفت پس کسیکه نزد اوست علم کتاب کل آن افهم است یا کسی که نزد اوست علم کتاب بعض آن گفتم لا بلکه کسیکه نزد اوست علم کتاب
کلش پس اشاره کرد آنحضرت بدست خود بسینه خود و گفت علم الکتاب والله کله عندنا علم الکتاب والله کله عندنا
الحدیث الرابع روایت از عمار ساباطی که گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام از آنکه امام میداند علم غیب را فقال لا و لکن اذا
اراد ان یعلم الشیء اعلمه الله ذلک پس گفت نمیداند از نزد خود لیکن هرگاه اراده کند که بداند چیزی را اعلام میکند حق تعالی او را
بآن باب … علیهم السلام در آنکه ائمه علیهم السلام هرگاه که خواسته باشند چیزی را بدانند بدانند و درین سه حدیث است الحدیث الاول
روایت از ربیع شامی از ابی عبد الله علیه السلام که گفت ان الامام اذا شاء ان یعلم علم بدرستیکه امام علیه السلام هرگاه خواهش کند که بداند
داند … الله فی ظل … ذی الجلال و با امام قادر متعال موافق اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون چه اراده او اراده
الله است الحدیث الثانی روایت بطریق دیگر از ربیع از ابی عبد الله علیه السلام قال ان الامام ان شاء ان یعلم علم بدرستیکه امام

… اگر خواسته باشد که بداند اعلام کرده میشود بآن و فی الحال چنانکه گذشت الحدیث الثالث روایت از ابی عبیده مدائنی از ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک هرگاه اراده کند امام علیه السلام که بداند چیزی را اعلام میکند خدای تعالی
او را بآن چیز پس تحصیل مجهول بر ایشان وابسته باراده و خواستن و خواهش دانستن است و پس نه بافکار و تجشم سعی در تحصیل
آن باب … علیهم السلام در آنکه ائمه علیهم السلام میدانند که کی میمیرند و آنکه ایشان نمیمیرند الا باختیار ایشان موت را و درین شش حدیث است
الحدیث الاول روایت از ابی بصیر که گفت گفت ابو عبد الله علیه السلام ای امام لا یعلم ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجة
الله علی خلقه هر امامی که نداند آنچه باو میرسد و بسوی چه چیز صائر میشود و راجع خواهد بود او نباشد حجت الله بر خلق او پس
نفی امامی کرده که نداند در دین خود که چه چیز باو خواهد رسید و او را مآل چه چیز خواهد بود و چه در معرفت او باشد … نباشد
بلکه نفی کرده امامت را الاتی نباشد الحدیث الثانی روایت از محمد بن ابراهیم [?] که گفت حکایت کرد مرا شیخی از اهل قطیعة
الربیع از عامه در بغداد از آن کسانی که از ایشان نقل میکردند گفت گفت مرا که دیدم من بعضی ازانکسانی که قائل بودند بفضل اهل
این بیت پس ندیده بودم مثل او هرگز در فضل و نسک پس گفتم که بود او و چه گونه دیدی او را گفت جمع کرده بودیم در ایام سندی
بن شاهک شصت مرد از وجوه منسوبین بسوی خیر بعضی از اهل حدیث پس داخل کرد ما را بر موسی بن جعفر علیه السلام پس گفت ما را سندی
ای جماعت نظر کنید بسوی این مرد که آیا حدیث شده باو حدثی بدرستیکه مردمان گمان میبرند که فعلی باو کرده باشند یعنی گمان
ساخته باشند … درین باب … کلام را و این منزل اوست و فرش او موسع بر او غیر مضیق بر او و اراده نکرده
امیر المؤمنین علیه السلام بدی را و او … که او انتظار میبرد که اقدام کند پس مناظره کند با امیر المؤمنین و اینک آنحضرت
که صحیح است یعنی هرون الرشید و موسع علیه در جمیع امور خویش پس سوال کنید از او احوال او گفت شد و ما را همتی نبود الا نظر
بسوی این رجل و فضل او و سمت او و گفت موسی بن جعفر علیه السلام اما آنچه مذکور شده از توسعه و مشابه آن پس آن بر آن وجه
بوده که ذکر کرده غیر انی اخبرکم ایها النفر بدرستیکه مرا سقی کردند زهر را در هفت تمره فانا غدا احضر و بعد
غد اموت پس من فردا احضر میشوم و بعد از فردا میمیرم گفت پس نظر کردم بسوی سندی بن شاهک که مضطرب بود و میلرزید
مثل سعفه نخل … الحدیث الثالث روایت از ابی جمیله از عبد الله بن ابی جعفر از برادرش جعفر از پدرش کی اورده

حرقتی برای علی بن الحسین در شبی که تعقیب زخمش می شد پس گفت ای پدر من اشرب هذا گفت ای پسر من بدرستیکه من امشب مقتول
میکردم و این شبیست که فوت شده رسول الله در آن الحدیث فرد الست بر علم الائمه بموت انفسهم الحدیث الرابع روا
از حسن بن جهم که گفتم حضرت امام رضا را که امیر المومنین ع شناخته بود قاتل خود را و شبی را که مقتول میشد در ان و موضعی را که مقتول میشد
در ان و قول او که چون شنید صیاح اوز را یعنی مرغابی را با و در ان فرمود صوایح تتبعها نوایح و قول ام کلثوم که گفت او را لو
صلیت اللیلة داخل الدار وامرت غیرک یصلی بالناس یعنی کاشکی نماز کنی امشب در خانه خود و دیگری را امر کنی که نماز
کند بر دمان فابی علیها پس او ابا کرد و بسیار شد دخول و خروج او در آن شب بی سلاح و دانسته بود که ابن ملجم قاتل و بسیف
و این از آن چیزها بود که جایز نبود تعرض او و بیان وجه پس حضرت امام ع گفت اینچنین بود ولیکن مخیر شد تا که امضا معادیر الله
عزوجل شود و بهر طریق معصوم بهتر میداند هر چه اختیار کند لا یسئل عما یفعل الحدیث الخامس روایتست از ابی الحسن موسی ع که
گفت ان الله عزوجل غضب علی الشیعة فخیرنی نفسی او هم فوقیتهم والله بنفسی یعنی حق تعالی غضب کرد بر شیعه پس مخیر ساخت
مرا بنفس من یا ایشان پس من وقایه کردم والله ایشانرا بنفس خود الحدیث السادس روایتست از مسافر که ابا الحسن ع
گفت او را یا مسافر ان هذه القناة فیها حیتان قال نعم جعلت فداک قال انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله البارحة و هو یقول
یا علی ما عندنا خیر لک بدرستیکه این قناة که هست در آن حیتان میباشند مسافر گفت آری جعلت فداک پس گفت بدرستیکه
من دیدم رسول الله صلعم را بارحه یعنی دوش در حالی که میگفت یا علی ما عندنا خیر لک آنچه نزد ماست بهتر است برای تو یعنی انتقال
کن از دار فنا بدار بقا الحدیث السابع روایتست از ابی عبدالله ع که گفت بودم نزد پدر خود در روزی که متوفی شد در آن
پس وصیت کرد مرا باشیاء چند در غسل خود و در کفن خود و در دخول خود قبر را پس گفتم یا اباه که ندیدم از روزی که شکایت
کردی یعنی اظهار مرض نمودی احسن منک الیوم تر احسن از امروز ما رایت علیک اثر الموت ندیده ام بر تو اثر موت را
پس گفت ای پسرک من آیا نشنیدی علی بن الحسین را ینادی من وراء الجدار یا محمد تعال عجل ندا میکرد از پس دیوار که
ای محمد بیا تعجیل کن در آمدن الحدیث الثامن روایتست از عبدالملک بن اعین از ابی جعفر ع قال انزل الله عزوجل النصر
علی الحسین یعنی باری تعالی نازل فرمود نصرت را بر حسین تا آنکه آمده بود میان سماء و ارض پس مخیر ساختند که اختیار کند نصرت را

یا لقاء الله را فاختار لقاء الله عزوجل باب در آنکه ائمه ع میدانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و مخفی نیست بر ایشان
چیزی صلوات الله علیهم و در این شش حدیث است الحدیث الاول روایتست از سیف تمار که گفت بودیم ما با ابی عبدالله ع جماعتی
از شیعه در حجر اسمعیل پس گفت بر ما جاسوسی هست یعنی جاسوسی پس ما التفات کردیم یمین و یسار و کسی را ندیدیم پس گفتیم نیست بر ما
عین پس گفت و رب الکعبة و رب البنیة سه بار گفت این را پس گفت اگر من میبودم میان موسی و خضر هر آینه خبر میکردم ایشانرا
که من عالمترم از ایشان و هر آینه انبا میکردم ایشانرا بچیزی که نبود در ایادی ایشان زیرا که موسی و خضر را الله داده بود علم
ما کان و نداده بود علم ما یکون و ما هو کائن حتی تقوم الساعة و قد ورثناه من رسول الله صلعم وراثة یعنی موسی و خضر را
علم عابر داده بود نه حاضر و نه غایب یعنی گذشته نه آینده تا روز قیامت چنانکه گذشت که تحقیق کرد این را بتوریث بما داده اند چنانکه
وارث شده ایم آنرا از رسول الله و بخاطر اختلاج میکند که تطبیق این حدیث با قرآن مستصعب است چه علم خضر بعدم استطاعت موسی
در آینده بود و اقدامش بغضب در آینده بود و طغیان غلام ابوین را اگر کشته نمیشد در آینده بود الا آنکه گفته شود که علم ایشان بچیزی
چیز گذشته آینده نبوده اما ائمه ع میدانستند هر چه آینده و گذشته بود مطلقا وطرا حیثی که شاد میشدند از علم ایشان چیزی از
محتاج الیه مردم بود چنانچه گذشت در سابق و در لاحق و موید این قد فهموم الست در قول امام ع الحدیث الثانی روایتست از
عبد الاعلی و ابو عبیده و عبدالله بن بشیر خثعمی که شنیده اند از ابی عبدالله ع که میگفت انی لاعلم ما فی السموات و ما فی الارض
و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون بدرستیکه من میدانم هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین است
و میدانم هر چه در بهشت است و هر چه در نار است پس مکث کرد و دید یعنی فهمید که عظیم است پس دانست که بزرگ بود کلام او بر کسی که شنید
آنرا گفت بدرستیکه دانسته ام این را که گفتم از کتاب الله عزوجل که فیه تبیان کل شی یعنی هرگاه در قرآن تبیان و توضیح
هر رطب و یابس باشد و من قرآن دانم پس من هر چیز میدانم مویدش سلونی قبل ان تفقدونی
بعضی از وزیر گذشت که هر چه خواسته باشند که بدانند میدانند پس چنان بدان که ایشان هر چیز ضروری
و غیره که در فرقش اسلام و غیره میپرسند میدانند الحدیث الثالث روایتست از مفضل از ابی عبدالله ع که گفت گفتم او را جعلت
فداک خبر ده میساز الله تعالی طاعت عبدی را بر عباد و محجوب میکرداند از وی خبر سماء را گفت نه الله اکرم و ارحم و ارأف

بعباد خود از آنکه فرض کند طاعت عبدی را بر عباد خود پس محجوب دارد از و خبر سما را اصباحا و مساء یعنی کسیکه مفروض الطاعة
باشد خبر آسمان و زمین از و محجوب و مخفی نمانند الحدیث الرابع روایت از ضریس کناسی که گفت شنیدم ابا جعفر ع
که میگفت و نزد او مردمان بودند از اصحاب او عجبت من قوم یتولونا و یجعلونا ائمة و یصفون ان طاعتنا مفترضة علیهم
کطاعة رسول الله صلعم ثم یکسرون حجتهم یعنی تعجب میکنم از قومی که ما را دوست داشته باشند و موالی ما باشند
و گردانند ما را ائمه خود و وصف کنند که طاعت ما واجب بر ایشان مانند طاعت رسول صلعم کقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم پس بشکنند حجت خود را و خصومت کنند با نفس خود بسبب ضعف دلهای خود پس نقص کنند حق ما را
و عیب کنند آنرا بر کسی که داده باشد او را الله تعالی برهان حق معرفت ما و تسلیم امر ما آیا می بینند و میدانند که الله تعالی فرض
کرده باشد طاعت اولیای خود را بر عباد خود پس اخفا کند از ایشان اخبار سموات و ارض را و قطع نماید از ایشان مواد
علم را از چیزی که وارد ایشان شود از آنچه قوام دین ایشان در آن باشد پس حمران گفت جعلت فداک خبر کن مرا آنچه بود
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و الحسن و الحسین ع و خروج ایشان و قیام ایشان بدین الله عز ذکره و آنچه مصاب شدند از قتل
طواغیت مر ایشان را و ظفر یافتن تا ایشان تا آنکه مقتول شدند و مغلوب گردیدند پس گفت ابو جعفر ع یا حمران بدرستیکه
الله تبارک و تعالی بتحقیق که تقدیر کرده بود بر ایشان و قضا و امضا نموده بود و حتم نموده بود از سبیل اختیار و اختیار پس اجرا
کرد آنرا اسباب تقدم علم [illegible] ایشان از رسول الله صلعم قائم شد علی و حسن و حسین [illegible] دعوی [illegible] کرد در باب امامت که مفوض به
از جانب خدا [illegible] صامت شد هر که صامت شد از ما و اگر ایشان ای حمران چنین که نازل شد بایشان آنچه نازل شد با امر الله عز و جل
و اظهار طواغیت بر ایشان سؤال میکردند از الله عز و جل برای آنکه دفع کند از ایشان آنرا و الحاح میکردند در طلب ازاله ملک
طواغیت و ذهاب ملک ایشان هر آینه البته اجابت میکرد آنرا و دفع مینمود از ایشان چنانکه بود انقضاء مدت طواغیت و ذهاب
ملک ایشان اسرع میشد از سلک منظوم که منقطع گردد پس پراکنده شود و هر دانه بگوشه جدائی افتد و نبود آنچه ایشان را رسید
ای حمران از جانب ذنوب ایشان که اقتراف نموده باشند آنرا و نه برای عقوبت معصیتی که خلاف خدا کرده باشند در آن
و لیکن برای منازل و کرامات از جانب الله تعالی بوده که اراده کرده که ایشان با آنجا برسند فلا تذهبن بک المذاهب فیهم

پس بشود البته [illegible] الحدیث الخامس روایت از هشام بن حکم که گفت سؤال کردم ابا عبد الله را ع بمنی از پانصد
حرف از کلام یعنی از مسائل کلامیه پس من اقبال کردم و گفتم که مردم میگویند کذا و کذا گفت بگو کذا و کذا گفتم جعلت فداک هذا
الحلال و هذا الحرام میدانم که تو صاحب آنی و تو اعلم ناسی بجمیع آن و هذا هو الکلام پس گفت مرا یا هشام بر سبیل انکار ایحتج الله تبارک
و تعالی بر خلق خود بحجتی که نباشد نزد او کل ما یحتاجون الیه یعنی نه حجتی است پس باید که امام مفروض الطاعه عالم بجمیع ما یحتاج الیه الناس باشد
و الا خود محتاج به دیگری خواهد بود در امور دین پس ماموم باشد نه امام الحدیث السادس روایت از ابی حمزه که گفت شنیدم ابا جعفر را
ع که میگفت لا و الله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما بشیء جاهلا بشیء یعنی هرگز نباشد عالم جاهل ابدا عالم بود بشیء جاهل بود بشیء دیگر
امام خلائق چنین نمی باشد و الا دیگران هم چنین باشند پس گفت الله تعالی اجل و اعز و اکرم از آنست که فرض کند طاعت عبدی که محجوب
سازد از و علم سماء خود را و ارض خود را پس گفت لا یحجب ذلک عنه باب [illegible] ع در [illegible] الله تعالی تعلیم [illegible] بپیغمبر خود را علی الا آنکه
امر کرده که تعلیم دهد آنرا با امیر المؤمنین و آنکه او شریک اوست در علم او ع و در [illegible] الحدیث الاول روایت از حمران بن
اعین از ابی عبد الله ع که گفت آمد جبرئیل ع نزد رسول الله صلعم با دو رمان از جانب الهی پس یکی از آن دو را رسول الله صلعم اکل فرمود
و شکر کرد دیگری را [illegible] و نصف پس خود نصف آنرا و نصف دیگر را اطعام علی کرد ع پس گفت او را رسول الله صلعم یا اخی آیا میدانی این
دو رمانه چه چیز بوده گفت نه گفت اما اول اشاره به نبوت بود که ترا در آن شرکت و نصیب نبوده و آن دیگر علم بوده و تو شریک منی در
آن گفتم اصلحک الله چگونه بود شراکت او در آن گفت چنانکه تعلیم کرده باری تعالی محمد را صلعم علمی الا آنکه امر کرده بوده است
که تعلیم دهد علی را ع پس این دو نعمت اشاره باین شد که هر دو از جانب الهی فیض عظیمی یافته اند و علم لدنی که محتاج بکسب نبوده
با تحقیق بایشان فائز شده در امر مختص و غیر مختص و ابتدا آنچه در میان [illegible] بوده چنانکه گذشته است ما آنکه در [illegible]
نمایان شد [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و آنچه نزد دیگرانست از ترشح آثار ایشان است
که ان العلماء ورثة الانبیاء الحدیث الثانی روایت از زراره از ابی جعفر ع که گفت نازل شد جبرئیل ع بر رسول الله صلعم با دو رمان از
جنت پس ملاقات کرد هر دو را با آنحضرت و آنحضرت یکی از آن را تناول فرموده و دیگری را شکست بدو نصف و یک نصف را بآنحضرت علی ع عطا
نمود و آنحضرت اکل فرمود پس گفت یا علی رمانه اول را که اکل فرمودم نبوت بود نبود ترا در آن حقی و بعضی و آن دیگر علم بوده و تو در آن با

فرزند من بودی از آنجهت نصف را بتو دادم مفهوم هر دو حدیث تساوی علم هر دو است اگر زمانه هر دو نصف عدل شده باشد
و الا تفاوت را اثبات میدهند الحدیث الثالث روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر ع را که میگفت نازل شد
جبرئیل ع بر حضرت محمد صلعم بدو رمانه از جنت پس ملاقات کرد او را علی ع و او را گفت چیست این دو رمانه که در دست مبارک
تست آنحضرت گفت این یکی نبوت است نیست ترا در آن نصیبی و این دیگر علم است و ترا در آن نصیب است پس علی دست آن نمود
نصف آنرا آنحضرت علی ع داد و نصف دیگر را خود برداشت پس گفت تو شریک منی و من شریک توام در این الحال ابو جعفر ع فرمودند
که نه ایستد رسول الله صلعم حرفی را از آنچه تعلیم داد او را الله تعالی الا که تعلیم نمود آنرا بعلی ع و گفت منتهی شد علم هر دو بسوی ما
پس دفع کرد دست خود را بر صدر خود یعنی سینه که در سینه ماست علم ایشان سبحان الذی اسری بعبده لیلا فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا باب وجوه وجهات علوم ائمه و در این سه حدیث است الحدیث الاول روایت است از علی السائی از ابی الحسن
الاول موسی ع که گفت مبلغ علمنا علی ثلثة وجوه ماض و غابر و حادث یعنی مبلغ و مقدار علم ما بر سه وجه است یا ماضی یا غابر
یا حادث پس تفسیر و توضیح آن کرده و گفته فاما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور و اما الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی
الاسماع و هو افضل علمنا ماضی علمیست که تفسیر شده باشد و معنا و غابر آنست که مزبور باشد گذشته یا آینده و حادث آنکه قذف
باشد در قلوب و نقر در اسماع و این افضل علوم ماست و گفته لا نبی بعد نبینا یعنی نیست نبی بعد از نبی ما یعنی همین علم و دین نبی ماست
که تا روز قیامت خواهد بود و نبی دیگر نخواهد آمد که توهم تبدیل این ممکن باشد الحدیث الثانی روایت است از حارث بن مغیرة
از ابی عبد الله ع که گفتم یا ابن رسول الله اخبار کن مرا از علم عالم شما سوال از علم قائم آل محمد است یا مطلق علم ایشان از آنکه
امام باشند فرمود که وراثة من رسول الله و من علی ع یعنی این علم ما وراثتست از جانب رسول الله محمد صلعم و ولی الله علی ع یعنی
کسی نیست بغیر از وراثت هذا ای است گفت گفتم که ما تحدث شما آن شنوم که علم شما مقذوف میشود در قلوب شما و منکوت میکرده در
آذان شما گفت او ذاک یا این که گفتی یعنی تو او ذاک است و آن دو قسم علم از ماست هر قسم که باشد یعنی این منافات
با وراثت علم ندارد و هر چه علم ماست از جانب خداست و رسول خدا و ولی و ولایت خدا و ملک و رسول از جانب خدا الحدیث الثالث
روایت است از مفضل بن عمر که گفت گفتم مر ابی الحسن را ع که روایت شده مارا از ابی عبد الله ع که او گفته ان علمنا غابر و مزبور

ونکت

و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع پس گفت آنحضرت یعنی ابا الحسن ع اما الغابر فما تقدم من علمنا و اما المزبور فما یاتینا فاما
النکت فی القلوب فالهام و اما النقر فی الاسماع فامر الملک یعنی غابر عبارتست از هر چه تمام شده از علم ما یعنی علم گذشته اشیا
و اما مزبور هر چه باید مارا یعنی علم مستقبل اشیا و اما نکت در قلوب عبارتست از الهام و اما نقر در اسماع عبارتست از امر ملک
که پیغام رساند و اما در ارشاد شیخ مفید علیه الرحمة من المفید آورده که سوال کردند از صادق آل محمد ع از این کلام پس فرمودند که
اما الغابر فالعلم بما یکون فاما المزبور فالعلم بما کان و اما النکت فی القلوب فهو الالهام و النقر فی الاسماع
فهو حدیث الملائکة نسمع کلامهم و لا نری اشخاصهم یعنی غابر عبارتست از علم بآینده و مزبور از گذشته و نکت در قلوب
از الهام و نقر در اسماع از حدیث ملائکه مارا خبر میکنند میشنویم کلام ایشانرا و نمی بینیم اشخاص ایشانرا و فرق باشد میان این دو
حدیث غابر را در غبر است و آن لفظ غبر است که از لغت اضداد است یعنی ملک و ذاهب پس تفسیر آن در هر دو حدیث صحیح باشد
و کذا المزبور که از زبر است نوشته ماضی یا نوشته مستقبل باشد و در انکار دستور ساخته و هر دو معنی بر اینمعنی را ظاهر
خبر کنند ایشانرا بهر دو آنچه او راست و آنچه بروست و در این دو حدیث است الحدیث الاول روایت است از عبد الواحد
بن مختار که گفت ابو جعفر ع لو کان لالسنتکم اوکیة لحدثت کل امرء بما له و علیه یعنی اگر بوده باشد مر السنه شما را اوکیه و بند ها
که باز دارد آنرا از گفتن آنچه در دل پوشیده دارند هر آینه حدیث کنم مر هر مردی را با آنچه او راست و آنچه بروست از نفع و ضرر یعنی هر چند
معنی و آنچه از آن اولیا رسیده که چون ما خواسته باشیم اظهار کنیم مخفیات شما را الحدیث الثانی روایت است از ابی بصیر از ابی عبد
الله ع که گفت گفتم آنحضرت را که از کجا رسیده اصحاب علی ع را آنچه رسیده ایشانرا با وجود علم ایشان بمنایا و حوادث و بلایای خود
پس آنحضرت جواب گفت مرا بخشم و گفت ممن ذلک الا منهم از که بوده آن الا از ایشان یعنی رسیده آن بایشان
الا از ایشان یعنی از سوء اختیار ایشان از مذاهب مختلفه نقل ذو بحری مثلا فاذا علموا بالمنایا و البلایا کان مستقبلا پس گفتم
یابن رسول الله چه چیز مانع است از جانب این از حلت فداک گفت ذلک باب اغلق الا ان الحسین بن علی ع فتح
منه شیئا یسیرا گفت آن باب بسته شده گشوده نیست الا آنکه حسین بن علی ع فتح کرده چیزی اندکی از آن یعنی فتح را
اقربا پس گفت یا ابا محمد ان اولئک کانت علی افواههم اوکیة آن جماعت را یعنی اصحاب علی را ابرار اوکیه

وبنده را بود زبانی از آن آنرا گفته بود باب ـــ در تفویض بسوی رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم در امر دین و در این
ده ده حدیث است الحدیث الاول روایت از ابی اسحق نحوی که گفت داخل شدم بر ابی عبد الله علیه السلام پس شنیدم که میگفت
ان الله عز وجل ادب نبیه علی محبته فقال و انک لعلی خلق عظیم ثم فوض الیه فقال عز وجل و ما آتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی الله تعالی شانه تادیب کرده پیغمبر خود را بر محبت خود یا بجهت محبت او یا بر نهج مشیت
خود بر دین خود و شرع خود پس چون دید که مؤدب شد بآداب کریم رحیم گفت او را بدرستی و تحقیق که تو بر خلق عظیم و روش کریم
واقع شده و مؤدب بآن گردیده پس تفویض کرد بسوی او هر چه خواست آنگاه گفت هر چه بیارد و دهد بشما رسول الله صلی الله
پس اخذ کنید از او و هر چه نهی نماید شما را از آن پس باز ایستید از آن و گفت حق تعالی در تاکید فرمان او من یطع الرسول
فقد اطاع الله کسیکه اطاعت و فرمان برداری رسول کند بتحقیق که فرمان برداری دا... نموده و اطاعت معبود کرده است پس گفت بدرستیکه
نبی الله تفویض کرده بسوی علی و ... او را امین خود ساخته و ... خود کردانیده پس شماای شیعیان مسلم داشتید آنرا و ...
انکار آن کرده اند پس بحق و حق الوجود قسم که ما دوست میداریم آنکه بگویید شما هر چه ما گفته باشیم و آنکه نگویید شما یعنی خاموش باشید
از هر چه ما نگفته باشیم و خاموش گشته باشیم از آن و نحن فیما بینکم و بین الله عز وجل یعنی ما واسطه ایم و ایلچی در میان شما و میان
حق تعالی در امور مفوضه بما از جانب الله و الرسول و الولی و گفت هیچ خیر نیست در خلاف امر ما یعنی خیر دنیا و آخرت در موافقت
قول ایشان است نه در خلاف قول ایشان چه خلاف امر ایشان خلاف امر خدا و رسول است چنانکه در آیه مذکوره مصرح شده
و ترجمه کردیده الحدیث الثانی روایت از ابی اسحق که گفت شنیدم ابا جعفر را علیه السلام که میگفت پس ذکر کرد مانند آنچه مذکور
شد الحدیث الثالث روایت از موسی بن اشیم که گفت بودم نزد ابی عبد الله علیه السلام که سوال کرد از او مردی از آیه از
کتاب الله پس او را از آن خبر داد پس دیگری آمد و از همان آیه سوال نمود پس جواب او گفت بخلاف جواب اول پس
حاصل این امر چیزها در خاطر داخل شد ما شاء الله حتی گویا دل مرا بسکین شرحه شرحه میکردند پس در نفس خود گفتم که ترک کردی ابا قتاده
را در شام که او خطا نمیکرد در واوی و مانند آن و آمدی بسوی این امر که خطا میکند اینهمه خطا کلی پس این در میان ما بود و من
همین متفکر بودم که ناگاه مردی دیگر داخل شد بخدمت آنحضرت و سوال کرد او را از همان آیت پس خبر کرد او را بخلاف آنچه مرا و صاحب

مرا و صاحب مرا خبر کرده بود پس در ضرورت نفس من ساکن شد چه آنکه دانستم که وقوع آن امر از او بر طریق تقیه بوده پس آنحضرت ملتفت
شده و گفت ای پسر اشیم حق تعالی تفویض کرده بسلیمان بن داود علیه السلام امر خود را و گفته هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب
این بخشش ماست میخواهی بخشش نما یا امساک کن و بخشش مکن بدون مواخذه حساب بیان و تفویض کرد بسوی نبی ما و گفت ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس هر چه تفویض کرده الله تعالی برسول الله بتحقیق که او تفویض نموده آنرا بما جواب مایی
هر چه مصلحت ما و مصلحت غیر ما در آن باشد ما حیران نشوید میکنیم زیرا که ریاست و سیاست امت خالی از مصلحت نمی باشد و مصلحت
امت اولی از دیگران است که و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة الحدیث الرابع روایت از زراره که گفت شنیدم ابا جعفر و ابا
عبد الله را علیهما السلام که میگفتند ان الله عز وجل فوض الی نبیه امر خلقه لینظر کیف طاعتهم بدرستیکه الله تعالی به پیغمبر خود امر
خلائق خود را تا نظر کند بر وجه امتحان که چگونه است اطاعت ایشان در فرمان سید انس و جان پس تلاوت فرمود آیه کریمه را ما
آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر چه بیارد و بگوید رسول بشما پس اخذ کنید آنرا از او و هر چه نهی کند شما را
از آن پس باز ایستید از آن و اظهار این حکم برای تنبیه است غافلین را و الا هر که رسول باشد مطیع باشند در هر خبر الحدیث الخامس
روایت از فضیل بن یسار که گفت شنیدم ابا عبد الله را علیه السلام که میگفت بر بعضی اصحاب قیس ماصر که ان الله عز وجل ادب نبیه فاحسن ادبه
بدرستیکه حق تعالی مؤدب ساخته رسول خود را پس نیکو کرده ادب او را با ادب حسن پس چون کامل کرد ادب او را و حاصل شده
و موده تادب او را فرمود انک لعلی خلق عظیم پس تفویض کرد بسوی او امر دین و امت را لیسوس عباده بجای آنکه سایس
شود و سیاست و ریاست بندگان را او کند و ما لک امر ایشان باشد پس گفت و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فا
انتهوا و گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه موفق بود و موید بروح القدس که لغزش و خطا نیست در هیچ چیز در آنچه سیاست
و حکومت بود و مالک و حق در امور خلق الله پس او متادب شده بآداب الله و متخلق با خلاق الله و باری تعالی فرض کرده است
نماز را بر ده و دو رکعت دو رکعت که ده رکعت باشد و در پنج وقت مشهور پس اضافه کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه بر ده و دو رکعت
دو رکعت دیگر و در مغرب یک رکعت چنانکه عدیل و مثیل فریضه شد در وجوب بمثابه که جائز نباشد ترک آن الا در سفر الا در مغرب
که ترک آن جائز نه در سفر و حضر پس حق تعالی اجازه داد او را در آن هر چه خواست تا فریضه هفده رکعت شد پس حضرت رسول الله سنت

نماز نوافل را سی و چهار رکعت کرده دو مثل فریضه و اجازه داد باری تعالی او را در آن پس فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت شد از آنجمله
دو رکعت نشسته است بعد از عتمه که نماز خفتن است و آن در حساب یک رکعت است بمکانی وتیره و لم یقدر رکعه مکانی الوتر و اگر
تقدیم و رخصت در احادیث مذکوره در کتاب عمل و غیره با آنکه حق تعالی با تمامش بصلوة و تر و جمیع وتیره کرده تا بدل او تر
باشد در حق کسی که فوت میشود از او وتر بنوم یا غیره و با آنکه نمی تواند اداء وتیره را هرگز زیرا که مدت فنت که وتر از او فوت
نمیشود اصلا و با آنکه ساقط نمیشود در سفر و حضر زیرا که از نوافل عشا نیست و با آنکه در اصل و ضع دو رکعت بوده از جلوس معدود
بیک رکعت قائم بوده و مرادف مبدل میشود در بودن او وتر پس رخصت داد الله تعالی در اتیان بآن قائم بوده و همچنین فرض
کرد حق تعالی در یکسال صوم شهر رمضان را و سنت نهاد رسول الله صوم شعبان را و سه روز از هر ماه دو مثل فریضه و اجازه
داد حق تعالی او را در این باب و حرام کرد الله حق تعالی خمر را بعینها و حرام کرد رسول الله هر مسکر را از کل شراب پس اجازه
داد او را باری تعالی در این امر اعافه و زجر کرد رسول الله اشیا چند را و مکروه ساخت آنرا و نهی نکرد از آن نهی تحریم بلکه
نهی کرد از آن نهی اعافه و کراهت پس رخصت داد او در آن پس اخذ برخصت او واجب شد بر عباد مثل وجوب آنچه اخذ میکنند بنهی او
و عزائم او و رخصت نداد رسول الله ایشانرا در چیزیکه نهی کرد ایشانرا از آن نهی تحریم و نه در چیزیکه امر کرده بآن امر فرضی لازم
پس بسیاری از مسکر اشربه را نهی کرد نهی حرام که رخصت نکرد احدی را در آن و رخصت نداد رسول الله احدی را بتقصیر رکعتین منضمتین
بفریضه بلکه الزام کرد ایشانرا الزام واجب و رخصت نداد احدی را در چیزی از آن الا مسافر را و نمیرسد احدی را که رخصت
کند چیزی را که رخصت نکرده رسول الله پس موافق افتاد امر رسول الله امر حق تعالی را و نهی او نهی الله را و واجب شد بر عباد
تسلیم او مانند تسلیم الله تعالی در امر و نهی الحدیث السادس روایت از زراره که شنیده است از ابا جعفر و ابا عبد الله
که میگفتند بدرستیکه حق تعالی تفویض کرده بجانب پیغمبر خود امر خلایق را تا نظر کند که چگونه است طاعت ایشان برای رسول پس
تلاوت کرد این آیه کریمه را ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا چنانکه مترجم شد مکرر الحدیث السابع روایت
از زراره بطریق دیگر مثل آنچه گذشت الحدیث الثامن روایت از اسحق بن عمار از ابی عبد الله که گفت بدرستیکه
حق تعالی ادب داد پیغمبر خود را پس چون منتهی شد آن ادب بآنچه اراده کرده بود از و بکمال رسید خطاب کرد و گفت

انک

انک لعلی خلق عظیم و تفویض کرد باو دین خود را پس گفت و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و حق تعالی فرض
کرده فرایض مواریث را و قسمت قرار نداده برای جد هیچ چیز را و حضرت رسول الله اطعام کرد او را سدس مال میت پس حق
تعالی اجازه داد او را در آن و این از قول خدای تعالی است که گفت هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب چنانکه گذشت
الحدیث التاسع روایتست از زراره از ابا جعفر که گفت وضع کرده رسول الله دیه عین را و دیه نفس را و حرام کرده نبیذ و کل
مسکر را پس مردی گفت وضع نموده رسول الله اینها را بلا آنکه آمده باو چیزی از خدا در آن باب حضرت گفت آری تا معلوم شود و ممتاز گردد مطیع
رسول از عاصی رسول الحدیث العاشر روایت از عبد الله بن سنان که گفت گفت ابو عبد الله لا والله تفویض نکرد حق تعالی بسوی
احدی از خلق الا بسوی رسول الله و بائمه قال الله عز و جل انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله و هی جاریة فی
الاوصیاء بدرستیکه ما نزول فرموده ایم کتاب را بحق بجانب تو یا محمد تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی ترا بآن نمایانده و این
حکم کردن میان مردمان بروجه مذکور برای رسول جاریست در اوصیاء رسول الله الحدیث الحادی عشر روایت از حسن میثمی از ابا
عبد الله که گفت شنیدم از او که میگفت حق تعالی ادب ساخت رسول خود را بآداب محموده تا آنکه مقوم و مسدد نمود او را بر آن وجه که اراده او
بود پس تفویض نمود بسوی او هر چه بود و گفت ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس آنچه حق تعالی تفویض کرده برسول
خود رسول الله تفویض نمود بما الحدیث الثانی عشر روایت از زید شحام که گفت سوال کردم از ابا عبد الله از قول الله تعالی هذا
عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب گفت داده شد سلیمان را ملک عظیم پس جاری شد این آیه در رسول الله پس جایز بود او را که
ساخت در آنکه بکسی را که خواهد آنچه خواهد از امور دین و منع نماید هر کس را که خواهد و عطا کرد رسول الله را افضل از آنچه
داده سلیمان را لقوله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا باب ... در بیان آنکه ائمه معصومین
بکه مشابهت داشته اند از گذشتگان و کدام قول در شأن نبوت در شأن ایشان درین باب سه حدیث است الحدیث الاول روایت
از حمران بن اعین که گفت گفتم مر ابی جعفر را که ما موضع العلماء قال مثل ذی القرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی یعنی
موضع و منزلت و مرتبه علما یعنی ائمه امت رسول آخر الزمان گفت مثل ذی القرنین است صاحب المرتقی و صاحب سلیمان آصف بن برخیا
وزیر سلیمان چنانکه شنیدی بعضی از احوال او را و صاحب موسی که یوشع بن نون بود که از نفس برای او بوده و خدمت او میکرد

بدانکه حق تعالی حکایت کرده از ذی القرنین در سورة الکهف چنانکه گفت انا مکنا له فی الارض و اتیناه من کل شیء سببا بدانکه او
مردی بود از اهل اسلام مادری و پشت عجوزه و سوای او فرزند نداشت و اورا ادب و فضل و همت بسیار بود از وقت کودکی تا
مرد شدن پس آنکه دل او از حیث صبور رشید شده و کامل گردید و صبیح الوجه بعد از آنکه خبر داده بود رسول خود از آنکه [illegible]
مثل ذی القرنین [illegible] است از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت او عبد صالح بود و برای خالق خود چنانکه حق تعالی او را دوست گرفت
پس او دوست دار بود و نصیحت براه خدا کرد و دعوی قوم خود [illegible] پس ضرب کردند بر قرن او ضربی بسیف و غایب شد از آن
القدر که خدا خواست پس رجوع کرد و باز ایشان را دعوت نمود [illegible] پس ضرب کردند بر قرن دیگر او ضربی بسیف و غایب شد
اینست مراد از دو قرن او پس اطلاق گفت و فیکم مثله و در معانی [illegible] و میبایند مراد و نفس خود [illegible] بود که تفسیر ذی القرنین او نیز [illegible]
پس هیچ از قصه ذی القرنین و اصحاب الکهف و یوشع فی الجمله مذکور [illegible] شاید که در قرنها مانند بدانکه حق تعالی تمکین داده بود ذی القرنین
را در جهان و برای هر چیزی سبب برای او مهیا ساخته تا آنکه بمشرق و مغرب رسید و رسول گفته است [illegible] جاری شود در عالم آنکه
از اولین که شرق و غرب زمین را رسید تا آنکه [illegible] هیچ از سهل و موضع از سهل و جبل که ذی القرنین طی کرده [illegible] آنرا با قدم [illegible]
عالم اهل بیت [illegible] جهانی گفته و [illegible] و برای او کنوز ارض و معادن آن [illegible] و منصور گرده [illegible] در دلها واقع شود [illegible]
دور و نیز گفته اند در تسمیه ذی القرنین که بر سر او دو گیسو بود و [illegible] و گویند برای آنکه در خواب دید که
[illegible] او گیسوهای آفتاب را گرفت [illegible] آفتاب [illegible] المشرقین گرد [illegible] در تعبیر و تاویل آن خواب گفته بوده که او بر شرق و غرب
پادشاه شود چون آفتاب یا برای آنکه در نور و ظلمت رفت و بهره [illegible] شده یا برای آنکه کریم الطرفین بود یا برای آنکه علم ظاهر
و باطن دانسته بود یا آنکه بر سر او شبیه قرنین بود و آنرا عمامه [illegible] یا برای آنکه دو قطر زمین را از مشرق و مغرب رسیده بود
در خواب [illegible] او بر قرن شمس از [illegible] و قرن آن از [illegible] یا برای آنکه [illegible] و قرن چنانکه در [illegible]
و دو قرن گذشت و [illegible] از [illegible] بوده و [illegible] اسکندر [illegible] که حق تعالی [illegible] و برای او [illegible]
[illegible] و مشرق بر [illegible] بر هر چیزی ساخت و مبسوط النور بود که شب و روز برای او یکسان بود و [illegible] مشرق و
مغرب رسید [illegible] که عمارات [illegible] معموره [illegible] مشرق و مغرب رسیده باشد [illegible] که زمینی الا

ما شاء الله و در کتب سیر آورده که ملک تعالی در بدایت حال ذی القرنین را تخت داد چنانکه یوسف را و او در آن محنت صبر کرد
تا آنکه حق تعالی او را فر و ولایت داد و او را به دو قرن فرستاد تا ایشان را دعوت کنند [illegible] او کرده اند قرن اول او را [illegible]
در [illegible] را [illegible] تا [illegible] جهاد [illegible] کرده [illegible] قرن دیگر فرستاد آن قرن [illegible]
حاضر کردند [illegible] و او ملک و علم و ولایت یافت گفت که اسکندر ذی القرنین [illegible] افلاطون رفته و [illegible]
وداع [illegible] افلاطون [illegible] چنانکه گذشت [illegible]
[illegible] اسکندر گفت [illegible] افلاطون گفت [illegible]
[illegible]
برای او مسجدی بنا نهاده بطول چهار صد ذراع و عرض دویست ذراع و عرض دیوار [illegible] و بلندی آن دویست ذراع و گفت
چون از دیوار [illegible] فارغ شوند خاک را [illegible]
بجهت طلا و نقره و آن خاک را از آنجا بیرون بردند صادق علیه السلام گفت چون قائم ما ظهور کند [illegible]
و آن مسجدی بساخته که او را [illegible] و مشهور است که او سدی ساخت و چون یاجوج و ماجوج [illegible] در زمین فساد
ایشان [illegible] اسکندر [illegible] یاجوج [illegible]
[illegible]
و این [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
[illegible] رسول الله [illegible] یاجوج
و ماجوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انصار حق را یاری میدهند بجرمه ظهوره و میگویند که ایشان از اولاد یافث بن نوح باشند ابو البرکات گفت میگویند از مادر و او لا آدم
آدم است که از انبیا صلوة آدم که منتقلا کالک شده و ایشان معجود شده اند و این غایت دور است از عقل و نقل و الله اعلم المراد
اما صاحب سلیمان که آصف بن برخیا بوده وزیر او در نقل تخت بلقیس هم که در قرآن مذکور است انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک که
قال الذی عنده علم من الکتاب علم زبور و توریة میکرد بسبب آنکه آصف روی باسمان کرد و گفت آهیا شراهیا میخواند این دو نام
با هم میگفته بود که تخت بلقیس آنجا حاضر شد بقدرت خدا و این دو نام عبریست و تازی یا حی یا قیوم است و این دو لفظ در قرآن در سه
موضع مذکور است در آیة الکرسی و در آل عمران و طه و بلقیس چون برگشت گفت رب انی ظلمت نفسی و اسلمت مع سلیمان
لله رب العالمین سلیمان بلقیس را بزنی خواست و آصف خطبه کرد برضای بلقیس اما صاحب موسی یوشع بن نون بود و حق تعالی اورا
در قرآن یسع خوانده لغت عبری و او از اولاد شمعون بن یعقوب بود و خواهرزاده موسی بود و در میان بنی اسرائیل کسی فاضلتر از
یوشع نبود و هیچکس مثل او غازی و مجاهد و سخت کوشکار نبود و هزار ماه شمشیر در گردن نهاده با کفار جهاد میکرد و چون رسول الله
تمنای چنین مجاهده کرد در امت خود جبرئیل آمد و گفت باری تعالی میگوید ترا شبی داده ام که هر که از امت تو در ان شب عبادت کند
من اورا ثواب یوشع بن نون بدهم و این در تفسیر سوره انا انزلناه مذکور شده است و او بنی اسرائیل را توریة آموخته و در عهد
موسی معمور داشته روزی از روزها جنگ با کفار میرفت بدو افتاد و خبر بود که از بنی اسرائیل یکی دیده شد که گناه کاری کرده است
که از شومی او این هزیمت بما افتاد چون تفحص کردند یافتند که مسلمانی صد درم سیم خیانت کرده بود فرمود تا اورا بسوختند و چون
روی بکفار نهاد در ساعت ظفر یافت و همچنین در میان ایشان قحط افتاد چون تفحص فرمود شخصی زنا کرده بود و اورا سنگسار
کردند قحط از میان رفع شد و چون یوشع از میان برفت اتباع او هفتاد و یک فرقه شدند هر کدام یک مذهبی بودند و تحریف توریة
کردند و جهودان گویند بعد از وفات موسی بیست سال و هشت ماه زیست حق تعالی بعد از آنکه یوشع و جبل [illegible] پیغمبر فرستاده بود و در میان
داود او فرستاده و در میان موسی و میان فلان و چهار صد سال بود و میگویند که یوشع با عمالقه جنگ میکرد آن روز نماز پیشین رسیده بود و
آدینه بود و بنی اسرائیل بنزد یوشع آمدند که امروز روز آدینه است و نیم روز گذشته است دعا کرد تا حق تعالی آفتاب را از رفتن
باز داشت تا از جای خود برگرد و برگردید و بالبتاده و میگویند که یوشع [illegible] سال زیست بعد از آنکه فرمان حق تعالی از سوی بیت المقدس [illegible]

بنی اسرائیل جنگ را ساخته بودند و با ایشان بکرات تیغ میزدند و با دشمنان دیگر بر روی کفار میزدند تا آنکه که در روی شهر هفت نماز خواندند و اکثر را هلاک
کردند و باقی روی بهزیمت نهادند و آن شهر بدست بنی اسرائیل افتاد و با غنیمتهای بسیار برجع در میان ایشان بعبادت مشغول بود با پنجاه سال
گذشت که یوشع بگذشت پیغمبر طالوت بعد از مدتی چند آمد و حکایت او در قرآن مذکور است مجملی حکایت بلعم باعورا او در قرآن ذکر یافته
و او اسم اعظم داشت و بفریب شیطان دعای بد در حق موسی و قوم او کرد و مادت جهل بر وی چیره گردانید لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
الحدیث الثانی روایت از ابی العلاء گفت گفت ابو عبد الله انما الوقف علینا فی الحلال و الحرام و اما فی النبوة فلا یعنی اب
و قوله که وقوف و توقف مردم در حق ما باید که باب در حلال و حرام باشد یعنی ما را صاحب حلال و حرام دانند و محلل و محرم در شریعت
و در همین جا توقف کنند و بالاتر نروند اما در نبوت پس باید که ما را نبی ندانند که خدا ما را نبوت نداده و رسالت نداده و چنین حال
جمع ایشان فی الاعتقاد و نبوت [illegible] از جانب کرامت علم و علم و فضل و کرامات مانند صاحب نبوت حضرت [illegible] کرده و در نبوت
جانب نبوده ما را انبیا مانند پس هر گاه با عقل یقین [illegible] از ایشان [illegible] و برخی چنین گویند
که ما مانند ایشانیم و پیغمبر نیستیم پس باید که اعتقاد کنند که ایشان خدا باشند و پیغمبر نباشند الحدیث الثالث روایت از ابو [illegible]
و گفت شنیدم از ابی عبد الله که میگفت ان الله عز و جل ذکره ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا [illegible]
ختم کرده بنبی شما پیغمبران را پس نبی دیگر بعد از وی نباشد و ختم کرده بکتاب شما کتب آسمانی را پس کتابی نیست بعد از آن [illegible]
مدان جهان [illegible] و حکم کتاب شما [illegible] قبل شما و فصل ما بین شما و خبر ما بعد شما [illegible]
اهل دوزخ و [illegible] خواهید شد پس خضر و الیاس اگر در بر و بحر موجود باشند [illegible] باشند و از اولیای [illegible] امام زمان [illegible]
و لا فلا الحدیث الرابع روایت از حارث بن مغیره که گفت ابو جعفر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] محدث بود و [illegible]
گفتم گویا میگویند که نبی بوده پس [illegible] گفت [illegible] صاحب سلیمان یا مثل صاحب
موسی یا مانند ذی القرنین و گفت [illegible] آیا رسیده شما را که پیغمبر [illegible] گفت [illegible] مثل او
[illegible] مثل ذی القرنین [illegible] علی [illegible]
[illegible] از اولاد [illegible]

و ذکر قصه ذی القرنین کرد و حکم مثل در بیان نفس خود خواسته زیرا که معروف شده در قریش قرنین ضربت روز خندق و ضرب ابن ملجم و در
روایات آمده که رسول صلعم گفته که علی ذو قرنی هذه الامة یعنی او مثل اوست در [illegible] اکثر مراد آنست که ان فیکم مثل [illegible] او لاد [illegible]
همانکه آن نبی نبوده غلام [illegible] بوده و ذو القرنین اسکندر است و چون مالک شرق و غرب شد ذو القرنین گفتندش و گفته اند برای
آنکه در سر تشبیه قرنین بوده گفته اند و جواب دیگر [illegible] آمده است الحدیث الخامس روایت است از برید بن معویه از
احدهما ای ابی جعفر و ابی عبد الله [illegible] گفتم [illegible] را امامنزلتکم و من تشبهون ممن مضی قال صاحب موسی و ذو القرنین کانا عالمین و لم یکونا
نبیین یعنی پرسیدم که چیست منزلت و شأن شما و چنان است و شباهت بکه دارید از جماعت گذشتگان فرمودند که شباهت ما و منزلت
ما منزلت و شباهت صاحب موسی و ذو القرنین است که عالم بودند و نبی نبودند پس برای رفع نبوت از خود تمثیل کرده اند باین
جمعی که نبی نبوده اند البته و جهد لا نبی بعدی که صریح است درین باب الحدیث السادس روایت از سدیر که گفت گفتم مر ابی
عبد الله را علیه السلام ان قوما یزعمون انکم آلهة [illegible] بدرستیکه قومی را زعم اینست که شما آلهه باشید و تتلون علینا قرآنا [illegible] و میخوانند و دلالت
میکنند بر ما درین باب قرآنرا که و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی در آسمان اله است و در زمین اله است پس شما آنکه
زمین باشید گفت یا سدیر سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری از جماعت بری و بیزار است و حق تعالی از ایشان بری است
اتباع نکنند بر دین من و بر دین آبای من حق تعالی جمع نکند و مرا و ایشان را در روز قیامت الا و هو ساخط علیهم مکرر در گفته
که ساخط است بر ایشان یا اکثر آگاه باش که او ساخط است بر ایشان گفتم یا حضرت نزد ما جماعتی هستند که زعم دارند بآنکه شما رسل و انبیا
باشید و میخوانند بر ما برین امر قرآنرا که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم یعنی ای رسولان
بخورید از طیبات زمین و عمل صالح کنید برای رب العالمین بدرستیکه من بآنچه عمل میکنید علیم پس گفت یا سدیر سمعی و بصری
و شعری و بشری و لحمی و دمی از جماعت بری است و خدا و رسول بریست از ایشان نیستند [illegible] نه بدین من و نه بر
دین آبای من و جمع نکند مرا و ایشان را حق تعالی در روز قیامت الا و هو ساخط علیهم گفتم یا حضرت پس چه چیز باشید شما گفت
نحن خزان علم الله نحن تراجمة امر الله نحن قوم معصومون امر الله تبارک و تعالی بطاعتنا و نهی عن معصیتنا نحن الحجة
البالغة علی من دون السماء و فوق الارض یعنی ما خازنان علم خداییم ما ترجمان امر خداییم ما قوم معصومیم از خطا [illegible] امر کرده است الله

تعالی بطاعت ما و نهی نموده از معصیت ما ما حجت بالغه خدائیم برکسانیکه تحت سمااند و فوق ارض یعنی جن و انس الحدیث السابع روایت از محمد بن
مسلم که گفت شنیدم ابا عبد الله را علیه السلام که میگفت الائمة بمنزلة رسول الله صلعم الا انهم لیسوا بانبیاء و لا یحل لهم من النساء ما یحل للنبی صلعم فاما
ما خلا ذلک فهم بمنزلة رسول الله صلعم یعنی ائمه معصومین بمنزله رسول رب العالمین اند الا آنکه انبیا نیستند و آگاه باشید [illegible]
که آنچه ایشان را حلال است برای ایشان [illegible] حلال بوده برای پیغمبر از زنان اما آنچه غیر از این امور باشند ایشان
بمنزله رسول الله باشند باب [illegible] در آنکه ائمه محدث و مفهم باشند و درین نه حدیث است الحدیث الاول روایت از محمد بن [illegible]
که گفت ارسال کرد ابو جعفر بسوی زراره [illegible] اعلام کند حکم بن عتیبه را [illegible] اوصیای محمد علیه و علیهم السلام محدثون
یعنی [illegible] اوصیای محمد محدث اند یعنی ملائکه با ایشان سخن میگویند [illegible] الحدیث الثانی روایت از حکم بن عتیبه
که گفت داخل شدم بر علی بن الحسین علیه السلام روزی پس گفت یا حکم [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
وی شناخت با آن امور عظام را که حدیث میکرد با آن مردمان را حکم گفت گفتم در نفس خود تحقیق کردم [illegible] علی از علم علی الحسین
چنانکه علم [illegible] آن امور عظام را پس گفت لا والله لا اعلم پس گفتم خبر کن مرا بآن آیه یا بن رسول الله گفت هو والله قول الله
عزوجل و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا محدث و کان علی بن ابی طالب علیه السلام محدثا یعنی نفرستادیم ما قبل از تو یا محمد
رسولی و نبی [illegible] محدث [illegible] بوده است با مراد حضرت که از کلام آنکه پس گفت او را مردی که او را
عبد الله بن زید [illegible] برادر علی الحسین از جانب مادر سبحان الله محدث بوده است گویا منکر آن بود [illegible] ابو جعفر علیه
گفت آگاه باشید [illegible] پسر مادر تو بود [illegible] شناخت آن را چون گفت این را آن مرد ساکت شد پس گفت علی الحسین
[illegible] ابو الخطاب این آن حدیث است که هلاک شد درآن ابو الخطاب [illegible] ابو الخطاب محمد بن مقلاص باشد و ملعون است
[illegible] بوده که حدیث معنی محدث را [illegible] الحدیث الثالث روایت از محمد بن اسمعیل که گفت شنیدم ابا الحسن را که میگفت الائمة
علماء صادقون مفهمون محدثون یعنی ائمه اند که عالمانند صادقانند مفهمانند و محدثانند زیرا که معصوم اند [illegible]
پس ایشان که عالم و صادق و مفهم الهی و محدث ملائکه باشند [illegible] الحدیث الرابع روایت از محمد بن
مسلم که گفت مذکور شد محدث نزد ابی عبد الله علیه السلام پس گفت محدث کسیست که میشنود صوت را و نمی بیند شخص را پس گفتم او را [illegible] فداک

بگوید مسامحه که آن کلام کلام ملکست گفت داده میشود او را سکینه و وقار ری چنانکه انبیا میشنوید انبیا او کلام ملکست نه غیر الحدیث
الخامس مرویست از حمران بن اعین که گفت گفتم ابو جعفر را ان علیا کان محدثا بدرستیکه علی بن ابی طالب محدث بود که بزنی ملائکه
پس من روانه شدم بسوی اصحاب خود و گفتم امروز نزد شما چیزی عجیبی غریبی گفته حیث آن کسی که حبیب شنیدم ابا جعفر را که میگفت
کان علی محدثا گفت چه امثال کنی ادا که من کان محدثا بوده که حدیث میکرده او را و محدث او که بوده پس من رفتم بسوی ابا جعفر
وکم ... اصحاب خود امروز که دم ایشان را بچه گفتی ایشان است چیزی که ادا کردی که سوال نکردی او را که خوید کسیکه امکس که حدیث
میکرد او را فعال بحیته ملکی ملکیست او حدیث میکرد گفتم و میگوئی که او نبی است پس حرکت داد دستش را او که صاحب سلیمان او الفتا
صاحب او که فقرا ... انما یعلمکم الله فالوا فیکم مثله ... چون قول بیان ... مشهور رسول شده در باب ... بحر مکفی که گفت ...
المتلها و مثل صاحب سلیمان و صاحب ... او بوده است که محدث میشده و ایشان اهل بیت که او نبی بودند پس حضرت مثل ... الکاب
اگر ... داخل میشود لهذا انجام شد کرده چنانکه درانست حتی نمراد ... گرچه ... هم بوده اگر ... شد انکار و ...
که حضرت ما ... نبی ... نبیند ... اذ ... باشند ... بنیر ... تغییر ... الخادمت ... ده و ذکر
ارواح انبیا و ائمه ... ده درین ... در حدیث الحدیث الاول روایتست از جابر جعفی که گفت ابو عبد الله که ای جابر ...
علی کرده که ... گفت و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئک المقربون این ... که شما ازواج ... بیند و محصور در ... اصناف ... کانه متفاوت در ...
بیکدیگر ایمان کرده و گفته که اول اصحاب میمنه اند مانند کتاب الیشان را بدست راست الیشان میدهد با الحمد دعات ... ایشان که ...
و بحجت ... و دوم اصحاب مشئمه است چنانکه کتاب الیشان را بدست چپ الیشان میدهند با الحمد دعات چپ ... ایشان ... و ...
ورث شان ایشان ... میگوید چه چیز باشند اصحاب مشئمه ... ایشان ... در ... و ... سیم سابقانند که السابقون السابقون
سابقان بخیرات در نجات سابقانند نجات در ... که ... سابقانند ... باتباع رسل ... که ...
از بجهت ... هوی ... نسبت بسابقان بنور ... و جاب ... سابق ... که سابقان ... الهی و سابقی
نخبه ... اولیست ... و در ... مراتب و درجات لیس السابقون اول ... باشند و السابقون

تا هر کدام بنوعی دیگر جزا داده بایست که تمامی آنکه او را پایند و جزا داده که اولئک المقربون شود حتی سابقان سابقان بطاعت مقرب اند برحمت
از جانب حق تعالی که مانات و را الا درجات و درجا ابیض ثواب و اعظم کرامات فی جنات النعیم چنان که ... و مواهب الیشانست و هم
کران العاقبة للمتقین و گفته اند که مراد از سابقان سابقانی باشند باسابقان بهجرت با سابقان بصلوات خمس در اول اوقات
تخصیص ایشان با سابقان بجهاد یا تو به و اعظم ... ما هر چیز رضا خدا در ان باشند و این قسم بهترست و لهذا امر ... عظیم سنه ...
الله تعالی ... سابقان سبقت ... و مرویست از ابی جعفر که در مجمع البیان که سابقان چهار کس بوده اند ابن آدم مقتول و ...
و سابق امت موسی که مومن آل فرعون و سابق امت عیسی حبیب نجار و سابق امت محمد علی بن ابی طالب که در قبول قول رسول الله ... اول
اظهار رسالت پیش خبر کرده حضرت جبرئیل و رحل رسول الله ابی عبد الله ... در حدیث ... سابقان کفته فالسابقون هم رسل
الله علیهم السلام و خاصة الله من خلقه فمع مراد بسابقان حقیقی در ... اند ... حق تعالی ... که کرده
شده در بنجاح روح و موید کشته اند بروح القدس پس بان شناخته اند اشیا را و موید شده اند بروح الایمان پس بآن ترسیده اند
خدا را عز و جل و موید شده اند بروح القوه پس بآن قادر شده اند بر طاعت الله و موید کشته اند بروح الشهوه پس بآن مشتاق طاعت خدا
شده اند و کاره معصیت او کشته و کرده اند شده در شان روح المدرج که بآن مردمان رونده و آیند و تحمل شده در هر ...
المنه روح الایمان پس بآن خوف از خدا و در ... و کرده اند شده در شان روح القوه پس بآن قوی کشته اند بر طاعت
و کرده اند شده در شان روح الشهوه پس بآن مشتاق طاعت اند شده اند و کاره معصیت الهی کشته و کرده اند شده در شان روح
المدرج که بآن مردمان ... کرده ... الحدیث الثانی روایتست از جابر از ابی جعفر که سوال
کردم از آن حضرت از علم عالم از اصل چیست ... پس بر انکشاف ... را بر اتنا بدرستیکه در انبیا و اوصیا پنج روح میباشد روح القدس
و روح الایمان و روح الحیوة و روح القوه و روح الشهوه چنانکه مطلب از هر کدام چیزی ... کرده و گفته ای جابر
بروح القدس میشناسند ما تحت عرش را تا ماتحت ثری و چون ... ازعلم ایشان بوده بیان کرده که علم ایشان از جهت
روح القدس است که بآن ... معارف ... یابند و قابل علم ... میشوند پس گفت یا جابر بدرستیکه این چهار روح را ...
حدثان و تغیر از زمان و حوادث جهان الا روح القدس را که لا یلهو و لا یلعب یعنی آن لهو و غفلت ... و لعب و لغو نمیکند و ...

از اهل کشف از ین معنی خبری داده اند که بر صورت آدم اگرچه در خط عالم معانی روح القدس بسیم و اسم اعظم روحی که دیده شده در عالم
الحدیث الثالث روایت از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از ابی عبد الله علیه السلام از علم امام علیه السلام با آنچه در اقطار زمین هست و حال آنکه
او در بیت خود نشسته و از جاها ستر بر آن کرده گفت ای مفضل بدرستیکه حق تعالی جعل فی النبی صلی الله علیه و آله خمسة ارواح یعنی باری تعالی در وجود
پیغمبر پنج روح را نهاده و جعل [illegible] روح الحیوة چنانکه بان دبیب و حرکت و درج [illegible] میکنند از دب دبیب
ادا که گفت دوم روح القوة چنانکه بان نهوض و جهاد میکنند سیوم روح الشهوة چنانکه بان اکل و شرب و اتیان نساء از حلال میشود
چهارم روح الایمان چنانکه بان ایمان میآورد و عدالت میورزد پنجم روح القدس چنانکه بان حمل نبوت میکند پس چون قبض روح مطهر
پیغمبر شود انتقال میکند روح القدس از او و کار امام صاحب میشود و در روح القدس خواب نیارد و غفلت ندارد و لهو و غرور ندارد و زهو نمیکند
و فخر و کبر و بطلان ندارد و باقی اینها را نیکند اگرچه ممکن هست و ارواح اربعه دیگر خواب میکنند و غافل میشوند و لهو و زهو مینمایند
[illegible] گفت و روح القدس کان یری به یعنی روح القدس چیزیست که بآن چیز او [illegible] میشود و علم و معرفت بآن [illegible]
در روح کرامت میکند حق تعالی بآن ائمه معصومین را و در شش حدیث الحدیث الاول روایت از ابی بصیر که گفت سوال
کردم از ابی عبد الله علیه السلام از قول الله تبارک و تعالی در سوره حمعسق کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما
الکتاب و لا الایمان یعنی و چون [illegible] و تکلم کردن باکسی از غیر تعلیم [illegible] وحی میکردیم بسوی انبیا پیش
از تو همچنین وحی کردیم ما بجانب تو یا محمد روحی از امر ما که وجبها بود و از علویات و از عالم امر ما یعنی قرآن زیرا که احکام
مشوند بآن پس در ان جهت بارو حیکه از در ما بود چنانکه گفته است قل الروح من امر ربی [illegible]
کتاب و نه [illegible] که چیست ایمان [illegible] در سوره الشوری و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و انک
لتهدی الی صراط مستقیم و لیکن گردانیدیم روح را که آن قرآنست نور زیرا که در [illegible] معالم دین ما اظهار کرده ایم
هدایت میکنیم بآن هر کرا خواهیم از بندگان خود و تو بدرستیکه راه مینمائی بسوی صراط مستقیم چون سوال سائل در این آیه که مراد از
روح بود حضرت امام علیه السلام گفت خلق من خلق الله عز و جل اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلعم یخبره و یسدده
و هو مع الائمة من بعده یعنی روح مخلوقیست از مخلوقات الهی و ملکی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و بود با رسول الله صلعم که خبر کرد

اورا و [illegible] میبود و آن با ائمه نیز میبود و بعد از حضرت رسول میبود و از باقر و صادق علیهما السلام وارد شده و گفته اند که آن [illegible]
و آن در رسالت و امامت و ظاهر است که این روح القدس نیست چنانکه گذشت و این فقره از تفاصیل روح در باب روح مشهور با اهل [illegible]
اگر در بیان اجتماع اند از انجا [illegible] روح الله تعالی [illegible] الحدیث الثالث روایت از اسباط بن سالم که گفت سوال کرد
مردی از اهل هیت از ابی عبد الله علیه السلام و من حاضر بودم از قول الله عز و جل و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا [illegible]
کن منذ انزل الله ذلک الروح علی محمد ما صعد الی السماء و انه لفینا یعنی از ان روز که فرستاده حق تعالی آن روح را بر محمد خاتم
النبیین صلعم [illegible] بجانب آسمان نرفته یعنی که آن [illegible] در رسالت و امامت [illegible] الحدیث الثالث روایت
از ابی بصیر که گفت سوال کردم از ابی عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی
قال خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلعم و هو مع الائمة و هو من الملکوت گفت او خلقیست اعظم از جبرئیل و میکائیل
که بوده است با رسول الله صلعم و او با ائمه است علیهم السلام و او از عالم ملکوت و جبروت که عالم امر است و غیب نیز گویند چنانکه این عالم را عالم
خلق و شهادت گویند الحدیث الرابع روایت از ابی بصیر که گفت شنیدم ابا عبد الله را که میگفت یسئلونک عن الروح قل الروح
من امر ربی چنانکه [illegible] قال خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم و هو مع الائمة یسددهم
و لیس کل ما طلب وجد یعنی این روح با هیچکدام از انبیاء که گذشته [illegible] نبوده بلکه خاتم محمد و ائمه معصومین بوده بعد از محمد که [illegible]
ایشان میبوده چه نور ایشان [illegible] بوده که خلقت [illegible] نور واحد هست هر چیزیکه مطلوب شود موجود گردد و هر کس [illegible]
مرتبه خود چیزی طلب نماید که دلیل [illegible] این روح را [illegible] باشند [illegible] زیرا که دانسته اند که [illegible]
[illegible] طلب [illegible] هر چیز طلب کنی نیابی روا ز طلبش
چه بر نیابی اما این [illegible] دیگر است چه حوصله استعداد [illegible] الافلاک و در [illegible]
آن کس باشد فالفرض میشود [illegible] الحدیث الخامس روایت از ابی حمزه که گفت سوال کردم ابا عبد الله را علیه السلام
از علم امام که آیا آن چیزیست که [illegible] از افواه رجال [illegible] در کتابیست نزد شما که میخوانند آنرا او میدانید از آنجا
قال الامر اعظم من ذلک و اوجب یعنی امر در شان علم امام اعظم از آنست که تو میگوئی و اوجب و از چیزهاست که تو [illegible] شنیده

قول اول رحق تعالی را و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان چنانکه تفسیر آن در حدیث اول
بر جمود آمده پس گفت ای شیء یقول اصحابک فی هذه چه چیز میگویند اصحاب تو در این آیه آیا اقرار دارند که رسول بود در حالی که نمیدانست
نمیدانست را و نه ایمان را پس من گفتم فدای تو شوم چه چیز میگویند پس گفت بلی بود رسول و او در حالی که نمیدانست که چیست
کتاب و چیست ایمان تا آنکه بعث کرد باری تعالی روح را آنکه مذکور شده در کتاب پس چون وحی کرد بسوی او گفت که بسبب آن علم را و فهم را
و آن روح است که عطا میکند او را حق تعالی هر کس را که خواسته باشد پس چون عطا کند آنرا به بنده علم داده او را همه چیز و فهم همه چیز
فضل الله یؤتیه من یشاء الحدیث السادس روایت از سعد اسکاف که گفت آمده مردی نزد امیر المؤمنین ع که سوال کند او را از روح
و گفت آیا نیست او جبرئیل یا امیر المؤمنین ع گفت جبرئیل از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این کلام مکرر کرد نزد امیر و گفت
قول عظیمی گفتی احدی گمان ندارد که روح غیر جبرئیل باشد پس گفت امیر المؤمنین ع انک ضال تروی عن اهل الضلال تو گمراهی
روایت میکنی از اهل ضلال میگوید حق تعالی در پیغمبر خود اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون ینزل الملائکة
بالروح و الروح غیر الملائکة صلوات الله علیهم [illegible] آمده است [illegible] پس [illegible]
[illegible] قول است [illegible] مراد از عذاب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باری سبحانه و تعالی گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] احکام [illegible]
[illegible] فلا تستعجلوه پس [illegible]
[illegible] پس خطاب [illegible]
[illegible] عذاب الهی [illegible] سبحانه و
تعالی عما یشرکون این کلمه را [illegible]
[illegible] صفات او [illegible] ذات او [illegible]
[illegible] ذات او [illegible] ینزل الملائکة بالروح [illegible]

بوی یا قرآن و قرآن را روح خوانده چه حیوة طیب بادی است و ارشاد [illegible] از علی بن عباده بر برگ [illegible]
خود بهای نبوت و سعادت در میان خود و خلق خود ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون ای تفسیر [illegible]
معنی [illegible] جبرئیل ملائکه [illegible] اهل کفر و معاصی [illegible] لا اله الا انا [illegible]
پس [illegible] امام [illegible] و در این کلمات [illegible]
که روح غیر ملائکه است پس چگونه جبرئیل باشد که جبرئیل از ملائکه است پس قول [illegible] که روح جبرئیل است
آن ذکر شده [illegible] از ملائکه [illegible]
آن [illegible] قل الروح من امر ربی [illegible] الی [illegible] الاقوال [illegible] در بیان
[illegible] امام [illegible] الحدیث الاول [illegible] از ابی عبد الله ع [illegible]
امام [illegible] نزد امام اول [illegible] امامت [illegible]
[illegible] امامت نزد او [illegible]
[illegible] و از دنیا [illegible]
[illegible] امام [illegible] للناس اماما [illegible]
[illegible] الحدیث الثانی روایت
از عبد [illegible] از ابی عبد الله ع [illegible] الامام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] الحدیث الثالث [illegible] از ابی عبد الله ع [illegible]
که الامام [illegible] امامت خود [illegible]
[illegible] امامت خود [illegible]

خود در دفتر او از وفات حجة امام اول ظاهرا دقیقه عبارت از نفس او باشد و سپردن امامت الهی نه خصیصه و مصطلح مشهور و
چه آن خالی از استعدادی نباشد اگرچه آن نیز محتمل است و الله العفو علیم بحقایق و دقایق الامور باب ۵۸ در آنکه ائمه در علم و
شجاعت و طاعت برابرند و درین سه حدیث است الحدیث الاول روایت است از عبد الرحمن کثیر از ابی عبد الله ع که گفت کریمه والذین
آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء تفسیر حاصل آنکه ایمان آورده باشند و متابع ایشان
شده باشند ذریات ایشان در ایمان الحاق کرده‌ایم ذریات ایشان را با ایشان و نقصان نکرده‌ایم از عمل ایشان هیچ چیز را حضرت امام ع
گفت الذین آمنوا النبی و امیر المؤمنین ع و ذریته الائمة و الاوصیاء الحقنا بهم ولم تنقص ذریتهم الحجة التی جاء بها محمد ص
فی علی ع و حجتهم واحدة و طاعتهم واحدة یعنی مراد بالذین آمنوا درین آیه کریمه پیغمبر است ص و امیر المؤمنین ع و ذریه او که ائمه و اوصیا
باشند ع الحاق کرده‌ایم ایشان را با ایشان و نقصان نکرده‌ایم از ذریه ایشان حجتی را که آمده است با محمد ص در حق علی ع و حجت
ایشان همه یکی است و طاعت همه یکیست بدون تفاوت در وجوب اطاعت بحسب ظاهر هر چند بحسب […] فرق امامت در
همه منعقد بطریق استقلال است از جای بجای پس فقط حتی آن که کان خواهد بود و در هر جا که باشد حجیة و ممکن نباشد […]
بردارای طاعت و انقیاد برای ایشان چه حجیت امام سوای امامت که آن الحقیقة در شأن از جانب الهی و آن در همه
یکسان باشد پس این نیز یکسان باشد بر همه چنانکه منصوص شده از اهل عصمت ع الحدیث الثانی روایت است از علی بن جعفر از ابی الحسن
ع که گفت نحن فی العلم والشجاعة سواء و فی العطایا علی قدر ما نؤمر یعنی ما در مقدار علم و مبلغ شجاعت برابریم و در عطایا
و بخشش بر قدر آنچه مأمور میشویم و ازان چه از جانب الهی در عطیه و صله نه بری تفاوت واقع شده ام چنانکه […]
در قلب ما […] الهام باین امام و شجاعت […] که حق تعالی […] و اگر […] باشد
قطع تمام چه آنچه مأمور شوند باستقلال نمایند بحسب مقامهای وقت و زمان الحدیث الثالث مرویست از حارث بن مغیره
از ابی عبد الله ع که گفت شنیدم میگفت قال رسول الله ص نحن فی الامر و الفهم والحلال والحرام نجری مجری واحد فاما رسول
الله و علی فلهما فضلهما یعنی گفته است حضرت رسالت پناه ص در بیان بعضی حالات خود و ائمه که ما در امر و فهم و حلال و حرام
شریعت جاری میشویم مجری واحد بی تفاوت درین امور در کمی و نقصانی اما رسول الله و علی را فضل ایشان کامل است که ایشان

را حال فوق دیگران است چنانکه عیان است چه خاتمه بیان است که در حسین نسبت بباقی خلافت و اما صاحب الزمان زائد است
بر غیر حسین چنانکه در بعضی از احادیث مفهوم میشود باب ۵۹ در بیان آنکه امام می‌شناسد امامی را که بعد از و خواهد بود
بامر الهی کریمه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها در بیان این سه حدیث است الحدیث الاول
روایت است از برید عجلی که گفت […] از امام ابا جعفر ع از قول الله عز ذکره ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی بدرستیکه حق تعالی امر میکند شما را که بسپارید امانتها را بسوی اهلش و هرگاه
حکم کنید بین الناس بالحکم کنید بعدل حضرت فرمود ایانا عنی و چون فرد اول در باب امانتها امانت امامت که ما را
خواسته یعنی اولا چه این عهده است در دین داری نه آنکه ادای امانت مردیگر اشباه کرده چه اراده […]
یعنی ما را خواسته چنانکه اداکند امام اول با امام ثانی که بعد از و باشد کتب را و علم را و سلاح را و هر گاه حکم کنید میان مردم
حکم کنید بعدل که در دست شماست پس گفت مر مردمان را یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
ما را خواسته خاصة از اولی الامر و امر کرده جمیع مؤمنین را تا روز قیامت باطاعت ما و در امری از امور فتوی فردوه الی الله والی
الرسول و الی اولی الامر منکم و گفت همچنین نازل شده و چگونه امر میکند حق تعالی مر ایشان را باطاعت ولاة امر و رخصت میکند در
منازعه ایشان این است و جواب حجت که گفته شده است این قول که ختم شده با قوما مامورین را که گفته شده مر ایشان را اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم الحدیث الثانی روایت است از احمد بن عمر که گفت سؤال کردم امام رضا را ع از قول
الله عز و جل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال هم الائمة من آل محمد ص […] مراد ائمه از آل محمدند ص که
ادا کند امام امامت را و امانت را با امام دیگر که بعد از و باشد و خاص نکند بآن غیر او را و دور نکند از آن اهلش را
الحدیث الثالث مرویست از محمد بن فضیل از ابی الحسن الرضا ع در قول الله تعالی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی
اهلها قال هم الائمة تا آخر چنانکه مذکور شد بعینه در تالیف الحدیث الرابع روایت است از معلی بن خنیس که گفت سؤال کردم ابا عبد الله
ع از قول الله تعالی ان الله یأمرکم الآیة فرمود که امر کرده حق تعالی امام اول را که دفع کند بسوی امامی که بعد از وی باشد
هر چیزی را که نزد او باشد از علامات امامت چنانکه مذکور شد در کتاب علم و سلاح رسول الله الحدیث الخامس روایت است از ابی

يعفور از ابی عبد الله ع که گفت لا يموت الامام حتی يعلم من يکون من بعده فيوصی يعنی امام زمان ع تا آنکه بداند که کيست بعد
از و امام پس وصيت کند بامامت او و هرچه متعلق باشد بآن الحديث السادس روايت از جابر [illegible] از معلی بن خنيس از
ابی عبد الله ع که گفت ان الامام يعرف الامام الذی من بعده فيوصی اليه [illegible] بدرستی که امام می شناسد امامی را که از بعد او باشد
پس وصيت ميکند بسوی او و آنچه با او است الحديث السابع روايت از سليمان بن خالد از ابی عبد الله ع که گفت بامامت عالم حتی يعلم الله
عز وجل الی من يوصی [illegible] است عالی [illegible] امامی تا آنکه اعلام ميکند او را حق تعالی که بسوی که وصيت کند پس او اول وصيت ميکند
بامامت نايب خود و باقامت قائم خود بعد از آن فوت ميشود و اين وصيت از امور واجبه است در اين باب بنا بر وجوب اداء
امانت که سابق اخبار آن مذکوره است باب [illegible] در آنکه امامت عهديست از جانب الله تعالی معهود از وصی
بسوی وصی از ائمه ع و در اين پنج حديث است الحديث الاول روايت از ابی بصير که گفت بودم نزد ابی عبد الله ع که
پس ذکر کرده شد اوصيا و من ذکر کردم اسمعيل را آنحضرت فرمود لا والله يا ابا محمد ما ذاک الينا و ما هو الا الی الله عز وجل
ينزل واحدا بعد واحد يعنی [illegible] است که تو گفتی ای ابو محمد نيست چنانکه گفتی من اختيار توام کرد اسمعيل را و ربابت وصی
بودن او نيست هذا که اين امر بسوی ما نيست و نيست آن الا بآن خداوند عز وجل که نازل ميکند او وصی را بعد از وصی
نزل امامت چنانکه گفته ما کان لهم الخيرة يعنی اختيار نيست مر مردم را در تعيين امام چه علم نيست بلياقت امامت کسی را الا
حق تعالی را [illegible] تعيين او کسی را تعيين ميکنيم لا من عند انفسنا و قول [illegible] باشد زيرا که پيغمبر را قول [illegible] ايشان را
چگونه باشد چنانکه گفته و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين چون مشرکان ميگفتند که پيغمبر سخنان
را از جانب خود ميگويد که حق تعالی گفته اگر محمد تقول کند بر ما بعضی قول را نسبت دهد ما او را ميگيريم از دو کتاب [illegible] پس قطع ميکنيم
از و رگ دل که زود و هلاکت رسد الحديث الثانی روايت از عمرو بن اشعث که گفت شنيدم از ابی عبد الله ع که ميگفت
اترون الموصی منا يوصی الی من يريد لا والله ولکن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل الی ان ينتهی الامر الی صاحبه
آيا گمان ميبريد که وصيت کننده ما بامامت بهر که خواهد وصيت ميکند نه نه والله چنين نيست بلکه آن عهديست معهود
از خدا و رسول او مردی را پس مردی را تا آنکه منتهی شود اين امر بصاحب او يعنی قائم آل محمد که خاتم الائمه است الحديث الثالث

و روايت

روايت از عمرو بن اشعث از ابی عبد الله ع مثل اين حديث که گذشت الحديث الرابع روايت از معاذ بن کثير از ابی عبد الله ع که گفت
ان الامامة عهد من الله عز وجل معهود لرجال مسمين ليس للامام ان يزويها عن الذی يکون بعده يعنی امامت عهديست از جانب الله تعالی معهود برای مردان
معين مسمی شده [illegible] امام را که [illegible] آنرا از کسی که امام خواهد بود بعد از او بکسی که امام نباشد [illegible]
الله تعالی وحی کرد بداود که ای داود [illegible] وصی را از اهل بيت خود [illegible] سبقت يافته در علم من که [illegible] پيغمبری را
الا که مر او را وصی باشد از اهل بيت [illegible] داود را [illegible] اولاد [illegible] بودند و در ميان ايشان جوانی بود که مادرش موجود بود و او را
بسيار دوست داشتی پس داود ع داخل شد نزد او در [illegible] که وحی نازل شده بود در اين باب و گفت آن عورت را که حق تعالی
مرا وحی کرده و امر فرموده که من وصی تعيين کنم از اهل خود پس آن زن او را گفت بايد که آن وصی پسر من باشد داود گفت من هم اين
اراده دارم لکن چون [illegible] علم [illegible] که آن سليمان [illegible] وحی فرستاد بداود که ای داود تعجيل مکن تا آنکه [illegible] محتوم
پس درنگ نکرد داود [illegible] که دو مرد که اختصام داشتند باهم در غنم و کرم [illegible] تا آنکه [illegible]
در [illegible] ايشان که زراعت [illegible] شده [illegible] پس وحی فرستاد بداود که جمع گردان اولاد
و از ايشان کسی که حکم کند باين قضيه [illegible] پس جمع کرد داود اولاد خود را بعد از آن [illegible] آن دو مرد قضيه
خود را بيان کردند سليمان گفت ای صاحب کرم کی داخل شده بود غنم اين مرد بکرم تو گفت شب داخل شده بود گفت قضا [illegible] کنم بر تو
ای صاحب غنم باولاد غنم تو و اصواف آنها [illegible] ای صاحب [illegible] و اصلاح [illegible] کرم او را [illegible] تا آنکه [illegible] شده بود [illegible]
سال ديگر [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] داود گفت چگونه حکم کردی [illegible]
غنم [illegible] که [illegible] کرده [illegible] بنی اسرائيل [illegible] سليمان گفت [illegible] معلوم شده
از اصل و [illegible] آن [illegible] خورده شده [illegible] سال قابل پس وحی فرستاد حق تعالی
بداود که قضا در اين قضيه آنچه سليمان کرده [illegible] و گفت ای داود که تو اراده کرده [illegible] اراده کرديم امری را غير
پس داخل شد داود بر [illegible] گفت [illegible] اراده کرديم امری را و اراده کرد حق تعالی غير [illegible] الا آنچه او اراده کرده بود
پس گفت [illegible] راضی شديم [illegible] الله عز وجل و تسليم کرديم [illegible]

از مواجبش غیر آن و صاحب این کتاب مهذب معقوب کمینی کوید که منع مرتباد لالسکه غنم اگر داخل شده باشد کرم را در روز باشد بر
صاحب غنم چیزی زیرا که صاحب غنم را حست کرده باشد غنم خود را در نهار که بعیدیا و بر صاحب کرم باشد که حفاظت کند کرم خود را و بر صاحب
غنم اگر مربوط ساخته غنم خود را در شب و بر صاحب راحست که دواب کند در خانه خود بود و در شب و علما گفته اند که قول سلیمان
در حکایت کوراز بابت مروت بود نه وجوب و لزوم پس هرگاه تفصیل قضیه چنانکه حق تعالی یاد کرده این را در آورده اینجا چنانکه گفته و داود
و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما نعم یاد
کن ای محمد واقعه داود و سلیمان را در ان زمان که حکم کردند در باب تاکستان انگور بجهت انکه چریده بود در ان گوسفندان قومی و بوده ایم ما مر حکم
ایشان را حاضران و شاهدان پس دانا کرده ایم ما بان مسئله سلیمان را و هر کدام را از ایشان دادیم حکومت پیغمبری و دانش احکام الهی
چنانکه قوت نفع زراعت لیکن بانچه را در تاک انگور است و تفسیر مجمع و جمیل است در شب و قار فهمناها را برای تعقیب است و عطف است
بر معنی نتیجه حکم کرد داود و در حرث مذکور بچیزی بعد از ان فهم کردیم مسئله او در باب سلیمان و هر یک از ایشان بود کسی را اعطا کردیم
حکومت و علم پس عبارت است که در هر مسئله و حکم جاری شود و بحکم الله و رضا نه لانه عند النفس حکم داود و حقیقی بود که صاحب گوسفندان
تسلیم کند گوسفندان را بصاحب تاکستان در عوض انچه تلف کرده اند چون مساوی بودند هر دو در قیمت و سلیمان که یازده ساله بود و بجهت
سالگی گفت بای امد این زبان و در رجوع افتاده تر در اصل مرا فقیر حال یعنی و عدی خبر است که حکم کنیم بصاحب گوسفند که از اولادی
سال تسلیم صاحب تاک کند و صاحب تاک تاک را باز و احیا باز کرده و چنانکه صاحب آن منتفع شود از شیر گوسفندان و پشم و تیل ایشان
و صاحب گوسفندان اصلاح تاک کند تا بعد از ان بهم باز کرداند داود گفت ای سلیمان خدای تعالی فهم ترا زیاد کند حکم تو بهتر
از حکم ما اما خلافست در میان علما در انکه حکم هر دو بوحی بود یا باجتهاد و ظاهر آنست که بوحی بوده باشد چه مدار اجتهاد بر ظن است و
مرتبه انبیا و ائمه ارفع از آنست بعضی گویند که حکم سلیمان ناسخ حکم داود شده این قول ابو علی جبائی است و آن غیر معتمد است زیرا که
ناسخ و منسوخ در یک زمان نشود و دیگر انکه بین الحکمین منافات نیست چه از معدوم علما رجوع منافاة لازم آید چنانکه قول هر شد که صاحب
گوسفندان با صاحب کرم مساوی بوده با انچه در مرعی تلف کرده بود از ماحصل آنکه غایتش حکم سلیمان اصوب بود که مشتمل بود
بر رعایت جانبین و از قول حق تعالی که و کلا آتینا حکما و علما حقیقت هر دو حکم ظاهر است پس الهی را چگونه بر اجتهاد حمل توان کرد

ارشی

ارشیر نفس خود بیابد منافی پس رعایت جانبین نفذ امکان اصوب باشد بلا نزاع آنگاه حق تعالی بر سلیمان منت نهاد چنانکه گفت ففهمناها
سلیمان و حق تعالی دعای داود در حق سلیمان اجابت کرده بود و در هر چیز تا بازی بر زنها نزد داود آمده و گفت ای پیغمبر خدای
من زنی بیوه ام و ده نفر عیال دارم آرد بر سر نهاده بودم بادی بر آمد آرد مرا از سر من در ربود و ببرد و من محتاجم
داد مرا از باد بستان داود گفت من ترا آرد بدهم زیرا که مرا با باد حکم نباشد پس زن آرد گرفت و بیرون رفت
سلیمان او را بدید و احوال پرسید چون باز گفت گفت باز گرد و بگوی ای داود من قضا میخواهم نه عطا چون باز گشت و چنین گفت
داود را آن آرد و بوی داد و گفت شاد باش سلیمان آرد بستند و گفت برگرد و بگو که من قضا میطلبم نه عطا برگردید و بوی
داود برسانید داود گفت ترا کسی می آموزد پس زن گفت سلیمان داود سلیمان را حاضر کرد و گفت ای پسر بر باد چه حکم
توان کرد گفت ای پدر اگر چه بزرگ ادبست اما ما را روا باشد که حق کسی را بطلبیم و روز حاجت مر اعضا باشیم باد در زمان حاضر
و دعا کن ما را در زمان و چه که مجلس شریف حاضر شود تا حجت خود بگوید زیرا که باد نیز مامور است داود دعا کرد و سلیمان
آمین گفت حق تعالی باد را بفرستاد داود فرستاد و پرسید چرا این زن را آزردی آرد او را از سر بیفکندی تا طلب را از ان زحمت رسانید بیرون
باد دعوی کرد باد گفت یا رسول الله پیش من کردم بفرمان خدا کردم گفت حال چگونه بود گفت کشتی در دریا سوراخ شده بود و مال
بسیار در آن کشتی بود کشتی غرق شد که در کشتی اهل خود در راه خدا بفروشند چون سلامت بماند پس خدا بفرمان خدا آمدم آن آرد
از بیرون این زن گرفتم و بردم و در سوراخ های کشتی استوار کردم تا بسلامت ماندند داود داد و شکر خدای بجای آورد و چون بود چند
که خبر آن کشتی آمد داود طلب آن کرد بفرستاد و مکی آمد و فرستاد پس آن بیرون زن را خواند و آن همه را تسلیم کرد
و گفت ای زن چه عمل کرده بودی که این حال شد گفت یا رسول الله هیچ نکرده ام که
که روزی ام الا آنکه سائلی را دیدم گرسنه بود گفتم نان داد بعد بودم چون بخورد باز گفت که گرسنه ام و سیر نشدم من او را وعده دادم که
توقف کن تا من بروم و آرد کنم و نان بپزم و بتو دهم چون آرد کردم و نان را دو بردم که این داد دو شیب آمد و من عطایی شدم که تا آن
و روایتی و خاطر باشم که جبرئیل آمد و گفت ای داود زن را بگو که این همه عطاها از آن است وقتی را در حمایت ما حاصل است چند ان
تبر رسد آن والله که هر روز بر ما حلال بهم رسد چنانکه ممنون باد آورد و ما سپهم که ان در یاد است و ما با خلاص آن بیرون آوردیم

ودليلكم من الكافر در باب معرفت امام است حاكم شنيده مرد با آنكه گرد آورد گوش و در رفت سر بند در دو از الحديث الخامس
روايت است از عمرو بن مصعب كه گفت شنيدم ابا عبد الله را كه گفت اترون ان الموصي منا يوصي الى من يريد لا والله ولكنه
عهد من رسول الله صلى الله عليه وآله الى رجل فرجل حتى انتهى الى صاحبه وچون معنى معلوم شده است ترجمه مثل اين حديث كرده آمده احتياج
تكرار نباشد والسلام عليكم ايها المهدي باب در آنكه ائمه نكرده اند هيچ چيز ونكنند هيچ چيز الا بعهدي از خداى تعالى
و بامر او كه مخصوصه ... وزان تجاوز ننمايند و در اين ترجمه حديث الحديث الاول روايت است از معاذ بن كثير از ابي عبد الله عليه السلام كه گفت
... و رسالة وصيت نازل شده از آسمان بر محمد مكتوب بوده و نازل نشده بر محمد كتابي مهر كرده شده الا وصيت پس گفت جبرئيل
يا محمد اين است وصيت تو در ميان امت تو نزد اهل بيت تو پس رسول الله گفت كدام از اهل بيت من يا جبرئيل گفت برگزيده خداى از ايشان
است و ذريه او كه ... اند ميراث بردند علم نبوت را چنانكه ميراث داده آن علم را ابراهيم عليه السلام و ميراث او براى علي است و براى
ذريه تو از صلب علي و چون وصيت نامه را جبرئيل آورد ... بر آن خاتم ها بود پس علي عليه السلام خاتم اول را گشود و هر چه در آنجا بود
عمل نمود و گذشت از آن چنانكه بود پس فتح كرد امام حسن عليه السلام خاتم ثاني را او گذشت بآنچه مامور بود در آن و چون او متوفى شد فتح كرد
امام حسين عليه السلام خاتم ثالث را يافت در آنجا كه قتال كن و قتل كن و مقتول شو و بيرون رو با اقوام براى شهادت كه نيست ايشان را
شهادت الا با تو پس او كرد موافق آنچه در آنجا بود و چون گذشت دفع كرده صحيفه را بامام زين العابدين عليه السلام قبل از آن پس
فتح كرد علي بن الحسين عليه السلام خاتم رابع را او يافت در آنجا كه خاموش باش و سر بزير انداز براى چيزى كه پوشيده است علم آن از مردمان پس
چون متوفى شد دفع كرد نامه را بسوى محمد بن علي ... او فتح كرد خاتم خامس را او يافت در آنجا كه تفسير كن كتاب الله را و تصديق كن پدر
خود را و توريث كن پسر خود را و اصطناع و تربيت نما امت خود را و قيام كن بحق الله عز وجل و قل الحق در حال خوف
و امن و مترس الا خدا را پس اين بجاى آورد آنگاه دفع كرد آن را بمن ... گويد گفتم جعلت فداك يا ابن رسول الله
فانت هو پس گفت ... در من آن نيست ... الا آنچه روى ... معاذ روايت كرد ... گفت گفتم سوال ميكنم خدا را كه
روزى كرده ترا از آباى تو اين منزلت كه روزى كند از صلب تو مثل آن منزلت را قبل از ممات تو گفت قد فعل الله ذلك يا معاذ
... آن را حق تعالى يا معاذ الحمد لله گفت گفتم كيست آن جعلت فداك گفت هذا الراقد اشاره كرد بكسى كه خوابيده و اشاره كرد

بدست خود بسوى عبد صالح يعني موسى كاظم و او خوابيده بود عليه السلام و دلش بيدار و خفتن ... خنده چشم كسى آن خواب
الحديث الثاني روايت است از ابي عبد الله عليه السلام كه گفت وصيت فرستاد الله تعالى از آسمان فرود بر محمد خود كتاب را نيست از وصاياى
... پس گفت يا جبرئيل اين وصيت است بسوى ... از امت تو گفت اى جبرئيل بكدام يك ... پس گفت علي ابن ابي طالب و اولاد او
و در آن كتاب خاتم ها بود از ذهب پس دفع نمود آن را پيغمبر بسوى امير المؤمنين عليه السلام و امر كرد او را بگشايد از آن يك خاتم را و عمل كند
بهر چه در آنجا باشد پس ... امير كه از آنجمله را عمل كرد در آن بآنچه بود پس دفع نمود آن را بسر خود حسن عليه السلام
گشود خاتمى را از آن و يافت در آنجا كه بيرون رو با قومى بسوى شهادت كه شهادت نيست ايشان را الا با تو و بخر نفس خود را
براى خدا پس او چنان كرد آنگاه دفع كرد آن كتاب را بسوى علي بن الحسين عليه السلام پس او گشود خاتمى را و يافت در آن كه اطرق يعني سر بزير
انداز و صمت عادت كن و ملازم منزل خود باش و عبادت رب خود كن حتى يأتيك اليقين تا آنكه بيايد ترا يقين كه موت است
پس چنان كرده دفع نمود آن را بسوى محمد بن علي عليه السلام پس باز گشود او خاتمى را و يافت در آنجا كه حديث كن مردمان را و فتوى ده ايشان را
ولا تخافن الا الله و نشر كن علم اهل بيت ... پس ... دفع كرد آن را بسوى پسر خود جعفر و او نيز گشود خاتمى را و يافت
در آنجا كه حدث الناس وافتهم حديث كن مردمان را و فتوى ده ايشان را و نشر كن علوم اهل بيت را و تصديق آباء صالحين خود
نما و مترس مگر از الله تعالى كه تو در حرز وامان هستى پس چنان كرد آنگاه دفع نمود آن را بسر خود موسى عليه السلام و همچنين دفع كرد موسى
بكسى كه بعد از او بود پس همچنين تا امام مهدي عليه السلام الحديث الثالث روايت است از ضريس كناسي از ابي جعفر عليه السلام كه گفت گفت ...
حمران جعلت فداك ... بگو مرا از آنچه بود از امر علي و حسن و حسين عليهم السلام و خروج ايشان و قيام ايشان بدين الله عز وجل و از آنچه ...
رسيد از قتل ... بر ايشان تا آنكه كشته شدند و مغلوب گشتند پس جواب گفت ابو جعفر كه يا حمران ان الله تبارك
وتعالى قدر ذلك عليهم وقضاه وامضاه وحتمه ... يعني تقدير كرده اين را بر ايشان و قضا نموده و امضا فرموده و ختم كرد آن را
بر اوجه كرد در باب آنچه جارى شده ... از آنچه گذشت وكان ... اسرار ... است كه گوش
نموده گرده و گفت ... فبتقدم علم ذلك اليهم من رسول الله صلى الله عليه وآله قام علي والحسن والحسين عليهم السلام وبعلم صمت من صمت منا
يعني بسبب علم اين امر بسوى ايشان ... رسول الله صلى الله عليه وآله ... قائم شدند حسن و حسين بامر شهادت و نيز علي ...

۲۱۴

حدیث ۵ ازما لله الحجة البالغة الحدیث الرابع مرویست از عیسی بن جعفر که گفت گفتم بحضرت ابا عبدالله رضی الله عنه که آیا نبوده امیرالمؤمنین
ع کاتب وصیت و رسول الله صلی املا کننده بر وی و ملائکه مقربین شهود بر آن پس آن حضرت سر پیش انداخت و بسیار مکث کرده گفت
ای ابوالحسن بحقیقت بود که گفتی لیکن چون که نازل شد امر وصیت بر رسول صلی نازل شد وصیت از جانب الله کتاب مسجل که نازل شد
با آن جبرئیل ع با امنای الله تبارک و تعالی از ملائکه پس گفت یا محمد امر کن باخراج هر که نزد تست الا وصی تو که تا قبض کند از ما وشا بعد [illegible]
[illegible] آن وصیت را یعنی او و ضامن او بوده نبی علی ع پس امر کرد رسول الله صلی باخراج هر که در خانه بود غیر از علی و فاطمه در مابین ستر
و باب پس گفت جبرئیل یا محمد رب تو سلام میرساند بتو و میگوید این کتاب آن چیزی است که من عهد کرده بودم بسوی تو و شرط نموده بر تو
و شاهد شده بآن بر تو و اشهاد کرده بودم بآن ملائکه خود را و کافیست من یا محمد شهید بودن و گفت که [illegible] لرزید [illegible]
مفاصل حضرت و گفت ای جبرئیل رب من هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام صدق عز و جل و بر هذا الکتاب بیاور که
من اوست که سلام است و از وست سلام و بسوی او عود میکند سلام و راست گفته پروردگار من [illegible] کرده [illegible] کتاب را پس
آن کتاب را باو داد و امر کرد که او دفع کند آنرا با امیرالمؤمنین ع پس گفت بخوان آنرا پس خواند [illegible] حرف حرف پس [illegible] گفت ای علی این عهد
پروردگار من تبارک و تعالی بسوی من [illegible] و امانت اوست نزد من بتحقیق که تبلیغ کردم و نصیحت نمودم و ادا کردم
پس علی ع گفت من نیز شهادت میدهم برای تو بابی انت و امی پدرم و مادرم فدای تو باد [illegible] تبلیغ و نصیحت و تصدیق بر آنچه گفتی [illegible]
شهادت میدهد برای تو گوش من و چشم من و گوشت و خون من پس گفت جبرئیل و انا لکما علی ذلک من الشاهدین پس رسول الله صلی گفت یا علی
اخذ کردی وصیت مرا و شناختی آنرا و ضامن شدی برای خدا و برای من وفا کردن را بآنچه در اوست علی ع گفت آری پدرم و مادرم
فدای تو باد بر منست ضمان آن و بر خداست عون من و توفیق من بر ادای آن پس گفت رسول الله صلی یا علی من ارادت دارم
که شهادت دهم بر تو [illegible] بوفا کردن بآن وصیت در روز قیامت پس علی گفت آری گواه باش [illegible] شهادت [illegible] و
[illegible] جبرئیل و میکائیل در مابین من و تو ایستاده الان و ایشان حاضرند و ملائکه مقربین [illegible] تا اشهاد کنم ایشانرا بر تو
پس گفت آری باید که شاهد شوند و من نیز ایشانرا شاهد کردم پس رسول الله صلی ایشان را گواه کرد و از جمله چیزی که اشتراط
کرده بود آنرا [illegible] بامر جبرئیل [illegible] که باری تعالی امر کرده بود آنرا گفت [illegible] یا علی و فا کنی بآنچه در این است [illegible]

از موالات

۲۱۵

از موالات کسی که موالات کرده خدا و رسول را و برائت نموده و عداوت ورزیده برای کسی که معادات کرده خدا و رسول را و برائت
نموده از ایشان بر صبر کردن تو بر کظم غیظ و بردن حق تو و غصب خمس تو و [illegible] حرمت تو گفت قبول کردم یا رسول الله صلی پس گفت
امیرالمؤمنین ع [illegible] که شکافته شده [illegible] که شنیدم جبرئیل را که گفت [illegible] یا محمد بشناسان علی را
که او [illegible] حرمت خواهد شد و این حرمت خدا و حرمت رسول الله است و [illegible] مخضوب بخون [illegible]
غیظ [illegible] گفت امیرالمؤمنین ع که [illegible] چون که فهم کردم این کلمه را از روح الامین جبرئیل [illegible]
[illegible] گفتم آری قبول کردم و راضی شدم اگرچه [illegible] حرمت [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] از سر [illegible] عبط [illegible] پس [illegible] رسول الله صلی [illegible]
کرد فاطمه و حسن و حسین را و اعلام کرد ایشانرا آنچه اعلام کرده بود امیرالمؤمنین را پس گفتند ایشان [illegible] قول او
پس مختوم شد وصیت [illegible] از ذهب که [illegible] النار و دفع کرده شد با امیرالمؤمنین پس گفتم [illegible] ابی الحسن [illegible]
ایا ذکر [illegible] آن وصیت [illegible] سنت الله بود و سنت رسول الله پس گفتم آیا بود در وصیت [illegible] و خلاف [illegible]
بر امیرالمؤمنین ع گفت [illegible] و حرف بحرف [illegible] قول حق تعالی را که انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم
و کل شیء احصیناه فی امام مبین [illegible] رسول الله صلی امیرالمؤمنین و فاطمه را که آیا [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] قبول کردید آنرا پس گفتند بلی [illegible] آن [illegible] علی [illegible]
[illegible] و صاحب کتاب گفت در نسخه صفوانی [illegible] محمد بن احمد بن عبدالله [illegible] صفوان بن مهران [illegible]
ذکر کرده الحدیث الخامس روایتست [illegible] که گفت گفتم بحضرت ابی عبدالله رضی جعلت فداک ما اقل لکم بقاءکم اهل البیت و اقرب
آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] که در اوست [illegible] علی [illegible]
پس چون منقضی شود آنچه در اوست [illegible] آنچه [illegible] او حاضر شده [illegible] النبی صلی [illegible]
[illegible] پس [illegible] اعلام [illegible] او را [illegible]

حسین علیه السلام خواند پیغمبر صحیفه خود را که او را داده بود بنه و تفسیر کرده برای او آنچه را که ... و باقی مانده بود در آن شبهای که قضا
نشده بود پس بیرون رفت برای قتال و بود آن اموری که باقی مانده بود آنکه سوال کرده بود ملائکه از خدای تعالی در نصرت او و اذن
داد ملائکه را پس مکث کرد او را مهیای جهاد و قتال و متاهب شد برای آن تا آنکه مقتول شد پس ملائکه نزول کرده بودند در حالی که منقطع
شده بود مدت او و مقتول گشته بود در کربلا پس او را ملائکه گفتند یا رب اذن دادی ما را و او را انحدار و اذن دادی در نصرت او پس
منفرد شدیم و حالا که قبض کرده بودی او را پس وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا آنکه ببینید او را که چون بیرون آمده باشد
نصرت او کنید و حالا گریه کنید بر او و بر آنچه فوت شده از نصرت او و بدرستی که شما مخصوص شده اید به نصرت او و گریه کردن بر او پس گریان
روز در کربلا ملائکه در نوحه او و در فوت آنچه فوت شده از ایشان از نصرت او پس چون بیرون آید ایشان انصار او باشند باب
در امری که موجب حجت امامت است و دوری ... الحدیث الاول روایت است از ابن ابی نصر که گفت گفتم مر ابی الحسن الرضا را
که هرگاه بمیرد امام به چه چیز شناخته می شود امامی که بعد از او باشد فرمود که امام را علامات است از جمله آنکه بزرگ اولاد پدر خود باشد و دیگر
فضل باشد و وصیت و چون قدوم رکب شود ... جایی آید و گوید که بسوی که وصیت شده گویند بسوی فلان و سلاح در میان ما بمنزله
تابوت در بنی اسرائیل پس امامت با سلاح می باشد هرجا باشد چنانکه روایت کرده علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی جعفر که تابوت
آن بود که حق تعالی نازل کرده بود بر مادر موسی و او موسی را در آن گذاشته بود و بدریا انداخته و این در میان بنی اسرائیل بود و بان تبرک
میجستند و چون موسی را وفات رسید وضع کرد در آن ودیع خود را و هرچه بود نزد او از آثار نبوت و آن را وصیت کرد نزد یوشع بن
نون و همیشه آن تابوت نزد بنی اسرائیل بود و در عزت و شرف و چون در بعضی اوقات استخفاف آن کردند چنانکه صبیان بان لعب کردند
حق تعالی آن را رفع کرد بآسمان و چون سوال نمودند که حق تعالی مبعوث سازد در میان ایشان ملکی طالوت ملک ایشان شد و تابوت را ملک
بر ایشان و بعضی گفته اند که آن تابوت بادام آمده بود و در آن بود صور جمیع انبیا پس تجارت در میان بنی اسرائیل واقع شد و ایشان
آن را استفتاح می کردند با اعدای خود و ملائکه آن را برداشته بسوی بنی اسرائیل آورده بودند و گویند سه ذراع بود و در پیش ... بوده
تا فتح میشد و از چوب شمشاد بود و در آن تابوت سکینه بود و بعضی ریح طیبه با صورت که از جنت آمده بود و جنس مثل طاس ... و گویند
دو بال داشت از زبرجد و زمرد و در ... الحدیث الثانی روایت است از عبدالاعلی که گفت گفتم مر ابی عبدالله را که متوثب ...

امر مدعی مر امامت را چیست حجت بر او گفت آنکه سوال کرده شود از حلال و حرام پس جمیع ایشان را جواب گوید گفت بعد از آن گفت اقبال کرد
پس گفت سه چیز است از حجت که جمع نمیشود در کسی الا که او صاحب الامر باشد یکی آنکه اولی الناس باشد بانکس که قبل از او امام بوده و دیگر آنکه نزد
او باشد سلاح رسول الله و دیگر وصیت باو رسیده باشد چنانکه چون داخل مدینه شوی و سوال کنی از عامه و صبیان در وصیت او گویند که بسوی
فلان بن فلان وصیت شده الحدیث الثالث روایت است که گفت مر ابی عبدالله را که به چه چیز شناخته میشود امام گفت به وصیت ظاهره
و بفضل و بدرستیکه مستطیع نشده احدی که طعنه زده امام را در فم و نه در بطن و نه در فرج چنانکه گفته شود که کذاب است و میخورد اموال مردم
را و مانند آن چه این صفات علامات ... الحدیث الرابع روایت است از معاویة بن وهب که گفت گفتم مر ابی جعفر را که چیست علامات
امامی که بعد از امامی باشد گفت طهارت ولادت و حسن نشأ یا لاتقی و لا تکون بود و لعب کنند الحدیث الخامس روایت است از احمد بن عمر
که گفت سوال کردم رضا را که از دلالت بر صاحب این امر گفت دلالت بر او کبر است و فضل و وصیت و چون رکب وارد مدینه شود و پرسیده
بگویند بسوی که وصیت کرده فلان گفته شود بسوی فلان بن فلان و دوره کنند با سلاح هرجا که باشند آن حامل مسایل حجت باشد
در مسایل ... حجت نمیشود و با آنکه این علم بر سبیل انکار باشد الحدیث السادس روایت است از هشام بن سالم از ابی عبدالله
که بدرستیکه امر امامت در بزرگ باشد مادام که با او عاهتی و آفتی نباشد و نیز هرچه باعث شنیع بشر با امام نباشد الحدیث السابع
روایت است از ابی بصیر که گفت گفتم مر ابی الحسن را که جعلت فداک به چه چیز شناخته می شود امام گفت بخصالی اول آنکه باخبری باشد که
متقدم شده باشد در حق او از پدرش و اشاره باو کرده باشد تا او بر ایشان حجت باشد و وصیت باو کرده باشد و چون سوال کرده شود
جواب گوید و در ساعت اگر از او ساکت شود خود ابتدا کند و خبر دهد بآنچه در فردا بوده و تکلم کند با مردم در کل لسان پس گفت یا ابا محمد
بدهم ترا علامتی پیش از آنکه برخیزی از جای خود پس مکث کردم که ناگاه مردی داخل شد از اهل خراسان پس تکلم کرد با او بعربی و او جواب
گفت او را بفارسی پس گفت آن مرد او را بفارسی کرده ام با حضرت خدای تو که مرا مانع شد که با تو تکلم کردن بعربی نکنم الا آنکه گمان
کردم که تو این زبان را نمیدانی پس گفت سبحان الله که هرگاه بجز نمیدانم که جواب تو بگویم پس مرا چه فضل خواهد بود بر تو پس گفت یا ابا محمد
بدرستیکه مر امام مخفی نمیماند کلام احدی از مردمان و نه کلام طیور و نه بهیمه و لا شیء فیه الروح پس کسی را که این خصال نباشد امام نمیباشد
باب در اثبات امامت در اعقاب و آنکه او عود نکند در برادر و عم و نه در غیر ایشان از قرابات و در آن پنج حدیث است الحدیث

الاول روایت است از ابی عبدالله عم که گفت نبود بعد از امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین همیشه اینست و فی این حدیث که جاریست
این قاعده از علی بن الحسین چنانکه باری تعالی فرموده و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس نباشد بعد از علی بن
الحسین الا در اعقاب و اعقاب اعقاب الحدیث الثانی روایت از یونس بن یعقوب که گفت شنیدم از ابی عبدالله عم که میگفت
ابا داود حق تعالی از انکه گردانید امامت را در دو برادر بعد از حسن و حسین الحدیث الثالث روایت از ابی جریج از ابی الحسن عم که او
سوال کرده شد که آیا باشد امامت در عم یا در خال گفت نه گفتم در برادر چه باشد گفت نه گفتم پس در که میباشد گفت در پسر او و این
وقت ولد او است الحدیث الرابع روایت از ابی عبدالله عم که گفت جمع نمیشود امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین بدرستیکه در
اعقاب و اعقاب اعقاب است الحدیث الخامس روایت از عیسی بن عبدالله که گفت گفتم او را اگر بوده باشد کونی یعنی و نعوذ
بالله ... پس بکجا ... اشاره کرد که ببرادرش موسی عم گفت پس اگر حادث شود در موسی عم پس بکجا انجام نمایم گفت و گفتم
گفتم پس اگر حادث شود در موسی عم و ترک کند برادر بزرگ و پسر کوچک پس بکجا ... گفت ...
و همیشه ابدا ابدا ... در حق تعالی و رسول او ... الحدیث الاول روایت
از ابی بصیر که گفت سوال کردم ابا عبدالله عم از قول ... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم گفت نازل شده در
حق علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام یعنی ایشانند اولی الامر که فرمان ایشان ... و ... واجبات ...
فرمان خدا و رسول ... اطاعت رسول ... برای بیان ...
اطاعت رسول همان اطاعت خداست که من یطع الرسول فقد اطاع الله گفتم مردمان میگویند که چرا نام ... علی و اهل
بیت او ... در کتاب الله عزوجل گفت بگو ایشان را ... رسول الله ... نازل شد بر وی صلوة و ... نکرده بود برای ایشان که
... است در باب ... تا آنکه رسول ... تفسیر کرد آنرا برای ایشان و نازل شد بر ایشان زکوة و تفسیر نکرده بود برای ایشان که از هر
چهل درهم یک درهم است تا آنکه رسول الله صلعم بود که تفسیر کرد آنرا برای ایشان و نازل شد حج ... طواف کنند هفت بار تا آنکه
رسول الله صلعم تفسیر کرد آنرا و نازل شد اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در حق علی و حسن و حسین پس گفت رسول الله صلعم
در حق علی من کنت مولاه فعلی مولاه و گفت وصیت میکنم شما را بکتاب الله و اهل بیتی ... وصیت میکنم شما را که جدا نکنید کتاب

قوا

خدا و اهل بیت من که رسول خدا ایم پس بدرستی سوال کردم من از خدای تعالی که جدائی نیفکند میان ایشان تا آنکه وارد شوند هر دو بر من
در حوض کوثر پس عطا کرد حق تعالی از این و گفت ای امت من باید که شما تعلیم ندهید ایشان را چیزی که ایشان اعلم اند از شما
بدرستیکه ایشان شما را اخراج نمیکنند از باب هدایت و داخل نمیگردانند در باب ضلالت پس اگر ساکت شود رسول الله صلعم
مبین نشود که کیست اهل بیت او هرآینه دعوی خواهند کرد آنرا آل فلان و آل فلان لیکن حق تعالی انزال کرد مجمل احکام و اخبار در
کتاب خود برای تصدیق پیغمبر خود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اینست و فی این حدیث
که حق تعالی اراده کرده هر آینه ببرد از شما رجس و آلودگی را ای اهل بیت رسول خدا و تطهیر کند شما را تطهیر کردنی
و مراد درین خطاب علی بود و حسن و حسین و فاطمه همه آل عبا پس رسول الله صلعم ایشانرا در تحت کسا داخل کرد در بیت
ام سلمه و گفت اللهم ان لکل نبی اهلا و ثقلا و هولاء اهل بیتی و ثقلی ... هر چیزی را اهل نبی و ثقلی بوده و
ایشانند اهل بیت من و ثقل من ... تعلیم ... واجب التعظیم باشند پس ام سلمه گفت
آیا من از اهل تو نیستم یا رسول الله گفت تو بر خیری لیکن اینها اهل بیت منند و ... انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی ... دو چیز را ثقلین گفته زیرا که ... ایشان ... و هر چیز که ... باشد ثقیل گویند و برای
... تعظیم ... ثقلین ... و اجمله ... فانه رسول الله ...
چون منسوب شد رسول الله صلعم علی علیه السلام بوده اولی از مردمان ... تبلیغ کرده بود در حق او رسول الله صلعم و ان ...
او را برای مردمان ... مستطیع باشد بانکه داخل کند در امامت محمد بن علی را و نه عباس
بن علی را و نه یکی از اولاد خود را ... حسن و حسین ... حق تعالی ... فرموده ...
آنرا در تو ... تبلیغ کرده در تو ...
... حسین ... علی و حسن ... اولی بود بولایت برای بزرگی بودن و امام بودن پس چون
... مستطیع ... و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله ... حق تعالی ... اطاعت من و طاعت

چه من و تبلیغ کرده ام من رسول الله صلعم همچنانکه تبلیغ کرده در تو و در حق تو و برده است حسین را از من همچنانکه برده است آنرا از تو
و از پدر تو پس گردید بسوی حسین علیه السلام و بود او هادی از اهل بیت او که مستطیع شود چنانکه دعوی کند بر دیگرها همچنانکه او بود که دعوی میکرد
بر برادر خود و بر پدر خود و اگر اراده میداشتند که صرف کنند امر را از و قادر نمیبودند که بگیرند پس گردید و رسید آن وصیت چنین که
اقتضا شد بسوی حسین علیه السلام چنانکه جاری شد تاویل این آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس گردید بعد از حسین برای علی
بن الحسین پس گردید بعد از علی بن الحسین بسوی محمد بن علی علیه السلام و گفت رجس شک است و بخدا که ما شک نکنیم در پروردگار خود ابدا الحدیث
الثانی روایت از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام مثل آنچه گذشت بعینه الحدیث الثالث روایت از عبد الرحیم بن روح القصیر
از ابی جعفر علیه السلام در قول الله عز و جل النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب
الله راوی گفت گفتم در حق که نازل شده گفت نازل شده در امارت بدرستیکه این آیه جاری شده در اولاد حسین بعد از حسین پس ما اولی ایم
بامر و برسول الله صلعم از مؤمنین و مهاجرین و انصار گفتم اولاد جعفر را در این حقی هست و نصیبی گفت نه گفتم و اولاد عباس را در این نصیبی هست
گفت نه و همچنین تعداد کردم تمام بطون بنی عبد المطلب را پس هر دفعه گفت نه عبد الرحیم گفت و فراموش کرده بودم اولاد حسن را پس داخل
شدم بروی گفتم اولاد حسن را آیا در این نصیبی هست گفت نه بخدا ای عبد الرحیم هیچ محمدی را در این نصیبی نیست غیر از ما الحدیث
الرابع روایت از احمد بن عیسی از ابی عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا گفت یعنی این است
و جز این نیست که ولی شما و صاحب امر شما و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند آنان که اقامه نماز میکنند و زکوة میدهند در حالتی که راکع
باشند در نماز و این آیه در حق امیر المؤمنین است علیه السلام در رکوع چنانکه مشهور است و چون سوال از معنی ولی بود حضرت فرمود
یعنی اولی بکم ای احق بشما و بامور شما از انفس شما و اموال شما الله است و رسول او و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند یعنی
علی و اولاد او از ائمه علیهم السلام تا روز قیامت پس وصف کرد حق تعالی ایشانرا و گفت الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون و گفت چنان بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صلوة ظهر بود و دو رکعت آنرا بجا آورده بود و در رکوع بود و بر او حله بود
قیمتش هزار دینار و حضرت رسول الله صلعم پوشانیده بود آنرا بآنحضرت امیر المؤمنین و از نجاشی بود بر حضرت رسول فرستاده بود ناگاه
سائلی آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله و اولی بالمؤمنین من انفسهم ای ولی مؤمنان از نفس ایشان تصدق کن بر مسکینی پس آنحضرت

طرح

طرح کرد حله را بسوی او و ایما کرد بدست خود که آنرا بردار پس حق تعالی در شان او نازل ساخت این آیه مذکوره را و گردانید انعام نعمت
اولاد او محمد بنعمت علی پس هر کس که برسد بمرتبه امامت از اولاد او متصف میشوند باین صدقه بگردانند در وقت رکوع و گفت آن سائلی از ملائکه بود
و آنان نیز که سوال از اولاد او میکردند از ملائکه بودند الحدیث الخامس روایت از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از زراره و فضیل بن
یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معویه و ابی الجارود جمیعا از ابی جعفر گفت امر کرد باری تعالی رسول خود را بولایت علی و انزال
کرد بر او انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و فرض ولایة اولی الامر و نمیدانستند مردمان که چه چیز است آن
پس امر کرد حق تعالی محمد را بآنکه تفسیر کند برای ایشان از ولایت را چنانکه تفسیر کرد برای ایشان صلوة و زکوة و صوم و حج را پس چون
آمد این امر بر او از جانب خدا تنگ شد سینه رسول الله صلعم و تخوف شد از آنکه مبادا مردمان مرتد شوند از دین خود
و تکذیب او کنند و چون صدر مبارک تنگ شد مراجعه کرد به پروردگار خود پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی او یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس پس صدع بامر الله عز ذکره یعنی آشکارا کلام کرد
بامر خدا پس قائم شد بامر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم و ندا کرد که الصلوة جامعة و امر کرد حاضران را که غایبان را خبر کنند و امر کرد مردم
تا که تبلیغ کنند شاهدان بغایبان چنانکه مشهور است و گفت ابو جعفر که فریضه نازل میشد بعد از فریضه دیگر و ولایت آخر فرائض
بود و نازل فرمود عز و جل الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا امروز تمام کردم دین شما را و تمام
ساختم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما اسلام را که دین شما باشد یعنی بعد از اینکه فرض ولایت کردم تمام نمودم نعمت را چه با حال
ناتمام بود چون آن امر تمام شد نعمت من بر شما و ابو جعفر گفت می حق تعالی فرموده انزال نمیکنم بر شما بعد از این فریضه که کامل
گردانیدم من برای شما فرایض را چه این منع الکامل دین است والا ناقص میماند آن و بر خدا و رسول واجب است اکمال دین تا بعیات
بعد از فوت رسول صلعم از دنیا الحدیث السادس روایت از ابی بصیر که گفت نشسته بودم نزد ابی جعفر که مردی گفت او را حدیث
کن مرا که ولایت علی از جانب الله بود یا از جانب رسول خدا پس آنحضرت غضبناک شد و گفت و یحک رسول الله صلعم خائف تر بود در پای
خدا از آنکه بگوید چیزی که خدا امر نکرده باشد او را بلکه الله تعالی افتراض کرده است چنانکه افتراض نموده الله تعالی نماز و زکوة و
صوم و حج را او آیه و لو تقول علینا بعض الاقاویل تا آخر ثلث و در آن حق الحدیث السابع روایت از ابی علیه السلام که گفت باید

دیگر شنیدم ابا جعفر را که گفت فرض کرد الله تعالی بر عباد خود پنج چیز را و ایشان اخذ کرده اند چهار را و ترک کرده اند واحد را گفتم

آیا تفسیر میکنی آن را برای من جعلت فداک پس گفت اول الصلوة نازل شده بود و مردم ندانستند که چگونه کار کنند پس جبرئیل آمد نازل

و گفت یا محمد خبر کن ایشان را باوقات صلوة ایشان پس نازل شد زکوة و گفت یا محمد خبر کن ایشان را باوقات صلوة از زکوة ایشان چنانکه

خبر دادی ایشان را پس نازل شد روزه و رسول الله صلی الله علیه و آله چون روز عاشورا شد صوم ساخت که اهل حوالی خود از قریها روزه گرفتند

امروز پس نازل شد شهر رمضان میان شعبان و شوال پس بعد ازان که میان شعبان و شوال شد نام آن رمضان شد پس چون حج

امر کرد صوم این شهر رمضان شد که بسم الله است پس نازل شد حج و نازل شد جبرئیل و گفت خبر کن ایشان را از حج ایشان چنانکه

خبر داده ایشان را از صلوة و زکوة و صوم ایشان پس نازل شد ولایت و این در روز جمعه بود در عرفه آمده و نازل فرمود الله تعالی الیوم

اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بود کمال دین بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام و در حدیث گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که امت من جدید

العهد اند بجاهلیت و هرگاه خبر کنم ایشان را باین امر در حق ابن عم خود هرکدام قائل بچیزی خواهند شد پس گفتم

در نفس خود گفتم بی آنکه ناطق شود زبان آن لسان من پس آمد عزیمتی از جانب الله عز و جل عزیمت قاطعه و وعید بود در آنکه اگر تبلیغ نکنم

مرا عذاب کند پس نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من

الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین پس بگرفت رسول الله دست علی علیه السلام و گفت ای گروه مردمان نبوده پیغمبری از انبیاء

کسانی که قبل از من بوده اند الا که او را امر ساخته حق تعالی پس دعوت او را اجابت نموده و من مسئولم و شما مسئولید پس چه خبر

شما خواهید گفت گفتند گواهی میدهیم که تو تبلیغ کردی و نصیحت نمودی و ادا کردی آنچه بر تو بوده جزاک الله افضل جزاء المرسلین پس گفت

اللهم اشهد و سه بار گفت این کلام را پس گفت ای گروه مسلمانان این علی ولی شماست بعد از من پس باید تبلیغ کند شاهد

شما غایب را ابو جعفر گفت و بود رسول الله امین خدا بر خلق خدا و بر غیب او و دین او آنچنان دینی که مرتضی کرده

برای خود از ایشان پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله را چون حاضر شد آنچه حاضر شد پس خواند علی را و گفت یا علی بدرستیکه رسول الله

من اراده دارم که موثق سازم ترا برانچه موثق ساخته خدای تعالی مرا بران از غیب خود و علم خود و از دین خود که راضی شده

بان برای خود پس شریک نکرده الله تعالی احدی را در ان از خلق خود با وی پس بدرستیکه علی را چون حاضر شد آنچه حاضر شد

خواند اولاد خود را و ده و دوازده نفر بودند پس گفت برای ایشان برای من بدرستیکه حق تعالی ابا داده الا آنکه بگرداند در من سنتی

از سنن یعقوب علیه السلام بدرستیکه یعقوب دعوت کرد اولاد خود را و ده و دوازده نفر بودند پس خبر کرد ایشان را بصاحب ایشان پس بدانید که من

خبر میکنم شما را بصاحب شما و بدانید که این دو کس این دو فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین پس بشنوید از ایشان و اطاعت کنید ایشان را

و مواززت و معاونت نمائید ایشان را پس بدرستیکه من ایشان را موثق ساختم بانچه موثق ساخته بود رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بران از آنچه موثق

ساخته خدای تعالی او را بان از خلق خود و از غیب خود و از دین خود که برگزیده آن را برای خود پس واجب گردانید الله تعالی برای ایشان

از علی علیه السلام آنچه واجب گردانیده برای علی از رسول الله صلی الله علیه و آله پس ثابت نبود برای یکی از ایشان فضل بر صاحب خود الا به بزرگی و سن بدرستیکه حسین

را چون حاضر شد حسن را طلب کرده در مجلس آنکه حسن بر حسین پس چون حسن را حاضر شد آنچه حاضر شد تسلیم کرد بحسین پس حسین

را چون حاضر شد آنچه حاضر شد خواند دختر بزرگ خود را فاطمه بنت الحسین علیهما السلام پس دفع کرد بسوی او کتابی ملفوف و وصیت ظاهره

و علی بن الحسین علیه السلام در آن وقت مبطون بود بمرض شدید او را الا آنکه جان دادی پس دفع کرد فاطمه آن امانت را بسوی علی

بن الحسین علیه السلام پس گفت هذا آن کتاب که دیده بسوی ما آمده الحدیث الثامن روایت است از ابی الجارود و از ابی جعفر علیه السلام مثل این حدیث

بعینه الحدیث التاسع روایت است از ابی بصیر گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام بدرستیکه مردی از قبیله ملاقات کرد مرا و گمان میکند

آن بود که محمد بن الحنفیه امام بوده پس ابو جعفر علیه السلام غضبناک شد و گفت آیا نگفتی جواب او را گفت گفتم لا و الله ندانستم که چه بگویم

گفت آیا خبر نکردی او را که رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی علی و حسن و حسین پس چون گذشت علی علیه السلام وصیت کرد بحسن و حسین و اگر میگفت

با قطع وصیت از ایشان بر او انبه میرود حکمت که مادر مدعی بوده ترا هرگز مثل تو موجود که بحقیقت میکرده باشد وصیت کرد حسن بحسین و اگر میگفت

قطع کرده وصیت را از او هرگز نه مساوات جستی که من وصی امامم مثل تو از رسول الله علیه السلام و از جد خود و بنود چنانکه انکار میکند قال الله

عز و جل و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض این آیه در ما نازل شده و در ابناء ما جاری شده چنانکه عام باشد در ما باب الاشارة و النص

علی امیر المؤمنین علیه السلام و درین نه حدیث است الاول روایت است از زید بن الجهم الهلالی از ابی عبد الله علیه السلام که گفت چون نازل شد ولایت

علی بن ابی طالب علیه السلام و بود از قول رسول الله صلی الله علیه و آله سلموا علی علی بامرة المؤمنین امیر صاحب امارت و امره صاحب امر گردانیده شده است از امارت

یعنی سلام کنید بجا آورده او را امیر المؤمنین بگوئید و درین باب تا که بیشتر در حق ابی بکر و عمر واقع شد در آن روز از ای زید زیرا که چون

رسول خدا گفت این دو قول اگر برخیزند و سلام کنید بر او بامرة المؤمنین ایشان گفتند یا رسول الله آیا این از جانب خداست یا از جانب
رسول خدا رسول خدا گفت از جانب خدا و رسول خدا پس حق تعالی فرمود و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم
الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون یعنی مشکنید ایمان و عهود خود را بعد از توکید و مبالغه در آن و حال آنکه کرده اید الله
ضامن بر خود کفیل و ضامن بدرستیکه الله تعالی میداند آنچه میکنید و مراد ازین قول قول رسول بوده است که این دو را گفته است
در جواب قول آن دو زیرا که گفته بودند که از جانب خداست یا از جانب رسول خدا و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة هی ازکی من ائمتکم مباشید شما مثل عورتی که ریسمان رشته خود را بعد از قوت
تمام نقض کرده از روی انکاث کرد و اکردن رشته است اما تند میکنید شما ایمان خود را از روی دخل و مذمت و مکر و فساد در
اگر ائمه بوده باشند که ازکی باشند از ائمه شما او وی گفت جعلت فداک ائمه در قرآن ائمه است گفت ای والله ائمه است گفتم بدرستی
که ما این را میخوانیم گفت گفت ما اربی چیست اربی و اشاره کرد بدست خود پس طرح کرد دست را انما یبلوکم الله به بدرستیکه
میآزماید خدای تعالی شما را بان یعنی بعلی و لیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن
یضل من یشاء و یهدی من یشاء و هر آینه بیان میکند برای شما در روز قیامت آنچه در آن اختلاف میکردید و اگر خدا
خواسته باشد میکرد شما را امتی یکی بر امر واحد و لیکن اضلال میکند کسی را که میخواهد یعنی تخلیه در فعل بد او و هدایت
مینماید کسی را که میخواهد و لتسئلن یوم القیمة عما کنتم تعملون و هر آینه مسئول خواهید شد در روز قیامت از آنچه بوده اید که میکردید
و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها و اخذ میکنید ایمان خود را دخل و دغل و مفسده و مکر بوده میان خود
پس گردانیده میلغزد قدم شما بعد از ثبوت آن یعنی بعد از مقاله رسول الله صلی الله علیه و آله در علی ع و تذوقوا السوء بما صددتم
عن سبیل الله و بچشید انتقام بدی را بآنچه صدود کردید و منع نمودید از سبیل خدا که آن علی بوده و لکم عذاب عظیم
الحدیث الحادی عشر روایت از ابی حمزه ثمالی است که گفت شنیدم از ابی جعفر ع که میگفت چون قضا و ادا کرد محمد ص
نبوت خود را و مستکمل ساخت ایام خود را وحی کرد حق تعالی بسوی او که یا محمد بجا آوردی نبوت خود را و کامل کرد ایدی
ایام خود را پس بگردان علمی را که نزد تست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم را و آثار علم نبوت را در اهل بیت خود نزد علی ع

ابی طالب ع بدرستیکه من قطع نمیکنم علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در عقب از ذریه تو همچنانکه قطع نکرده ام
آنرا از ذریات انبیاء الحدیث الثانی عشر روایت از عبد الحمید از ابی عبد الله ع که گفت وصیت کرد موسی ع بیوشع
بن نون و یوشع باولاد هرون وصیت کرد باولاد هرون و نه باولاد خود و نه باولاد موسی بدرستیکه حق تعالی را اختیار است در همه چیز و حق میسازد
کسی را که خواسته باشد از آنکس که خواهد و بشارت کرده اند موسی و یوشع بمسیح ع پس چون مبعوث شد مسیح ع گفت ایشانرا که خواهد
آمد بعد از من پیغمبری که نامش احمد است و از اولاد اسمعیل چنانکه می آید تصدیق من و تصدیق شما و عذر من و عذر شما جاری میشود
وصیت بعد از من در حواریین در مستحفظین و بدرستیکه نامیده الله تعالی ایشانرا مستحفظ زیرا که استحفاظ اسم اکبر کرده اند
و آن کتابیست که دانسته میشود بدان علم هر چیزی را که با انبیا بوده است میگوید حق تعالی لقد ارسلنا رسلنا من قبلک و انزلنا
معهم الکتاب و المیزان بتحقیق که ارسال نمودیم رسل را پیش از تو یا محمد و انزال فرمودیم با ایشان کتاب را و میزان را و گفت که
کتاب اسم اکبر است یعنی جمیع العلم بدرستیکه معروف و مشهور شده از آنچه مدعو است کتاب تورات و انجیل و فرقان در آنها
کتاب نوح و کتاب صالح و شعیب و ابرهیم پس خبر کرده الله تعالی که ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی پس
کجاست آن صحف ابراهیم بدرستیکه صحف ابرهیم اسم اکبر است و صحف موسی اسم اکبر است چنانکه همیشه وصیت بوده در عالم بعد
از عالم تا آنکه دفع کرده اند آنرا بسوی محمد ص پس چون مبعوث ساخته الله تعالی محمد را ص و انقیاد کرده برای او عقب او از
مستضعفین دین او و تکذیب کرده اند او را بنو اسرائیل آنحضرت دعوت کرد بسوی خدا و جهاد نمود فی سبیل الله پس انزال فرمود
باری تعالی بر او که اعلان کن فضل وصی خود را پس گفت یا رب بدرستیکه عرب قومی جفاة اند نبوده در میان ایشان کتاب را و مبعوث
نشده بسوی ایشان پیغمبری و نشناخته اند فضل نبوات انبیا را و نه شرف ایشانرا و ایمان نمی آورند اگر خبر دهم ایشانرا
بفضل اهل بیت خود پس گفت باری تعالی و لا تحزن علیهم و قل سلام فسوف یعلمون الله و ذلک مشهور است در این باب
و بگو سلام بر شما باد بسبب خواهند دانست پس ذکر کرد از فضل وصی خود ذکری که واقع شده نفاق در قلوب ایشان و رسول الله
آنرا دانست و آنچه میگفتند شنید پس گفت حق تعالی و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن
الظالمین بآیات الله یجحدون یعنی بتحقیق که میدانیم که تو تنگ میشود سینه با آنچه میگویند پس بدرستیکه ایشان تکذیب تو نمیکنند و لکن

فالاانه بایات هذا جاهدا انه بان لکن جاهد بغیر جمی که اینها نزا باشد و بو حضرت رسول الله صلعم که تالیف میکرد ایشان را و استمالت
میفرمود بعضی را بر بعضی و هنیه اخراج میکرد برای ایشان غزیرا در قصل وحی خود تا آنکه نازل شد این آیه پس افتتاح حبیب بر ایشان
یعنی که اعلام کرد بموت خود و خبر شد برکت حج و پس گفت باری تعالی فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب یعنی چون فارغ شوی
از صلوة مکتوبه رحمت شو بسوی پروردگار خود در دعا و رغبت کن بجانب او در مسئله که میدهد ترا و این روایت از ابی حمزه
و ابی عبد الله و ابن عباس است یعنی نصب یعنی مشغول رحمت شو در دعا کی در دبر صلوة و بعضی ما در آن یاد کرد چون فارغ
شوی از جهاد اعدای خود رحمت شو بعبادت یا بجهاد نفس یا چون فارغ شوی از ادای رسالت رحمت شو برای طلب شفاعت
و رغبت کن جواب خود را به پروردگار خود با تضرع کن بسوی او و رغبت جنت بوده و در ... [illegible] حضرت [illegible] فرموده
که حق تعالی میگوید چون فارغ شوی پس نصب کن علم خود را و اعلان کن وصی خود را پس اعلام کرد بایشان فضل وصی خود را علانیه پس
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و سه نوبت گفت پس گفت در حکمت خبر ترا [illegible] مبعوث
میسازم فردا مردی را که خدا را دوست داشته باشد و رسول را دوست داشته باشد خدا او را دوست داشته باشد و رسول
او را دوست داشته باشد قرار نباشد تعریض کند کسی را که راجع کرده و سبول لهذا اصحاب خود را و اصحابش او را [illegible] نمایند و
گفته است رسول الله صلعم علی سید المومنین و علی عمود الدین علی [illegible] است و ستون دین و امامت است و او کسیست که
بزند مردم را بسیف بر حق بعد از من و گفته در حق علی که حق با علیست هر جا که مایل شود و گفت من ترک میکنم در میان شما دو امر را
اگر اخذ کنید بهر دو گمراه نشوید هرگز کتاب الله و عترتی اهل بیتی ایها الناس بشنوید تحقیق که منع کردم شما و شما وارد
خواهید شد بر من در حوض کوثر پس سوال خواهم کرد از آنچه کرده باشید در حق ثقلین و ثقلین کتاب الله است و اهل بیتم
پس ساکت شوید ایشان را اگر باک میشوند و تعلیم ندهید ایشان را زیرا که ایشان اعلم اند از شما پس واقع شده بر ایشان
حجت بقول بحجت و بتبائی که خواهند از مردمان و بحجت حق تعالی القاء میکرد و فضل اهل بیت را الکلام و بیان [illegible]
ایشان را بقول آن انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا چنانکه گذشت تفسیر آن و گفت و اعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی بدانید که هر چه غنیمت می یابید از چیزی بدرستیکه مر خدا راست خمس آن

و در

و در رسول را و مراد اهل قرابت رسول را پس گفته جل ذکره و آت ذا القربی حقه عطا کن یا رسول اهل قرابت خود حق او را و او علی و
وحق او وصیت بود داد که برای وی کرده بود و اسم اعظم و میراث علم نبوت را پس گفته قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی سوال بکنم برای آن از شما اجری را الا محبت و مودت در حق خویشان من پس گفت هرگز بسکر و اذا الموءودة سئلت
بای ذنب قتلت میگوید که سوال میکنم شما را از مودت که نازل کرده ام برای شما فضل آن را آن مودت ذی القربی است
بکدام گناه کشته اید ایشان را یعنی چون عمل بآن نکرده اید گویا کشته اید ایشان را بگو روایت شده از ابی جعفر که مودت نیز
هم است و او و همچنین روایت شده از ابن عباس و در مجمع البیان و جوامع نیز چنین است و در بیان قراة است پس گفته در حجت
آن [illegible] مودت را نیز هم و [illegible] و مراد رحم است و قرابت [illegible] قاطع آن را سبب قطع آن و مراد قرابت
رسول الله است و مرویست از باقر و صادق ع که مراد رحم و قرابت و گفته هو من قبل فی مودتنا و ولایتنا [illegible] از
باب حذف مضاف [illegible] و گفته است باری تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفت کتاب ذکر است و آل محمد اهل
آن ذکر امر کرد حق تعالی بسوال از ایشان اگر نمیدانند امر کرده بسوال از جهال و نامیده حق تعالی قرآن را ذکر جا که گفته و انزلنا
الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون فرستادیم برای تو ذکر را تا بیان کنی برای مردمان آنچه نازل شده
بسوی ایشان [illegible] که متفکر شوند و گفته حق تعالی و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون این قرآن هر آینه ذکر است برای
تو و برای قوم تو و ایشان پس از تو سوال خواهند شد و گفته اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و گفت و لو
ردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم پس رد کرد امر مردم را بسوی اولی الامر از
که امر کرده بطاعت ایشان و رد بسوی ایشان پس چون رجوع کرد رسول الله صلعم از حجة الوداع نازل شد بر او جبرئیل و
گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین یعنی ای پیغمبر تبلیغ کن رسالت تمام آنچه نازل شده بتو در شب معراج از پروردگار تو و اگر نکنی پس تو تبلیغ
نکرده رسالت او را [illegible] و خدا عاصم و حافظ تست از مردمان پس رسول الله صلعم ندا کرد مردمان را تا جمع
شدند پس امر کرد [illegible] پس رسول منبری ساخت

از آنجا رها از بالا نهای شتران و گفت ایها الناس من ولیکم کیست ولی شما و اولی بر شما از نفس شما پس هم گفتند الله و رسوله
پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه سه نوبت پس واقع شد حسکه نفاق بعضی چند
انفاق در دلهای قوم و شکی شد در ایشان پس گفتند حق تعالی نازل نکرده این را بر محمد هرگز و اراده نداشت الا آنکه بلند کند ضبع
و عضد ابن ابی طالب عم خود را پس چون مدینه آمد انصار آمدند و گفتند یا رسول الله بدرستی که حق تعالی احسان کرده بما و شرف
داده ما را بتو و نزول تو در میان ما بتحقیق که شاد کرده حق تعالی دوست ما را و مسرور ساخته دشمن ما را و تحقیق که می آیند
اکنون بسوی تو وفودی و جماعتی پس نمی یابند نزد تو که عطا کنی ایشان را پس شماتت کنند بتو اعدای تو خواهیم که تو پس
مارا خوش می آید که ثلث کنی از ثلث اموال ما را تا چون نزد تو آیند جماعتی از اهل مکه داشته باشی چیزی که ایشان را بدهی
پس رد نکرد رسول الله بسوی ایشان چیزی را و منتظر بود آن چیزی که از پروردگار آید پس جبرئیل نازل شد و
گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس قبول نکرد اموال ایشان را پس منافقان گفتند این نازل نشده بر محمد
از جانب خدا و مرادش نیست الا آنکه رفع کند مرتبه ابن عم خود را و حمل نماید بر ما اهل بیت خود را دیروز گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه امروز می گوید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس چون نازل شد بر او آنچه گفتند اراده کرده آنکه
بدهد اموال و قیام ما را بایشان پس جبرئیل آمد و گفت یا محمد بدرستیکه تو ادا کردی نبوت خود را و کامل کردی ایام خود را
پس بگذار اسم اکبر را و میراث علم و آثار نبوت را نزد علی بدرستیکه من نمی گذارم زمین را الا که در میان ایشان
عالمی که شناخته شود با آن طاعت من و شناخته شود با آن ولایت من و او بوده باشد حجت برای کسانی که متولد شوند میان فوت پیغمبری
تا خروج پیغمبری دیگر گفت پس وصیت کرد بسوی ایشان باسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت و وصیت کرد بسوی او بهزار کلمه
و هزار باب که مفتوح شود از هر کلمه و باب هزار کلمه و باب الحدیث الثالث عشر روایت از بشیر الدهان از ابی
عبد الله علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در مرضی که فوت شد در آن گفت بخوانید برای من خلیل مرا پس عایشه و حفصه فرستادند
نزد پدران خود و چون آن دو حاضر شدند حضرت روی از ایشان گردانید و باز ایشان نزد حضرت
باز گفت بخوانید بسوی من خلیل مرا پس ارسال کردند بسوی علی پس چون نظر کرد بسوی او و خود را برداشت و وصیت کرد چند آنکه

پس

پس چون خارج شد حضرت علی آن دو نفر او را ملاقات کردند و گفتند رسول خدا بتو چه گفت و خلیل تو چه حدیث کرد ترا گفت حدیث
کرد مرا بهزار باب از علم که فتح میکند هر بابی هزار باب دیگر را الحدیث الرابع عشر روایت کرده ابو بکر حضرمی از ابی جعفر علیه السلام
که گفت تعلیم داد رسول الله صلی الله علیه علی را هزار حرف که هر حرفی فتح کرد هزار حرف دیگر را الحدیث الخامس عشر روایت از ابی بصیر
از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بوده است در ذؤابه سیف رسول الله صحیفه صغیره گفتم یا ابن رسول الله چه چیز بوده در آن صحیفه گفت
حرفی چند که فتح کرده هر حرفی از آن هزار حرف دیگر ابو بصیر گفت گفت ابو عبد الله علیه السلام بیرون نرفته دو حرف از آن تا این ساعت
الحدیث السادس عشر روایت از فضیل بکره که گفت گفتم با ابا عبد الله را فدایت شوم آیا این را که غسیل می کنی
یا ... محمد و گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که علی را امر کرد من هرگاه من بمیرم پس مشغول غسل من شو آب را از آب بئر
غرس پس بغسل کن مرا با آن و کفن کن و تحنیط کن پس چون فارغ شوی از غسل من و کفن من پس بگیر جوامع کفن مرا و مرا بنشان پس سؤال
کن از من هر چه خواهی بحق خدا که سؤال نکنی از من از چیزی الا که جواب تو گویم در آن الحدیث السابع عشر روایت از
ابان بن تغلب از ابا عبد الله علیه السلام که گفت چون حاضر شد رسول را موت و داخل شد بر او علی علیه السلام پس داخل کرد سر خود را در جامه
او پس گفت یا علی چون بمیرم غسل بده مرا و کفن کن مرا پس مرا بنشان و سؤال کن و بنویس الحدیث الثامن عشر
روایت از یونس بن رباط که گفت داخل شدم من و کامل تمار برابی عبد الله علیه السلام کامل گفت فدایت شوم حدیثی روایت کرده
مرا از حضرت تو فلان گفت ذکر کن آن را پس گفت حدیث کرد مرا که رسول الله صلی الله علیه حدیث کرد علی را بهزار باب روز فوت خود
که هر بابی فتح کرده هزار باب دیگر پس آن هزار را هزار باب پس آن حضرت گفت بتحقیق که بوده است این و نشده است گفتم
فدایت شوم ظاهر شده آن برای شیعه شما و دوستان شما گفت ای کامل بابی از آن یا دو باب گفتم فدایت شوم پس روایت
نشد از فضل شما از هزار هزار باب الا بابی یا بابین گفت و نزدیک نیستید شما که روایت کنید شما از فضل ما آنچه روایت شده
از فضل ما الا الف غیر معطوفه یعنی حرف الف منفصل بغیر باب سابع در اشارات و نص بر حسن بن علی علیه السلام و در بیان آن چند حدیث الحدیث
الاول روایت از سلیم بن قیس که گفت شاهد بودم وصیت امیر المؤمنین را علیه السلام حینی که وصیت میکرد به پسر خود حسن علیه السلام و شاهد کرد
بر وصیت حسین را و محمد را و جمیع اولاد خود را و رؤسای شیعه خود را و اهل بیت خود را پس دفع کرد بسوی او کتاب را و سلاح را

و گفت که ای پسر من امر کرده مرا رسول الله صلی الله علیه و آله که وصیت کنم بسوی تو و دفع نمایم بسوی تو کتب خود را و سلاح خود را همچنانکه وصیت
کرده بمن رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع کرده بسوی من کتب و سلاح خود را و امر کرده مرا که امر کنم ترا هرگاه حاضر شود ترا موت که دفع کنی آنرا
بسوی برادر خود حسین علیه السلام پس متوجه شد بسوی پسر خود حسین و گفت امر کرده ترا رسول الله صلی الله علیه و آله که دفع کنی آنرا بسوی پسر خود پس اخذ کرد
دست علی بن الحسین را و گفت ترا امر کرده رسول الله صلی الله علیه و آله که دفع کنی آنرا بسوی پسر خود محمد بن علی و بخوان برو از رسول الله و از
من سلام را الحدیث الثانی روایت از ابی جارود از ابی جعفر علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام چون حاضر شد او را موت گفت مر پسر خود
حسن را نزدیک شو بسوی من تا راز گویم با تو آنچه اسرار کرده بسوی من رسول خدا و موثق سازم ترا بر آنچه موثق ساخته مرا
رسول خدا بر آن پس بجای آورد آنچه خواست الحدیث الثالث حدیث کرده اند جماعتی که حدیث کرده اند [illegible]
که علی علیه السلام هنگامی که سیر کرد بجانب کوفه استیداع نموده نزد ام سلمه کتب خود را و وصیت خود را پس چون رجوع کرد حسن علیه السلام مطالبه
نمود آنرا بسوی حسن الحدیث الرابع روایت از جابر از ابی جعفر علیه السلام که گفت وصیت کرد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی حسن و اشهاد کرد
بر وصیت خود حسین را و محمد را و جمیع اولاد خود را و رؤسای شیعه خود را و اهل بیت خود را پس دفع کرد بسوی او کتاب و
سلاح را پس گفت حسن را ای حسن امر کرده مرا رسول الله که وصیت کنم بسوی تو و دفع کنم بسوی تو کتب خود و سلاح خود همچنانکه
وصیت کرده بسوی من رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع کرده بسوی من کتب و سلاح خود را و امر کرده مرا که امر کنم ترا هرگاه حاضر شود ترا
موت که دفع کنی آنرا بسوی برادر خود حسین پس اقبال کرد بر پسر خود حسین علیه السلام و گفت امر کرده ترا رسول الله صلی الله علیه و آله که
دفع نمایی آنرا بسوی پسر خود پس اخذ کرد دست این پسر خود علی بن الحسین علیه السلام پس گفت مر علی بن الحسین را ای فرزند
امر کرده رسول الله صلی الله علیه و آله که دفع نمایی بسوی این پسر خود محمد بن علی و بخوانی او را از جانب او و من سلام را پس اقبال کرد بر
این پسر خود حسن و گفت ای پسر من انت ولی الامر و ولی الدم پس اگر عفو کنی ترا میرسد و اگر قتل کنی پس یک ضربت بیک ضربت
یک ضربت است تا اثم نیاید الحدیث الخامس روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین را ضربت زدند اطلاق کردند بر او ... و
گفته شد او را که یا امیر المؤمنین وصیت کن پس گفت ثنی لی وسادة ... کرده ... برای من آنرا پس گفت الحمد لله حق قدره متبعین
امره احمده کما احب لا اله الا الله الواحد الاحد الصمد کما انتسب ای او احد یعنی سپاس مر خدای را حمد او قدر

او در حالتی که تا جان باشیم امر او را یعنی حفظ اسرار او و عهد او مکتوم چنانکه دوست داشته آنرا ... الا که واحد احد است
همچنانکه منتسب شده است او ما یک ای مردمان هر مردی ملاقی است ... و ملاقی در فرار خود چیزی را که فرار میکند از وی اجل ساق نفس است
بسوی او و هرب بسوی او موافقت او ... که ... ایام را که بحث کنم از آن از مکنون این امر پس اجل را پس ابا کرد
باری تعالی الا اخفا آنرا هیهات چه دور است علم مکنون مخزون او اما وصیت من آنست که شریک نشوید با خدا احدی ذکره چیزی را و محمد را
ضایع نکنید سنت او را اقامه کنید این دو عمود را و روشن کنید این دو مصباح را ... شما را ... ما دامی که
متفرق نشده اید تحمیل کرده ... هر کسی را ... مجهود او ... از جهله و مخفف بود ... رحیم است و امام
علیم ... قوم است من دیروز صاحب شما بودم و امروز عبرتم برای شما و فردا مفارقتم از شما اگر ثابت ...
باسداد ... المراد و اگر ... پس من بودم ... که ... در ...
و ... که ... شده در ... آن ... بودم ... جاری که ...
... شما ... من ... جسد ... ساکن بوده بعد از حرکت ... ساکت بوده بعد از نطق ...
... شما ... ساکن ... اطراف من ... برای شما ...
... کردم شما را ... فراق ... ایام ... باری تعالی از ...
... من ... اگر باقی ماندم ولی دم خود باشم و اگر فانی شوم پس ... و عفو برای من ...
حسنه پس عفو کنید ... آیا دوست ندارید که ... شما را ... ساحرة علی ...
... ایام ... ایها الله ...
... بعد الموت ... و حق تعالی ... از ...
کند ... بعد از موت ... پس ... اقبال نمود بسوی حسن گفت
ای فرزند من ضربة مکان ضربة ... یک ضربت بجای یک ضربت باید در قصاص ... الحدیث الخامس
روایت از علی بن ابراهیم ... که گفت چون ضربت زد ابن ملجم لعین مر امیر المؤمنین را ... امیر المؤمنین ... حسن

را حسن هرگاه من بمیرم جنتی برسان این علم را و حنوط کن برای او در کفانسه گوشه قبری وصف کرد برای عقیلی الموضع را برابا بطلب
کامل موضع شوا برسان کفانی و روایس کلوبران پس گیجند از او و اهدان بدرستیکه او و دلیت از او دعهای نیزان عاب.
عنه و در اشارت بسوی حسین بن علی عم و درین سه حدیث است الحدیث الاول روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر را عم که
میگفت چون حاضر شد امام حسن را وفات فرمود مر امام حسین را که ای برادر من بدرستیکه من وصیت میکنم ترا بوصیتی پس حفظ کن او را
پس هرگاه من بمیرم مهیا کن مرا و متوجه ساز مرا بجانب رسول الله صلعم تا تازه کنم با او عهد خود را بعد از ان برابرگردان مرا بجانب مادرم
پس برگردان مرا و دفن کن در بقیع و بدانکه خواهد رسید مرا از عایشه چیزی که خدا میداند و مردمان صنیع او را میشناسند و عداوت او
هست مر خدا و رسول خدا را و مر اهل بیت را پس چون مقبوض شد امام حسن عم و وضع کردند او را بر سریر و منطلق گردیدند باو بمصلی
رسول الله صلعم المصلی که نماز میکرد در انجا رسول الله صلعم بر جنازه و ان عالم مسجد است و نماز کرد امام حسین عم بر امام حسن عم و حمل کردند
و داخل بود در مسجد رسول پس چون توقف فرمودند او را بر قبر رسول الله صلعم رفت ذو العوینین بنزد صاحب د جنک که … باشد
بجانب عایشه و گفت بدرستیکه جماعت اقبال کرده اند بحسن که دفن کنند او را با رسول الله پس بیرون آمد مبادرة بر بغله بسرج سواد
داد و بود اول زنی که سوار شده در اسلام بسرج را و آمد و گفت نحوا ابنکم عن بیتی و رکینه بر خود را از خانه من بدرستیکه دفن کرده
نشود او در بیت من و هتک نشود بر رسول الله حجاب او پس امام حسین عم او را گفت ای عایشه از قدیم الایام هتک کرده تو و پدر تو
حجاب رسول الله را و داخل کردانیده برو در بیت او کسی را که دوست ندارد قرب او را خدای بدرستیکه الله تعالی سوال کننده باشد
از تو درین باب یا عایشه الحدیث الثانی روایت است از مفضل بن عمر از ابی عبدالله عم که گفت چون حاضر شد وفات حسن بن علی را
عم گفت ای قنبر نظر کن آیا می بینی از ورای باب خود مومنی را از غیر آل محمد صلعم قنبر گفت بدرستیکه خدا و رسول او و ابن رسول او داناتر
باین از من گفت بخوان نزد من محمد بن علی را پس بیامدم نزد او پس چون داخل شدم برو گفت ایا حادث شده مگر جز خیر گفتم اجابت
کن ابا محمد را پس تعجیل کرد بر شسع نعل خود نعلین برده ان آن و هنوز بسته نکرده بود که بیرون آمد با من دوان دوان پس چون قائم
شد در پیش امام حسن عم سلام کرد پس گفت او را حسن بن علی عم بنشین بدرستیکه نیست مثل تو که غایب باشد از شنیدن کلامی
که زنده میشود بان اموات و میمیرد بان احیا باشید شما اوعیه علم و مصابیح هدی بدرستیکه ضوء نهار بعضی از ان اضوءست از بعض

آیا

آیا نه دانسته که حق تعالی گردانیده اولاد ابراهیم را ائمه و تفضیل داده بعضی را بر بعضی و عطا کرده داوود را زبور و عیسی که داده
چیزی را که استیثار کرده بان محمد را صلعم ای محمد بن علی میترسم بر تو حسد را و حق تعالی وصف کرده بان کافران پس گفته کفارا
حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق و لم یجعل الله للشیطان علیک سبیلا سلطانا ای محمد بن علی آیا خبر کنم
ترا بانچه شنیده ام از پدر تو در حق تو گفت بلی خبر کن گفت شنیدم پدر ترا که گفت بدرستیکه کسی که دوست داشته باشد که نیکوی
کند با من در دنیا و اخرت باید که نیکی کند با محمد … ای محمد بن علی اگر بخواهی خبر کنم ترا در حالی که تو نطفه بودی در ظهر پدر تو
خبر کنم ای محمد بن علی آیا نه دانسته که حسین بن علی عم بعد از وفات نفس من و مفارقت روح من از جسم من امام است بعد از من و در نزد خدای جل اسمه
در کتاب … وراثت از نبی صلعم و اضافه کرده بان وراثت جد و مادر را پس دانسته حق تعالی که شما بهترین خلق خدا اید
پس مصطفی ساخت از شما محمد صلعم و اختیار ساخت محمد صلعم علی را و علی اختیار کرد مرا و من اختیار کردم حسین را عم پس گفت
محمد بن علی عم انت امام و وسیلتی الی محمد تو امامی بحق و وسیله منی بسوی محمد صلعم والله که دوست داشتم که نفس من بر دو پیش
از شنیدن این کلام از تو بدانکه در سر من کلامیست که نزف و نزح نمیکند او را دلوها و تغییر نمیدهد او را نغمات ریاح مانند کتاب
معجم در رق منمنم … قصد میکنم باظهار آن … پس میابم خود را که سبقت گرفته باشم بسوی او مثل سبق کتاب
منزل و انچه آمده رسولان … بدرستیکه آن … کلامیست که کند میشود بان قلم … هر کاتب … است
علم را و باید … بفضل تو و لکن لله … یجزی الله المحسنین و لا قوة الا بالله پس گفت حسین عم اعلم ماست از روی
علم و اثقل ماست از روی حلم و اقرب ماست برسول الله صلعم از روی رحم بوده است فقیه پیش از انکه بشود و خوانده است وحی را
پیش از انکه ناطق گردد و اگر حق تعالی میدانست در احدی خیری مصطفی نمیکرد محمد را صلعم پس چون اختیار کرد محمد را صلعم و اختیار
کرد محمد صلعم علی را عم و اختیار کرد ترا علی بامامت و اختیار کردی تو حسین را تسلیم کردیم و راضی شدیم کیست که بغیر او
راضی شود و کیست که نفس که ما تسلیم کنیم او را از مشکلات امر او الحدیث الثالث روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم
ابا جعفر را عم که میگفت چون محتضر شد حسن بن علی گفت مر حسین را عم ای برادر من وصیت میکنم ترا بوصیتی پس حفظ کن آنرا
پس چون من بمیرم مهیا کن مرا پس متوجه ساز مرا بسوی رسول الله تا تازه کنم با او عهد خود را پس منصرف کن مرا بسوی

تا در جنب فاطمه ع پس برگردان بسوی بقیع و دفن کن در بقیع و بدانکه خواهد رسید از حمیرا آنچه همه دانند مردمان از صنیع او و عداوت
او مر خدا و رسول را ع پس چون نفس مبارکش منقطع شد وضع شد بر سریر حضرت و بردند او را بجانب مصلی رسول الله ص تا که نماز
میگذارد و در آن بر جنازه پس نماز کرد حسین ع پس چون نماز کرده شد برد و داخل مسجد ساختند او را تا مدفون شود با رسول الله
پس چون او را توقف فرمودند بر قبر رسول الله ص عایشه رسید خبر آن و گفتند او را که مردمان اقبال نموده اند حسن بن علی ع
تا دفن شود با رسول الله ص پس آن فاجره فارغ شد بسرعت تمام با استری با زین و لجام و بر نشست و او اول زنی بود که سوار شد
در اسلام سرج را پس آمد و توقف کرد و گفت دور کنید ابن خود را از در خانه من که چیزی در خانه من مدفون نشود و هتک [illegible]
رسول الله ص نشود حسین ع گفت او را که تو با تهتک کرده تو و پدر تو حجاب رسول الله را ص و داخل کرده در بیت [illegible] که را که
دوست نمیداشت قرب او را حق تعالی سائل تو باشد یا عایشه بدرستیکه برادرم امر کرده مرا که نزدیک کنم او را به پدرش رسول
الله تا عهد کند عهد خود را با او و بدان ای عایشه که برادرم اعلم الناس بوده است بخدا و رسول او و بکتاب الله از آنکه هتک کند
بر رسول الله ص ستر او را زیرا که حق تعالی میگوید یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای کسانی
که ایمان آورده اید داخل نشوید خانهای پیغمبر را مگر آنکه اذن دهد شما را بتحقیق که تو داخل کرده بیت رسول را رجال بغیر
اذن رسول بتحقیق که حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی بتحقیق که تو زده [illegible]
کلنگها را برای پدر خود و فاروق او نزد اذن رسول الله ص معاول را و حال آنکه حق تعالی فرموده ان الذین یغضون اصواتهم
عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی و بجان عمرم که هرآینه داخل کرده است پدر تو و فاروق او بر رسول
الله ص بسبب قرب خود ایذای او را و رعایت نکرده اند هیچ یک از حق او آنچه امر کرده است او را حق تعالی بآن بر زبان رسول
الله ص بدرستیکه حق تعالی حرام کرده از اموات مومنین آنچه حرام کرده از احیاء ایشان و تا الله یا عایشه اگر آن که تو کاره شده
از دفن حسن نزد پدرش ص اگر جایز میبود این در ما بین ما و ما بین الله تعالی هرآینه میدانستی که او مدفون میشد و اگرچه برغم
معطس تو میبود و بعد چون [illegible] باعث فتنه بود و جاری شد که الفتنة اشد من القتل و الا دفن میکردید برغم [illegible] پس
تکلم کرد محمد بن حنفیه و گفت ای عایشه یکروز بر بغله سوار شوی و یکروز بر جمل پس تو نه مالک نفس خودی و نه مالک زمین این را

عداوت تو بر بنی هاشم است پس عایشه روی بمحمد حنفیه کرده و گفت ای ابن حنفیه این جماعت تو اند تکلم میکنند پس کلام تو چیست
چه چیز خواهد بود در کلام تو پس گفت امام حسین ع مادر را که ای عایشه از کجا دور میگردانی محمد را از فواطم که حق جل جلاله تولید کرده
او را اسم فاطمیه فاطمه بنت عمران ابن عائذ بن عمرو بن مخزوم و فاطمه بنت اسد بن هاشم و فاطمه بنت زائده بن الاصم بن رواحه
بن حجیر بن عبد معیص بن عامر عایشه گفت بحسین ع را نحوا ابنکم و اذهبوا به فانکم قوم خصمون دور کنید پسر خود را و ببرید او را بدرستی
که شما قومید خصومت کننده پس امام حسین ع بجانب قبر مادر خود رفت و دفن نمود او را بالبقیع باب [illegible] در اشاره و نص
علی بن الحسین صلوات الله علیهما و در این سه حدیث الحدیث الاول روایت از ابی الجارود از ابی جعفر ع که گفت بدرستیکه
حسین بن علی [illegible] چون حاضر شد آنچه حاضر شد او را خواند بسوی خود دختر بزرگتر خود فاطمه را و دفع کرد بسوی او کتابی را ملفوف بوده
و وصیت ظاهره خود را و حضرت علی بن الحسین مبطون بوده و نمی دیدند الا جاری او را پس دفع کرد فاطمه آن کتاب را بعلی بن الحسین
ع بعد از صحت او پس گرد بدان کتاب بحق ای ربا که بجانب ما باز باده گفت گفتم چه چیز است در آن کتاب [illegible]
گفت در اوست والله ما یحتاج الیه ولد آدم است از آن زمان که آدم آفریده شده تا آن زمان که فانی شود دنیا و در اوست حدود
حتی ارش خدش الحدیث الثانی روایت از ابی الجارود از ابی جعفر ع که گفت چون حاضر شد حسین را آنچه حاضر شد
دفع کرد وصیت ظاهره خود را بدختر خود فاطمه در کتابی [illegible] ملفوف و معطوف پس چون شد از حسین ع آنچه شد دفع کرد
آن را فاطمه بعلی بن الحسین گفت گفتم در آنجا چه چیز بود رحمک الله گفت جمیع ما یحتاج الیه اولاد آدم از آن وقت که دنیا بوده تا آنکه
فانی شود الحدیث الثالث روایت از ابی بکر حضرمی از ابی عبدالله ع که گفت چون حسین بن علی ع سایر شد بجانب عراق ودیعه
گذاشت نزد ام سلمه کتاب و وصیت نامه را پس چون رجوع کرد علی بن الحسین ع تسلیم او کرد آن امانت را و در نسخه صفوانی
چنین است که روایت کرده ثمالی ابو حمزه از جد خود [illegible] عثمان بن سیار از [illegible] بن ابی بکر الشیبانی گفت والله کرسی نشسته بودم
نزد علی بن الحسین و نزد او اولاد او بودند ناگاه جابر بن عبدالله انصاری آمد و سلام کرد پس دست ابی جعفر را گرفت
و با او خلوت کرد پس گفت بدرستیکه رسول الله ص خبر کرد مرا که من ادراک خواهم کرد مردی را از اهل بیت او که او را محمد بن علی گویند
و کنیه اش ابوجعفر باشد و گفت چون او را ادراک کنی او را سلام من برسان پس سلام رسانید جابر و جابر رو برگردانید و ابوجعفر رجوع نمود

ننشست با پدر خود علی بن الحسین و برادران خود پس چون نماز شام کرد علی بن الحسین گفت بر ابی جعفر را که چه چیز گفت ترا جابر
بن عبد الله انصاری گفت گفت رسول الله ص که تو خواهی دریافت فرزندی مرا که از اهل بیت منست نامش محمد بن علی کنیتش ابو جعفر
باشد پس بخوان بر وی سلام مرا پس گفت او را ای پسرک من هنیئا لك یا بنی ما خصک الله من رسوله من اهل بیتک لا تطلع اخوتك
علی هذا فیکیدوا لك کیدا کما کادوا اخوة یوسف لیوسف یعنی گوارنده باد ترا ای پسرک من آنچه خاص کرده ترا حق
تعالی از رسول خود از میان اهل بیت تو مطلع مساز برادران خود را بر چیزی که ایشان کید خواهند کرد درین باب چنانکه
برادران یوسف مر یوسف را باب در اشاره و نص بر ابی جعفر ع و درین پنج حدیث است الحدیث الاول روایت
از اسمعیل بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین ع از ابی جعفر ع که گفت چون حاضر شد علی بن الحسین را وفات قبل از آن اخراج
کرد محمد بن علی با صندوقی که نزد او بود پس گفت ای محمد حمل کن این صندوق را پس حمل کرد با چهار نفر پس چون متوفی شد برادران او
آمدند و دعوی صندوق کردند و گفتند بده نصیب ما را ازین صندوق پس گفت والله که نیست شما را در آن چیزی و اگر بودی شما را در آنجا
نصیبی نمی داد آنرا بمن و در آن صندوق سلاح رسول الله بود و کتب او الحدیث الثانی روایت است از عیسی بن عبد الله
از پدرش از جدش که گفت التفات نمود علی بن الحسین ع بجانب فرزندان خود در حالت موت و ایشان همه حاضر بودند نزد او پس
التفات کرد بمحمد بن علی و گفت ای محمد این صندوق را ببر در خانه خود و گفت صندوق نیست که در آن درهم و دینار باشد ولیکن
مملو است از علم الحدیث الثالث روایت است از حسین بن ابی العلا از ابی عبد الله ع که گفت بدرستیکه عمر بن عبد العزیز نوشت کتابتی
بسوی ابن حزم که بفرستد بسوی او صدقه علی و عمر و عثمان را پس ابن حزم را فرستاد بسوی زید بن حسن و او اکبر ایشان بود پس
سوال کرد او را از صدقه پس زید گفت که والی بعد از علی حسن بود و بعد از حسن حسین و بعد از حسین علی بن الحسین و بعد از علی
بن الحسین محمد بن علی پس بفرست بسوی او فرستاد ابن حزم بسوی پدرم پس فرستاد پدرم مرا با کتابتی نزد او تا آنکه دفع کردم
آنرا بسوی ابن حزم پس گفتند او را بعضی از ما که کیست این امر را ولد حسن گفت آری بعینه چنانکه حق شنیده شما که این امر را
کسی حمل کرده و آنرا بر عهده که طلب کنند حق را بدانید که ایشان نباشند اما ایشان طلب دنیا داده الحدیث الرابع روایت
از ابی جعفر که گفت شنیدم ابا عبد الله را که میگفت بدرستیکه عمر بن عبد العزیز نوشت بجانب ابن حزم پس ذکر کرد مثل آنچه گذشت

الا انکم

الا انکم گفت بعث کرد ابن حزم بسوی زید بن حسن و او بزرگتر از پدر من بود الحدیث الخامس روایت از وشاء مثل آنچه مذکور شد
باب در اشاره و نص بر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع و درین هشت حدیث است الحدیث الاول روایت است از ابی
الصباح الکنانی که گفت نظر کرد ابو جعفر ع بسوی ابا عبد الله ع که میرفت پس گفت میبینی این را این از آنهاست که گفته
حق تعالی ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین اراده داریم که منت گذاریم
بر کسانیکه ضعیف شمرده میشوند در دنیا و میخواهیم که بگردانیم ایشان را ائمه امت و وارثان علوم اهل بیت الحدیث
الثانی روایت است از هشام بن سالم از ابی عبد الله ع که گفت چون حاضر شد پدر را وفات گفت ای جعفر وصیت میکنم ترا که با اصحاب
من خیر رسانی پس گفتم فدایت گردم والله که میگردانم ایشانرا در حالتی که مردی باشد از ایشان در مصر که سوال نکند
کسی الحدیث الثالث روایت است از سدیر صیرفی که گفت شنیدم از ابی جعفر ع که میگفت بدرستیکه از سعادت مرد است اینکه
اولاد او باشد که بشناسد بدو در وی شبه خلق او و خلق او و شمائل او و بدرستیکه من میشناسم ازین پسر خود یعنی ابا عبد الله شبه خلق
خود و خلق خود و شمائل خود الحدیث الرابع روایت است از طاهر که گفت بودم نزد ابی جعفر ع که آمد جعفر پس گفت ابو جعفر ع هذا
خیر البریة این بهترین خلایق است و این اشاره بامامت او بود الحدیث الخامس روایت است از طاهر بسند دیگر از و مثل آنچه گذشت
الحدیث السادس روایت است از طاهر مثل آنچه مذکور شد الحدیث السابع روایت است از جابر بن یزید جعفی که سوال کرده شد
ابو جعفر ع از قائم تمام او پس زد دست خود را بر ابی عبد الله ع و گفت هذا والله قائم آل محمد راوی گفت چون متوفی شد ابو جعفر
ع داخل شدم بر ابی عبد الله ع و خبر کردم او را این قول گفت راست گفته جابر پس گفت شاید که میخواهی شما که هر قائم
جانشین او قائم باشد بعد از امامی که قبل از او بوده است یعنی هر امام بعد از امام سابق قائم است الحدیث الثامن
روایت است از عبد الاعلی از ابی عبد الله ع که گفت بدرستیکه پدرم استیداع کرد مرا هر چه آنجا بود پس چون حاضر شد او را
وفات گفت بخوان برای من شهود را پس طلب کردم برای او چهار نفر از قریش که در میان ایشان نافع بود مولی عبد الله بن عمر پس
گفت بنویس اینچه وصیت کرده بآن یعقوب پسران خود را یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون
یعنی ای پسران من بدرستیکه حق تعالی برگزیده برای شما دین را پس باید که نمیرید الا در حالی که شما مسلمان باشید و مطیع و منقاد

و وصیت کرده محمد بن علی بسوی جعفر بن محمد و امر کرده او را بانکه کفن کند او را در برد او که در ان نماز جمعه میکرد و انکه معمم
سازد او را بعمامه خود و انکه مربع سازد قبر او را و بلند کند از زمین مقدار چهار انگشت و انکه منحل سازد اطمار او را از زدی
او پس گفت برشهود را انصرفوا رحمکم الله گفتم او را بعد از انصراف ایشان ای پدر من چه چیز بود در این امر که باین اشهاد کرد
گفت ای پسرک کاره بودم از انکه و جلوت شوی از تو ان و انکه بلحیند که وصیت کرده بسوی تو پس اراده کردم که ترا حجت
باشد بر این باب ۷۸ در اشاره و نص بر ابی الحسن موسی عه و در این باب شانزده حدیث است الحدیث الاول روایت
از فیض بن مختار که گفت گفتم مر ابی عبد الله را عه که حذ بیدی من النار من لنا بعدک بلر داخت مرا از اتش بکو که کیست امامی
ما بعد از تو امام پس داخل شد برو ابو ابرهیم و او جری بود گفت هذا صاحبکم فتمسکوا به یعنی اینست صاحب شما متمسک
شوید باو الحدیث الثانی روایت از معاذ بن کثیر که گفت ابا عبد الله عه را سوال میکنم خدای را که روزی کرده بعد ترا از
تو این منزله این را که روزی کند ترا از عقب و نسل از مات تو مثل این منزله پس گفت قد فعل الله ذلک گفتم که کی
عالی بجان او ده این را گفتم من هو کیست او گفت فذاک پس اشاره کرد بسوی عبد صالح موسی عه و او در خواب بود
گفت هو هذا الراقد و هو غلام او این کس است که خوابیده است و او در انوقت جری بود نا بالغ الحدیث الثالث
روایت از ابو علی ارجانی فارسی از عبد الرحمن حجاج که گفت سوال کردم عبد الرحمن را در سالیکه ماخوذ شد در ان سال
ابو الحسن ماضی عه پس گفتم او را که این مرد اکه در دست فلانی افتاد و نمیدانم در دلت که کار تو بکجا میرسد ایا رسیده
ترا از وی چیزی در حق یکی از اولاد او گفت گمان نمیدارم که کسی از من سوال کرده باشد ازین مسئله پس گفت داخل شدم برجعفر
در منزلش و او در خانه بود چنین و چنان و در دار او مسجدی بود پس یافتم که او دعا میکرد و بر جانب راست او موسی
بن جعفر بود و امین میکفت بر دعاء او پس گفتم او را جعلت فداک بتحقیق که دانسته انقطاع مرا بسوی تو و خدمت مرا
بسوی تو پس بکو که ولی امر کیست که خواهد بود بعد از تو گفت بدرستیکه موسی عه پوشیده است درع را و برابر شده بقد او
پس گفتم که احتیاج نمیشوم بعد از این بهیچ چیز درین باب زیرا که این علامت معارف است در میان ائمه چنانکه گذشت در
باب سلاح رسول الله صلعم الحدیث السابع روایت از مفضل بن عمر که گفت بودم نزد ابی عبد الله عه پس داخل شد ابو ابرهیم

درحا

در حالیکه غلام بود مرا گفت وصیت کن باو نیکی و وصل کن حق او را باو و بکو از امر او را انچه نقل کن امامت او را نزد کسی که وثوق داری
باو از اصحاب خود الحدیث الخامس روایت از اسحق بن جعفر که گفت بودم نزد پدر خود روزی پس سوال کرد از وی علی بن
عمر گفت جعلت فداک بسوی که باشد پناه ما و مردم بجانب که توجه کنند بعد از تو گفت بسوی صاحب دو ثوب اصفرین
و غدیرتین یعنی دو جامه زرد و دو گیسو و او طالع خواهد شد بر تو از این باب و فتح کند باین را به دستهای خود چیزی کما
مابر مکث نکردیم که او طالع شد بر ما چنانکه دو کف آمد ما بجره و باب بود گشود و پس داخل شد بر ما ابو ابرهیم عه
الحدیث السادس روایت از صفوان جمال از ابی عبد الله عه گفت گفت او را منصور بن حازم با ابی انت و امی بدرود ما در م
فدای تو باد در جسم که بر تو نفس میدارد وقت میکند پس هرگاه آن شود که میدانی که باشد جانشین ابو عبد الله عه گفت هرگاه
آن شود این صاحب شماست و ضرب کرد دست خود را بر منکب راست ابی الحسن عه و او در انوقت خماسی بود و عبد الله بن جعفر
نیز با ما نشسته بود الحدیث السابع روایت از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب عه از ابی عبد الله عه که
گفتم او را عه اگر حادثه شود و حق تعالی حمایه از ان نبخشد پس من بکه ائتمام نمایم او را بیاکرد بسوی پسر خود موسی عه پس گفتم اگر حادث شود بموسی
عه حادثی پس بکه ائتمام نمایم گفت بولد او گفتم پس اگر حادث شود بولد او حدثی و او گذاشته باشد برادر بزرگی و پسر کوچکی را پس بکه
اقتدا کنم گفت بولد او پس گفت همچنین است همیشه گفتم پس اگر نشناسم او را و نه موضع او را چکنم گفت بکو اللهم انی اتولی من بقی من
حججک من ولد الامام الماضی پس بدرستیکه این قول ترا مجزی است ان شاء الله تعالی الحدیث الثامن روایت از مفضل بن عمر که
گفت ذکر کرد ابو عبد الله عه ابا الحسن را و در ان روز غلام بود و گفت این مولودیست که زاده نشده در ما مولودی اعظم برکة
ازو بر شیعیان بعد از ان مرا گفت لا تجفوا اسمعیل جفا مکنید اسمعیل را یعنی قائل بامامت او مباشید که باو جفا میشود در این
صورت یعنی ضایع میشود حق او را بتحقیق خود درین باب چه مردم بسیار را اعتقاد بامامت او بود الحدیث التاسع
روایت از فیض بن المختار در حدیث طویل در امر ابی الحسن عه تا انکه گفت او را ابو عبد الله عه هو صاحبک الذی سالت
عنه فقم الیه فاقر له بحقه یعنی اوست صاحب تو و امام تو انچنان کسی که از و سوال کردی پس برخیز بسوی او و اقرار کن بر او حق
او پس برخواستم تا جانب او و تقبیل نمودم دست او را و سر او را و دعا کردم خدا را برای او پس گفت ابو عبد الله عه انکه

ماماذون نشده بودیم درین باب و اول از تو و اقدم از تو یعنی این امر را بکسی دیگر پیشتر از تو اظهار نکرده ام گفتم جعلت فداک
پس من خبر دهم باو احدی را گفت آری اهل بود زن او و اولاد خود را با من اهل من و اولاد من و رفقا من بوده و از رفقای
من یونس بن ظبیان بود پس چون ایشان را خبر کردم حمد خدا بجای آورده و یونس گفت لا والله قبول نکنیم تا آنکه خود از و
بشنوم و چون با دعجله بود بیرون رفت بجانب او و من تابع او شدم پس چون منتهی شدم بباب او شنیدم که میگفت او را ابو
عبد الله عم و تحقیق که سابق شده است او را بسوی اظهار آن یا یونس امر همچنانست که گفته برای تو فیض گفت گفتم
سمعت و اطعت شنیدم و اطاعت کردم پس گفت مرا ابو عبد الله عم خذ الیک یا فیض بگیر انرا و ضم کن بسوی خود ای فیض
بن المختار که اینست مختار زده ابراره اخبار الحدیث العاشر روایت از فضیل ظاهر که گفت ابو عبد الله عم ملامت
میکرد عبد الله را و عتاب مینمود با او و وعظ میکرد او را و میگفت چه چیز منع تو کرده از آنکه باشی مثل برادر خود یعنی هذا الرجل یعنی سنام
فو الله خاطر او عبد الله گفت چرا یا نیست پدر من و پدر او یکی و مادر من و مادر او یکی پس گفت او را ابو عبد الله عم که انه
من نفسی وانت ابنی یعنی بدرستی که او نفس منست و تو پسری یعنی امام نفس و عین امام میباشد و پسر پسر است نه چیزی دیگر اشاره است
بانفسنا وانفسکم از قول الله تعالی الحدیث الحادی عشر روایت از یعقوب سراج که گفت داخل شدم برابی عبد الله عم در حالی
که او واقف بود بر سر ابی الحسن موسی عم و او هنوز در مهد خود بود پس شروع کرد در راز گفتن بسیار با او و دراز کشید سراو
و من نشستم تا آنکه او فارغ شد از آن پس من برخاستم بجانب او و او مرا گفت نزدیک شو بسوی مولای خود و سلام کن برو
من نزدیک شدم و سلام کردم برو پس او رد کرد بر من جواب سلام من بلسان فصیح و بیان صحیح پس گفت مرا اذهب فغیّر
اسم ابنتك التی سمیتها امس فانه اسم یبغضه الله تعالی یعنی برو بخانه خود و تغییر ده نام دختر خود را که نام نهاده
او را دیروز بدرستی که آن نام را دشمن دارد خدای تعالی پس او گفت مرا دختری آمده بود و نامش حمیرا کرده
بودم پس ابو عبد الله عم گفت منتهی شو باو و عمل کن با امر او تا راه راست یابی پس من تغییر دادم نام دختر خود را الحدیث
الثانی عشر روایت از سلیمان بن خالد که خواند ابو عبد الله عم ابا الحسن را عم روزی و ما نزد او بودیم پس گفت ما را که علیکم
بهذا فهو والله صاحبکم بعدی بر شما باد به پیروی این امرد یعنی ابا الحسن موسی عم که او والله صاحب شماست بعد از من

الحدیث

الحدیث الثالث عشر روایت از ابی ایوب نحوی که گفت فرستاد بسوی من ابو جعفر منصور در جوف لیل پس من آمدم
نزد او و داخل شدم برو و او نشسته بود بر کرسی و در پیش او شمعی بود و در دستش کتابی بود پس چون سلام کردم برو او کتاب را
انداخت بسوی من و گریه میکرد پس مرا گفت این کتاب محمد بن سلیمانست که خبر میکند ما را بآنکه جعفر بن محمد فوت شده فانا
لله وانا الیه راجعون سه بار گفت و گفت مثل جعفر کجاست کسی پس مرا گفت بنویس چیزی مضمون کتاب او نوشتم پس
گفت بنویس که اگر او وصیت بیک کس کرده او را پیش طلب کن و گردن او را بزن پس جواب آمد که او وصیت به پنج کس کرده
ابو جعفر منصور و محمد بن سلیمان و عبد الله و موسی و حمیده الحدیث الرابع عشر روایت شده مثل این که مذکور شد الا آنکه
ذکر کرده در پنج ابو جعفر منصور را و عبد الله و موسی و محمد بن جعفر و مولی لابی عبد الله را پس گفت ابو جعفر لیس الی قتل هؤلاء سبیل
یعنی بکشتن ایشان سبیل نباشد یعنی بکشتن ایشان راه نتوان یافت و نباید کشت ایشانرا الحدیث الخامس عشر روایت
از صفوان جمال که گفت سوال کردم ابا عبد الله عم از صاحب این امر گفت صاحب این امر لا یلهو ولا یلعب لهو و لعب
نمیکند صاحب این امر پس ناگاه اقبال کرد ابو الحسن موسی عم و او صغیر بود و با او عناق مکیه بود یعنی بزغاله و او میگفت آنرا
اسجدی لربك سجده کن برای پروردگار خود پس اخذ کرد او را ابا عبد الله عم و ضم کرد او را بخود و گفت بابی انت وامی
من لا یلهو ولا یلعب یعنی پدر و مادر من فدای کسی که لهو و لعب نمیکند الحدیث السادس عشر روایت از فیض بن مختار
که گفت من نزد ابی عبد الله عم بودم که ناگاه اقبال کرد ابو الحسن موسی عم و او غلام بود پس التزام او کردم و تقبیل کردم او
نمودم پس گفت ابو عبد الله عم ما را انتم السفینه وهذا ملاحها شما بمنزله سفینه اید و این بمنزله ملاح این سفینه پس
من حج کردم در سال قابل و با من دو هزار دینار بود و فرستادم هزار بسوی ابی عبد الله عم و هزار دیگر را بسوی موسی پس
چون داخل شدم برابی عبد الله عم گفت ای فیض عدلته بی عدیل کردی او را بمن گفتم این را کردم باو برای قول تو پس
او پس گفت اما والله ما انا فعلت ذلك بل الله عز وجل فعله به یعنی بدانکه من نکرده ام این را در حق او و شان او بلکه
گفتم بلکه حق تعالی کرده است این را باو یعنی او مخصوص از جانب خداست و از ما وصیت شده باو باب وعده اشاره
و نص بر ابی الحسن الرضا عم و درین باب هفده حدیث است الحدیث الاول روایت از حسین بن نعیم صحاف که گفت بودم من

۲۶۱ وهشام بن الحکم و علی بن یقطین ببغداد پس گفت علی بن یقطین که من نزد عبد صالح نشسته بودم که پسر او علی بر ما داخل شد پس گفت
او را ای علی بن یقطین هذا علی سیّد ولدی این علی سید اولاد منست بتحقیق که بخشیدم کنیه خود را باو پس ضرب کرد
هشام بن الحکم براحه خود جبهه خود را و گفت ویحک چگونه گفتی این را علی بن یقطین گفت شنیدم والله از وی این را چنانکه گفتم
پس هشام گفت اخبار کرده ترا که امر در وست بعد از و الحدیث الثانی روایتست نیز از نعیم صحاف مثل آنچه گذشت الحدیث
الثالث روایتست از نعیم قابوسی از ابی الحسن ع که گفت بدرستیکه علی اکبر اولاد منست و ابرّ ایشان نزد من و احبّ
ایشان بسوی من و او با من نظر میکند در جفر و نظر نمیکند در ان الا نبی یا وصی نبی یعنی کسی دیگر غیر ایشان نمی نهند از آیاتا که فاجر است
که غیر ایشان در ان نظر کنند تا آنکه نزد کسی دیگر نمیماند یا آنکه آن در نظر معصوم در می آید نه در نظر غیر او الحدیث الرابع
روایتست از داود رقی که گفت گفتم مر ابی ابرهیم را ع جعلت فداک بدرستیکه پیر السن شده ام دستگیر مرا از آتش
پس او اشاره کرد بسوی ابی الحسن ع و گفت این صاحب شماست بعد از من الحدیث الخامس روایتست از اسحق بن عمار
که گفت گفتم مر ابی الحسن اول را ع که آیا دلالت نمیکنی مرا بسوی کسی که اخذ کنم دین خود را از و گفت این پسر من علی است
بدرستیکه پدر من اخذ کرد دست مرا پس داخل کرد مرا بسوی قبر رسول الله ص و گفت ای پسرک من الله تعالی گفته
انی جاعل فی الارض خلیفة و بدرستیکه حق تعالی چون گوید قولی وفا میکند بآن یعنی زمین را بی خلیفه نمیگذارد پس بعد از من
علی خلیفه است در زمین الحدیث السادس روایتست از داود رقی که گفت گفتم مر ابی الحسن موسی را ع بدرستیکه
من پیر شده ام و عظم من دقیق گشته و من سوال کرده ام پدر ترا پس مرا خبر داده بتو پس تو نیز مرا خبر کن پس گفت این ابو
الحسن الرضا ع امام است الحدیث السابع روایتست از زیاد بن مروان قندی و او از فرقه واقفیه بود که گفت داخل
بر ابی ابرهیم ع شدم و نزد او پسرش بود ابو الحسن ع پس گفت مرا ای زیاد این پسر منست فلان کتاب او کتاب منست و
کلام او کلام من و رسول او رسول من پس هرچه او بگوید قول قول او است الحدیث الثامن روایتست از مخزومی که مادرش
از اولاد جعفر بن ابی طالب بود که گفت فرستاد بسوی ما ابو الحسن موسی ع پس جمع شدیم نزد او پس گفت ما را که آیا دانسته
که چرا شما را دعوت کردم گفتیم لا گفت شاهد شوید که این پسر من وصی منست و قیم باو من و خلیفه من بعد از من پس کسی را که

بود

۲۶۲ بوده باشد او را نزد من دینی پس باید که اخذ کند از پسر من این که حاضر است و کسی را که باشد نزد من وعده پس باید که تنجیز کند
آن را از وی و جائی و کسی را که نباشد او را بدی غیره او اچار حاجت یعنی قضاء حاجت از لقای من پس باید که ملاقی نشود با من مگر
الا بکتابی از و الحدیث التاسع روایتست از حسین بن مختار که گفت بیرون آمد بسوی ما الواح از ابی الحسن ع و او در حبس بود
که عهد منست بسوی اکبر اولاد من که بکند چنان و بکند چنین و فلان را لا تنله شیئا حتی القاک او یقضی الله علی الموت
یعنی فلان را هیچ چیزی مده تا آنکه ملاقات کنم ترا یا قضا کند حق تعالی بر من موت را الحدیث العاشر روایتست از حسین بن مختار که گفت
بیرون آمد بسوی ما از ابی الحسن ع در بصره الواح که مکتوب بود در میان عرض آن عهد من بسوی اکبر اولاد منست عطا کند فلان را
اینقدر و فلان را اینقدر و فلان را چیزی ندهد تا آنکه من بیایم یا قضا کند الله تعالی بر من موت را ان الله یفعل ما یشاء
الحدیث الحادی عشر روایتست از علی بن یقطین از ابی الحسن ع که گفت نوشت بسوی او در حبس که فلان پسر من سید اولاد
منست بتحقیق که عطا کردم باو کنیه خود را یعنی او را ابو الحسن باید گفت بحاکم مرا ملکوتیه الحدیث الثانی عشر روایتست
از داود بن سلیمان که گفت گفتم مر ابی ابرهیم را ع بدرستیکه من می ترسم که حادث شود حدثی و من ملاقی تو نشوم پس خبر کن
مرا از امام بعد از تو گفت پسر من فلان امامست یعنی ابو الحسن ع الحدیث الثالث عشر روایتست از نصر بن قابوس که
گفت گفتم مر ابی ابرهیم را ع که من سوال کردم پدر ترا که من الذی یکون من بعدک گفت اکنون که بعد از تو امام است
با امامت پس خبر کرد مرا که آن توئی پس چون متوفی شد ابو عبد الله ع رفتند مردمان براست و چپ و شمال و من گفتم در تو با اصحاب خود
آنچه بود پس خبر کن مرا من الذی یکون من بعدک من ولدک فقال ابنی فلان یعنی کیست که باشد بعد از تو از اولاد تو
امام مردمان گفت پسر من فلان الحدیث الرابع عشر روایتست از داود رقی که گفت آمدم بسوی ابی ابرهیم ع با مال
بسیار پس بعضی را اخذ کرد و بعضی را ترک کرد گفتم اصلحک الله برای چه ترک کردی بعضی را نزد من گفت بدرستیکه امر
صاحب این امر طلب خواهد کرد از تو پس چون خبر وفات او آمد فرستاد بسوی من ابو الحسن ع پسر او ع و سوال کرد مرا از آن
مال و من آن را دفع کردم بسوی او الحدیث الخامس عشر روایتست از یزید بن سلیط که گفت ملاقات کردم ابا ابرهیم را و ما
اراده عمره داشتیم در بعضی از طرق پس گفتم جعلت فداک هل تثبت هذا الموضع گفت نعم اثبته یعنی موضع

یعنی آیا اثبات بخاطر میکنی یعنی آیا میشناسی این موضع را که ما در اینجا نشسته‌ایم گفت آری پس گفت آیا تو میدانی این موضع را گفتم
آری من و پدرم ملاقات کردیم ترا اینجا و تو با ابی عبدالله بودی و با او برادران تو بودند پس پدرم او را گفت
بابی انت وامی انتم کلکم ائمة مطهرون والموت لا یعری منه احد یعنی شما همه امامانید مطهر و مقدس از رجس که حکم آیه
تطهیر در حق شما جاریست و عاری و خالی نمیشود از مرگ احدی پس احداث کن بسوی من چیزی که حدیث کنم بآن کسی را که بعد از من باشد و
مرا از نجوم گمراه نشود گفت آری یا ابا عبدالله هؤلاء ولدی وهذا سیدهم و اشار الیک یعنی اینجماعت
اولاد منند و این فرزند من سید ایشانست و اشاره کرد بسوی تو و گفت این دانسته است حکم را و فهم را و سخا و معرفت
را با آنچه محتاج الیه مردمان باشد و آنچه مختلف فیه باشند از امر دین ایشان و دنیای ایشان و در وی هست حسن خلق و حسن جوار
و او بابیست از ابواب الله عز و جل و در وی هست خصلت دیگر بهتر از این همه پس گفت پدر من مر او را که چیست آن بابی انت
وامی گفت اخراج میکند حق تعالی از پشت او غوث این امت را و غیاث این امت را و علم این امت را و نور این امت را و فضل این امت را و حکمت آن را
بهترین مولودی و بهترین ناشئی که حقن میکند حق تعالی بآن خونها را و اصلاح میکند بآن ذات بین را و جمع میکند باو شعث را
یعنی شوریدگی و پراکندگی را و شعب میکند باو صدع را یعنی اصلاح مینماید باو شکستگی را و میپوشاند باو عاری را و سیر میکند باو جایع
را و ایمن میسازد باو خایف را و نازل میکند باو قطره را و رحم میکند باو عباد را بهترین کهل و بهترین ناشئ و قولش حکم است
و خاموشیش علم بیان میکند از برای مردمان آنچه مختلف باشند در آن و سروری میکند عشیره خود را پیش از اوان حلم خود یعنی
بلوغ او پس گفت او را پدر من بابی انت وامی آیا متولد شده است او گفت آری و گذشته است بر او سالها یزید گفت
آمد بسوی ما کسی که مستطیع نبودیم با او تکلم را پس گفتم مر ابی ابراهیم را که خبر ده مرا بمثل آنچه خبر داده مرا آن پدر تو
ع پس گفت آری پدر من در زمانی بود که این آن زمان نیست پس گفتم او را کسی که راضی شود از تو باین
قدر پس لعنت خدا بر او پس خنده کرد خنده سختی گفت خبر دهم ترا یا ابا عماره من بیرون رفتم از منزل خود
و وصیت کردم بسوی پسر خود فلان و شریک گردانیدم با او پسران خود را در ظاهر و وصیت نمودم او را در باطن چنانکه
افراد کردم او را تنها و اگر امر با من بود هر آینه میگردانیدم آن را در پسر خود قاسم برای آنکه او را دوست دارم بسیار و بر او

مهربانی و رافت دارم بسیار و لیکن این با خداست عز و جل میگرداند حیث یشاء یعنی هر جا که میخواهد و بتحقیق که آمده است
مرا بخبر او رسول الله صلعم پس نموده او را بمن و نموده هر کسی که با او باشد این امر و همچنین وصیت کرده نمیشود بسوی احدی از ما تا
خبری آید باو از رسول الله صلعم و از جدم علی ع و دیدم با رسول الله خاتمی و شمشیری و عصای و کتابی و عمامه پس گفتم چه چیز است این
یا رسول الله گفت اما عمامه سلطان الله است عز و جل و اما شمشیر عزت الله تبارک و تعالی و اما کتاب نور الله است تبارک و تعالی و اما
عصا قوت الله است و اما خاتم جامع این امور است پس گفت مرا بتحقیق که بیرون رفته این امر از تو بسوی غیر تو پس گفتم یا رسول الله
بنما بمن که او کدام از ایشانست رسول الله صلعم فرمود ندیدم از ائمه احدی اجزع از تو بر فراق این امر و اگر امامت بمحبت
میبود هر آینه اسمعیل محبوبتر بود نزد پدر تو از تو و لیکن این امر از جانب خداست عز و جل پس گفت ابو ابراهیم ع که دیدم فرزندان خود را
همگی جمیعا از احیا و اموات ایشان پس گفت مرا امیر المؤمنین هذا سیدهم و اشاره کرد بسوی پسرم علی ع و گفت او از منست
و من از اویم و الله مع المحسنین پس گفت که گفت ابو ابراهیم ع یا یزید این کلمات ودیعه است نزد تو خبر مکن بآن الا عاقل
را و بنده را که شناسی صدق او را و اگر مسئول شوی از شهادت پس شهادت ده بآن و آن قول الله است عز و جل ان
الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و گفته است ما را نیز ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله پس گفت
ابو ابراهیم ع که من اقبال کردم برسول الله صلعم و گفتم بتحقیق که جمع کردی ایشان را بابی و امی پس کدام است از ایشان گفت
آنکسی که نظر میکند بنور الله عز و جل و ناطق میگردد بحکمت الله مصیب باشد و مخطی نباشد و عالم باشد و جاهل نباشد معلم باشد حکم و علم
داده شده و اخذ کرد دست علی را پس گفت چه کم است مقام تو با او پس چون رجوع کنی از سفر خود وصیت کن و اصلاح
کن امر خود را و فارغ شو از آنچه اراده کرده ای بدرستیکه تو منتقلی از ایشان و مجاور غیر ایشانی پس چون اراده کنی بخوان
علی را تا غسل دهد ترا و کفن کند ترا بدرستیکه آن طهر است برای تو و مستقیم نمیشود الا این و این سنتی است که گذشته است
و آماده شو پس مضطجع شو در پیش او و صف کن اخوه او را در خلف او و عموهای او را و امر کن او را تا تکبیر گوید بر تو نه
بار پس بدرستیکه مستقیم میشود وصیت او و ولی تو میشود در حالت حیوة تو پس جمع کن برای او اولاد خود را بعد از ایشان
و اشهاد کن بر ایشان و اشهاد کن خدا را عز و جل و کفی بالله شهیدا پس گفت یزید گفت ابو ابراهیم که من ماخوذ میشوم در این

ملک داد و کتاب بر منت علی بن هاشم علی و علم ما اول علی بن ابی طالب و علی ثانی علی بن الحسین داده اند او را فهم اول و علم
و نقل او و دادند و دین او و محبت او و محنت آن دیگر و صبر او و بر نگاه وحشت او و را تکلم کند الا بعد از موت هارون بچهار سال
پس گفت مرا ای یزید هرگاه بگذری باین موضع و ملاقات کنی او را و زود ملاقات خواهی کرد او را پس بشارت ده او را که متولد
خواهد شد برای او غلامی امینی مأمونی مبارکی و سلام خدا و اعلام میکند ترا که ملاقات کرده با من پس خبر کن او را نزد آن
ملک جاریه که آن غلام از او متولد شود جاریه ایست از اهل بیت ماریه جاریه رسول الله صلعم ام ابراهیم پس اگر قادر شوی که برسانی
با و سلام مرا برسان و تبلیغ کن یزید گفت پس ملاقات کردم بعد او را و ابتدا کرد سخن ای ابراهیم علیه السلام و ابتدا کرد بمن در کلام گفت
ای یزید چه میگوئی در عمره گفتم پدر و مادرم فدای تو و لیکن بسوی تست و ندارم نفقه آن گفتم گفت سبحان الله نبودیم که تکلیف
کنیم ترا در حالی که کفایت کنیم پس بیرون رفتیم تا آنکه منتهی گشتیم باین موضع معهود پس ابتدا کرد بمن در کلام و گفت ای یزید
بدرستیکه این موضع الموضع است که بسیار ملاقات کرده همسایه‌ها خود را و عموی خود را گفتم خبر کردم بدو … گفت لا بد آن
جاریه هنوز نیامده پس چون بیاید برسان باو سلام را از و پس منطلق شدیم تا مکه پس خرید کرد در آن سال آن جاریه را و لبث قلیلا
قلیلی تا که حامله شد و متولد شد از او آن غلام یزید گفت برادران علی امید داشتند که ایشان وارث او شوند پس برادر پسر
بمن دشمنی شدند بدون گناهی پس گفت اسحق بن جعفر والله که دیدم او را و نشسته بود … نزد ابی ابراهیم در مجلس
که من مینشستم در بابی الحدیث السادس عشر روایت نمود از علی بن سلیط که چون وصیت کرد ابو ابراهیم اشهاد کرد
بر وصیت خود ابراهیم بن محمد جعفری را و اسحق بن محمد جعفری را و اسحق بن جعفر بن محمد را و جعفر بن صالح را و معویه جعفری را و یحیی
بن الحسین بن زید بن علی را و سعد بن عمران انصاری را و محمد بن حارث انصاری را و یزید بن سلیط انصاری را و محمد بن جعفر بن
سعد اسلمی را و او کاتب وصیت اول بود اشهدهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و
رسوله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ان البعث بعد الموت حق و ان الوعد
حق و ان الحساب حق و العقاب حق و ان الوقوف بین یدی الله حق و ان ما جاء به محمد صلعم حق و ان ما نزل به الروح
الامین حق علی ذلک احیی و علیه اموت و علیه ابعث ان شاء الله و اشهدهم ان این نزا با کرامت وصیت منست بخط من

و جمیع کرده نسخه کرده ام وصیت جد خود امیر علی بن ابی طالب را و وصیت محمد بن علی را قبل از این نسخه کرده ام آن را و حرف بحرف وصیت
جعفر بن محمد قبل این بدرستیکه من وصیت کرده‌ام بسوی علی و پسران من بعد از من با او باشند اگر خواسته باشد او یافته باشد
از ایشان رشد را و دوست داشته باشد که مقرر دارد ایشان را پس این با اوست اگر چه کاره آن باشند و دوست داشته باشد
که اخراج کند ایشان را پس آن نیز با اوست و هیچ اختیاری نیست مر ایشان را با او و وصیت کردم بسوی او صدقات خود و اموال
و اموال خود و موالی و صبیان خود را که تخلیف کرده‌ام و ولد خود بسوی ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و احمد و ام احمد
باشد و بسوی علی امر زنان من باشد دون ایشان و ثلث صدقه پدرم و ثلث صدقه مرا بگذارد هر جا خواهد و بگرداند در آن
انچه … در مال خود پس اگر خواسته باشد که بفروشد یا ببخشد یا نحله کند یا تصدق نماید بآن بر غیر آنکه تسمیه
کرده‌ام و بر آن که کرده‌ام پس آن او راست هر چه خواهد کند او مثل منست در وصیت من در مال خود و اهل من و اولاد من
و اگر صلاح داند که مقرر دارد اخوه خود را که مسما ساخته‌ام در کتاب خود مقرر دارد و اگر کاره باشد اختیار داده او راست
که اخراج کند ایشان را غیر مثرب (?) … و رد … جهت و رد … و تشنیع و توبیخ پس اگر باشد از ایشان …
و غیر آنچه من از ایشان مفارقت کرده باشم و خواسته باشد که رد کند ایشان را در ولایت پس او راست آنچه خواهد و اگر
اراده داشته باشد مردی از ایشان که تزویج کند خواهر خود را تزویج نکند الا باذن او و امر او و بدرستیکه او اعرف است
بمناکح قوم خود و هر سلطانی و احدی از ناس که منع کند او را از چیزی یا حایل شود میانه او و میانه چیزی از آنچه ذکر کردم
در کتاب خود پس او از خدا و رسول او بری باشد و خدا و رسول او بری باشند از او و بر او باد لعنت خدا و غضب او و لعنت لاعنان
و ملائکه مقربین و نبیین و مرسلین و جماعت مؤمنین و نیست احدی را از سلاطین که منع کند او را از چیزی و نیست مرا نزد او
تبعه و نه تباعه و نه احدی را از اولاد من او را نزد من مالی و او مصدق باشد در چیزی که مذکور شد پس اگر کمتر کند او اولی است
و اگر اکثر کند او صادق است همچنین و نیست وصیت که اراده کردم باو داخل کسانی که داخل کرده‌ام ایشان را با او تا
اولاد خود و تنویه و ترضیع را با اسماء ایشان و شریف ایشان را او امهات اولاد من کسی که اقامه کند در منزل خود
و حجاب خود پس ایشان راست آنچه جاری میشود بر ایشان در حال حیات من اگر چه این را … بیرون کند از ایشان بسوی

تزویج پس نباشد مر او را که رجوع کند پس قول ابن الاکثم به جنید علی عمران و الاکثم و جماعت بی مثل این باشند و تزویج نکنند جماعت
مرا احدی از اصحاب این از نادران ایشان و نه سلطانی و نه علی الا برای او و مشورت او پس اگر بکند عمران را عجیب که
نمی‌کند مر او را که او شده باشند و مجاهده کرده باشند با او و هلاک او و او و وقت عیاش قوم خود پس اگر او اراده رجوع
کند رجوع کند و اگر ترک آن کند ترک کند تحقیق که وصیت کردم ایشان را آنچه ذکر کردم و در کتاب خدای او جل ثناؤه
عز و جل علیهن شهیدا او و ام احمد کرد ابدم خدا ایشان شاهد و او را ام احمد را وصیت احدی را اکثم کند
وصیت مر او را اکثم ترک کند اثر او و حال که او بر خبر جزئی باشد که مذکور شده و مساکنت فی ما ساء و علیه و من احسن فلنفسه
پس کسی که سوی کند پس بر او است وبال آن و کسی که نیکی نماید پس برای نفس خود نفس باشد و ما ربک بظلام للعبید و صلی الله علی
محمد و آله و هیچ احدی از سلطان و غیره اکثم نقض کند و نشکند کتاب مرا این کتاب را اکثم کردم و بر همه‌ی او پس لعنت
کند پس بر او باد لعنت خدا و غضب او و لعنت لاعنین و ملائکه مقربین و جماعت مرسلین و مومنین و مسلمین و بر کسی که نقض کند کتاب
مرا هذا و کتب و ختم ابو ابراهیم و الشهود و صلی الله علی محمد و آله ابو الحکم گفته است که حدیث کرد مرا عبد الله بن
آدم جعفری از زید بن سلیط که بود ابو عمران طلحی قاضی مدینه پس چون گذشت موسی علیه السلام اورده او را برادران او بر او
طلحی قاضی پس گفت عباس بن موسی اصلحک الله و امتع بک همه [illegible] کرد در اصل این کتاب گنجیست و جوهری و اراده
دارد که اراده [illegible] کند [illegible] او را [illegible] او مادر جرعه چیزی الا که ابا کرده او را [illegible] او و ترک کرده
ما را عاله [illegible] و اگر نه آن باشد که من کف نفس خود می‌کنم هر آینه خبر می‌کنم تو را به چیزی پس طالب برجست ابراهیم
ابراهیم با جمعه و گفت والله که خبر می‌دهی به چیزی که قبول از تو و تصدیق نمی‌کنیم تو را بر آن پس تو نزد ما ملوم و مذموم خواهی بود و تو صاحب
و تکذیب خواهیم کرد و صغیر را و کبیر را او بود است عارف بود و تو و چیزی اگر در تو چیزی عیب و بدی است که او بود [illegible]
بنو و ظاهر و باطن و نبود که ترا امین سازد قوم او پس و توب کرد [illegible] جعفر و اینکه [illegible] طلب [illegible] نفع بجا [illegible] او
پس گفت [illegible] اسمعیل صحیفی احمق جمع کن این را با آنچه شده بود بر تو در روز گذشته پس اعانه کن و او را قوم او
احمق پس ابی عمران قاضی گفت [illegible] علی [illegible] با ابا الحسن که پس است مرا آنچه لعنت کرده مرا پدر تو امروز تحقیق که تو چه

کرده برای تو پدر تو و لا و الله حیث احدی اعرف بوله از تو و لا و الله نبود پدر تو نزد ما ضعیف در عقل خود و نه ضعیف در رای
خود پس عباس گفت مر قاضی را اصلحک الله فض الخاتم و اقراء ما تحته پس بکن خاتم را و بخوان ما تحت آن را ابو عمران قاضی گفت
باین را نمی‌کشوم و نمی‌کنم آنرا پس است مرا آنچه لعن کرده مرا پدر تو از ابتدا امروز پس عباس گفت من فض آن می‌کنم گفت این
با تست تو صدای آن پس عباس فض خاتم کرد دیدند که در آنجا اخراج ایشان بوده و اقرار علی برای آن نمود او دخل ایشان در
ولایت علی اگر دوست داشته باشند یا کاره باشند و اخراج ایشان از صدقه و غیر آن پس آن فتح بر ایشان بلا شد و فضیحت
و ذلت و برای علی خیر بود و در وصیتی که عباس فض آن کرده بود و در تحت خاتم شهود آن ابراهیم محمد و اسحق بن جعفر و
جعفر بن صالح و سعید و عمران و ابراز و هام احمد کردند در مجلس قاضی و دعوی کردند که آن از جهت آنکه کشف کردند از وصیت
او را پس گفت نزد آن والله که بسیار گفته بود ترا جزا ما خود خواهد ساخت و بیرون خواهی رفت مجلس پس زجر کرد او را
اسحق بن جعفر و گفت اسکتی ساکت شو به درستی که ایشان ضعیف می‌شوند کان عادتم که گفته باشد از این چیزی را پس علی [illegible]
کرد سوی عباس و گفت ای برادر من این اعلم به درستی که شما را حمل کرده بر این غرام و دعوی که بر شما است پس رو از سوی
سعید و حسین کن برای من آنچه بر شما بد است پس قضاء کن از شأن و لا و الله نیک نخواهم کرد مواساة شما را و نیکوئی کردن
با شما مادامی که روی زمین پس بگوئید هر چه بخواهید پس گفت عطا نخواهی کرد ما را الا از فضول اموال ما و نیست ما را
نزد تو اکثر از آن پس اما گفت بگوئید هر چه بخواهید پس عرض عرض شما است پس اگر احسان کنید پس آن از شما است نزد خدا
و اگر اساءه کنید فان الله غفور رحیم و الله که شما را می‌شناسید که نیست مرا امروز ولدی و نه وارثی غیر از شما و اگر
من حبس کنم چیزی را از آنچه گمان می‌برید و ذخیره کنم پس به درستی که آن هم از شما است و مرجع آن با شما است و الله که من
مالک نشده‌ام از وقت که پدر شما گذشته رضی الله عنه چیزی را الا آنچه که قسمت ساخته‌ام هر جا شما را می‌دانستم ایه
پس عباس برجست و گفت والله که این نیست که گفتی و گرده حق تعالی برای تو رای تو بر ما و لیکن حسد برده پدر ما
با او اراده او و آنچه اراده کرده خرابیت که تسویغ نکرده الله تعالی از او و نه ترا و به درستی که تو می‌شناسی که من [illegible]
جانکه صفوان بن یحیی تاجر ساکری را بکوفه و اگر تو سلامت مانم [illegible] حصه به غصه اعتصاب خواهم کرد او را به حلق او فی

آب دهنش بگلو بزود واز بی غصه و تو با او باش پس گفت علی ع لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ای بنده ای برادران من
کرمی و بیم و تیره شما الله بعلم خدا امید اند انگاه دعا کرد و درحق ایشان چنانکه گفت اللهم ان کنت تعلم انی احب صلاحهم
وانی بادیهم واصلحهم برفق علیهم اعنی بامورهم لیلا ونهارا فاجزنی به خیرا وان کنت علی غیر ذلک فانت علام الغیوب
فاجزنی به ما انا اهله ان کان شرا فشرا وان کان خیرا فخیرا اللهم اصلحهم واصلح لهم واخسأ عنا وعنهم الشیطان
واعنهم علی طاعتک ووفقهم لرشدک اما انا یا اخی فحریص علی سرتکم جاهد علی صلاحکم والله علی ما نقول وکیل ترجمه
ای بس اگر بهره که او اگر دانسته باشی تو که من دوست میدارم صلاح ایشان را ومن نیکوکارم درحق ایشان ودوام صلاح
دهم برای ایشان ورحمت برایشان اعانت میکنم با مور ایشان در شب وروز پس مرا جزا ده بجزای خیر واگر من غیر این باشم
پس تو علام الغیوبی جزا ده مرا بانچه من اهل آن باشم اگر شر باشد پس شر واگر خیر باشد پس خیر بده خدایا اصلاح
کن ایشان را واصلاح کن برای ایشان ودور گردان از ما و از ایشان شیطان را واعانت کن ایشان را بر طاعت خود
وتوفیق ده ایشان را برای رشد تو اما من ای برادر حریصم و بیم برسیرت شما وجاهدم بر صلاح شما والله تعالی برانچه گوییم
وکیل است ودلیل پس عباس گفت چه چیزی لسقنا ساند مرا احسان تو وبخت برای مسجات تو نزد من طین یعنی جلهای ترا
نزد من کل خبث نعوذ بالله من هذا القول پس متفرق شدند برگردانیدن قول وصلی الله علی محمد واله الحدیث
السابع والعشرون روایت از ابن سنان که گفت داخل شدم بر ابی الحسن موسی ع پیش از انکه بیاید بسوی عراق بیک
سال و علی پسرش پیش او نشسته بود پس نظر کرد بسوی من وگفت ای محمد به انکه میشود دراین سنه حرکتی پس بایه که جزع نکنی از آن
آن گفت گفتم چه خواهد شد جعلت فداک به درستی که مرا اضطرابی حاصل شد ازانچه ذکر کردی گفت میروم بسوی طاغیه اما انکه
از وبدی بمن ظاهر نشود ونه از کسی که بعد از او میباشد گفت گفتم چه میشود جعلت فداک گفت یضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء
گفت گفتم که چیست آن جعلت فداک قال من ظلم ابنی هذا حقه وجحد امامته من بعدی کان کمن ظلم علی بن ابی طالب
حقه وجحده امامته بعد رسول الله صلعم یعنی کسی که ظلم کند برپسر این پسر اقتضی را و جاحد شود امامت او را بعد از
من میباشد مثل کسی که ظلم کرده باشد علی بن ابی طالب را حق او را وجاحد شده امامت او را بعد از رسول الله صلی

گفتم

گفتم داده کرا اگر کسی عمر نوح تا آن وقت هر آینه تسلیم میکنیم برو حق او را و اقرار میکنیم برای او بامامت او گفت راست گفتی یا محمد
ولیکن حق حالی در عرفت و تسلیم میکنی برای او حق او را واقرار میکنی برای او بامامت او و بامامت کسی که بعد از وی خواهد بود گفت
گفتم کیست بعد از و گفت محمد پسر او رضا و تسلیم من از دل وجان مر باب ۷ در اشاره ونفی برای جعفر ثانی ع ودرین
چهارده حدیث الحدیث الاول روایت از یحیی بن حبیب زیات که گفت خبر کرد مرا کسی که نشسته بود نزد ابی الحسن الرضا ع
با جمعی پس چون قوم متفرق شدند گفت مرا ایشان را اگر ملاقات کنید ابا جعفر را وتسلیم کنید برو وتازه کرد ابتدا با عهد رسیدن
بهوض کرده نه برخواسته قوم التفات کرد رضا ع بسوی من و گفت حق تعالی رحم کند مفضل را که بدرستی که قناعت میکرد بکمتر ازین
الثانی روایت از معمر بن خلاد که گفت شنیدم رضا را ع و ذکر کرد چیزی را پس گفت چه حاجت شمارا بسوی این ابو جعفر
ابو جعفر تحقیق که نشانیده ام اورا بمجلس خود واورا در مکان خود نشسته ام وگفت انا اهل بیت یتوارث اصاغرنا
عن اکابرنا القذة بالقذة به درستی ما اهل بیتیم که وارث میشوند اصاغر ما از اکابر ما قذه بقذه یعنی مثل برابر بودن پر تیر
هر پرش بهم است وگوش دو امده آن قذه است بعلم قاف الحدیث الثالث روایت از محمد بن عیسی که گفت داخل شدم
بر ابی جعفر ثانی ع پس مناظره کرد با من در چیزها پس گفت مرا یا ابا علی مرتفع کن شک را اگر هست برای پدرش غیر او چیز
الحدیث الرابع روایت از حسین بن بشار که نوشت ابن قیاما بسوی ابی الحسن الرضا کتابی که در آن گفت چگونه
میباشی تو امام ونیست اورا ولدی گفت پس جواب گفت او را که چه میدانی که نمیشود برای من ولدی والله
که نمیگذرد ایام ولیالی تا انکه روزی کند الله تعالی مرا ولدی دیگری که فرق کند میان حق وباطل الحدیث الخامس
روایت از ابی ابی نصر که گفت گفت مرا ابن النجاشی کیست امام بعد از صاحب تو من مشتاقم ومیخواهم که سوال کنی
او را تا بدانم پس داخل شدم بر رضا ع وخبر کردم او را بان پس گفت مرا که الامام ابنی یعنی پسر من امام است
بعد از ان گفت ایا جرات میکند احدی که بگوید پسر من و حال انکه او را پسری نباشد الحدیث السادس روایت از معمر بن
خلاد که گفت ذکر کردیم نزد ابی الحسن چیزی را بعد از انکه سال او ابو جعفر متولد شده بود پس گفت چه حاجت شمارا
بسوی این گفتگو هست ابو جعفر که نشانیده ام او را در مجلس خود وگردانیده ام او را در مکان خود الحدیث السابع

روایت است از ابن قیاما واسطی که گفت داخل شدم بر علی بن موسی علیه السلام پس گفتم او را آیا میباشد دو امام در یک عصر گفت نه الا که یکی از ایشان
صامت باشد پس گفتم او را اینک تویی که نیست برای تو صامتی و نشده بود هنوز برای او ابوجعفر علیه السلام پس گفت او را والله
که هرآینه بگرداند الله تعالی از من کسی که ثابت شود با او حق و اهل آن و محو کرده با او باطل و اهل آن پس متولد شد
برای او ابوجعفر علیه السلام بعد از یک سال و ابن قیاما واقفی مذهب بود الحدیث الثامن روایت است از حسن بن جهم که گفت با ابوالحسن
علیه السلام نشسته بودم که خواند ابن خود را و او صغیر بود پس نشانید او را در حجر پس گفت مجرد ساز او را و نزع کن قمیصش را
پس چون نزع کردم از او مرا گفت انظر بین کتفیه نظر کن در میان هر دو کتف او پس من نظر کردم ناگاه دیدم که در او بعضی
او چیزی بود شبیه بخاتم و داخل در لحم پس گفت آیا می بینی مثل این را مثل این بود در همین موضع از پدرم علیه السلام الحدیث التاسع
روایت است از ابن یحیی صنعانی که گفت بودم نزد ابی الحسن الرضا علیه السلام پس آورده شد برای او ابی جعفر علیه السلام و صغیر بود پس گفت
این مولودی است که مولود نشده اعظم از او از روی برکت بر شیعیان الحدیث العاشر روایت است از صفوان
بن یحیی که گفت گفتم به رضا علیه السلام که ما بودیم که سوال میکردیم ترا پیش از آنکه حق تعالی بدهد بتو ابا جعفر را و تو میگفتی که می بخشد
مرا حق تعالی غلامی پس تحقیق که بخشید او را حق تعالی بتو و روشن شد چشمهای ما پس اگر واقع شود آن روز که تو بمیری
پس اگر حادثه شود بسوی که باشد رجوع ما اشاره کرد بدست خود بسوی ابوجعفر علیه السلام و او قائم بود در پیش دستهای او پس گفتم
جعلت فداک این پسر سه ساله گفت این مضر او نیست تحقیق که قائم شد عیسی علیه السلام برای حجت و او سه ساله الحدیث الحادی
عشر روایت است از معمر بن خلاد که گفت شنیدم اسمعیل بن ابراهیم را که میگفت مر رضا را که در لسان پسر من ثقلی هست من
فردا او را میفرستم نزد تو تا مسح کنی بر سر او و دعا کنی در حق او که او مولای تست گفت او مولای ابوجعفر است
بفرست او را فردا نزد او الحدیث الثانی عشر روایت است از محمد بن حسن عمار که گفت نشسته بودم نزد علی بن جعفر بن
محمد در مدینه و من اقامت کرده بودم نزد او دو سال که می نوشتم از او آنچه می شنید از برادرش یعنی ابالحسن علیه السلام
ناگاه داخل شد بر او ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول صلی الله علیه وآله پس برجست علی بن جعفر بی کفش و بی ردا پس تقبیل
کرد دست او را و تعظیم نمود او را پس گفت او را ابوجعفر بنشین رحمک الله پس گفت ای سید من چگونه بنشینم و تو

قائم

قائم باشی پس چون رجوع کرد علی بن جعفر بمجلس خود اصحاب او شروع کردند بتوبیخ او و می گفتند که تو عم پدر اوی و تو این عمل
و این عمل میکنی با او گفت اسکتوا ساکت شوید و او لحیه خود را گرفت گفت هرگاه حق تعالی اهل ندانست این شیبه را و اهل دانست
این را و او را اهل دانست و اهلیت داد این جوان را و جای داد او را آنجا که جای داده پس من انکار فضل او کنم نعوذ
بالله از آنچه میگویید بلکه من بنده اویم الحدیث الثالث عشر روایت است از مرزبانی از حسین که گفت ایستاده بودم در
پیش دستهای ابی الحسن علیه السلام بخراسان پس گفت او را قائلی ای سید من اگر واقع شود حادثه پس بسوی که باشیم گفت بسوی
ابی جعفر پسرم و چون قائل استصغار ابی جعفر میکرد ابوالحسن علیه السلام گفت بدرستیکه حق تعالی مبعوث ساخت عیسی بن مریم را
که رسول بود و نبی صاحب شریعت مبتدا در امری است که ابی جعفر الحدیث الرابع عشر روایت است از علی بن جعفر که او حدیث
میکرد حسن بن حسین بن علی بن الحسین را پس گفت والله که حق تعالی نصرت داد ابالحسن الرضا را علیه السلام پس گفت او را حسن
ای والله جعلت فداک تحقیق که بغی کردند بر او برادران او پس گفت علی بن جعفر ای والله و ما که عمهای اوییم بغی کردیم
پس گفت او را حسن جعلت فداک چگونه کردید بدرستیکه ما حاضر نبودیم که چگونه بود گفت گفتند او را برادران او و ما نیز گفتیم که
نبوده در میان ما هرگز امام حائل اللون یعنی متغیر در الوان سیاه پس گفت رضا علیه السلام او پسر من است گفتند بدرستیکه
رسول الله صلی الله علیه وآله حکم کرده بقافه میان ما و میان تو قافه بیاید گفت مبعوث سازید بسوی ایشان پس طلب
نمایید ایشان را و اما من نمیگویم و اعلام و تعلیم نمایید ایشان را برای آنچه دعوت میکنید ایشان را و باید که بنشینند
ایشان در خانه های شما پس چون آمدند با ایشان بیرون شد و نشستیم در بستان و صف کشیدند عمویان او و اخوه و اخوات او و فرو
گرفتند رضا را علیه السلام و پوشانیدند او را جبه صوف و قلنسوه از صوف و گذاشتند بر گردن او مسحات یعنی بیل و گفتند او را
که داخل شو در بستان که گویا عمل میکنی در آن مثل عاملان پس آوردند ابی جعفر را علیه السلام و گفتند الحاق کنید این
غلام را بپدرش ایشان گفتند نیست او را اینجا پدری و لکن این عم پدر اوست و این عم پدر اوست و این عم اوست
و این خواهر او اگر بوده باشد برای او اینجا پدری پس اوست که صاحب بستان است زیرا که قدمهای او و قدمهای او یکی است
پس چون رجوع کرد ابوالحسن علیه السلام و آمد نزد ایشان گفتند این پدر اوست علی بن جعفر گفت پس من برخاستم و مصاص

در نزد ابی جعفر کردم و گفتم اشهد انک امامی و عند الله پس گریه کرد در ساعت و گفت ای عم ایا نشنیدی پدر مرا که میگفت گفت
رسول الله صلی الله علیه بپدرم فدای ابن کاظم عقدا ابن خیرة الاماء ابن النوبیة الطیبة الفم المنجبة الرحم مراد محمد جواد است
پس وای بر منکران لعن الله الاعیص و ذریته صاحب الفتنة و یقتلهم سنین و شهورا و ایاما یسومهم خسفا
فعال الاعیص حاکم ظالم است و دو سه اورا و قتل کنا و ایشان را در سالها و شهور و ایام سوم و عذاب و هلاک کیاده
ایشان را بحیف و عذاب و قتل کند ایشان را بجاس صبر نه یعنی بزهر دادن و زنده بگذاشتن و موقوف بسر خود و وعد خود
موقوف نیست کرده آن دم او فنده باشد در قتل او چنانکه گفته شود که هر ماهت و هلاک باشی و ادعیه اعیکون هذا
عام الاسلام پس ای اینهای ای عم ابی پدر الاکرمین فقلت صدقت جعلت فداک بایست عاد و اشارة و داعی
برای قسمی الثالث و در این دو مرتبت الحدیث الاول روایت از اسمعیل بن مهران که گفت چون خارج شد
ابو جعفر از مدینه بسوی بغداد در مرتبه اولی از دو مرتبه خود گفتم او را در خروج او جعلت فداک من میترسم
بر تو درین وجه بکو که بسوی که باشد امامی بعد از تو فکر کرد بوجه او بسوی خود و بجانب من و خندید و گفت
نیست غیبت در سوی من چنانکه گمان کرده پس چون خارج شد در نوبت دیگر بجانب معتصم
رفتم بجانب او و گفتم جعلت فداک تو بیرون میروی پس بسوی کیست این امر بعد از تو آن حضرت گریه کرد تا آنکه ترشد
محاسن مبارک او پس التفات کرد بجانب من و گفت در نوبت خوف حق است بر من و امر امامت بعد از من بسوی پسر من است علی
الحدیث الثانی روایت از مردی از بیرون که ملازم باب ابی جعفر بود برای خدمت او و احمد بن محمد بن
عیسی آمده در شهری نزد او نامیده ما را احوال ابی جعفر او فر علت او را و رسول که مختلف بود میان ابی جعفر
و میان پدر من چون حاضر شد احمد بر خواست و پدرم با او خلوت کرد پس از غیبت بیرون رفت نزد او و احمد بن
بر خواست از مجلس و خلوت کرد پدرم با رسول اعتماد کرد احمد و امانه که داد گوش شنید کلام را پس رسول گفت
بپدرم بدرستیکه مولای تو سلام میرساند ترا و میگوید بدرستیکه من ماضی ام یعنی روند ام با وقت و امر امامت
و وارث است بسوی پسرم علی و مر او راست بر شما بعد از من آنچه بوده مرا بر شما بعد از پدر من پس رسول گذشت و رجوع

کرد

کرد احمد بموضع خود و گفت بپدرم که چه چیز بود که ترا گفت گفت خیر بود گفت تحقیق که من شنیدم آنچه گفته بود پس تو آن را کتمان
مکن و اعاده کرد آنچه شنیده بود پس پدرم گفت او را تحقیق که حرام کرده حق تعالی بر تو آنچه کردی زیرا که الله تعالی میگوید و لا
تجسسوا تجسس مکنید را از کسی را پس ای احمد حفظ کن شهادت را شاید که محتاج شویم بآن روزی از روزها و بترس
از آنکه ظاهر کردانی او را تا مادر وقتش پس چون صبح کرد پدرم کتابت کرد نسخه را در ده رقعه و ختم کرد آنرا تا تمام خود و دفع
کرد آنرا به کسی از وجوه اصحاب و گفت اگر حادثه شود مرا موت پیش از آنکه طلب کنم آنرا از شما فتح کنید آنرا و عمل نمائید
بآنچه در اوست پس چون گذشت ابو جعفر ذکر کرد پدرم که بیرون نرفت پدرم از منزل خود تا آنکه قطع کرده شود در پیش او
دستهای چهار صد کس پس مجتمع شدند روسای اصحاب نزد محمد بن الفرج و تفاوض کردند در سخن از پوشیدن در بین امر پس
نوشت محمد بن الفرج بجانب پدرم که اعلام کرد با اجتماع ایشان نزد او پس اگر حاضر شوی نزد ما میشود از بن بان مار سند
بجانب او و سوال میکرد او را که جابه نزد او پس سوار شد پدرم و آمد بسوی او دید که مجتمع شده اند قوم نزد او پس گفتند پدرم
را چه میگوئی درین امر پدرم گفت هر کس که رقعه ها نزد ایشان رقعه بود حاضر کنند آنرا پس حاضر کردند رقعه ها را پس گفت
ایشان را اینست آنچه من امر کرده شده بودم بآن پس بعضی گفتند ما دوست داریم که بوده باشد با تو در این امر کواه دیگر
پدرم گفت پس بتحقیق که آورده حق تعالی آن کواه را بجنت ابو جعفر اشعری که شهادت میدهد برای من بسماع این رساله
و سوال کرد او را تا شهادت دهد بآنچه نزد او بود پس احمد انکار کرد شنیدن چیزی را از آن پس پدرم او را دعوت بمباهله
کرد پس چون محقق شد برد او مباهله گفت بتحقیق که شنیدم این را و این مکرمه بود و دوست داشتم که بوده باشد برای مردی از
عرب نه برای مردی از عجم پس القوم ازمکان زائل نشدند تا آنکه قائل شدند بحق جمیعا و در نسخه صفوانی ابن محمد بن جعفر
کوفی آمده که از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن الحسین و سهل که شنیده بود از احمد بن ابی خالد مولی ابی جعفر حکایت میکرد
که او شاهد که درین وصیت منوط بمولوی شهد احمد بن ابی خالد مولی ابی جعفر ان اباجعفر محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب اشهده انه اوصی الی علی ابنه بنفسه و اخواته و جعل امر موسی اذا
بلغ و وصل الیه من امره موسی بن موسی است و جعل عبد الله بن المساور قائما علی ترکته من الضیاع و الاموال و النفقات

والرّقيق وغير ذلك الى ان يبلغ على بن محمد صبيح عبد الله بن المساور ذلك اليوم يقوم بامر نفسه واحرازه و
تصيير امره الى الله يقوم لنفسه بعدهما على شرط ابيهما فى صدقاته التى تصدق بها وذلك يوم الاحد لثلاث
ليال خلون من ذى الحجة سنة عشرين ومائتين وكتب احمد بن ابى خالد شهادته بخطه وشهد الحسن بن محمد بن
عبد الله بن الحسن بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب وهو الجوانى على مثل شهادة احمد بن ابى خالد فى
صدر هذا الكتاب وكتب شهادته بيده وشهد نصر الخادم وكتب شهادته بيده باب ۲۳

در اشاره و نص بر ابى محمد عسكرى ع و درين سيزده حديث است الحديث الاول روايت از يحيى بن يسار قنبرى
كه گفت وصيت كرد ابو الحسن الثالث ع بسوى پسر خود حسن عسكرى پيش از فوت خود بچهار ماه و اشاره كرد بامر امامت براو
و جماعت ديگر از موالى را الحديث الثانى روايت از على بن عمر النوفلى كه گفت بودم با ابى الحسن ع در صحن دار
او پس گذر كرد محمد پسر او گفتم او را جعلت فداك هذا صاحبنا بعدك اينست صاحب ما بعد از تو گفت لا صاحبكم
بعدى الحسن امام شما بعد از من حسن است نه محمد و اين محمد پسر بزرگتر بود مر او را و حسن عسكرى امام بود و اين فوت
شد در زمان پدرش الحديث الثالث روايت از عبد الله بن محمد اصفهانى كه گفت گفت ابو الحسن ع صاحب شما
بعد از من آنكسست كه نماز ميكند بر من و ما نمى شناختيم ابا محمد را پيش از اين پس حسن عسكرى را پس بيرون رفت
ابا محمد و نماز گذارد بر وى الحديث الرابع روايت از على بن جعفر كه گفت حاضر بودم ابا الحسن را ع
كه چون متوفى شد پسر او محمد گفت حسن را اى پسر تازه كن براى خداى تعالى شكر را بتحقيق كه احداث كرده
در تو امرى را يعنى امامت را ظاهر كرده در تو بعد فوت برادر تو محمد الحديث الخامس روايت از عبد الله
بن مروان انبارى كه گفت حاضر بودم نزد ابى جعفر محمد بن على كه آمد ابو الحسن ع پس وضع كرده شد براى او
كرسى و او نشست بر آن كرسى و در حول او اهل بيت او بودند و ابو محمد قائم بود در ناحيه پس چون فارغ شد از
امر ابى جعفر التفات كرد بجانب ابى محمد حسن عسكرى كه اكبر اولاد بود و گفت يا بنى احدث لله تبارك و تعالى
شكرا فقد احدث فيك امرا ترجمه اش معلوم شده است محتاج بتكرير نيست الحديث السادس روايت

على بن عمر العطار كه گفت داخل شدم بر ابى الحسن ع و ابو جعفر پسرش زنده بود و من گمان داشتم كه او باشد پس گفتم فداك گردانم
كنم از اولاد تو بابين از پس گفت خاص مكنيد احدى را تا آنكه بيرون آيد بسوى شما امر من گفت پس من بعد از آن نوشتم بسوى او كه
فيمن يكون هذا الامر در حق كه مى باشد اين امر امامت نوشت بسوى من كه فى الكبير من ولدى در كبير از اولاد من و كبير ابو محمد
اكبر بود از جعفر الحديث الخامس روايت از جماعتى از بنى هاشم از جمله ايشان حسن بن حسن افطس كه ايشان حاضر بودند در روز
فوت محمد بن على بن محمد در باب ابى الحسن تعزيه او و بساط افكنده بودند براى او در صحن دار او و مردمان نشسته بودند حول او پس
گفتند كه تقدير مكرديم ماكه در حول او از آل ابى طالب و بنى هاشم و قريش صد و پنجاه كس باشند سوى موالى او و سائر ناس پس نظر
كردند بسوى حسن بن على كه آمد شق كرده جيب خود را تا آنكه آمد و ايستاد از جانب راست او و ما نمى شناختيم او را پس نظر كرد بسوى
ابو الحسن بعد از ساعتى و گفت اى پسرك من احداث كن براى الله تعالى شكر را بتحقيق كه احداث كرده الله تعالى در حق تو امرى را
پس او گريه كرد و حمد خداى تعالى و او را استرجاع نمود و گفت الحمد لله رب العالمين وانا اسئل الله تمام نعمه لنا فيك
وانا لله وانا اليه راجعون پس سؤال كرديم از او گفته كه اين حسن است پسر او و ما تقدير كرديم براى او در آن وقت بيست سال يا
ازيد پس ما از روز او را شناختيم و دانستيم كه بسوى او اشاره كرد بامامت و اقامت بمقام خود الحديث السابع روايت
از محمد بن يحيى بن درياب كه گفت داخل شدم بر ابى الحسن ع بعد از فوت ابو جعفر تا تعزيه دادم او را از او و ابو محمد عسكرى ع
جالس بود پس گريه كرد ابو محمد ع پس اقبال كرد بر او ابو الحسن پس گفت بدرستيكه الله تعالى قد جعل فيك خلفا فاحمد الله حق تعالى
كه اينه در تو خلف بودن كه مانت خابت شك پس حمد خدا كن الحديث العاشر روايت از ابى هاشم جعفرى كه گفت بودم نزد
ابى الحسن ع بعد از گذشتن پسر او ابو جعفر و من فكر ميكردم در نفس خود و اراده داشتم كه بگويم اين را كه گويا اين دو يعنى ابا جعفر
و ابا محمد در چنين وقت مانند ابى الحسن موسى و اسمعيل بودند پسران جعفر بن محمد ع و قصه ايشان مثل قصه ايشان است چه ابو محمد مرجا
شده بود بعد از ابى جعفر پس اقبال كرد بسوى من ابو الحسن ع پيش از آنكه من ناطق شوم بآن و گفت نعم يا ابا هاشم بدا لله فى ابى
محمد بعد ابى جعفر ما لم يكن يعرف له كما بدا له فى موسى بعد مضى اسمعيل ما كشف به عن حاله وهو كما حدثتك نفسك
وان كره المبطلون وابو محمد ابنى الخلف من بعدى عنده علم ما يحتاج اليه ومعه آلة الامامة يعنى اى ابا هاشم بدانكه حق تعالى

٢٥٧ درحق ابی محمد بعد از ابی جعفر چیزی که مایل شناختیم از آنجا که بدانند بعد از او در حق موسی علیه السلام بعد از مضی اسمعیل آنچه کشف شد برای ما از حال
او و این چنان بود که حدیث کرده بود ترا نفس تو و اگرچه کاره آن باشند مبطلان و ابو محمد پسر من خلف شده بعد از من که نزد اوست
علم ما یحتاج الیه و با اوست آلت امامت الحدیث الحادی عشر روایت است از بکر فهفکی که گفت نوشت بسوی من ابو الحسن که ابو محمد پسر من
ارضح آل محمد است از روی غریزه و اوثق ایشان از روی حجت و او اکبر اولاد منست و اوست خلف و بسوی او منتهی شده عروه امامت
و احکام او پس هرچه از آن سائل من بودی از او سوال کن که نزد اوست ما یحتاج الیه الحدیث الثانی عشر روایت است از شاهویه بن عبد
الله الجلاب که گفت نوشت بسوی من ابو الحسن در کتابی که اراده داشتی که سوال کنی از خلف بعد از ابی جعفر و با قلق بودی برای این
او پس اغتمام مکن بدرستیکه الله تعالی اضلال نمیکند قومی را بعد از هدایت ایشان تا آنکه تبیین شود برای ایشان آنچه از آن متقی باشند
و صاحب تو بعد از من ابو محمد است پسر من و نزد اوست هرچه محتاج الیه است پیش میدارد هرچه میخواهد خدا و تاخیر مینماید هرچه
بخواهد خدا چنانکه گفت ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها یعنی حق تعالی میفرماید که آنچه ما نسخ میکنیم یعنی میبریم حکم آن
یا انسا میفرمائیم اتیان میکنیم به بهترین از آن در سهل یا در وقت یا مثل آن تحقیق که نوشتم من چیزی را که در آن بیان است و اقناع و شفا
نزد صاحب عقل بیدار اشتباه و الحضرت این آیه کریمه را دلالت داده که بدرستی بشنید این نسخ چنانکه در باب بدا اشاره بان شده
مذکر باشند و نیز در آیه کریمه دلالت است بر حدوث قرآن چه در عدم نسخ و انسا جاری نشود و نیز قدرة الله تعالی بر آن دلالت
بر آن الحدیث الثالث عشر روایت است از داود بن ابی القاسم که گفت شنیدم ابا الحسن را که میگفت الخلف من بعدی الحسن
فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف یعنی خلف بعد از من حسن است پس چگونه باشد برای شما خلف بعد از خلف گفتم چرا خدا مرا فدای
تو گرداند گفت برای آنکه شما شخص او را نخواهید دید و نیز حلال نباشد برای شما ذکر او باسم او گفتم پس چگونه ذکر او کنیم گفت
قولوا الحجة من آل محمد صلوات الله علیهم باب ٤٣ در اشاره بسوی صاحب دار و در تنصیص بر آن حضرت الحدیث الاول روایت است
از علی بن مهزیار که گفت خارج شد بسوی من از ابی محمد پیش از گذشتن او بدو سال چیزی که خبر میکرد مرا بخلف او بعد از او پس خارج شد
بسوی من از او پیش از گذشتن او بسه روز چیزی که خبر میکرد مرا بخلف خود بعد از او الحدیث الثانی روایت است از ابی هاشم
جعفری که گفت گفتم مر ابی محمد را که جلالت تو مانع است مرا از مسئلت تو پس اذن بده مرا که سوال کنم ترا گفت سوال کن

کفتم

گفتم ای سید من آیا فرزندی هست ترا گفت آری گفتم اگر حادثه شود پس در کجا پرسم از او گفت در مدینه الحدیث الثالث ٢٥٨
روایت است از عمرو اهوازی که گفت نمود مرا ابو محمد پسر خود را و گفت این صاحب شماست بعد از من الحدیث الرابع روایت است
از حمدان قلانسی که گفت گفتم عمری را بتحقیق که گذشت ابو محمد گفت بلی گذشت اما خلف گذاشت در میان شما کسی را که گردنش
اینش مثل این است و اشاره کرد بدست خود الحدیث الخامس روایت است از احمد بن محمد بن عبد الله که گفت بیرون آمد از
ابی محمد علیه السلام چون کشته شد زبیری لعنه الله هذا جزاء من اجترأ علی الله فی اولیائه یزعم انه یقتلنی و لیس لی عقب
فکیف رای قدرة الله فیه این جزای کسیست که جرات کند بر حق تعالی در اولیاء او گمان این میبود که میکشد مرا در حالی
که مرا عقب نباشد پس چگونه دید قدرت خدا را در آن و متولد شده بود برای او ولدی که مسما ساخته بود م ح م د در سنه ست
و خمسین و مائتین الحدیث السادس روایت است از مردی فارسی که گفت اتیان کردم سر من رای را و ملازم شدم باب ابا محمد را علیه
پس مرا خواند من داخل شدم بر او و سلام کردم پس گفت چه چیز ترا اقدام فرموده یا تو حاجت کنیم رغبت در خدمت او گفت پس
ملازم باب ما باش گفت که من بودم در دار با خدم او و کار ایشان میکردم و میخریدم برای ایشان حوائج را از سوق و من
بودم که داخل میشدم برایشان بدون اذن هرگاه در دار رجالی میبود پس یک بار داخل شدم روزی بر او و او در دار الرجال بود
و شنیدم حرکتی در بیت و مرا ندا کرد که مکانت را تا بیرون در مکان خود باش و داخل شو از آن و من نمیتوانستم که حرکت کنم
نه در دخول و نه در خروج پس بیرون آمد نزد من جاریه که با او چیزی بود سر پوشیده و مرا ندا کرد که داخل شو و من داخل شدم و ندا
کرد جاریه را پس جاریه رجوع نمود بسوی او و او گفت به او که کشف کن آنچه با تست او کشف کرد از غلامی سفید حسن الوجه و
کشف کرد از شکم او و دیدم که موئی روئیده بود از لبه او تا شکم او اخضر بود نه سیاه پس گفت این صاحب شماست پس امر کرد جاریه
را که ببرد او را پس حمل کرد او را و دیگر ندیدم او را تا آنکه گذشت ابو محمد علیه السلام باب ٤٤ در ذکر کسیکه دیده است او را و در این
معنی حدیث بسیار است الحدیث الاول روایت است از عبد الله بن جعفر حمیری که گفت جمع شدیم من و شیخ ابو عمرو رحمه الله نزد
احمد بن اسحق پس قصد کرد مرا احمد بن اسحق که من سوال کنم او را از خلف پس گفتم ای ابا عمرو بدرستیکه من اراده دارم که سوال
کنم ترا از چیزی و من شک نیستم در چیزی که اراده دارم که از آن سوال کنم ترا بدرستی که اعتقاد دین و دین است که ارض خالی

میشود و از مخی الا اکثر بوده باشند بعضی از خاصان جبلی روز لیس چون بماند این رنج میشود و جنت و لسته میشود و باب توبه قلم منقطع نمیشا
ایمانها لم یکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا پس نفع نمیدهد نفسی را ایمانش که بعضی از آن ایمان نیاورده باشد
یا کسب خیر نکرده در ایمان خود فاوسئلنا اشرار من خلق الله عز و جل پس ایشان اشرار خلق الله اند و ایشان آنانند که
قائم میشود بر ایشان قیامت ولیکن من دوست دارم که زیاده کنم یقین خود را و بدرستیکه ابرهیم ع سوال کرد رب خود را و گفت
بر انکه نماید باو که چگونه زنده میکند مرده را قال اولم تؤمن گفت آیا تو ایمان نیاورده گفت بلی و لکن لیطمئن قلبی بر ایمان
آورده ام لیکن برای اطمینان قلب سوال کردم و بتحقیق که خبر کرده مرا ابو علی احمد بن اسحق از ابی الحسن ع که گفت سوال کردم و گفتم
با که معامله کنم یا از که اخذ کنم و قول که را قبول نمایم پس گفت مرا او را که عمری ثقه منست پس آنچه باد به کند از سوی تو از من
پس بران از من موسی میشود و آنچه گفته باشد برای تو از من پس از من میگوید پس بشنو مرا و را و اطاعت کن بدرستیکه او ثقه منست و امونست
الحدیث الثانی روایتست از ابی علی که او سوال کرد ابا محمد را از مثل آنچه مذکور شد پس گفت او را که عمری و پسرش ثقه اند و هر چه
ادا کرده باشند بسوی تو از من پس از من ادا کرده اند و هر چه گفته باشند از من بتحقیق که از من گفته اند پس بشنو از هر دو
و اطاعت کن هر دو را بدرستیکه این دو ثقه اند و امونان پس این قول دو امام است که گذشته اند در تو گفت پس ابو علی
در افتاد ابو عمرو بسجده و گریه کرد پس گفت سوال کن گفتم پس تو دیده خلف را بعد از ابی محمد ع پس گفت ای والله دو حا
که دیده اش مثل این بود و اشاره کرد بدو دست پس گفتم او را بای نمانده یکی از مسئله گفت بیار المسئله را گفتم پس اسم او چیست
قال محرم علیکم ان تسالوا عن ذلک محرم است بر شما سوال کردن از آن و نمیگویم این را از پیش خود پس نیست مرا که حلال
کنم و نه انکه حرام کنم ولیکن از جانب اوست بدرستیکه او نزد سلطان آنست یعنی خلیفه بدرستیکه ابا محمد گذشت و خلیفه نکرد و لیکن
دیده معلوم شد میراث او را اخذ کرد از کسی که حقی نداشت در آن و او هست عیال او در بدر میگذرند کسی را که جسارت کند
و خود را آشنا کند یا برساند بایشان چیزی و هرگاه واقع شود اسم واقع میشود طلب پس بترسید خدا را و امساک
کنید از این کلمه رحمه الله گفت حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب که تمیشی از خاطر من رفته این که ابا عمرو سوال کرده شد نزد
احمد بن اسحق از مثل این پس جواب گفت مثل این که گذشت الحدیث الثالث روایتست از موسی بن جعفر و از شیخ

اسن بود جوانی از اولاد رسول الله ص که گفت دیدم او را میان المسجدین مسجد کوفه و مسجد سهله و او غلام بود الحدیث الرابع
روایتست از ابی عبد الله ع که گفت حدیث کرد مرا موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر که گفت حدیث کرد مرا موسی بن
محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی که حکیمه بنت محمد بن علی و او عمه پدرش بود که گفت دیده ام او را در شب تولد و بعد از آن الحدیث
الخامس روایتست از احمد ابن طالب که گفت گفتم مر عمری را که گذشت ابو محمد ع که گذشت و کسی خلیفه کرده در میان
مشتاق که گردنش مثل اینست و اشاره بدست کرد الحدیث السادس روایتست از موسی الرازی که گفت شنیدم ابا علی
بن مطهر را که ذکر میکرد که من دیده ام او را و صفت قد او کرد الحدیث السابع روایتست از خادم ابرهیم بن عبده نیشاپوری
که گفت ایستاده بودم با ابرهیم بر صفا که امام ع آمد تا آنکه توقف کرد بر ابرهیم و قبض کرد بر کتاب مناسک او و حدیث کرد بچیزی
چند الحدیث الثامن روایتست از ابی عبد الله بن صالح که او او را دیده بود نزد حجر الاسود و مردمان تجاذب میکردند برو
و او میگفت ما بهذا امروا یعنی باین مامور نشده اند الحدیث التاسع روایتست از احمد بن ابرهیم از پدرش که او گفت که
دیده ام او را بعد از گذشتن ابی محمد ع که اتفع بود یعنی نزدیک بیست سالگی بعقیل و نسبتداد سر او کردم الحدیث العاشر
روایتست از قنبری مردی از اولاد قنبر کبیر مولی ابی الحسن الرضا ع که گفت جاری شد حدیث جعفر بن علی پس مذمت او کردم پس
من گفتم او را پس غیر او هست و آیا دیده او را گفت ندیده ام او را ولیکن دیده است او را غیر من گفتم کیست او که دیده است
او را گفت جعفر دو نوبت دیده او را و مر او را از او حدیثی است الحدیث الحادی عشر روایتست از ابی محمد و جنانی که گفت
که او را دیده بود که خارج شد از دار قبل از حادثه بده روز و او میگفت اللهم انک تعلم انها من احب البقاع لولا الطرد
یعنی بر دوری که او را بدرستیکه تو میدانی که من رای بهترین بقاعست اگر طرد و منع نباشد یا گفت کلامی مثل این الحدیث الثانی
عشر روایتست از علی بن قیس از بعضی جلاوزه سواد یعنی معتمد الجیش علیه که گفت مشاهده کردم سیما را بعد از این نزد یکی پسر
من رای در حالی که شکسته بود باب دار و بیرون آمده بر او قائم و در دست او طبرزینی بود پس گفت او را چه میکنی در دار من
سیما گفت بدرستیکه جعفر کذاب زعم میکند که گذشته است پدر تو و او را ولد نیست پس اگر این دار از تو باشد من
منصرف میشوم از او پس او گفت خارج شد بر ما خادمی از خدم دار پس سوال کردم او را از این خبر پس گفت مرا که

حدیث کرده این را گفتم حدیث کرد مرا بعضی از علاء و سواد پس گفت مرا نزدیک بیت که مخفی ماند بر مردم چیزی الحدیث الثالث
عشر روایت است از عمرو الاهوازی که گفت نمود او را بمن ابو محمد ع و گفت اینست صاحب شما الحدیث الرابع عشر روایت
از ابی نصر ظریف خادم که او را دیده بود الحدیث الخامس عشر روایت است از علان ابی محمد از محمد و حسن ابنی علی بن ابراهیم که
هر دو مرا حدیث کردند در سنه تسع و سبعین و مائتین از محمد بن عبد الرحمن عبدی از ضوء بن علی العجلی از مردی از اهل فارس
که نامش گفت دیدم که ابو محمد نمود او را او الحدیث السادس عشر روایت است از بعضی اهل مدائن که گفت حاج بودم با رفیقی
که مرا بود پس چون رسیدیم بموقف ناگاه جوانی دیدم نشسته که بر او ازاری و ردائی بود و در هر دو پای او نعلی بود زرد قیمت
ازار و ردای او صد و پنجاه دینار بود و بر او اثر سفر نبود پس نزدیک ما آمد سائلی و ما او را رد کردیم پس نزدیک آن شاب شد
و سوال کرد او را پس او چیزی از زمین برداشت و با او داد پس دعا کرد برای سائل و اجتهاد نمود در دعا و اطاله کرد او را
پس برخواست آن شاب و غایب شد از ما و ما نزدیک سائل شدیم و گفتیم او را که وای بر تو چه چیز داد ترا او بما حصات ذهب
مضرسه نمود تقدیر کردیم بیست مثقال بود پس گفتیم مر صاحب خود را مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم پس رفتیم در طلب او و گردیدیم
موقف را کله و قادر بدیدن او نشدیم پس سوال کردیم کسانی را که در حوالی او بودند از اهل مکه و مدینه گفتند آن شاب
علوی بود و هر سال پیاده حج میکند باب ۴۳ در نهی از اسم او ع و در بین چهار حدیث است الحدیث الاول روایت است از
داود بن قاسم جعفری که گفت شنیدم ابا الحسن عسکری را ع که میگفت خلف بعد از من حسن است فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف
پس چگونه باشد برای شما حال خلف بعد از خلف گفتم چرا جعلنی الله فداک گفت بدرستیکه شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست
برای شما ذکر او باسم او گفتم پس چگونه ذکر کنیم او را گفت بگوئید الحجة من آل محمد صلوات الله علیه و سلامه الحدیث
الثانی روایت است از ابی عبد الله الصالحی که گفت سوال کردند مرا اصحاب ما بعد از مضی ابی محمد ع که سوال کنم از اسم او و مکان
او پس بیرون آمد جواب که اگر دلالت کنم ایشان را بر اسم او مردم اذاعه و شایع میکنند و اگر بشناسند مکان او را
دلالت خواهند کرد بر او الحدیث الثالث روایت است از ریان بن صلت که گفت شنیدم ابا الحسن رضا را ع که میگفت
در حالی که سوال شده بود از قائم آل محمد ص پس گفت لا یری جسمه و لا یسمی اسمه الحدیث الرابع روایت است از ابن رئاب

از ابی عبد

از ابی عبد الله ع که صاحب هذا الامر لا یسمیه باسمه الا کافر باب ۴۴ در حال غیبت امام ع و در بین هفده حدیث است
الحدیث الاول روایت است از مفضل بن عمر از ابی عبد الله ع که گفت اقرب آنچه میباشد بندگان از حق تعالی و ارضی آنچه میشود از مردمان در
وقتیست که افتقاد کنند یعنی نیابند حجة الله عز و جل را و ظاهر نشود برای ایشان و ندانند ایشان مکان او را و با وجود این در آن
وقت دانند که باطل نشده حجة الله عز و جل و نه میثاقش پس نزد این حال متوقع شوند فرج را در صباح و مسا پس بدرستیکه باشد اشد چیزی
غضب الله بر اعدای خود که حیث که افتقاد کنند حجت او را و ظاهر نکنند باشد برای ایشان و بتحقیق که دانسته باشد که اولیای او ارتیاب
نکنند که اگر ارتیاب کنند غایب نگرداند حجت خود را از ایشان طرفة العین و نباشد این غیبت الا بر سر شرار ناس الحدیث الثانی
روایت است از عمار ساباطی که گفت گفتم مر ابی عبد الله ع را که کدام افضل است عبادت در سر با امام مستتر در دولت باطل یا عبادت در
زمان ظهور حق و دولت او با امام ظاهر گفت ای عمار صدقه در سر و الله افضل است از صدقه در علانیه و همچنین و الله عبادت شما
در سر با امام که مستتر باشد در دولت باطل بخوف شما از عدو شما در دولت باطل و در حال هدنه افضل است از کسی که عبادت
کند عز ذکره در ظهور حق با امام حق ظاهر در دولت حق و نیست عبادت با خوف در دولت باطل مثل عبادت و امن در دولت حق
بدانید بدرستیکه کسیکه نماز گذارد از شما امروز یک نماز فریضه را در جماعت مستتر در وقت آن از عدو خود و تمام کرده آن را
بنویسد حق تعالی برای او پنجاه و کسیکه بگذارد از شما یک نماز فریضه را مستتر بوده با آن از عدو خود
بنویسد حق تعالی برای او بیست و پنج صلوة فریضه و حدانیه را و کسی که بگذارد از شما صلوة نافله در وقتش پس تمام کند بنویسد
الله له بها عشر صلوات نوافل و کسیکه عمل کند از شما حسنه کتب الله له بها عشرین حسنة و مضاعف میگرداند الله تعالی
حسنات مومن را اضعاف مضاعفه از شما هرگاه نیکو کنید اعمال خود را و تقیه نمایید بتقیه بر دین خود و امام خود و نفس خود و امساک
کنید لسان خود را بدرستیکه الله تعالی کریم است گفتم جعلت فداک و الله که ترغیب کردی مرا در عمل و تحثیث نمودی مرا لیکن
لکن میخواهم بدانم که چگونه گردیده ایم امروز افضل از روی اعمال از اصحاب امام ظاهر از شما در دولت باطل و حال آنکه ما همه
بر دین واحدیم گفت بدرستیکه شما سبقت کرده اید ایشان را بسوی دخول در دین الله عز و جل و بسوی نماز و صوم و حج و بسوی
کل خیر و فقه و بسوی عبادت الله عز ذکره در سر از اعدای شما با امام مستتر خود مطیع او بوده صابر شده با او منتظر دولت حق

٢۴٢

بر جزائشان بر دین خودشان در حال بودن ایشان و گفت یا شوقاه الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم و سیجمعنا الله و ایاهم
فی جنات عدن و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم باب ۲۲ در غیبت امام انام ع و در زمان غیبت الحدیث الاول
روایتست از عمار ساباطی که گفت نشسته بودم در نزد ابی عبدالله ع پس گفت ما را به درستی که مر صاحب این امر را غیبتی است که متمسک
در آن به دین خود مانند خارط درخت قتاد گیرد پس گفت همچنین با دست خود پس بر کدام شما امساک میکند شوک قتاد را در دست خود و سر مبارک
پس از حضرت ساکت شد پس گفت که به درستی که مر صاحب این امر را غیبتی میباشد و باید که بترسد بنده خدای خود را و تمسک کند به دین خود
الحدیث الثانی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع که گفت هرگاه مفقود شود خامس از اولاد سابع یعنی امام موسی ع
پس الله الله در دین شما که زائل نکرد شما را از آن احدی ای پسر من به درستی که لابد است مر صاحب این امر را از غیبتی تا آنکه رجوع
میکند از این امر کسی که قائل میباشد به آن جز این است مگر آنکه امتحان است از جانب خدا که امتحان میکند به آن خلق خود را و اگر میدانستند آباء و اجداد
شما دینی را صحیح تر از این دین هر آینه تابع می‌شدند آن را گفتم ای سید من کیست خامس از اولاد سابع گفت به درستی که عقول شما کوچک
میشود از این و احلام شما تنگ میگردد از حمل آن لیکن اگر زنده باشید ادراک او مینمایید کرده و این حدیث در کتاب کمال الدین و تمام
النعمة ابن بابویه موجب است که از صادق آل محمد نقل کرده که او فرموده که کسی که اقرار کند به جمیع ائمه و جاحد مهدی باشد مثل کسی است
که اقرار کند به جمیع انبیا و انکار نماید محمد رسول الله را پس گفتند یا ابن رسول الله کیست مهدی از اولاد تو گفت خامس از اولاد سابع که غایب
شود از شما شخص او و حلال نباشد شما را تسمیه او و نیز گفته است هرگاه جمع شود سه نام اسامی متوالیه محمد و علی و حسن پس رابع ایشان قائم
است و نیز روایت است از وی که چون مفقود گردند و امام ای سید من اگر عهد کنی به خلیفه خود بعد از تو چه شود گفت ای مفضل امام بعد از تو
پسر من موسی است و خلف مامول منتظر م ح م د بن حسن بن علی بن موسی است الحدیث الثالث روایتست از مفضل بن عمر که گفت شنیدم
ابا عبدالله را که میگفت ایاکم و التنویه یعنی حذر کنید از شهرت و تعظیم و رفع اسم و ذکر او و الله که امام شما غایب خواهد شد
چندین سال از دهر شما و هر آینه تمحیص و تمحیص داده خواهید شد و او را گفته شود که مرد یا کشته شد یا هلاک گشت به هر وادی که سالک
باشد و هر آینه دمع و اشک چشم ریزان شود بر او چشمهای مؤمنین و هر آینه منقلب و مکفا باید مثل کفا و منقلب مانند کشتی در امواج دریا
پس نجات نمی‌یابد از آن الا کسی که اخذ کرده باشد حق تعالی میثاق او را و نوشته باشد در دل او ایمان او را و موید ساخته باشد

٢۴٣

او بوده خائف شده بر امام خود و بر نفس خود از ملوک ظلم ناظر بوده به سوی امام خود و حقوق خود در دستهای ظلمه که منع آن کرده باشند
از شما و مضطر ساخته شما را به حراثت دنیا و طلب معاش با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت امام خود و خوف از عدو
خود پس به سبب این مضاعف ساخته حق تعالی برای شما ثواب اعمال شما را پس گوارنده باد این برای شما گفتم جعلت فداك
پس نمی‌بینیم و دوست نداریم در حقوقت آنکه بوده باشیم از اصحاب قائم حق و ظاهر شود حق و حال آنکه ما امروز در امامت تو
و طاعت تو افضل اعمال باشیم از اصحاب دولت حق و عدل پس گفت سبحان الله آیا دوست ندارید که ظاهر کند حق تعالی
حق را و عدل را در بلاد و جمع کند کلمه را و تالیف نماید حق تعالی میان قلوب مختلفه و عاصی نشوند خدا را عز و جل در زمین او و اقامه
فرمایند حدود او را در خلق او و رد کند الله تعالی حق را با اهل حق پس ظاهر شود تا آنکه مستخفی نگردد چیزی از حق به خوف احدی از خلق
بدان ای عمار والله که نمیرد از شما کسی بر حالتی که شما بر آن هستید الا آنکه افضل باشد نزد الله از بسیاری از شهدای بدر و احد
پس بشارت باد شما را الحدیث الثالث روایتست از ابی اسحق که گفت حدیث کرد مرا ثقه از اصحاب امیرالمؤمنین ع
که ایشان شنیدند امیرالمؤمنین را که میگفت در خطبه خود اللهم و انی لاعلم ان العلم لا یارز کله و لا ینقطع مواده و انك لا
تخلی ارضك یعنی پروردگارا به درستی و هر آینه من میدانم که علم منقرض نمیگردد و کل آن و منقطع نمیشود مواد آن و به درستی که خالی
نمیگذاری تو زمین خود را از حجتی بر خلق تو یا ظاهری که مطاع نباشد یا خائف مانند که باطل نشود حجت تو و گمراه نگردد اولیای
تو بعد از آنکه هدایت کرده ایشان را بلکه کجا اند ایشان و چند اند ایشان به تحقیق اقل اند بسیار از روی عدد و اعظم اند
بسیار از روی قدر نزد الله تعالی تا اتباع کنند بر قادة دین را و ائمه تا تدین را الخ کسانیکه به مردمان مناسب شوند با آداب
ایشان و متبع گردند به هدایت ایشان پس نزدیک است که هجوم کند با ایشان علم بر حقیقت ایمان پس مستجیب شوند ارواح ایشان
قادة علم و مستلین گردد از حدیث ایشان آنچه مستوعر و مستصعب باشد بر غیر ایشان و انس گیرند به آنچه مستوحش شوند از آن مکذبان
و ابا دارند از آن مسرفان این جماعت اتباع علما اند مصاحبت کنند اهل دنیا به طاعت الله تبارک و تعالی و برای اولیاء
او دین دار باشند به تقیه از دین خودشان و خوف از عدو ایشان پس ارواح ایشان معلق باشند به محل اعلی و علماء ایشان و اتباع
ایشان خرس باشند صامت در دولت باطل منتظر برای دولت حق و سیحق الله الحق و یمحق الباطل طوبی برای ایشان

برهم

بمانع خود جان او را و بیرانیه تریع کرد و ... ده روز بهشت شنبه که دانسته نشد که کدام از کدام است پس من گریه کردم و گفتم چگونه بشناسیم او را
چه چیز گاهی او دیدیم در آن وقت پس او نظر کرد بسوی شمس که داخل بود در صفه و گفت یا با عبد الله می بینی این آفتاب را گفتم بلی گفت
والله که امر ما روشن تر است از این شمس الحدیث الرابع روایت است از سدیر صیرفی که گفت شنیدم از ابی عبد الله ع که میگفت بدرستیکه
در صاحب این امر شباهتی هست از یوسف ع گفتم یا حضرت گویا که ذکر میکنید غیبت او یا حیرت او را گفت که چرا انکار کرده میشود این
از این امت اشباه خنازیر بدرستیکه اخوه یوسف اسباط بودند و اولاد انبیا بودند و تجارت کردند یوسف را و او برادر ایشان
بود و او را خطاب کردند و او خطاب کرد و ایشان نشناختند او را تا آنکه یوسف گفت انا یوسف و این برادر من است پس چه
انکار میکند این امت ملعونه این را که حق تعالی بحجت خود در وقتی از اوقات چنانچه میکرد با یوسف بدرستیکه یوسف را
والی کرد در ملک مصر و بود میان او و میان پدر او مسیره هجده روز پس اگر اراده میکرد که او را اعلام کند قادر بود بر این و بحق
که سیار شدند یعقوب با اولاد خود نزد بشارت خبر یوسف در نه روز تا آنکه مصر و منزل را ... پس چه انکار کنند این
امت ملعونه را که بجای آورد حق تعالی با حجت خود چنانچه کرد با یوسف آنکه ... در بازارهای ایشان و پای گذارد بر بساط ایشان تا
آنکه اذن دهد حق تعالی در این باب بحجت که او را ... چنانچه اذن داد یوسف را که گفت ... یوسف گفتند در ... انا یوسف گفت
انا یوسف الحدیث الخامس روایت است از زراره که گفت شنیدم از ابا عبد الله ع که میگفت بدرستیکه مر این غلام را غیبتی خواهد
بود پیش از آنکه قائم شود پس گفتم چرا یا رسول الله گفت میترسد این را و اشاره کرد بدست خود بشکم خود پس گفت ای زراره
اوست منتظر و اوست که شک کرده میشود در ولادت او و بعضی از ایشان میگویند که مرده است پدر او و خلف نگذاشته و بعضی
از ایشان میگویند حمل بود و بعضی از ایشان میگویند متولد شد قبل از موت پدر بدو سال و اوست منتظر الا آنکه حق تعالی میخواهد امتحان
کند شیعیان را پس نزد این شک خواهند کرد مبطلان ای زراره هرگاه ادراک کنی آن زمان را پس دعا کن آن
زمان را پس دعا کن باین دعا اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک
ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی و ترجمه اش آنکه
پروردگارا بشناسان بمن نفس خود را پس بدرستیکه اگر نشناسانی بمن نفس خود را نمیشناسم پیغمبر ترا پروردگارا بشناسان

بمن پیغمبر خود را پس بدرستیکه اگر نشناسانی بمن ... شناخته باشم حجت ترا پروردگارا بشناسان بمن حجت خود را پس
بدرستیکه اگر نشناسانی بمن حجت خود را گمراه خواهم شد از دین خود پس گفت ای زراره لابد است از قتل غلامی در مدینه گفتم جعلت فداک
آیا نمیکشد او را جیش سفیانی گفت نه ولیکن میکشد او را جیش بنی فلان می آید تا آنکه داخل مدینه شود پس بگیرد غلام را و بکشد
او را پس چون بکشد او را از روی ظلم و عدوان مهلت داده نشوند و در آن وقت توقع کنید فرج را ان شاء الله تعالی الحدیث السادس روایت است
از عبید بن زراره که گفت شنیدم از ابا عبد الله ع که میگفت مفقود میشود امام مردم پس حاضر میشود در موسم حج و می بیند ایشان را
و ایشان نمی بینند او را الحدیث السابع روایت است از اصبغ بن نباته که گفت اتیان کردم بسوی امیر المؤمنین ع پس
دیدم که متفکر است و ... در زمین پس گفتم یا امیر المؤمنین چه سبب است که ترا متفکر و نکت در زمین میبینم آیا رغبتی داری
در آن گفت لا والله رغبت نکرده ام در آن و نه در دنیا هرگز روزی و لیکن فکر کردم در مولودی که میباشد از ظهر یازدهم از اولاد من که آن
مهدی است که پر کند زمین را از روی عدل و قسط چنانکه پر شده باشد از روی جور و ظلم و میباشد برای او حیرتی و غیبتی که گمراه شوند
در آن قومی و راه یابند در آن قومی دیگر پس گفتم یا امیر المؤمنین چند گاه خواهد بود این حیرت و غیبت گفت شش روز یا شش ماه یا
شش سال پس گفتم این امر برای او کائن خواهد بود گفت نعم چنانکه او مخلوق است و کجا ترا برای این امر یا اصبغ ایشان خیار این
امت باشند با خیار ابرار این عترت پس گفتم بعد از آن چه چیز خواهد شد گفت میکند باری تعالی هر چه میخواهد بدرستیکه مر او را
بداآت و ارادات و غایات و نهایات الحدیث الثامن روایت است از معروف خربوذ از ابی جعفر ع گفت ما مانند نجوم سما ایم
هر وقت که غایب شود نجمی از آن طلوع کند نجمی دیگر تا چون اشاره کنید باصابع خود و میل کنید باعناق خود غایب گرداند حق تعالی
از شما نجمی از نجوم را پس مستوی شوند بنو عبد المطلب و شناخته نشوند که کدام از کدام است پس طلوع نماید نجم شما پس حمد کنید پروردگار خود را
الحدیث التاسع روایت است از زراره که گفت شنیدم از ابا عبد الله ع که میگفت بدرستیکه مر قائم را غیبتی هست قبل از آنکه
قیام نماید بامر خود گفتم چرا چنین شود گفت برای آنکه میترسد بر خود و اشاره کرد بشکم خود یعنی قتل را الحدیث العاشر
روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا عبد الله ع که میگفت اگر برسد بشما از صاحب این امر غیبتی پس انکار مکنید او را
الحدیث الحادی عشر روایت است از مفضل بن عمر که گفت بودم نزد ابی عبد الله ع و نزد او در آن وقت مردم بودند پس فکر کردم که

او اراده کرده بود پس گفت اعاده الله بر آنکه غائب خواهد شد از شما صاحب این امر و مجهول خواهد بود یافت ذکر او البته چنانکه گم شود
گم او مرده است و هلاک شده و در هر وادی که سلوک کرده بر آنکه گردانیده شود چنانکه گردانیده شود کشتیها در امواج دریا نجات
نخواهد یافت الا کسی که اخذ کرده باشد حق تعالی میثاق او را و نوشته باشد ایمان را در دل او و موید ساخته او را بروح خود و بر او افشانده
گردانیده شود دوازده رایت مشتبه که دانسته نشود کدام از کدام است گفت پس من گریه کردم گفت چه چیز ترا میگریاند گفتم چرا گریه
نکنم یا ابا عبدالله گفتی جعلت فداک چگونه گریه نکنم و تو میگوئی دوازده رایت بر افراخته خواهد شد که دانسته نشود هیچکدام از آنها پس
پس گفت در مجلس او که او بود و کره داخل میشد در آن آفتاب گفت آیا این بینی و ظاهر است گفتم نعم گفت امر ما ازین آفتاب
الحدیث الثانی عشر روایت است از عبید بن زراره از ابی عبدالله ع که گفت مر امام را دو غیبت است در یکی از آنها حاضر شود موسم حج
مردم را می بیند و مردم او را نمی بینند الحدیث الثالث عشر روایت است از بعض اصحاب امیرالمومنین ع از آنکسانی که موثوق بهم
اند بر اینکه امیرالمومنین ع تکلم کرده باین کلام و حفظ کرده اند او را از آنحضرت این را خطبه کرده بر منبر کوفه اللهم انه لا
بد لک من حجج فی ارضک حجة بعد حجة علی خلقک الخ یعنی پروردگارا بدرستیکه ناچار است ترا از حجتها حجتی بعد از حجتی بر خلقت
که راه نمایند ایشانرا بر دین تو و تعلیم دهند ایشانرا علم ترا تا متفرق نشوند اتباع ایشان و او ظاهر غیر مطاع باشد
یا مکتتم مترقب اگر غایب شود از مردمان شخص او در حال هدنه ایشان غایب نخواهد شد از ایشان علم منثور و مثبت علم
ایشان و آداب ایشان در قلوب مومنین مثبت است پس ایشان بآن عاملانند و حکم کرده در این خطبه در موضع دیگر این را که هیهات
منقطع گردد علم هرگاه یافت شود دهای او حمله که حفظ او نماید و روایت آن کند چنانکه شنیده اند از علما و تصدیق کنند
ایشان در آن اللهم فانی لاعلم ان العلم لا یارز کله و لا ینقطع مواده و انک لا تخلی ارضک من حجة لک
علی خلقک ظاهر لیس بالمطاع او خائف مغمور کیلا تبطل حججک و لا یضل اولیاؤک بعد اذ هدیتهم بل این هم و کم هم اولئک
الاقلون عددا الاعظمون عند الله قدرا الحدیث الرابع عشر روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ع
در قول الله عز و جل قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین یعنی خبر دهید مرا اگر صبح کند بعد رفتن
آب شما پس کیست که بیارد برای شما آب معین را حضرت فرمود مراد اینست که هرگاه غایب شود امام شما پس که میآورد

بشما امام جدید چه امام بمنزله آب جاریست بلکه آب بجا در وجود اوست الحدیث الخامس عشر روایت است از محمد بن مسلم که گفت
شنیدم از ابا عبدالله ع که میگفت اگر برسد شما را از صاحب شما غیبتی پس انکار آن نکنید الحدیث السادس عشر روایت است از ابی
بصیر از ابی عبدالله ع که گفت لابد است برای این صاحب امر را از غیبت و لابد است او را در غیبت از عزلت و نعم المنزل
طیبة یعنی نیکو منزلیست مدینه طیبه و ما بثلثین من وحشة و وحشت نیست با سی مرد در آنجا الحدیث السابع عشر روایت است از
ابان بن تغلب که گفت گفت ابو عبدالله ع کیف انت اذا وقعت البطشة بین المسجدین یعنی چگونه خواهی بود تو چون واقع شود
بطشه بین المسجدین فیارز العلم کما تارز الحیة فی جحرها و اختلفت الشیعة و سمی بعضهم بعضا کذابین و تفل بعضهم
فی وجوه بعض یعنی ... رود علم چنانکه منقبض گردد مار در سوراخ خود و مختلف شوند شیعیان و نام نهند بعضی بعضی را کذاب
و تفل اندازد بعضی در روی بعضی گفتم جعلت فداک پس نخواهد بود نزد آن هیچ خیری فرمود مرا که الخیر کله عند ذلک ثلثا
یعنی کل خیر نزد او است و سه بار گفت این را اراده اینست که در آن وقت داخل شدن یا عقاید غیبت امام و حیران
تمام مرتبت که آن بودن محض القلب است امام را الحدیث الثامن عشر روایت است از زراره که گفت شنیدم ابا عبدالله ع
که میگفت بدرستیکه مر قائم آل محمد را دو غیبت است یکی از آنکه قائم نماید بامر امامت در میان مردمان و او مرتد شده و انکار کرده
بیعت خود کاتب نفس خود و معه مرتد شد قبل از الحدیث التاسع عشر روایت است از اسحق بن عمار که گفت گفت ابو عبدالله
ع مر قائم را دو غیبت است که یکی از آنها قصیره است و دیگری طویله در غیبت اولی ندانند مکان او را مگر خاصه از شیعیان
او و در دیگری ندانند مکان او را مگر خاصه از موالی او که خدمتکار او میشوند و کم میباشند بعضی از اولیا ندانند مکان او را الحدیث
العشرون روایت است از مفضل بن عمر که گفت شنیدم ابا عبدالله ع را که میگفت مر صاحب این امر را دو غیبت است در یکی از آنها مرجع
میکند باهل خود و در دیگری گفته میشود هلک فی ای واد سلک یعنی البته هلاک شده در هر جا که بوده گفتم چگونه
کنیم پس با ما چه خواهیم کرد هرگاه این چنین گفته شد هرگاه دعوی کند او را ادعی پس سوال کنید او را از چیزها عظیمه فیه مثله
تا ببینید که آیا جواب میدهد مثل صاحب الامر او یا نه که کلام مثل کلام امام است الحدیث الحادی و العشرون روایت است
از ابی حمزه که گفت داخل شدم بر ابی عبدالله ع گفتم او را که تو صاحب این امری گفت نه گفتم پس ولد تو گفت نه گفتم

ليس ولده ولد است گفت نه گفتم والده ولده والد است گفت نه گفتم پس كيست او گفت آنكس كه پر كند زمين را از عدل و داد چنانكه
پر شده باشد از ظلم و جور علی فترة من الائمة يعنی بعد از اينكه مدتی بگذرد از امام چنانكه مبعوث شد رسول الله صلعم بر فترتی از
رسل هر دو ما بين سعد است تا معجزه چنانكه مذكور شده است در سابق او را الحديث الثانی والعشرون
روايت است از ام هانی كه گفت سؤال كردم ابا جعفر محمد بن علی را عليه السلام از قول الله تعالی فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس
خنس كواكبند كه از ديده‌ها غايب باشند در عقب خنس جمع خانس است و خنس جمع خانس است چنانكه كنس جمع كانس
و اصل هر دو ستر است و استعاره اختفاء كوكبند زيرا كه خنس ميكنند اندكی الله يعنی هر دو مستور ميشود و كناس طيرا السيار
اوست كه در ابتدا حمره و كواكب نيز خانس شوند در برج خود مانند طالع كه داخل كناس خود گردند و بعد بگويم محقق شوند
در نهار و ظاهر گردند در شب و الجوار الكنس هر دو صفت خنس اند زيرا كه جاری شوند در فلك خود و غايب شوند و
گفته اند اين كواكب خمسه اند از زحل و مشتری و مريخ و زهره و عطارد و ام هانی گفت امام گفت ان امام است كه
خنوس كند در سال دويست و شصت پس ظاهر شود مانند شهاب كه موقد شود در شب ظلمانی پس اگر دريابی آن زمان
زمان او را چشمت روشن خواهد شد الحديث الثالث والعشرون روايت است نيز از ام هانی كه گفت ملاقات
كردم ابا جعفر محمد بن علی را و سؤال كردم او را از قول الله تعالی فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس گفت خنس امام است
كه غايب شود در زمان خود نزد انقطاع از علم خود نزد مردمان سنه دويست و شصت پس ظاهر گردد و كالشهاب الواقد
فی ظلمة الليل فان ادركت ذلك قرت عينك الحديث الرابع والعشرون روايت است از ايوب بن نوح از ابی
الحسن الثالث عليه السلام كه گفت اذا رفع علمكم من بين اظهركم فتوقعوا الفرج من تحت اقدامكم يعنی هرگاه رفع
شود علم شما از ميان شما پس منتظر وقوع فرج باشيد از زير قدمهای خود و اين علامت وقوع غيبت امام غائب است
انشاء الله كه بزودی ظاهر شود الحديث الخامس والعشرون روايت است نيز از ايوب بن نوح كه گفت گفتم مر ابی الحسن
الرضا عليه السلام بدرستيكه من اميدوارم كه بوده باشی تو صاحب اين امر و براند حق تعالی او را بسوی تو بدون سيف بحقيق
بيعت كرده شد برای تو معروف شد و دراهم باسم تو پس گفت نيست از ما هيچ كه مختلف شود و بسوی او كتب و

و اشاره كرده شود بسوی او با اصابع و سؤال كرده آيد از مسائل و محمول كرده بسوی او اموال الا كه اغتيال شود يا بميرد بر فراش
خود تا آنكه مبعوث سازد حق تعالی برای اين امر غلامی از ما خفی الولادة و المنشأ غير خفی در نسب خود الحديث السادس
والعشرون روايت است از عبد الله بن عطا از ابی جعفر عليه السلام كه گفت گفتم او را بدرستيكه شيعه تو بعراق بسيار است و الله كه نيست
در اهل بيت تو مثل تو پس چگونه است كه خروج نميكنی گفت ای عبد الله بن عطا بتحقيق كه افكندی تو در گوش خود ميكنی گوش
كن هر دو گوش خود را ابلهی نيكو نيست برای اهل حماقت و سفاهت يعنی والله كه ما نيستيم صاحب شما گفت گفتم پس كيست
صاحب ما گفت نظر كنيد كه كيست كسی كه پوشيده شده باشد بر مردم ولادت او پس اوست صاحب شما بدرستيكه نيست از ما كسی
كه اشاره كرده شود بسوی او با صبع و مضغ نموده گردد بالسن مراد تهمت الا آنكه بميرد از روی غيظ يا بر رغم انف خود
الحديث السابع والعشرون روايت است از هشام بن سالم از ابی عبد الله عليه السلام كه گفت قائم مبعوث شود و قائم در حالی كه احدی را در
گردن او نه عهدی و نه عقدی و نه بيعتی باشد يعنی از سلاطين جور الحديث الثامن والعشرون روايت است از ابی عبد الله
كه ... گفت بود ... گفتم با ايشان و نه حكم ايشان را كه ... با و ... گفت دوست دارد كسی را كه دوست ميداشته و دشمن
دارد كسی را كه دشمن ميداشته او تا آنكه ظاهر گرداند حق تعالی او را الحديث التاسع والعشرون روايت است از زراره
بن اعين كه گفت گفت ابو عبد الله عليه السلام كه لابد است مر غلام را از غيبت گفتم چرا گفت ميترسد و اشاره كرد بسوی شكم خود و
اوست منتظر و اوست كه مردمان شك كنند در ولادت او پس از ايشان كسی گويد حمل يافته و كسی كه گويد مرده پدرش و او
خلف نگذاشته و كسی كه گويد متولد شده پيش از موت پدر خود بدو سال زراره گفت گفتم كه پس چه امر ميكنی مرا اگر ادراك
كنم آن زمان را گفت دعا كن خدا را باين دعا كه اللهم عرفنی نفسك فانك ان لم تعرفنی نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفنی
نبيك فانك ان لم تعرفنی نبيك لم اعرف حجتك اللهم عرفنی حجتك فانك ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دينی قال
احمد بن هلال سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنة و ترجمه آن در حديث پنجم گذشت و در اين دلالت است
كه موقف طالب حق در او از حمل او بوده است نيز از حمل او الحديث الثلثون روايت است از مفضل بن عمر از ابی عبد الله عليه السلام در قول الله
عز و جل فاذا نقر فی الناقور يعنی اذا نفخ فی الصور گفت بدرستيكه از ما امامی مظفر مستتر پس چون اراده كند حق تعالی

اظهار امر او را نکت فی قلبه نکتة فظهر فقام بامر الله تبارک و تعالی یعنی نقطه در دل او نکته در قلب است از امام که چون
چنین شود ظاهر شود و قیام کند بامر الله تعالی الحدیث الحادی و الثلثون روایت است از محمد بن النعمان که گفت کتابت
نوشت بسوی من ابو جعفر که اذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم یعنی هرگاه غضب کند حق تعالی بر خلق خود
نحانا و تبعید میکند ما را از جوار ایشان چه امام زمان از اعلی اهل زمان ایمن باشند لهذا فسرة و مرتوی شود پس اهل زمان
بالطغیان معصوب علیهم زمان باشند پس در این زمان غیبت صاحب الزمان از مردم خالی از غضب و خشم خداوند جهان نباشد
چنانکه در کتاب کرامات نوشت غیبت و ظهور او مذکور شد پس معلوم شد که غیبت ایشان از سوء اعمال رعیت و عدم معاونت
ایشان صاحب امر را باب ٢٨ در آنچه نقل کرده میشود با آن دعوی محق و مبطل را در امامت و در شانزده
حدیث است الحدیث الاول روایت است از سلام بن عبد الله الهاشمی و محمد بن خالد ... گفت شنیدم از ابی عبد الله ع
که گفت برانگیختند طلحه و زبیر مردی را از عبد القیس که او را خداش میگفتند بسوی امیر المومنین ع و گفتند او را که ما ترا
مبعوث میسازیم بمردی که مدت مدیدی است که میشناسیم ما او را و اهل بیت او را بسحر و کهانت و تو اوثق کسانی
که نزد ما حاضرند از نفس خود از آنکه امتناع کنی و از محاجه کردن با او و برابری ما با او و اعرف و مطلع شوی بامر معلومی از
وی و هرگاه او اعظم ناس است از روی دعوی پس باید که این نگهداری کند ترا از آن و از ابوابی که فریب و حیل میدهد بآن مردم
را با آن طعام است و شراب و عسل و دهن و آنکه خلوت میکند با مرد پس باید که نخوری نه طعامی و نه شرابی و مس نکنی نه عسلی
و نه دهنی و منشین با او در خلوت و حذر کن از همه اینها و پس متصل شو به برکت الله و چون ببینی او را بخوان آیه سخره را و
تعوذ کن بخدا از کید او و کید شیطان پس چون بنشینی بسوی او او را مگذار از بهر جانب خود و مستانس شو با او
پس بگو مر ... که برادران تو در دین و بنی اعمام تو در قرابت فرستاده اند ترا در قطع رحم و میگویند مر ترا آیا
نمیدانی که ما ترک کردیم مردم را برای تو و مخالفت کردیم عشایر خود را در تو از آن روز که قبض کرد الله تعالی محمد را ص پس چون
رسیدی تو بادنی منالی ضایع کردی حرمت ما را و قطع نمودی رجای ما را از خود پس بتحقیق که دیدی افعال ما را در تو
و قدرت ما را بر دوری از تو و وسعت بلاد بی تو دانی که هر که حرفی میکرد ما را از ما و از ما اقل شعائر بود و اضعف دفعا

از تو نشست بالنحتی که واضح شد صحیح برای صاحب جلیل بدرستیکه رسیده ما را از تو انتهاک برای ما و دعا بر ما پس بر حضرت که ترا
داعی شده برای چیزی که ما آن را ... که تو شجیع فرسان عرب باشی آیا اخذ میکنی لعن کردن ما را و دعوی میکنی که آن ...
ما را از تو پس چون او خداش بجانب امیر المومنین ع و بجای آورد آنچه فرموده بودند او را و آنچه تکلف نمود از اشارات ایشان
در مقدمات رجوع و چون نظر کرد امیر المومنین بجانب او در حالی که مناجات نفس خود بود پنجه در باطن مناجات ... و در دعا بود
خنده کرد و گفت نزدیک بیا یا اخا عبد قیس و اشاره کرد برای او بمجلسی قریب بخود پس او گفت چه وسعت مکان ترا انجام آنچه آمده ام که
ادا کنم بسوی تو رسالت را گفت اول طعامی تناول کن و آب بنوش و ثیاب خود را بکش و تدهن کن پس هو دی بیا از رسالت
خود او گفت بر غیر ای قنبر و منزل فرما او را گفت حاجتی نیست مرا بچیزی از آنچه ذکر کردی گفت خلوت کنم با تو گفت نیست
بر غیر چاره است گفت پس قسم میدهم ترا بخدای که او اقرب است بسوی تو از نفس تو و حایل میان تو و میان قلب تو و اخفا ...
خدای که میداند خائنة الاعین را و آنچه اخفا کند صدور مردم از آنکه آیا تقدم کرده بسوی تو زبیر بآنچه عرض کردم بر تو گفت
اللهم نعم گفت اگر کتمان کنی بعد از آنکه سوال کردم ترا بر نمیگردد بسوی تو طرف چشم تو بتحقیق هلاک شوی پس بانشاد میکنم ترا
بالله تعالی که آیا تعلیم داده ترا کلامی را که میکنی هرگاه ایشان بیایی گفت آری گفت ع آیه که آیا خود را الفت گفت آری
بخوان آیة السحر قرائت کرد آن را و حضرت ع شروع کرد مکرر از آن ورد و بدان و فتح میکرد و رد هرگاه خطا میکرد تا
چون صد بار و هفتاد خوانده شد امیر گفت چه رای میخواهد امیر المومنین ... پس آن هفتاد گفت آیا ... ایمان با
طلب خود را گفت آری بحق کسی که نفس من بدست اوست گفت پس بگو که ترا چه خبر کرده بودند با او در آنکه خبر کرد او را با آنچه
گفته بودند گفت که مر ایشان را علم کامل نیست ... شما حجت ربنا ولکن الله لا یهدی القوم الظالمین زعم دارید که
شما برادران من باشید در دین و پسران عم من باشید در نسب پس من ابا نمیکنم که آنچه نسبت میدهید انکار آن نکنم و اگر چه
نسب منقطع باشد الا آنچه وصل کرده الله تعالی آن را باسلام و اما قول شما که شما برادران من باشید در دین پس اگر شما راست
گویان باشید بتحقیق که مفارقت نموده اید کتاب الله را عزوجل و عاصی شده اید امر او را بافعال خود در حق برادر شما در دین الا
بتحقیق که دروغ گفته اید و اقرار کرده اید بالفعل خود که شما برادران من باشید در دین و اما مفارقت شما از مردمان از روز

فبعث حق تعالی رسول خود را پس از شما مفارقت ایشان کرده باشید بین که صفی کرده اند شما آن حق را انبواق خود در آخر
ازین و اگر مفارقت کرده اند از ایشان با اهل باطل پس واقع شده آنچه آن باطل بر شما باعث که اصحاب کرده اند شما با حکم
شما مفارقت خود از مردمان بوده الا الطیر با که زعم خود نه نشسته زیرا که این قول شما است که گفته قطع کرده تو رحا
پس عیب نمی‌توانید کرد که هر امروز سر حیرت او اما الخوف کرده مرا از اصل شما بیان اجزئیست که صرف کرده شما را آنچه
و حاصل شده شما را بر نفع آن از رقاب شما جمایل نفع میکند بر وزن طعام خود را جز ترس بودن منها دست شود در وجوه حکمت
شود بر درستی توقف کنند و هو الله ربی کلا ان الله معنا پس شما لیس بگوید اقل سفها و اضعف دفعا بشنید که مستحق اسم ترک
میشود با خانق و اما قول شما که من بیچ زبان عزم و هر سبب و قرار شما از لعن منزه از دعا جز لیس مدد شما مردود فی دا علی است که
محقق شود است و ما حجت و نه اتفاق نمایند بر وجهی نفع با ایهای اسبان چنانکه حق تعالی میکوید یوم فی معنی تیج داخل شود نفع
در منع نفع ما ایهای اسبان داخل سه مگر شوند در وجب و بر کرده اند که شما چه در شما نفع خود اجواف شما را پس در اوقات
هدای تعالی کافی میشود در انکار تقلب و اما هرکه شما را ابا کنند از دعوت من هدا را پس باید که شما فرج نکنند لذا اگر دعا کنند بر شما
مرد ساوی از قوم سعره بر تم شما انگاه گفت اللهم اقتص الزبیر من قتله و اسفك دمه علی ضلالته و عرف طلحة المذلة
ما دخر لها فی الآخرة شرا من ذلك ان كانا ظلمانی و افتریا علی و کتما شهادتهما و عصیاك و عصیا رسولك فی و قال امین
فالخلاصی امین ترجمه دعا الحضرت انست که پروردگارا ایران رسیده ابن زبیر قتل چه قصص برد دست لعن زبیر را پس
و بریزان خون او را بر ضلالت و لشناسان طلحه را بر مذلت و فرح که ذخیره کرده برای ایشان در آخرت سختر از این شعوائی
ظلم کرده باشند مرا و ما فراموده باشند بر من و کتمان کرده باشند شهادت خود را و عاصی گشته باشند ترا و عصیان ورزیده
باشند رسول ترا در حق من بگو آمین هذه اسش گفت آمین پس مردی اسش گفت هرگز نفس خود را و الله که ندیدم هرگز صاحب
حق کار تر از تو و حاصل حجتی که سعی میکند نفع از این هر میفه ها دیگر را اگر دانسته حق تعالی برای محبت مساکی نفی قبل
تمسک و اعتصامی و گفت انا ابرأ الی الله منها یعنی من به بری از ایشان مردم سوی هدا و نمیدانی الکلام حضرت علیه السلام
گفت رجوع کن ای هذه اسش و باهذه اسش و اعلام کن با ایشان آنچه من گفتم ترا گفت کلا والله مردم سوی ایشان مگر انکه

دعا کنی هدا را در دمن سوی خود عاجلا و دعا کنی که توفیق دهد مرا برای رضا خود در حق تو پس انحضرت دعای او را و علمی اورا
انگاه زود منصرف شد از ایشان و کشته شد در حرب جمل رحمه الله تعالی الحدیث الثانی روایت است از ابی مخلد که گفت بودم
با علی بن ابی طالب علیه السلام روز نهروان پس در حالی که انحضرت نشسته بود که ناگاه سواری آمد و گفت السلام علیك یا علی حضرت
گفت و علیك السلام مالك ثکلتك امك لم تسلم علی بامرة المؤمنین یعنی ترا چه رسیده و هیبت بر ترا مادرت چرا سلام نکردی
کنا و که سلام نکنی بر من با امرالمؤمنین گفت بلی لیکن خبر کنم ترا از این مدعی بودم من وقتی که بودی تو بر حق و صفین پس چون حکم
کردی مکلبین را بری شدم از تو و مسمار ساختم ترا مشرک پس صبح کردم و نمیدانستم که بکی معروف سازم ولایت خود را و بخدا
اگر بشناسم من هدایت ترا از ضلالت تو محبوب تر بود این سوی من از دنیا و ما فیها پس گفت او را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
ثکلتك امك قف منی قریبا اریك علامات الهدی یعنی توقف کن و نزدیک من تا بنمایم ترا علامات هدایت از علامات
ضلالت پس توقف کرد ان مرد نزد حضرت و همچنین بود تا انکه آمد سواری که رکوض میکرد یعنی و قلت با جعداد شرفت تا انکه
امان کرد سوی حضرت علیه السلام و گفت یا امیرالمؤمنین بشارت باد ترا بفتح و ریش کنا در حق تعالی چشم ترا و الله که مقتول
شدند قوم همگی در انجا حضرت گفت دون نهر یا خلف نهر گفت بلکه از دون نهر پس گفت کذبت دروغ گفتی والله الذی
فلق الحبة و برأ النسمة لا یعبرون ابدا حتی یقتلوا یعنی قسم بکسی که شکافت دانه را و افرید انسان را اگر ایشان عبور نکنند
هرگز تا کشته شوند پیش از عبور پس امر کرد گفت با خود که زیاده کردم در بصیرت خود را پس دیگری آمد را کفی بوده
بر فرس خود پس گفت او را مثل انچه اول گفته بود پس او کرد بر او امیرالمؤمنین علیه السلام مانند انچه او کرده بود بر صاحب اول پس
امر مرا شک گفت قصد کردم که حمله کنم بر علی و بشکافم هامه او را به سیف ناگاه دو سوار آمدند و اکفان بعرق اند اخته فرسین
خود را و گفتند روشن کناد حق تعالی چشم ترا یا امیرالمؤمنین بشارت باد ترا بفتح و الله که قوم کشته شدند همگی که از خلف
یا از دون نهر گفتند بلکه از خلف نهر بدرستی که ایشان چون اقتحام کردند خیل خود را او به نهر ضلالت در آب و اثب رد علیهات
و نحرهای خیل ایشان بر گردیدند فاجتبی ایشان مصاب شدند بقتل ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود راست گفته شما پس ان مرد که شک
امده بود از فرس خود فرود آمد و دست و پای مبارک حضرت امیرالمؤمنین گرفت و تقبیل نمود حضرت گفت این برای تو ایت علامت

باشد الحدیث الثالث روایت است از حبابه والبیه که گفت دیدم امیرالمؤمنین را در شرطة الخمیس و رجال جمعی که ایشان
با آنحضرت شرط و حضرت با ایشان شرط جان کرده بودند و با او دره بود که دو سبابه داشت میزد از ماهی فروشان جری که جریث
نیز گویند و مار ماهی و زمار که این همه را میفروشند و میگفت ایشان را ای فروشندگان مسخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان پس برخاست
بسوی او فرات بن احنف و گفت یا امیرالمؤمنین چیست جند بنی مروان گفت ایشان اقوامی بودند که ریش تراشیدند و سبیل تاب دادند
تا آنکه مسخ شدند حبابه گفت ندیدم مردی را ناطق احسن از او در نطق پس تابع او شدم و همیشه در عقب او میرفتم
تا اثر او را در عقب بودم تا آنکه آمد و نشست در رحبه مسجد پس گفتم او را یا امیرالمؤمنین چیست دلالت امامت رحمک الله
حبابه را گفت آنحضرت که بیار بسوی من آن سنگ ریزه را که میبینی و اشاره بدست کرد پس من آنرا بسوی او آوردم و باو دادم
پس او طبع کرد یعنی مهر نهاد بر آن بمهر خود در آن پس گفت ای حبابه هرگاه مدعی دعوی کند امامت را پس اگر او قادر باشد
بطبع سنگ چنانکه دیدی پس بدانکه او امام است مفروض الطاعة و امام را از او چیزی غائب نکند از چیزی که اراده آن داشته
باشد حبابه گفت منصرف شدم پس چون مقبوض شد امیرالمؤمنین آمدم بسوی امام حسن ع و او در مجلس امیرالمؤمنین نشسته بود
و مردمان از او سؤال میکردند پس گفت ای حبابه والبیه گفتم آری مولای گفت بیار آنچه با تست حبابه گفت دادم آنرا بسوی او
پس او نیز مهر کرد در آن چنانکه طبع کرده بود امیرالمؤمنین ع و بدست من داد پس آمدم بسوی حسین ع و او در
مسجد رسول الله ص بود پس نزدیک او رفتم و ترحیب من نمود و گفت ای حبابه پیش من در بین دلالت دلیل هست آنچه تو اراده داری
آیا اراده داری دلالت امامت را گفتم آری ای سید من گفت بیار آنچه با تست پس من حصاة را بدست او دادم و
نیز مهر کرد برای من در آن پس آمدم نزد علی بن الحسین و مرا در او قوت پیری رسیده بود تا آنکه صاحب رعشه گشته بودم
و من حبابه صد و سیزده سال بودم از عمر خود پس آنحضرت را دیدم راکع و ساجد و مشغول در عبادت و من مأیوس شدم از
دلالت تا آنکه اشاره کرد بسبابه خود بجانب من شباب من عود کرد بسوی من جوانی من پس گفتم ای سید من چند گذشته از دنیا و
چند مانده پس گفت اما آنچه مانده فلا پس گذشته را میتوان گفت و آینده را نمیتوان گفت حبابه گفت پس مرا گفت بیار آنچه
با تست آن حصاة را باو دادم تا طبع کرد در آن پس آمدم بسوی ابی جعفر ع و او نیز مهر کرد برای من در آن پس

آمدم

آمدم بخدمت ابی عبدالله ع او نیز مهر نهاد در آن پس آمدم بخدمت امام موسی پس طبع کرد در آن برای من پس اتیان کردم بخدمت رضا ع
پس او نیز طبع کرد در آن و گویند حبابه بعد از آن نه ماه زیست چنانکه ذکر کرده اند محمد بن هشام الحدیث الرابع روایت است از
اسحق بن محمد النخعی از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری که گفت بودم نزد ابی محمد ع که استئذان کرده از او برای مردی از یمن اهل یمن
پس آمد و داخل شد بخدمت او مردی بود عبل ضخیم طویل جسیم پس سلام کرد برو بولایت امامت و او رد کرد سلام آن و امر فرمود
او را بجلوس چنانکه ملاصق من شد پس من در نفس خود گفتم کاشکی میدانستم که کیست این مرد ابو محمد ع گفت این از اولاد اعرابیه است
صاحبة الحصاة که مهر کرده آباء من ع در آن بخواتیم خود چنانکه آن حصاة منطبع گشته با آن طبع و او آمده است با آن تا من نیز در آن
خاتم کنم پس گفت بیار آنرا اگر داری بیرون آورد حصاة را و در جانبی از آن موضعی بود املس پس ابو محمد ع گرفت آنرا
و اخراج کرد خاتم خود را و مهر بر آن نهاد چنانکه منطبع گشته با آن راوی گفت کانّی که من می‌بینم در این ساعت نقش خاتم حسن بن
علی ع را پس گفتم آن یمانی را که دیده بودی او را پیش از این هرگز گفت لا والله بدرستی که مدتی است که خواهان بودم
بر دیدن او تا که درین ساعت آمد بر من جوانی که ندیده بودم او را پس مرا گفت قم فادخل برخیز و داخل شو پس من داخل
شدم و او را دیدم پس یمانی نهوض کرد و میگفت رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد
بالله ان حقک لواجب کوجوب حق امیرالمؤمنین ع والائمة من بعده ع پس گذشت و دیگر بعد از آن او را ندیدم اسحق گفت
که ابو هاشم جعفری گفت سؤال کردم از اسم او پس گفت نام من مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن ام غانم
و هی الاعرابیة الیمانیة صاحبة الحصاة التی طبع فیها امیرالمؤمنین ع والسبطین الی وقت ابی الحسن ع الحدیث
الخامس روایت است از زراره از ابی جعفر ع که گفت چون مقتول شد حسین ع ارسال کرد محمد بن الحنفیة بسوی علی بن الحسین
ع و خلوت کرد با او پس گفت او را یا ابن اخی ای برادرزاده من تحقیق که دانسته که رسول الله دفع کرد وصیت و امامت
را بعد از خود با امیرالمؤمنین ع پس بحسن پس بحسین ع و کشته شده پدر تو رضی الله عنه و صلی علی روحه و وصیت نکرده
و من عم توام و صنو پدر تو و ولادت من از علی بود پس من در سن خود و قدیم بودن خود احق و اولی ام با امامت از تو در حداثت
تو پس تو با من منازعت مکن در وصیت و امامت و محاجه مکن با من پس علی بن الحسین ع گفت یا عم اتق الله و لا تدع

ما لیس لك بحق انی اعظك ان تکون من الجاهلین از خدا بترس و دعوی مکن چیزی را که حق تو نباشد بدرستیکه من ترا وعظ و
نصیحت میکنم از آنکه از جاهلین باشی بتحقیق که پدر من ای عم من وصیت کرده بمن پیش از آنکه متوجه عراق گردد و عهد کرد بسوی من
درین باب پیش از شهادت بیک ساعت و این سلاح رسول الله صلعم که نزد منست پس متعرض آن مباش بدرستیکه من میترسم
بر تو نقص عمر ترا و تشتت حال ترا بدرستیکه حق تعالی گردانیده وصیت و امامت را در عقب حسین ع پس اگر اراده داشته
باشی که بدانی این را روانه شو با ما بسوی حجر الاسود تا محاکمه کنیم نزد او و سوال کنیم او را درین باب ابو جعفر ع گفت این
کلام میان هر دو در مکه بود پس منطلق گشتند تا اینکه بحجر الاسود رسیدند پس گفت علی بن الحسین ع محمد بن الحنفیه را ابتدا کن
اول در ابتهال نمای بسوی حق تعالی و سوال کن ازو تا ناطق گرداند برای تو حجر پس سوال کن ازو آنگاه پس ابتهال نمود و دعا
و سوال کرد از خدا و دعا کرد حجر را جواب او نگفت پس علی بن الحسین ع گفت ای عم من اگر تو وصی میبودی و امام میبودی
اجابت تو میکرد محمد گفت پس تو دعا کن یا ابن اخی و سوال کن او را دعا کرد علی بن الحسین باآنچه مراد او بود چنانکه گفت سوال
میکنم ترا بحق کسی که گردانیده در تو میثاق انبیا را و میثاق مردمان را جمیع که خبر کنی ما را از وصی و امام بعد از حسین بن علی ع
پس متحرک شد حجر چنانکه نزدیک بود که از جای خود زایل شود پس ناطق گردانید او را باری تعالی بلسان عربی مبین چنانکه
گفت اللهم ان الوصیة والامامة بعد الحسین ابن فاطمة بنت رسول الله صلعم لك و در نسخه دیگر الی علی بن الحسین بن
فاطمة بنت رسول الله صلعم پس منصرف شد محمد بن علی و حالانکه تولا میکرد علی بن الحسین ع الحدیث السادس روایت
اند زراره از ابی جعفر ع مثل این حدیث الحدیث السابع روایت از سماعه از نسابه کلبی که داخل شدم در مدینه و
من نشناختم چیزی را از دین او پس آمدم بمسجد و دیدم که جماعتی از قریش بودند گفتم خبر کنید مرا از
عالم اهل این بیت پس گفتند عبد الله بن الحسن است پس من آمدم او را در منزل او و چون اذن دخول گرفتم
بیرون آمد بسوی من مردی که گمان کردم که غلام او باشد او را گفتم طلب کن اذن را برای من بر مولای خود پس او داخل
شد و خارج شد و مرا گفت داخل شو پس من داخل شدم و دیدم شیخی را مختلف شدید الاجتهاد سلام کردم بر و
پس مرا گفت تو کیستی گفتم من کلبی نسابه گفت چیست حاجت تو گفتم آمدم تا سوال کنم گفت آیا گذشتی بر پسر من

محمد

محمد گفتم ابتدا بتو کرده ام پس گفت سوال کن گفتم خبر کن مرا از مردی که بگوید زن خود را انت طالق عدد نجوم السماء گفت مطلقه میشود
براس الجوزاء و اما الباقی (؟) وزر علیه و عتق بنده پس من گفتم این شیخ چیزی نمیداند پس گفتم شیخ چه میگوید در مسح بر خفین گفت مسح
کرده اند بر و قومی صالحان و ما اهل البیت مسح نمیکنیم پس من گفتم در نفس خود این دو پس گفتم چه میگویی در اکل جری حلال است
آن یا حرام گفت حلالست الا آنکه ما اهل البیت نمیخوریم پس گفتم در نفس خود این سه گفتم پس چه میگویی در شرب نبیذ گفت
حلال است الا آنکه ما اهل البیت نمی آشامیم پس من برخاستم و بیرون رفتم از نزد او و با خود میگفتم که این جماعه دروغ میگویند
بر اهل این بیت پس من داخل مسجد شدم و نظر کردم بجانب جماعتی از قریش و غیر ایشان از مردمان پس سلام کردم بر ایشان
و گفتم کیست اعلم اهل این بیت گفتند عبد الله بن الحسن گفتم من او را دیده ام و نیافته ام نزد او چیزی پس مردی از ایشان
قوم بر داشت (؟) گفت برو نزد جعفر بن محمد که او عالم اهل این بیت است پس ملامت کردند او را بعضی از آنان که حاضر بودند
پس گفتم این قوم که مرا منع کرده بودند اول از ارشاد بسوی او از حسد بوده است گفتم او را و یحك آیا اراده کردی او را
اراده داشتم پس رفتم تا منزل او و قرع باب کردم بیرون آمد غلامی از و و گفت داخل شو یا اخا کلب بحق خدا که مرا
بحیرت شد پس داخل شدم با اضطراب و نظر کردم شیخی را دیدم بر مصلی نشسته بدون مرفقه و بر دفه یعنی مخده و بالش
در گفت پس ابتدا کردم بکلام بعد از سلام بمن و گفت مرا کیستی تو پس در نفس خود گفتم سبحان الله غلامش مرا میگوید
یا اخا کلب داخل شو و مولایش از من میپرسد که تو کیستی پس گفتم منم کلبی نسابه پس دست خود بر پیشانی زد و گفت کذب
العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا ای اخا کلب ان الله عز و جل یقول و عادا و ثمودا
و اصحاب الرس و قرونا بین ذلك کثیرا پس گفت آیا شناختی این را گفتم نه جعلت فداك پس گفت بر انساب خود را میدانی
گفتم آری من فلان بن فلان بن فلان بن فلان و برشمردم نسب خود را تا آنکه مرا گفت بس کن نیست چنین که هر جا بردی
ویحك آیا میدانی کیست فلان بن فلان گفتم آری فلان بن فلان بن فلان گفت راضی کردی بر حال آن فلان پس آیا میدانی
بر فلانه زن فلان را از صلب خود که راعی غنم بود و بر آنجا پس الطعام کرد او را چیزی و عشق کرد با او پس متولد شد از و
فلان و فلان بن فلان از فلانه و فلان ابن فلان پس گفت مرا آیا میشناسی این اسمای را گفتم لا و الله جعلت فداك

پس اگر دانی که باز ایستی و توقف نمائی از این سبب که آورد این باز ایست گفت اما فعلت فعلت فعلتک التی لا اعود
عالما لا اعود اذا ما سئلت عما جئت لا یعنینی و لکنی هم گفتم پس فر گفتم چه میکنم آن او فر گفت ما نیز عود نمیکنیم بان سبب
گفت سوال کن برای آنچه آمده پس گفتم او را که مرا خبر کن از مردی که گفته باشد زن خود را انت طالق عدد النجوم
گفت ویحک آیا نخوانده سوره طلاق را گفتم بلی گفت پس بخوان پس خواندم که فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة
یعنی طلاق بدهید زنان را و احصا کنید عده را گفت آیا می بینی در اینجا ذکر نجوم را گفتم نه گفتم پس مردی که بگوید
زن خود را انت طالق ثلثا گفت مرده است بکتاب خدا و بسنت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت طلاق نیست الا بر طهر بدون
جماع بشاهدین مقبولین پس در نفس خود گفتم این یک کلمه حق است پس گفت مرا که سوال کن گفتم ... در مسح بر خفین
پس تبسم کرد و گفت هرگاه روز قیامت شود و رد کند حق تعالی هر چیزی را باصل خود و رد کند جلد را به غنم خواهی دید که
اصحاب این مسح بکجا خواهند رفت وضوء ایشان پس گفتم در نفس خود که این دو کلمه حق است پس التفات کرد بسوی من و
گفت سوال کن گفتم خبر کن مرا از اکل جری گفت جری چیزیست که باری تعالی مسخ کرده طائفه را از بنی اسرائیل پس آنچه از ایشان
راه دریا گرفت جری و زمار و مار ماهی است و ما سوای ذلک و آنچه راه جنگل گرفت آن قرده و خنازیر و وبر
و ورل است و ما سوای ذلک پس در نفس خود گفتم این سه کلمه حق و وبره حیوانیست به گربه است اصغر از سنور
طحلاء اللون یعنی سبز رنگ بی دنب جعفی و وبر و مار و ورل دو ... است مانند حرباء پس التفات کرد بمن و گفت سوال
کن و بر خیز پس گفتم چه میگوئی در نبیذ گفت حلال است پس گفتم که ما نبیذ میکنیم و طرح میکنیم ما در آن عکر را چیز
دردی زیت را و غیر آن و شرب میکنیم گفت سه سه تلک الخمرة المنتنة یعنی قبیح است قبیح است این خمره گندیده است
گفتم فدایت شوم پس کدام نبیذ را خواسته گفت مدنی را و در حینیکه اهل مدینه شکایت کردند برسول الله صلی الله علیه و آله
از تغیرات آب و فساد طبایع ایشان پس امر کرد ایشان را که نبیذ کنند چنانکه مردی امر میکرد خادم خود را که
برای او نبیذ کند پس گرفتی از خرما و مشتی و در مشک کهنه پس از آنجا آشامیدی و از آنجا طهور ساختی
بودی پس گفتم عدد تمر چند بود در کف گفت چند آنکه کف بردارد پس گفتم یکی یا دو گفت گاه یکی و گاه دو گفتم چند

عدد میگرفت ان شش گفت میان چهل تا هشتاد و تا فوق آن گفتم با رطال حب بود گفت آری ارطال بکیال عراق پس گفتم
که کلبی گفت پس برخواست آنحضرت و من برخواستم بیرون آمدم و دست بر دست میزدم و میگفتم اگر چیزی بوده همین بوده پس
حدیث کلبی نقل میکرد حسب اهل این بیت تا آنکه فوت شد الحدیث الثامن روایت از هشام بن سالم که گفت بودیم
در مدینه بعد از وفات ابی عبد الله علیه السلام من و صاحب طاق و مردمان مجتمع بودند بر عبد الله بن جعفر که او صاحب الامر باشد
بعد از پدرش پس داخل شدیم بر او و مردمان نزد او بودند و روایت میکردند از ابی عبد الله علیه السلام که او گفته است امر امامت
در کبیر است اگر با او عاهتی نباشد پس داخل شدیم بر او که سوال کنیم از او از آنچه خواسته بودیم که از پدرش سوال کنیم پس سوال
کردیم او را از زکوة که در چند درهم واجب میشود گفت در دویست درهم پنج درهم پس گفتم در صد گفت دو درهم و نصف
پس گفتیم والله که مرجیه این را نمیگویند پس دست باسمان برداشت و گفت والله که نمیدانم چه میگویند مرجیه گفت پس بیرون
آمدیم از نزد او گمراه شده و کم نمیدانستیم که بکجا رویم من و ابو جعفر احول پس نشسته بودیم در یکی از کوچه های مدینه در گریه و حیران
شده که نمیدانستیم که بکدام جانب رویم و که را قصد کنیم میگفتیم بجانب مرجیه و بجانب قدریه و بجانب زیدیه و بجانب معتزله
و بجانب خوارج و ما همچنین حیران بودیم که دیدم شیخی را که نمیشناختم او را اشاره میکرد بسوی من بدست خود پس خائف شدم
که مبادا از جاسوسان باشد از جاسوسان ابی جعفر منصور زیرا که او در مدینه جاسوسان بود نظر میکردند بسوی کسی که اتفاق کنند
شیعیان جعفر علیه السلام بر او پس گردن او را میزدند پس ترسیدم که مبادا از آن جماعت باشد پس به احول گفتم که دور شو
که من خائفم از این جماعت بر خود و بر تو و مرا میخواهند نه ترا پس دور شو از من که هلاک نشوی و اعانت بر نفس خود نکنی پس
اندکی دور شد و من تابع شیخ شدم و رفتم زیرا که گمان کردم که من قادر نیستم بر تخلص از او پس متابع او شدم و عزم بر موت
کرده بودم تا آنکه مرا آورد به باب ابی الحسن علیه السلام ثم خلانی و مضی پس دیدم خادمی را بر در که گفت داخل
شو رحمک الله پس داخل شدم ناگاه ابا الحسن موسی را دیدم پس گفت در ابتدای کلام که نه بسوی مرجیه و نه بسوی قدریه
و نه بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله و نه بسوی خوارج الی الی بجانب من بجانب من پس گفتم فدایت شوم پدرت گذشت
گذشت گفت بلی پدرم گذشت گفتم در موت گذشت گفت آری گفتم کیست برای ما امام بعد از او گفت انشاء الله ان یهدیک هداک

هداك جعلني الله فداك اخوانی هست بایشان باید حدیث میکند ترا بهدایت تو پس گفتم جعلت فداك هدایتی که عبدالله را زعم اینکه او باشد بعد
از پدرش گفت مرید عبدالله ان لا یعبد الله اراده دارد عبدالله که عبادت الله نکند گفتم جعلت فداك پس کیست برای ما
بعد از او گفت ان شاء الله ان یهدیك هداك گفتم جعلت فداك فانت هو گفت لا اقول ذلك پس جز در نفس
خود گفتم نرسیدیم من طریق مسئله را و اصابه آن نکردم پس گفتم او را جعلت فداك بر تو امامی هست گفت نه پس هیبتی فرا گرفت مرا
چیزی که نمیداند آن را الا الله عز و جل از روی اعظام او و هیبت او اکثر از آنچه داخل میشد مرا از پدرش هرگاه داخل او
میشدم پس گفتم جعلت فداك سؤالی کنم ترا چنانکه سؤال میکردم پدر ترا گفت سؤال کن تا خبر شوی و لکن اذاعه مکن اگر
که اگر اذاعه کنی آن ذبح باشد پس از و سؤال کردم و دانستم که دریای علمیست بی پایان که نزف آن نیست [illegible] گفتم
جعلت فداك شیعه تو و شیعه پدر تو گمراه شده اند و ترا اخذ کنند پس اجابت نما بسوی خود و دلالت کن والقا کن بسوی ایشان
جز خود را و دعوت کن بسوی خود بتحقیق که برحق اند و کتمان کرده گفت آنکه اورا رشد میکرد و باشد القا کن بسوی او
خبر را و اخذ کن بر و عهد و کتمان را پس اگر اذاعه کنند موجب ذبح خواهد بود و اشاره کرد بدست خود بحلق خود پس
بیرون آمدم از نزد او و ملاقات کردم با ابی جعفر احول او مرا گفت که چیست از ورای تو گفتم هدایت پس قصه گذشته را
با و حکایت کردم پس ملاقات فضیل و ابا بصیر کردم و ایشان داخل شدند بخدمت او و شنیدند کلام او را و سؤال کردند از
و قطع کردند برو بامامت او پس مردمان رسیدیم فوج فوج و هر که داخل بخدمت او میشد جزم میکرد بامامت او الا طایفه عمار
و اصحاب او و باقی ماند عبدالله که داخل نمیشد برو الا قلیلی از مردمان پس چون حسین دید گفت چیست حال مردمان گفتم
مانی آمد خبر کردند که هشام منع مردمان کرده از تو و هشام گفت نشانید او جاسوسی در مدینه مردم را که مرا امر کند الحدیث
التاسع روایت از محمد بن طلحان راقمی که گفت مرا ابن علی بود که او حسن بن عبدالله میگفتند و زاهد بود و او اعبد
اهل زمان خود بود و سلطان از و خائف بود برای سعی و جد او در دین و اجتهاد او و گاهی در روی سلطان سخنان تلخ گفت
بر وجه وعظ و امر میکرد بمعروف و نهی میکرد او را از منکر و سلطان تحمل او میبود برای صلاح او و حسبه حال او همچنین بود
تا آنکه روزی از روزها داخل شد ابوالحسن موسی در مسجد و او پس چون دید او را اشاره کرد بسوی او تا آمد نزد او گفت

ای

ای با علی چه خوبست نزد من آنچه تو در آنی و آن مسرور ساخت مرا الا آنکه ترا معرفتی نیست خوبست که طلب معرفت کنی گفت جعلت
فداك چیست معرفت گفت برو و تفقه کن و طلب حدیث کن گفتم از که گفت از فقهای اهل مدینه آنگاه عرض کن بر من حدیث را پس
او رفت و نوشت حدیثی را و خواند بر و آنحضرت ساقط کرد جمیع از او گفت برو و معرفت بیاموز دیگر و آن مرد خواهش دین خود داشت
و اسیر آن بود همیشه مترصد ابی الحسن علیه السلام بود تا آنکه بیرون آمد بضیعه که او را بود و در راه با او ملاقات کرد و گفت جعلت فداك
بدرستیکه من احتجاج خواهم کرد بر تو نزد باری تعالی پس مرا دلالت کن بر معرفت که خواسته گفت پس او را خبر کرد بامیرالمؤمنین
علیه السلام و آنچه بوده است بعد از رسول الله و خبر کرد با مر آن دو مرد و قبول کرد از و پس گفت او که بود بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
حسن پس حسین تا آنکه بخود رسید و ساکت شد و گفت گفتم او را جعلت فداك پس گفت امروز گفت اگر ترا خبر کنم قبول میکنی گفت جعلت
فداك گفت آن منم گفتم پس چیزی که استدلال کنم با آن چیست گفت برو بجانب آن درخت و اشاره کرد بام غیلان بگو درخت منع
بس آن را که میگوید موسی بن جعفر آیا میآیی پس رفتم پس دیدم که زمین را میشکافت تا آنکه اقبال کرد و آمد و ایستاد پیش روی او پس گفت
زمین را میشکافت تا آمد تا آنکه دروع شد در پیش دستهای آنحضرت پس اشاره کرد بآن و گفت برو پس رجوع کرد آنگاه او اقرار
کرد باو و ملازم صمت شد و صاحب عبادت گشت و کسی دیگر او را ندید که تکلم کرده باشد بعد از آن الحدیث العاشر مثل حدیث تاسع است
از ابراهیم بن هاشم الحدیث الحادی عشر روایت از ابی العلا که گفت شنیدم یحیی بن اکثم را قاضی سامرا بعد از آنکه جهد کردم با او
و مناظره و محاوره و مواصله نمودم و سؤال کردم از علوم آل محمد پس گفت میان آنچه چنان شد که روزی طواف قبر رسول الله میکردم دیدم
محمد بن علی الرضا را که طواف حضرت رسول الله میکرد پس مناظره کردم با او در مسائل چند که نزد من بود پس اخراج کرد جواب
آنها بسوی من گفتم او را والله که من اراده دارم که مسئله از تو سؤال کنم و من شرم دارم از تو در آن باب گفت من ترا خبر کنم پیش از آنکه
تو سؤال کنی مرا سؤال میکنی از امام گفتم والله که آن همین بود فقال انا هو پس گفتم علامتی میخواهم پس عصایی که در دست او بود ناطق شد
و گفت بدرستیکه مولای من امام است درین زمان و او حجت الله است الحدیث الثانی عشر روایت از حسین بن عمرو بن
یزید که گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام و من آن روز واقفی بودم و پدرم سؤال کرده بود از پدرش از هفت مسئله پس جواب گفت در شش مسئله و امساك نمود
امساك نمود پس گفتم والله که سؤال میکنم او را از آنچه سؤال کرده بود پدرم از پدر او پس اگر جواب گفت مثل جواب پدرش آن دلالت خواهد بود

پس هر سوالی که کردم از او جواب داد مثل جواب پدرش بی‌آنکه در مسائل است پس زیاد نکرد در جوابش و او و نه با او هیچ نگفت
و تحقیق که پدرم گفته بود و دیده بود او را که این احتجاج خود هم کرد بر تو نزد خدا روز قیامت به درستیکه تو از علم السنگه عبد الله امام باشد
پس او وضع کرد دست خود را بر گردن خود و گفت احتجاج کن بر من با این امر نزد خدای تعالی و هر چه بوده باشد در آن اثمی پس آن
در گردن من باشد و چون او را وداع کردم گفت هیچ یک از شیعه ما که مبتلی شود به بلیتی یا مرضی پس او صبر کند مبتلی الا آنکه می‌نویسد حق
تعالی برای او اجر هزار شهید پس در گفتم در پیش خود که از این نحو ذکری نشده بود چرا گفته باشد این را و من اراده آن کردم و در بعضی
از طرق فارغ شد به من عرق مدنی پس رسیدم از آن شدت عظیم و چون حال آینده شروع کردم و در آن حال شدم بخدمت او داد
و چه من بقیه باقی بود شکوه آن کردم برو و گفتم جعلت فداک چون او دنبال را داد و دراز کردم پای خود را بسوی او گفت بکش پای
پای تو هیچ باکی نیست که این پای صحیح خود را پس چنین کردم آنرا که اشتباه داد و معنی آن کرد و چون فارغ شدم از نزد او
آن عرق مدنی فارغ شد من اما و حسین سهل واثق بود الحدیث الثالث عشر روایت از ابی هاشم اسلمی داود
از حزم واقفیه بود و گفت داخل شدم بر علی بن موسی الرضا و گفتم او را که دوام میباشد در عمری گفت گفت لا مگر آنکه
مکمل حالت باشد پس گفتم او را که او توی و هیبت برای تو صاحبی و هنوز ابوجعفر متولد نشده بود برای او پس گفت زیرا که
خدا که او آنچه خدا میکرد ابدا برای هر کسی که ثابت شود با آن حق و اهل حق و محو و محمد شود با آن باطل و اهل باطل پس بعد از
یکسال متولد شد برای او ابوجعفر و گفته شد مر ابن قیاما را که آیا قانع شد بار ازین آیه و علامت پس گفت والله که این
آیه عظیم است لکن چکنم با آنچه گفته است ابوعبدالله در حق پسر خود الحدیث الرابع عشر روایت از وشا که گفت آمدم
بخراسان و من واقفه بودم و حمل کرده بودم با خود متاعی و با من بود ثوب وشی بعین معلم در بعضی لازم نفسی نیست و من شعور
با آن نداشتم و نمیدانستم که در کجا شده پس چون به مرو وارد شدم و نازل شدم در بعضی از منازل آنجا خبر دار نبودم که ناگاه
مردی مدنی از بعضی موالد آنجا حاضر شد و گفت به درستیکه ابا الحسن الرضا میگوید بفرست بسوی من ثوب وشی را که نزد تست
من گفتم که خبر کرد از جود من بمنزل ابا الحسن الرضا و من حالا آمدم و نزد من ثوب وشی نیست پس آمد در حضرت خود بسوی او
پس برگردید بسوی من و گفت میگوید که آن هست و در فلان موضع است و در میم اش چنین و چنان است پس جستجو کردم آنجا که

گفته بود یافتم در زنبیل آن و فرستادم بخدمت آنحضرت الحدیث الخامس عشر روایت از عبد الله بن مغیره که گفت من واقفی
بودم و حج میکردم بر آن حالت پس چون بمکه رسیدم مضطرب گردید در صدر من چیزی پس گرفتم ملتزم را و گفتم اللهم قد علمت طلبتی و ارادتی
فارشدنی الی خیر الادیان پس واقع شد در نفس من که اتیان کنم بخدمت الرضا و چون بمدینه رفتم و در دربار او توقف نمودم
غلام را گفتم که مولای خود را بگو که مردی از اهل عراق بر در ایستاده ناگاه شنیدم از درون ندای که داخل شو ای عبد الله بن مغیره
داخل شو ای عبد الله بن مغیره پس من داخل شدم و چون من نظر کرد مرا گفت بتحقیق که اجابت کرد حق تعالی دعای ترا و هدایت نمود ترا
برای دین خود پس من گفتم اشهد انک حجة الله و امینه علی خلقه الحدیث السادس عشر روایت از احمد بن محمد بن عبد الله
که گفت عبد الله بن مهل قائل بود بعبد الله پس چون بجانب عسکر رفت یعنی سر من رای رجوع کرد از آن قول پس من سوال کردم از
سبب رجوع او گفت بدرستیکه عارض شده مرا ابی الحسن الهادی را که سوال کنم او را از آن پس اتفاق افتاد در طریق نزدیک او
میل کرد بجانب من حتی که محاذی شد مرا و انداخت بسوی من چیزی از دهان مبارک که افتاد پس آن واقع شد بر سینه من پس گرفتم
برداشتم دیدم که رقعت در آن مکتوب شده ما کان هنالک ولا کذلک یعنی نیست آنجا امامت و نیست همچنانکه اعتقاد کرده
الحدیث السابع عشر روایت از جعفر بن زید بن موسی از پدرش از آبا او که گفتند آمد ام سلیم روزی بجانب بنی هاشم و بخدمت
در خانه ام سلمه بود پس من سوال کردم او را گفت آنحضرت بیرون رفت در بعضی از حوایج و در این ساعت خواهد آمد پس گفت من
منتظر شدم نزد ام سلمه تا آنکه آمد رسول خدا پس ام سلیم گفت بابی انت وامی یا رسول الله بدرستیکه من خواندم کتب را و دانستم
کل انبیا و اوصیا را چنانکه موسی را وصی بود در حیات او و وصی بود بعد از موت او و همچنین عیسی را پس کیست وصی تو یا رسول
الله گفت یا ام سلیم وصی من در حیات من و بعد از ممات من یکیست پس گفت ای ام سلیم کسی که بکند فعل مرا او وصی من است پس
ضرب کرد دست خود را بحصاتی از زمین پس فرک کرد آنرا در میان دو انگشت تا آنکه شبیه دقیق شد پس آنرا عجین کرد و خاتم
سازی کرد انگشت و طبع کرد انگشت را بخاتم خود گفت من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیوتی و بعد مماتی پس من بیرون آمدم از پیش او
و رسیدم بخدمت امیر المؤمنین ع و گفتم او را بابی انت و امی تو وصی رسول الله هستی گفت نعم یا ام سلیم پس دست
خود را بحصاة زد و فرک کرده و مالیده و شبیه آرد گردید پس معجون ساخت آنرا و ختم کرد آنرا بخاتم خود پس گفت ای ام

اسلم من فعل فعلی هذا حتی وحیثی پس از انجا نزد حسن ع آمدم و او صغیر بود و گفتم او را ای سید من تو وصی پدر خودی گفت
آری یا ام اسلم و ضرب کرد دست خود را و حصاة را برداشت و چنان کرد که ایشان کرده بودند پس از انجا بیرون آمدم
و بجانب حسین ع رفتم و او بسیار کوچک بود و گفتم او را بابی انت و امی انت وصی اخیک تو وصی برادر خودی گفت نعم یا
ام اسلم بیار حصاتی را پس فعل کرد مثل فعل ایشان پس ام اسلم معمر شده بود تا رسید بخدمت امام زین العابدین علی بن
الحسین ع بعد از قتل حسین ع در منصرف او پس سوال کردم از وی که تو وصی پدر خودی گفت نعم پس بجا آورد انچه ایشان بجا آورده
بودند صلوات الله علیهم اجمعین الحدیث الثامن عشر بود انچه روایت است که زید بن علی الحسین ع داخل شد برای جعفر محمد بن علی ع
و با او کتابها بود از اهل کوفه که دعوت میکردند او را بجانب خود و خبر میدادند از اجتماع خود و امر میکردند او را بخروج پس گفت
او را ابو جعفر ع که ای برادر این کتب ابتدا از ایشان شده یا جواب کتابهاست که دعوت کرده ایشان را گفت بلکه ابتدا از ایشان
شده برای معرفت ایشان بحق ما و قرابت ما برسول الله صلعم و برای انکه می یابند در کتاب الله عز و جل وجوب مودت ما را و فرض
طاعت ما را و برای انچه میبینند ما را در ضیق و تنگی و بلا پس گفت پس ابو جعفر ع گفت بدرستیکه طاعت ما مفروض است از جانب
الله عز و جل و سنتی است قضا شده در اولین و چنین جاری خواهد شد در اخرین و طاعت برای واحد ما و مودت برای جمیع ما لازم
است و امر الله جاری میشود برای اولیای او بحکم موصول و قضا مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور و اجل مسمی برای وقت معلوم
فلا یستخفنک الذین لا یوقنون پس باید که ترا سبک نکنند جماعتی که یقین حاصل ندارند و اغنا نمی نمایند هرگز ترا از
… برای تو از حق تعالی هیچ چیز را پس تعجیل مکن بدرستیکه تعجیل نمیکند حق تعالی برای عجله عباد و سبقت مکن خدا را که
… ترا بلیت چنانکه اندازه ترا … کنند … غضب کرد نزد ان سخنان پس گفت … از عالم که جنبید …
حوزه ما رها ستر ان کند … و تفوق کند از جهاد پس امام از ما کیست که … خانه خود مانع حوزه است و جهاد کند فی سبیل الله
حق جهاده و دفع کند از رعیت و ذب و دفع نماید از … ابو جعفر ع گفت ایا میشناسی ای برادر من از نفس خود چیزی
از انچه نسبت داده بامام … از کتاب الله یا … از رسول الله صلعم با آنکه … بدرستیکه الله تعالی حلال
حلال کرده و حرام نموده حرام را و فرض کرده فرایض و ضرب نموده امثال و سنت نهاده سنن را و نکرده امام قائم بحجت را

در شبهه

در شبهه در چیزی که فرض کرده برای او از طاعت و با انکه سبقت کند از باری تعالی قبل از محلش یا مجاهده کند در ان قبل از حلولش و تحقق که
گفته است باری تعالی در صید و لا تقتلوا الصید و انتم حرم یعنی قتل مکنید صید را در حالتی که شما محرم باشید ایا قتل صید اعظم است یا
قتل نفسی که حرام کرده باری تعالی آنرا و گردانیده برای هر چیزی محلی و گفته است عز و جل و اذا حللتم فاصطادوا یعنی چون از
احرام حلال شدید پس صید نمائید و گفته است حق تعالی لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام حلال مسازید شعائر و علامات الله را
و نه شهر حرام … گردانیده شهرها را عدد معلوم چنانکه گردانیده چهار شهر از او حرام و گفته فسیحوا فی الارض اربعة اشهر تردد و
مسافرت کنید در زمین در چهار ماه … و اعلموا انکم غیر معجزی الله و بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید یعنی خدا را عاجز
نمیتوانید کرد و گفته است … تعالی فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم پس چون منسلخ شود ماه
حرم و بگذرد آن پس قتل نمائید مشرکان را هر جا یابید پس گردانیده برای او محلی و وقتی و گفته و لا تعزموا عقدة النکاح حتی
یبلغ الکتاب اجله عزم عقده نکاح مکنید تا انکه برسد کتاب عده اجل خود را زیرا که گردانیده برای هر چیزی محلی برای
کتابی مدتی اجلی پس اگر بوده باشی تو بر بینه از رب خود و یقینی از امر خود و بر بیانی از شأن خود پس شأن تو … و الا
فلا ترومن امرا انت منه فی شک و شبهة قصد مکن امری را که تو از ان در شک و شبهه باشی و متعاطی و مباشر مشو زوال ملکی
که منقضی نشده باشد اکل آن و منقطع نگردیده باشد غایتهای آن و نرسیده باشد کتاب آن با اجل خود پس اگر رسیده باشد
مدتهای او و منقطع گردیده باشد اکل آن و منقطع شده اجل آن هر آینه منقطع گردد و متتابع شود نظام و هر آینه معاف گرداند
حق تعالی در تابع و متبوع ذلت و صغار را اعوذ بالله از امامی که گمشده باشد از وقتش پس تابع در ان اعلم باشد از متبوع
آیا اراده میکنی ای برادر من از انکه احیا نمائی ملت قومی که کافر باشند و عاصی شده رسول را و تابع گردیده اهوا ارا ایشان
بغیر هدایت باشند از جانب الله و دعوی کرده خلافت را بدون برهان از خدا و بدون عهدی از رسول الله پناه میدهم
ترا ای برادر من از انکه بوده باشی فردا مصلوب بکناسه و … پس … چشمهای او … نموده دموع آن پس گفت ع که الله
تعالی میان ما … که هتک کند ستر ما را و جحود نماید حق ما را و افشا کند سر ما را و نسبت دهد ما را بغیر جد ما و بگوید
در ما غیر که گفته باشیم ما را در انفس خود الحدیث التاسع عشر روایت است از عبد الله بن ابراهیم الجعفری که گفت

آمدیم نزد وی پس گفت عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که نیز بر کرم او را به پسر دختر شش پس آمدیم نزد او و عبدالله بن الحسن
و عبدالله در ناحیه بود قریب بزبان پس تعزیه دادیم او را انگاه اقبال کردیم بر موسی و او گفت حمای ... را اگر بلوحه
پس او گفت اعتقد رسول الله و اعتقد بعده اسعد الا الله و ثالثا عباسا شمار و یاد کن رسول الله را و بعد از
مشهر هذا حمزه و ثالث اثانی عباس را و اعتد علی الخیر و اعتد جعفرا و اعتد عقیلا بعده الروسا و داد
بی کلام حمزه را با حمزه و جعفر را و عقیل را بعد از و آنها را که روسا بودند در قوم پس موسی گفت استغفر الله و اطلع ...
خوب گفتی و بطرب آوردی مرا از یاد کن در قول خود فاقد بعث تقول پس از فارغ کرده او را در انشاد کم میگفت و منا
امام المتقین محمد و حمزة منا والمهذب جعفر و منا علی صهره و ابن عمه و فارسه ... امام المتقی از امامت
امام متقیان محمد و حمزه اسد از مالست و جعفر مهذب از مالست و از مالست علی داماد پیغمبر و ابن عم ... و
فارس میدان یعنی حیدر که امامت مطهر پس ما اقامه کردیم امروز نزد او تا نزدیک بآمدن شب پس گفت عذیه شنیدم
عم خود را یعنی محمد بن علی صلوات الله علیه در حالی که میگفت امیت و قرابت مثبت که محتاج میشود زن در ماتم شوهر گردانی
سامی انکه پسیلان کند دمعها و سزاوار است که بگوید بحر را یعنی جا دهی را پس چون ... ایه ... طلا
را موی خود پس خارج شدیم از انجا و چون روز شد باز آمدیم نزد او و جدا کردیم ما نزد خود احوال را و اقتطاع ...
او را از دار ابی عبدالله جعفر بن محمد پس گفت این دار است که ... سرقه و این خرابست که ... مهدی امت
یعنی محمد بن عبدالله الحسن و داخل میکرد با او باین کوچه پس گفت موسی بن عبدالله و الله که هر آینه خبر کنم شما را بآنچه
که دیدم پدر خود را رحم الله چون اخذ کرده بود و شروع نموده امر محمد بن عبدالله و عزم کرده بر لقاء اصحاب پس گفت
نمی یابم این امر را که مستقیم شود مگر آنکه ملاقات کنم ابا عبدالله جعفر بن محمد را پس داخل شد در حالی که بمن تکیه کرده بود و پس
من با او نیز داخل شدم تا آنکه آمدیم نزد ابی عبدالله علیه السلام پس ملاقات کردیم او را و او خارج شده بود که اراده مسجد داشت
پس حبس کردیم او را تا وقتی فرمود و من تکلم میکردم با او پس ابو عبدالله علیه السلام گفت او را که چنینت این جای آن و ملاقات خواهیم
کرد انشاء الله و بیرون برگردید مسرور بوده پس اقامه کردیم تا آنکه روز شد و تا روز دیگر نیز بودیم پس ما داخل شدیم و آمدیم

نزد او و بیرون داخل شد بر وی من با او بودم پس ابتدا کرد و گفت او را در آنچه میگفت تحقیق کرده جعلت فداک که من مردی از سن تو
بزرگترست و در قوم تو اسن از تو میباشد لیکن حق تعالی عطیه کرده فضل را برای تو که نیست آن برای احدی از قوم تو محقق که آمده ام
بتو ... بود و با آنچه ... از نیکوئی تو و فدیه و عطای تو و میدانم جعلت فداک که اگر تو دوست داشته باشی مرا تخلف نخواهد کرد از
من احدی از اصحاب تو و مختلف نخواهد شد بر من دو کس نه از قریش و نه از غیر ایشان پس گفت او را ابو عبدالله علیه السلام بدرستیکه تو می یابی
غیر مرا از طوع از من برای خود و حاجتی نیست ترا در من پس بحق خدا که تو میدانی که من اراده ... بیرون دارم و قصد کرده ام و حال
آنکه کراهت از آن دارد ... ترک او ... نمیتوانم کرد الا بعد از کره و غضب و نشست رغبتی ... پس طلب کن غیر مرا
و از و سوال کن آنرا اما اعلام کن که ... نزد من پس گفت ... مردمان گردن کشیده بسوی تو و اگر تو خواسته باشی ... اجابت
من کنی ... تکلیف ... که تکلیف کنی بسوی ... گفت هجوم کردند مردمان نزد ما و داخل شدند و قطع
نمودند کلام ما را پس گفت پدرم جعلت فداک چه میگوئی که ملاقات خواهم کرد انشاء الله پس گفت آنا ... برای آنچه که دوست
دارم گفت بر چیزی که دوست میداری ... انشاء الله ... اصلاح ... از باب اصلاح ... بر چیزی که ... دوست داری
اگر حاجت بر ... پس ... شد تا آنکه ... آمد پس ... محمد در جبلی که جهینه ... بود و ... میکشید
و آن دو شتر راه از مدینه بود پس بشارت داد او را و اعلام او کرد ... برای او ... و برانچه مطلوب او
بود پس عود کرد بعد از سه روز تا توقف کردیم بر باب ... که ما آمدیم پس رسول دیگر آمد پس اذن داد ما را پس داخل
شدیم برو و نشستیم در ناحیه حجره و نزدیک ... بسوی او و ... پس گفت جعلت فداک عود کردم بسوی تو امید دارم
موصل ... کشته ... امید ... حاجت خود دارم پس گفت او را ابو عبدالله علیه السلام ای پسر عم ... اعیذک
بالله من التعرض لهذا الامر الذی امسیت فیه ... من ... حق تعالی از ... برای ...
در آن ... پس ... جاری شد کلام ... تا آنکه
... پس ... از ... و ... که ...
در ... پس ابو عبدالله علیه السلام گفت ... حق تعالی ... اراده ... بسوی محمد ... بسوی او با آنچه

دا و نکرد با صدی از خلق خود و امر کرد محمد صلی الله علیه و آله را بآنچه خواست پس کرد آنچه مامور بود بآن و ما نیستیم که بگوییم در آن الا آنچه گفت
رسول خدا از جبرئیل و الله تعالی او و اگر از حسین علیه السلام صادق بودی که تهیه کند وصیت او را پس ما قبل تمام امر الله له هر دو مرآیه
اگر جلد را از با آن متهم نشد نزد مادر دختر آن جای نفس خود نیز امر ترک کرد و طلب نشد بر آنچه مامور بود او و بعد او لیکن
اگر قد گفت که باشد اولی از تو و اگر در حجر کنی بیامرزد حق تعالی ترا پس گفت اطاعت ما کن ای ابن عم و بشنو کلام مرا یعنی که
خدا که خیث خدای الا او که تغییر کرده ام و تعلیم نصیحت را پس محبوب باشد و حال آنکه گمان نبردم که تکنی تو وصیت مرا
هزار امر وقتی و ما نفی پس پدرم نزد این کلام خوشحال شد و ابو عبدالله علیه السلام گفت او را والله که تو میدانی که او احول اکشف
و اقصر است مقتول شده است جمیع نام موضعی است نزد بطن مسیل آن صده پس پدرم گفت لیکن خود [illegible] ست او این مرا که گفتی
والله هر آینه فرا داده میشوی بر روزی روزی و ساعتی ساعتی و سالی سالی و هر آینه قائم خواهی شد [illegible] ابی طالب
نه کوفی خواهی [illegible] پس گفت ابو عبدالله علیه السلام بیامرزد خدای تعالی ترا [illegible] سینه مرا اکثر این [illegible] و صاحب [illegible] محمد بن
عبدالله است [illegible] مقتول فی الخلافه [illegible] الله که مالک [illegible] ضیعهای مدینه را و غیر [illegible] و طائف را
هرگاه [illegible] کسی و صحه [illegible] نفس خود را و نیست [illegible] از خدا [illegible] بر نفس
خود و بر پسران پدر خود [illegible] اگر من می بینم او را [illegible] بیرون آورده باشند [illegible] اصلاب [illegible] بارحام
والله که او مقتول شده جمیع [illegible] خانهای مدینه [illegible] مصلوب [illegible] و اولاد
[illegible] باشد و [illegible] ابن [illegible] موسی بن عبدالله گفت [illegible] مرا [illegible]
شود با او پس او [illegible] کرد و مقتول شود [illegible] بیرون آید [illegible] پس [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] می کند باید که [illegible] نزد این [illegible] تا آنکه [illegible]
و [illegible] که [illegible] است [illegible]
آن نزد بطن مسیل آن پس پدرم [illegible] و [illegible] بل [illegible] الله [illegible] خود [illegible]
بشود [illegible] و اراده [illegible] الا [illegible] خود [illegible] پس گفت ابو عبدالله

خدا صیانة که من اراده نمودم الا نفع ترا و ارشاد ترا و خیث بر من الا جهد و سعی پس پدرم برخواست حالی که از غضب بعضی پس لا حق
شد او را ابی عبدالله علیه السلام و گفت بود ما که خبر دهم ترا که می شنیدم عم ترا او ذکر میکرد که تو و پسران بعد تو کشته خواهید شد پس اگر اطاعت
من میکنی و می بینی که تو دفع میکنی بحیری که احسن باشد پس بکن والله الذی لا اله الا هو العیب و الشهادة الرحمن الرحیم الکبیر
المتعال علی خلقه بدرستیکه من دوست دارم که فدای تو شوم با اولاد خود و هر که احب الناس است نزد من و با احب اهل بیت
و نیست نزد من چیزی که عدیل شود پس ندانی که من با تو غش کرده باشم پس پدرم بیرون رفت بدرستی از نزد او در غضب تاسف
پس ماند [illegible] [illegible] اللافیلی جب [illegible] باشد آن ما الله الله رسل ابی جعفر منصور پس گرفتند پدر مرا و عمومت مرا سلیمان
بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن و داود بن حسن و علی بن الحسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن
حسن و طباطبا ابراهیم بن حسن و عبدالله بن داود که پس [illegible] آهنین بسته شدند و محمل ساخته شدند در محامل بعضی که [illegible]
باو در [illegible] در مصلی تا شمامت کنند مردمان بر ایشان پس مردمان باز داشتند جواب از ایشان و رقت کردند بر حال ایشان پس
مطلق گشتند با ایشان تا توقف کردند نزد باب مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و عبدالله بن ابراهیم جعفری گفت حدیث کرد مرا خدیجه بنت عمرو بن علی که ایشان
را توقف کردند نزد باب مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله آن باب که آن را باب جبرئیل میگفتند پس مطلع شد بر ایشان ابو عبدالله علیه السلام حالی که عامه
ردای او مطروح بود بر زمین پس مطلع شد حتی آمد از باب مسجد پس گفت لعنکم الله یا معاشر الانصار نه این بر این عهد کرده بودید رسول خدا را
[illegible] بود با او بیعت [illegible] والله [illegible] پس [illegible] و [illegible] پس برخواست و انقد کرد [illegible]
و [illegible] در دست بود و [illegible] کشیده [illegible] داخل خانه شد و [illegible] گریه میکرد [illegible]
جانگه رسیدیم بروایت حدیث خدیجه ابو جعفری گفت حدیث کرد ما را موسی بن عبدالله بن الحسن که او چون مطلع شد بر قوم خود در
کامل [illegible] ابو عبدالله علیه السلام [illegible] در آمد بجانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود و باراده کلام با او منع کرده شد [illegible]
کردند [illegible] دفع کرد او را و گفت دور شو از من [illegible] حق تعالی ترا کافی خواهد بود [illegible] داخل
کردند ایشان را بر رفاق و ابو عبدالله علیه السلام برگردید بجانب منزل خود پس رسید با ایشان [illegible] پس [illegible] شدند [illegible] گفت
رحمة [illegible] وقت [illegible] فیها الله کرد او را [illegible] او خانه [illegible] کرد [illegible] او را [illegible] پس که نشستند قوم

و اقامت کردیم بعد از آن تا آنکه محمد بن عبد الله بن حسن و برادر او که ابراهیم بود مقتول شدند که کشته بود ایشان را ابو جعفر
منصور الحسن بن جعفر طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داود بن حسن و عبد الله بن داود در او گفت طاهر
محمد بن عبد الله نزد او آمد و دعوی کرد مردم را برای بیعت او و گفت که من تا آن نکشته بودم که بیعت کردند و استخفاف کرد
مردم را در بیعت او و مختلف شدند بر وی قریش و انصار و عرب و گفت مشاوره کرد عیسی بن زید را و او از نقبای او بود
و بر شرطه او بود و بر مقدمه لشکر او پس مشاوره کرد در بعث او جانب وجوه قوم خود پس گفت او را عیسی بن زید اگر دعوت کنی
این را به اعالی اجابت تو نخواهند کرد مگر وجوه قوم الا آنکه غلظت شود بر ایشان پس تخلیه کرد مرا او ابا برای ایشان گفت او را محمد
برو بجانب هر که خواهی و اراده داشته باشی پس گفت فرست بسوی رئیس ایشان و بزرگ ایشان جعفر بن محمد
که چون غلظت کنی بر وی مصدق شوند چنانکه تو مسرور شوی بطریق کما امر کرده بر آن ابا عبد الله را گفت بحق خدا که لب نکردم ماکه
ابا عبد الله را تا آنکه موقوف و شنید مبالغه بسیار او پس گفت او را عیسی بن زید اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت یابی ابو عبد الله
گفت آیا عادت شده نبوتی بعد از محمد گفت او را محمد که لا ولکن بیعت کن تا ایمن باشی بر نفس خود و مال خود و فرزند خود و تکلیف مکن
این را بحرب پس گفت او را ابو عبد الله بیعت در حرب و نه قتال و لیکن مقدم شدم بسوی پدر تو و عذر خواستم چیزی را که خالق
بر ما نازل شد بود و اعلام کرده او را و لکن لا ینفع حذر من قدر فنع ما یلیه مصدر از قدرت بیاد و زیاده بر تو با دستان و منع کنی
از خود بیرون ما پس گفت او را محمد که چیز دیگر شده میان من و میان العقوبتین ابو عبد الله گفت پدر من که معاذ الله که نکردم
و نیامده ام که مقدم شوم بر تو در چیزی که تو در آن پس گفت محمد لا والله لابد است از آنکه بیعت کنی پس ابو عبد الله حقیقت در من
طلب ای فرزند برادر من و نه بری بدرستی که من اراده دارم خروج را در بادیه پس مرا امتناع است از آن و ثقیل است تا آنکه تکلم کرد مرا در آن
اهل بیت من بکرر منع میکند مرا از آن الا الضعف والله والرحم که خدا و حق رحم که تو ما را کی از ما اما حق نیم بسوی پس گفت او را لا
بابا عبد الله والله بحق که مرده است ابو الدوانیق یعنی ابا جعفر پس گفت او را ابو عبد الله که چه میکنی با من و حال که او مرده باشد
گفت اراده میکنم تکلم حال و زینت دارم تو گفت حیف است سبیلی در آنچه تو اراده داری لا والله ما مات ابو الدوانیق الا
یکون مات موت النوم الا آنکه مرده است موت خواب گفت والله که سابقه باید گرد تو اطاعات او مکر با بو جعفر که محمد دنیاست

درجب

در بیعت خود پس چون ابا کرد بر وی آن امر شد به اکراه او را و حبس پس گفت او را عیسی بن زید اگر ما او را در طلع کنیم در سجن و هیچ و نیست
شده است و بیعت کرد آن امروز در مدنی مرسم که بکریزد از آن پس خنده کرد ابو عبد الله و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم پس آیا در منع تو که مرا پس از بیرون کفت آری پس امر کرد او را در حبس محمد را بستن که ابرآنیه تر آنچه من سجن خانم
کرده و سخن خواهم بود با تو پس عیسی بن زید گفت حبس کنید او را و جاده آن و در بیت که زیر آن کرده است او را امروز پس گفت
ابو عبد الله والله که من مکرم چیزی آن پس صدق خواهم شد عیسی بن زید که اگر کلام کنی در من او بکشم پس ابو عبد الله گفت اما و الله
با کفت با از آن کار نه کنی فرزند با ما کم که و الله به تخفیف برای پس چون چیزی به سو را که در حق تو با آن در وقت تو هوای بود در کوری
نزد علانیه و حرب و ... از من تو کمال شکستم را که هرکاه من دست شود در خلیفه یا طراک که مانند بیتی ما او پس تو و احوال کرد در جه
با شهار کفت حبس کنید او را و تنزید کن بر وی و تغلظ کن بر وی پس ابو عبد الله گفت و الله که گویا نظر با تو و جایم از سده تریخ بسوی ظلم
وادی و بتو حمله کرده سوار پس علم که در دست او باشد طراده نفی ریح حمل کرد لعقیل ابعین پس دعقیل اسود در پس علما فرد دم سعید
پس طعن زده باشد تو را و کار تو کرده است در تو چیزی را پس ضرب کرده باشد و بکنیم فرس او را آخته او را و حمله کرده بر تو
دیگری خارج از زقاق آل ابو عمار و ابقتکم بر وی عمد زبان باشد یعنی دو امان مصعوز بان یافته که بر دون آمده باشد ارجف سیف
او بسیار شود در تار بیرون پس او آمده که صاحب وقت فلا رحم الله و بعته بستعان پوسیده او را پس گفت او را محمد یا ابا عبد الله
حساب نجوم کردی که خطا کردی و بر وجه تو سوی او مرا فی ابی السیح و بیس دفع کرد در ظهر او تا که داخل کرده شد در سجن خیبار
کرد آنچه بود از مال او و آنچه قوم او را بود از آنکه ... کرده بوده با محمد پس ظاهر شد اسمعیل بن عبد الله جعفر بن ابی طالب
و او شیخ بود و کبیر و ضعیف که رفته بود یکی از چشمهای او و نه بود دو چشم او و در آن حال پس او را دعوت کرده بیعت او
گفت او را ای ابن اخ بدرستی که تو کشته خواهی شد که تو چیزی ... پس گفت او را که لابد است از بیعت پس گفت بحجر استاع
چیزی از بیعت من و امید که من شکست جامکم بر و بکار اسم مردی را که ... بانی آن کلیه گفت لابد است که بیعت کنی پس ... کرد
برد در حول اسمعیل گفت او را پس کوفت اول بسوی جعفر بن محمد را شاید که هرد و با هم بیعت کنیم پس چون امد جعفر وی گفت او را اسمعیل
اگر رای آن بینی که را ای او چیزی بیان کنی که تا شاید کرمی حال بازدارد او را از مخالفت عزم کرده ام که نزد او سخن گویم پس او کر بینه

درمیان رای خود پس المفضل گفت که ابی عبد الله را که قسم میدهم ترا بخدا که یاد داری روزی را که آمدم نزد برادرت محمد بن علی و او بر تخت
و مملو بود جمعی از اولاد پس او میگریست و تو هم میگریستی پس گفتم او را که چه چیز ترا گریانید گفت چگونه نگریم که امروز کشته میشود
گروهی از صلحا که منسوب شود بتو دعوی [illegible] گفتم این کی باشد گفت مردی که دعوت کرده شود بسوی باطل پس ایشان کشته شوند بسوی او و چون [illegible]
بسوی اهل منزل خود [illegible] از آن حسن بر منبر رسول الله که دعوت کند بسوی خود و [illegible] خود پس اهل آن
عهد خود را او بسوی وصیت خود را بدرستیکه مقتول خواهی بود [illegible] پس گفت ابو عبد الله نعم و هذا رب الکعبه که
روزه نگیری از شهر رمضان الا قلیلی پس استودع کنم ترا الله تعالی یا ابا الحسن و عظم الله اجرنا فیک و احسن الخلافه علی من
خلفت و انا لله و انا الیه راجعون پس [illegible] حسین [illegible] که داخل شد در شهر
مدینه عبد الله بن جعفر و ترسیدند که گرفتند او را و بقتل رسانیدند و فرستاد محمد بن عبد الله بسوی جعفر و تخییر کرد او را و او را [illegible] کردم
بعد از آن تا آنکه [illegible] پس رسید با جموع عیسی بن موسی و الحسن بن زید بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی
و ابراهیم [illegible] مدینه کرده پس مقدم باشد محمد بن عبد الله بر مقدمه [illegible] بن عبید الله بن جعفر و او بر [illegible] عیسی بن موسی
و حسن بن زید بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم [illegible] الحسن بن زید پس منهزم شد [illegible] و آمد عیسی بن موسی بمدینه
و قتل [illegible] مدینه پس نازل شد [illegible] باب و داخل شد [illegible] از طرف [illegible] بدرون رفت محمد [illegible] تا آنکه رسید بسوی پس
ایشان را [illegible] رسانید و گذشت پس تابع ایشان شد تا آنکه منتهی شد بمسجد خوابین پس نظر کرد بآنچه آنجا بود از فضای که بود
در آن [illegible] پس [illegible] رفت تا آنکه رسید [illegible] پس داخل منزل شد [illegible] کاتب [illegible] بدان آمد بسوی
سواری که گفته بود [illegible] ابو عبد الله [illegible] از طرف [illegible] پس [illegible] دو کاری [illegible] او کاشف
و زد [illegible] پس زد او را [illegible] محمد پس زد او را [illegible] کرد او را
نفی [illegible] و حمید بن قحطبه [illegible] سوار [illegible] از [illegible]
زد او را [illegible] و گشت [illegible] حمید [illegible] زد او را حمید [illegible]
او را پس نازل شد [illegible] او را [illegible] قتل رسانید و سر او را بر داشت و داخل شد [illegible]

و مدینه را

و مدینه را گرفت و ما طلب [illegible] گریزانی در بلاد و گفت موسی بن عبد الله که من منطلق شدم تا آنکه لاحق شوم با ابراهیم بن عبد الله
و یافتم عیسی بن زید را [illegible] و منظور شد او پس [illegible] بسوی تو برادر و بیرون رفتم [illegible] تا آنکه رسید باو آنچه رسید رحمه الله پس رفتم
با پسر برادر زاده خود پسر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن حسن تا آنکه مصاحب شدم پس [illegible] رجوع کردم [illegible] تنگ شد بر من
بلاد و ضاقت علی الارض بما رحبت پس چون تنگ شد بر من زمین با فراخی آن و سخت شد خوف [illegible] ذکر کردم آنچه گفته بود با ابو عبد الله عم
پس آمدم بسوی مهدی و او حج کرده بود و خطبه میخواند برای مردمان در ظل کعبه [illegible] ایستادم [illegible] امیر المومنین گفتم مرا امان
هست یا امیر المومنین که دلالت کنم ترا و نصیحتی که نزد من هست گفت نعم [illegible] گفتم دلالت میکنم ترا بر موسی بن عبد الله بن حسن گفت
[illegible] ترا است امان پس گفتم [illegible] مرا [illegible] اعتماد کنم [illegible] پس [illegible] کردم از [illegible] را جانکه [illegible]
برای نفس خود پس گفتم منم موسی بن عبد الله گفت پس تو [illegible] گفت پس گفتم او را [illegible] اهل بیت تو که عالم شود بآنچه
نزد تو گفت [illegible] عم و عباس بن محمد را عباس گفت مرا حاجتی بتو نیست گفتم لکن مرا بتو حاجت است سوال میکنم ترا بحق
امیر المومنین الا که قبول کنی مرا [illegible] پس مهدی گفت [illegible] و اصحاب ما بود و اکثر آنها [illegible] گفتم ای حسین [illegible]
[illegible] موسی بن جعفر [illegible] حسن بن عبد الله بن عباس [illegible] ایشان گفتند [illegible]
پس گفتم مهدی را یا امیر المومنین [illegible] موسی بن جعفر موسی بن عبد الله گفت [illegible]
بر جعفر پس گفتم [illegible] اسلام [illegible] گفت که او امام عدل [illegible] گفت [illegible] موسی بن جعفر [illegible] دینار پس [illegible]
موسی [illegible] هزار [illegible] ذکر شود ولد محمد بن علی بن حسین
پس [illegible] صلی الله علیهم و ملائکه [illegible] و الکرام الکاتبین [illegible] بالطیبین [illegible] موسی بن جعفر را
از من خبر [illegible] روایت از عبد الله بن جعفر [illegible] ابراهیم [illegible] عبد الله [illegible] عبد الله بن جعفر
بن ابی طالب که گفت چون بیرون آمد حسین بن علی مقتول فخ و استولی کرد بر مدینه دعوت کرد موسی بن جعفر را بسوی بیعت پس آمد نزد
او و گفت او را یا ابن عم تکلیف مکن مرا آنچه تکلیف کرده شده ابن عم تو ابا عبد الله پس بیرون آمد از من چیزی که اراده نمیکنم
که باشد همچنانکه بیرون آمد از ابی عبد الله چیزی که اراده نداشت [illegible] پس گفت او را حسین [illegible] عرضه کردم [illegible] امری را پس اگر

[illegible] و اهل بیتوی در آن و اگر کاره باشند عمل نکنیم اگر اتیتو و الله المستعان پس وداع او کرد و گفت او را ابوالحسن موسی
بن جعفر چنین کرد وداع میکرد ای ابن عم من بدرستیکه تو مقتول پس اجاره کن خراب [illegible] را بدرستیکه قوم فساق اند اظهار ایمان میکنند و اسرار
شرک و انا لله و انا الیه راجعون احتساب میکنم شما را نزد خدا از عصبیس بیرون رفت حسین و شد از و آنچه شد که کشته شدند همه
الله رحمهم الله گفت علم الحدیث الحادی والعشرون روایت است از عبدالله بن ابراهیم جعفری که گفت نوشت یحیی بن عبدالله بن حسن
بسوی موسی بن جعفر اما بعد بدرستیکه من وصیت میکنم نفس خود را بتقوای الله و وصیت میکنم ترا بآن بدرستیکه آن وصیت الله است در اولین و در پسین
الله است در آخرین خبر کرده مرا کسی که وارد شده بر من از اعوان الله بر دین او و نشر طاعت او بآنچه بوده از رفق و اشفاق و مهربانی و عطای
تو و تحقیق که مشاوره کرده تو در دعوت جای رضای آل محمد و بدرستیکه اجتناب کرده بودی آنرا و اجتناب [illegible] داشته پدر تو پیش از تو
و قدیم الایام دعوی کرده اید شما آنچه نبوده برای شما و بسط کرده اید شما آمال خود را بسوی آنچه عطا نکرده شما را خدا پس شما بوده در زمینه
و گمراه شده و من تحذیر شما ام آنچه تحذیر میکرد خدا از نفس خود پس نوشت بسوی او ابوالحسن موسی بن جعفر که من موسی بن عبدالله جعفر
و علی شریکین فی التذلل لله و طاعته الی یحیی بن عبدالله بن حسن اما بعد بدرستیکه من تحذیر میکنم ترا و خود را از خدا و اعلام میکنم الیم عذاب او و
شدید عقاب او و تکامل نقمات او و وصیت میکنم ترا و نفس خود را بتقوای الله بدرستیکه آن زینت کلام است و تثبیت نعم [illegible] بدرستیکه
آمده مرا کتاب تو که ذکر کرده بودی در آن که من مدعی ام و پدر من پیش از من [illegible] و شنیده مرا آنرا از من و شهادت ایشان مکتوب خواهد شد
مسئول خواهند گشت و ترک نکرده حرص دنیا و مطالب آن برای اهل دنیا [illegible] و مطالب رای اوفر ایشان تا آنکه کافی میشود در
مطلب اوفر ایشان در دنیای ایشان و ذکر کرده که من تثبیط و تعویق نموده ام مردمان را از تو برای رغبت تو در آنچه در دست
تست و عمال [illegible] کرده مرا از مدخلی که تو در آنی [illegible] ضعیف و [illegible] از سنت و [illegible] بحرف [illegible] لکن الله
خلق کرده مردم را امشاج و غرائب و غرائز پس خبر کن مرا از دو حرف که سؤال میکنم ترا از آن [illegible]
و [illegible] پس [illegible] مقدم [illegible] تو که [illegible] ترا [illegible] میکنم ترا [illegible]
و [illegible] برای نفس خود امان [illegible] انا [illegible] ملازم شود ترا [illegible] پس [illegible]
و [illegible] ترا و رحم کند [illegible]
[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب و تولی [illegible]
[illegible]

و تمام شد از کتاب [illegible]

ب۲

۶۷